درس سخنوری

جلد دوم در اخلاق

سی جلسه سخنرانی دینی
از حضرت آیة الله نبوی

بسم الله الرحمن الرحیم

خدای بزرگ را سپاسگذاریم که بما توفیقی بخشید تا جلد اول این کتاب را بطبع رسانیده و در دسترس برادران مسلمان وروحانیون معظم قرار دادیم .

اینک جلد دوم کتاب درس سخنوری است که هم اکنون در معرض مطالعه و استفادهٔ شما قرار میگیرد و چنانکه در مقدمه جلد اول بعرض رسانده شد این مجلد مشتمل بر سی مجلس سخنرانی های حضرت بندگان آیت الله نبوی است که در ماه صفر در پیرامون مباحث اخلاقی بیان داشته اند.

و بمناسبت ایام عزیز و با احترامی که در این ماه قرار دارد مجلس هفتم مربوط به شهادت حضرت مجتبی (ع) ومجلس بیستم دربارهٔ اربعین حضرت ابی عبدالله الحسین روحی فداه و مجلس بیست و هشتم اختصاص بمعالی امور حضرت رسول (ص) دارد ومجلس بیست و نهم بملاحظهٔ آنکه احیاناً با آخر ماه مصادف میشود وروز شهادت حضرت رضا (ع) است اشاره ای بفضائل ومصائب آن امام بزرگوار فرموده اند

مزد زحمات معظم له را از ساحت اقدس حضرت ولی عصر عجل الله فرجه الشریف مسئلت داریم وقبول خدمت ناقابل حقیرهم درراه نشر این مجموعه، موکول بلطف بی پایان آن مقام عصمت ورحمت میباشد ، والسلام علی من اتبع الهدی

الاحقر حاج محمد حسین نوریان

کتابخانه
مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی
شماره ثبت: ۴۳۱۷۸
تاریخ ثبت:

«ازاول ماه صفر»

۸۷

مجلس اول

«درفوائد علم اخلاق»

اعوذبالله من الشیطان الرجیم. قدافلح من زکاها وقدخاب من دسیها «سوره شمس آیات ۱۰ - ۹»

یکرشته ازعلوم روحانی ومعنوی علم شریف اخلاق است وکتب وکلاس و معلمین ودوره‌های تحصیلی خاصی دارد.

کتابهائی مانند طهارة الاعراق ابن مسکویه ومکاشفة الکبری ومختصر الکاشفه غزالی و کتاب جامع السادات نراقی ومعراج السعادة وکیمیای سعادت واحیاء العلوم واحیاء الاحیاء فیض کاشانی اعلی الله مقامه در این علم است.

والبته مرجع ومآل همه بسوی بالاترین مکاتب اخلاقی یعنی مکتب قرآن مجید است که بسرپرستی عالیترین آموزگاران علم اخلاق یعنی حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله واهل بیت وجانشینان معصوم او برمردجهان ابلاغ واعلام گردید

گروهی گویند که تحصیل وکسب اخلاق شریفه برای کسانیکه فاقد آن اخلاق باشند محال است زیرا خلق روحی مانند خلق صوری است وهمچنان که خلقت جسمانی وبدنی را نمیتوان تغییر داد وکسی قدرت آن را ندارد که کوتاهی قد خود را به بلندی وزشتی خود را بزیبائی وسیاهی رنگ خویش را بسفیدی تبدیل دهد همچنین کسی قادر نیست که اخلاق زشت خویش را مانند بخل، حسد،

ترس وغیره را ازخود دور کند وتغییر دهد وصفات نیکی ازقبیل سخاوت ،شجاعت صدق وصفا را جای آنها بنشاند .

اما این سخن پایه صحیحی ندارد زیرا اولاصفات خوب وبد ازذاتیات وفطریات بشر نیست والا بایستی صاحب هر خلقی از زشت یازیبا از ابتدای خلقتش بآن صفات واخلاق متصف باشد باآنکه بالبداهه چنین نیست زیراطفل در ابتدای کودکی فاقدجمیع صفات رذیلت وفضیلت است و سپس درداماں ابوین و مدرسه و محیط شهر ووطنش یکی از این دو نوع اوصاف متصف میگردد ،چنانکه خداوند فرماید .**والله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئاً وجعل لکم السمع و الابصار و الافئده** «سوره نحل ایه۷۸» یعنی خداشمارا ازشکم مادرهاتان خارج ساخت درحالیکه هیچ چیز نمی دانستید آنکاه گوش و چشم ودل بشماارزانی داشت تابآن وسیله بفضایل اخلاق وعلم و معرفت نائل گردید ورسول اکرم (ص) فرماید **کل مولود یولد علی الفطره الاان ابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه** «نقل از غررودرر سید مرتضی(ره) با اندك تفاوت» هرفرزندی بفطرت و غرائز الهی آفریده میشود یعنی اگر تربیت ناروایش ندهند خودبخود خداپرست خواهدشد اماپدرومادر ممکن است این فطرت را دراو تغییردهند وبه ادیان ناصحیح یعنی یهودیا نصرانیت یا آتش پرستی اوراهدایت نمایند اشاره بآنکه اخلاق و طبایع فطری کودك کاملاقابل تغییروتبدیل میباشد .

وثانیاً اگراخلاق رانتوان عوض کردو تغییروتبدیل داد پس دعوت انبیا باکتساب فضائل واجتناب از رذائل دعوت لغو و باطلی خواهد بود باآنکه رسول اکرم (ص) فرماید حسنوا اخلاقکم وفرماید لیس شیئی اثقل فی المیزان من حسن الخلق ،وامثال آن ازفرمایشات ائمه اطهارو حکماءو علماءو فضلاو راهنمایان بشر همه دلیل برمکان اینمعنی است .

تحلیل و تعلیل این اصل روانی واجتماعی آنستکه اگر چه تربیت درافراد مختلف بشر یکسان نبوده برخی بزودی تربیت وتهذیب را می پذیرند وبعضی دیرتر وبعضی تربیت کردن آنان بسیار صعوبت دارد اماچنان نیست که اصولا نتوان آنهارا تربیت نمود النهایه چون حدوه تربیت انبیا نیز منوط به شرایطی بوده و بنادارند ازتحت شرائط امکانی بشری خارج شوند و تنهاابلاغ احکام و ارائه منافع وفوائد اخلاق خوب ومضارو مفاسداخلاق بدبرای اجرای برنامهٔ

آنان کافی‌است لذااین مقدارممکن است‌در اصلاح برخی مردم ناپاك کافی‌نباشد اماجه باید کردکه بیش‌از این‌نیز ازحدود برنامهٔعادی ومعمولی رهبران‌بشر خارج‌است وازطرفی‌عالم دنیانیز عالم‌اختیار میباشد وهرکسی بایستی‌بمیل واراده‌و اختیارخود راه‌خیریاشر راانتخاب کند وبآزادی‌و اختیارعقل‌را برنفس‌ویا شهوت‌رابرخردترجیح دهدولی همانها هم‌که‌ترجیح شهوت‌را برعقل میدهند چنان‌نیست‌که شرارت‌وجنایت ذاتی‌و جبلی‌آنها باشد ومحال‌باشدکه هدایت‌شوند بلکه‌بنااندارندکه خودرا اصلاح‌کنند ونمی‌خواهند باخلاق فاضله متحلی‌گردند مایلند شهوت‌رانی وافسارگسیختگی کرده‌و بحکم غلبهٔ نفس برعقل‌تا سرحد امکان ازلذائذ بهیمی استفاده نمایند البته چون تصمیم به‌تغییر حال‌و روحیهٔ خودندارند اصلاح‌نمیشوند و خدانیز باجبرو قهر هیچ‌کس‌را هدایت‌نخواهدفرمود ،علیهذا اینکه‌شیخ‌اجل سعدی‌شیرازی گفته است .

شمشیر تیز زآهن بد چون کندکسی ناکس بتربیت نشودای حکیم‌کس

باران‌که درلطافت‌طبعش خلاف نیست درباغ لاله‌روید ودر شوره‌زارخس

ناظر بهمین لطیفهٔعلمی‌است‌که بیان گردید ومراداو آنست‌که‌ناکس وزائیدهٔ ازخاندان ناپاك‌وپست رابا تربیت‌عادی نتوان بتکاملات رسانیدولی البته مقصود همین‌تربیت‌های معمولی ازقبیل چند صباحی بمدرسه فرستادن ویا اندرز دادن ویاتشویق وتهدیدکردن است‌اما اگر حدود تربیت‌بالاتر ازاین‌مرحله برود البته‌قابل تغییروتبدیل میباشدلذا مثال‌بباران‌درزمین شوره‌زار میزند وبالبداهه اگرچه باران‌درزمین شوره‌زارجز خس‌وخاشاك چیزی نمیرویاند اماگرهمین زمین‌شوره‌زار راباوسائل میکانیزه اصلاح‌کنند وتجزیه‌نمایند وبآن زمین‌کود شیمیائی‌بدهند وسنگ‌و اجزای فاسدآنرا بگیرند البته قابل‌بهره‌برداری خواهدبود وگل‌و سنبل‌ومیوه ببار خواهدآورد .

بالاترین‌دلیل برامکان اینمعنی وقوع‌آنست ،زیرا درتاریخ می‌خوانیم‌که افرادی‌صالح وشایسته از دودمان وخاندان واصلاب و رحمهائی ناپاك وپلید بظهورپیوسته‌اند مانندمحمد فرزندابوبکر وعکرمه‌فرزند ابی‌جهل ودیگر فرزندعبدالله‌بن ابی‌که پدرش‌ازمنافقین بودو چندمرتبه قصدقتل رسولخدا را نمودوپسرش همانستکه ازپیغمبر اجازه خواست که پدر را

بخاطر کفر و نفاقی که دارد بقتل برساند اما رسولخدا اجازه‌اش نداد وفرمود این عمل سبب کوتاهی عمر توخواهد بود .

وهمچنین متوکل عباسی دراثر اهانت هائی که درمجالس علنی بامیرمؤمنان(ع) مینمود فرزندش منتصر ازامام هادی علیه السلام اجازه خواست که اورا بقتل برساند امام(ع) فرمود اگر کسی جسارت بعلی(ع) یافاطمه زهراء کند خونش هدر است اما اگر فرزندش اورا بکشد عمرش کوتاه خواهدشد منتصر گفت من کوتاهی عمر را برصبر این جسارت ترجیح میدهم شبانه جمعی رافرستادو متوکل را کشتند .

این قبیل مردم از نظر سرشت اولیه مانند بذردر زمین شوره‌زار بوده‌اند امااز نظر تربیت‌های صحیح در دامان انبیا و اولیاء علیهم السلام و محیط‌های سالم ومکاتب صحیح تغییر روحیه داده اند وخودراموش کرده‌اند رسول خدا درظرف بیست وسه سال رذائل آنمردم ناپاك راچنان تغییر دادکه برخی از آنان عرش خدا رامیدیدندسعدی خود یك باب مفصل درتربیت عنوان نموده ومردم را بکسب فضائل اخلاق دعوت کرده و گوید:

پسر چون زده برگذشتش سنین	زنا محرمان گو فرو تر نشین
بـر پنبه آتش نشـاید فـروخت	که تاچشم برهم زدی خانه سوخت
بخوردی درش زجر و تعلیم کن	بنیك و بدش وعده و بیم کن
نو آموز را ذکر و تحسین وزه	ز توبیخ و تهدید استاد بـه
ندانی که سعدی مراد ازچه یافت	نه هامون نوشت و نه دریا شکافت
بخوردی بخورد از بزرگان قفا	خدا دادش اندر بزرگی وفـا
هر آنکس که گردن بفرمان نهد	بسی بر نیاید که فرمان دهد
هر آنطفل کو جور آموزگار	نبیند بـرد سختی از روزگار

بهرحال تغییر رذائل اخلاق وتحصیل مکارم اوصاف امری ممکن وقابل عمل است و آن چنانستکه بایستی هرخوی زشتی را باستعمال ضدآن مداواکنند چنانکه در معالجات امراض بدنی هرخلطی غالب شد ضدآنرا تجویز واستعمال میکنند ومثلا سردی را بگرمی و گرمی را بسردی الخ مداوامینمایند درامراض روحی ومعنوی نیز اگر بیمار مثلا مبتلا بمرض ترس

است باید در مخاوف واردشود تا تدریجاً ترس او مرتفع گردد ومبدل بشجاعت‌شود چنانکه علی(ع) درنهج البلاغه باب حکم ومواعظ حکمت ۱۸۷ فرماید اذاهبت امراً فقع‌فیه فان شدة توقیه اعظم مماتخاف منه یعنی وقتی‌ازکاری ترسیدی داخل‌آن شوکه ناراحتی پرهیز شدیدتر ازترس دخول‌خواهد بود واگر بخیل است علی‌رغم نفس خود بذل و بخشش‌کند تا بالطبع خوی‌پسندیدهٔ سخاوت درنفس‌اوپدیدآیدهمچنانکه کودك ابتدااازرفتن بمکتب‌میگریزد اماپس ازآنکه مدتی‌بجبروقهراورا بمکتب بردندچه بسادرپایان‌کار ازهیچ‌چیز باندازه علم لذت نمی‌برد : چنانکه نیز درحکمت ۱۹۸ امیرمؤمنان (ع) فرمایدان‌لم تکن‌حلیماًفتحلم فانه قل‌من‌تشبه بقوم الااوشك ان‌یکون منهم ، یعنی اگرحلیم نیستی خود را بشکل مردم بردبار قرار ده زیرا هرکس شبیه بجمعیتی شد اندك اندك از سنخ‌آنان خواهدگردید ،کار بجائی میرسدکه همانکس‌که برفتارهای ناپسند مبتلا بودضدآنها دراوملکه‌وعادت می‌شود.

وعلت این‌هم‌که برخی توهم‌کرده‌اند تغییر اخلاق امرمحالی است آنستکه می‌بینند اخلاق خوب یابددر برخی ازمردم‌جزء عادت‌آنها شده‌وعادات راگفته‌اند طبیعت‌ثانویه‌است وامام (ع) فرماید رد المعتادعن عادته کالمعجز بر گرداندن هر معتادی را ازعادت خود مانندمعجزه‌است یعنی بقدری تغییرآن‌سخت ودشواراست که‌مثل‌معجزات‌وخرق‌عادات وانجام دادن‌محال‌عادی‌است

سرمطلب آنستکه درمقام تشبیه‌اگرکسی مدتها بدن‌خودرا شست وشونداد واوساخ و چرکهای‌آنرا زائل‌نکرد دیری‌که گذشت همان‌چرك‌هاکه سلولهای مرده‌ای بیش نبودند و بآسانی قابل‌زدودن ومحوکردن بودند جزء پوست‌بدن او خواهد شد وسپس اگر بخواهد آنهاراپاك‌کند بایستی ازپوست‌بدن‌خود قطع نماید ولاجرم‌امردشواری خواهدبود ،چنانکه ناخن اسب والاغ‌را، گرمدتی نچینندوسم‌آنحیوانات رانتراشندکم‌کم جزء بدن‌آنها گردیده دیگر قطع‌کردن وبریدن آن کاربسیار دشواری‌است وحیوان تحمل‌آنرا ندارد اینست سر اینکه برخی‌تصورکرده‌اندتغییراخلاق امرمحالی‌است‌البته‌نه چنین‌است که‌محال‌باشدکارممکنی است امادرصورت عادت بسیارسخت‌است .

اماطریق‌تحصیل اخلاق‌حسنه دونوع‌است یکی‌بسبب‌تمسك بقرآن‌واصول عقائداز‌توحید

وشناختن صفات عالیهٔ خداو نبوت ومعادو الخ است نوع دیگر قبل از توحید ویافتن معارف و کسب عقائد بدست می آید .

یعنی ممکن است کسی موحد ومؤمن ومسلمان نباشد اما از اخلاق فاسده و رذائل صفات بری ومنزه باشد ،وممکن است کسی مسلمان بوده ومبتلا برذائل اخلاقی باشد وچون اگر زمینه دل از رذائل اخلاق پاك و منزه نشود نور ایمان وتوحید در دل نخواهد تابید ناچار باید برای کسب معارف حقه ابتداءاً علم اخلاق را تحصیل کرد ولذا درمقام ودرجه بندی علم اخلاق را برتمام علوم مقدم میدارند ،زیرا اگر کبرو عصبیت و خودبینی ولجاج ومراءوامثال آنها در قلب کسی موجود باشد ابداً حقائق علوم را درك نخواهد کرد لذا در قرآن سورهٔ بقره آیه۲ فرماید **ذلك الكتاب لاريب فيه هدى للمتقين** ،این قرآن که شبهه ای در حقانیت وصحتش نیست مردمی را هدایت میکند که قبلا بصفت تقوی واجتناب از رذائل اخلاقی آراسته باشند یادر سورهٔ یس آیه ۷۰ فرماید **لينذر من كان حياً** این قرآن کسانی را میترساند که بحیات روحی ومعنوی که عبارت از صفات حسنهٔ اخلاقی است زنده باشند و آیات دیگر هم دراین قسمت فراوان است و دانشمندان اخلاق تخلیه را بر تحلیه مقدم میدارند وحکیم سبزواری درمنظومه فرماید تخلیه تجلیه وتحلیه ـ ثم فنا مراتب مرتقیه ،یعنی اول خالی کردن نفس است از رذائل آنگاه جلادادن سینه آنگاه زیور بخشیدن سپس فانی شدن درراه خداست .

و بحدی مسئلهٔ تهذیب اخلاق در نظر شرع اهمیت دارد که رسول خدا فرماید بعثت لاتمم مکارم الاخلاق یعنی برای آن مبعوث شدم که اخلاق کریمه را در بشر بتکامل برسانم درحقیقت مقصد و هدف از بعثت خودرا اصلاح اخلاق معرفی میفرماید .

واز اینکه تعبیر بتتمیم میکند معلوم میشود که نظر بخاتمیت اسلام دارد که پس از آنکه مرحله اصلاح اخلاق به اتمام رسید دیگر آمدن پیغمبر جدیدی پس از پیغمبر اسلام معنی و مفهومی نخواهد داشت .

بهرحال مقصود ومنظور از تهذیب اخلاق همانا تحلی واتصاف به صفات عالیه وشریفهٔ انسانی از قبیل حلم ، عفت ،سخاء شجاعت ، غیرت ، مروت ، تواضع ، صبرو امثال آنها واجتناب وبرائت از صفات رذیله از قبیل غضب ، ترس ، بخل ، کبر عجب ، حسد وامثال آنها میباشد و

عهده‌دار همهٔ آنها کتاب مقدس آسمانی اسلام و کلمات شریفه راهنمایان معصوم تشیع است .

چنانکه اشاره کردیم علت تقدم علم اخلاق برسایر علوم وعلت لزوم کسب محاسن اخلاق قبل از تحصیل معارف الیهیه آنستکه اگر انسان قلب خودرا از رذائل اخلاقی پاك نکند نور ایمان وعلم ومعرفت در آن نخواهد تابید لذا وزن اخلاق نیك در قیامت از همه تعالیم دینی بیشتر بوده ودر کافی از رسول خدا است که فرماید مایوضع فی میزان المرء یوم القیمة افضل من حسن الخلق و بالبداهه علم توحید بادنی تأمل درمخلوق تحصیل میشود واداء نماز وروزه وزکوة چندان مؤنه‌ای نداره اما ترك اخلاق رذیله بسی مشکل است

واگر در گوشه وکنار تاریخ اسلام دقت کنیم میبابیم مردمی را که قبلا در گمراهی وضلالت دینی بسر میبردند وهنگامیکه نور اسلام درخشیدن گرفت عده‌ای از آنها که گرفتار رذایل اخلاقی ازقبیل حسد ، کبر ، عجب ، خودخواهی ولجاج نبودند وقتی دلائل اسلام را دیدند قبول کردند وبراه حقیقت هدایت شدند اما آنها که مبتلا به اخلاق فاسده بودند و مثلا مانند ابوجهل گرفتار تعصبات قومی وقبیلگی وحب جاه وریاست بودند باسلام نگرویدند و تاابد ببدبختی و ضلالت باقی ماندند .

واصولا درفهم هرحقیقتی ایستادن در صراط انصاف واجتناب از تعصب وخودپسندی لازم است والا انسان بحکم حب بنفس بکلام ورفتار وعقائد خود هم علاقمند است وآن را اگرچه صددرصد باطل باشد می‌پسندد وسخن طرف مخالف را اگرچه همه صحیح ومتقن و مستدل باشد نخواهد پذیرفت مگر آنکه ابتداءً خودرا ازاین خوهای ناپسند تصفیه سازد آنگاه حقیقت براو روشن و متجلی می گردد .

ذائقه معنوی وروحی انسان مانند حواس خمسهٔ ظاهره است وهمچنان که اگر کسی کور وکر بود مبصرات ومسموعات راحس نمیکند واگر دراثر زکام اخشم گردید بوهای خوب وبدرا تمیز نمیدهد واگر اعصاب فلج شد حس لامسه زبری ونرمی رافرق نمیگذارد واگرمقدار زیادی برگ عناب راجوید حس ذائقه‌اش زائل شده شوری و شیرینی را امتیاز نمیدهد همچنین اگر برذائل اخلاقی مزبور مبتلا شد ذائقه روحی را ازدست میدهد واخشم معنوی می‌شود وفرق بین حق وباطل را نخواهد گذارد

بسیاری ازمخالفین اسلام ومخالفین مذهب حقه تشیع اگرچه هم ازعلماودانشمندان باشند باین امراض ابتلا یافته وحس معنوی خودرا ازدست داده اند .

دماغت از تعصب پر که گردید نبدهی فرق گل از شاخهٔ بید

ابن عباس گوید مردی درشام ازطائفه یهود روزشنبه هنگام قرائت توراة دید درچهارمکان ازآن کتاب کلماتی مشتمل بروصف پیغمبر اسلام وبشارت بوجود اوست آن آیات را بتصور اینکه مسلمین جعل کرده ودر توراة قرارداده اند ازتوراة بیرون آورد وبآتش انداخت، شنبهٔ دیگر درهشت موضع ازآن همان علائم ومشخصات رامشاهده کرد بازهم آنصفحات را بیرون آوردوسوزانید شنبه سوم دیددردوازده جای توراة همین اوصاف وجود دارد باخود گفت پس من باید تدریجاً تمام توراة رابسوزانم، چنانکه گویند اخیراً درجامع ازهرمصر بنا شد برخی ازکتب شیعه را که مبنی براثبات خلافت علی علیه السلام وبطلان حکومت غاصبین است بسوزانند یکی ازآنمیان آنان را منع کردو گفت اگر بنای سوزاندن باشد سوختن کتب شیعه بیهوده است بلکه بایستی کتب خودمان را بسوزانیم زیرا آنها اسناد ومدارك شان را ازکتب های خود ما نقل کرده اندو باین دلیل آنهارا ازاین جنایت منصرف کرد .

رفت ازقبیله خودپرسش حال پیغمبر اسلام را نمود آنها گفتند مردی است دروغگودرزمین تهامه پیدا شده دیدار اوروا نیست، این یهود پاك طینت وبافراست باخود گفت نمیتوان بسخن اینان اطمینان کرد وممکن است اعمال غرض کنند من باید بحکم وجدان تفحص کنم اگر راستگوست وبا علاماتی که درتورات است تطبیق می کند باو ایمان می آورم و اگر چنین نیست دیدار او ضرری ندارد .

حرکت کرد بطرف مدینه وقتی وارد شهر شد بمحض ورود چشمش بسلمان افتاد گفت «انت محمد سلمان گفت من غلام محمدم یهودی گفت مرا بمحمد دلالت کن سلمان باخود گفت اگر باو بگویم رسول خدا زنده است دروغ گفته ام واگر بگویم مرده نا امید برمیگردد ودر کفر باقی میماند اورا بمسجد آوردم باصدای بلند گفت السلام علیك یا اباالقاسم یا محمد مردم صدا بگریه بلند کردند ، امیرمؤمنان(ع) فرمود که بودی مصیبت مارا تازه کردی اینك سه روزاست رسول خدا وداع جهان کرده ، یهود گفت ضاع صفری یالیتنی لم تلدنی امی آیا کسی هست که صفت

بدنی وروحی محمد رابرای من نقل کندامیر(ع)فرمودمن نقل میکنم او گفت تو کیستی حضرت فرمود علی (ع) یهودی گفت نام ترا درتوراة یافته‌ام

امام شرح شمایل واخلاق پیغمبر (ص) رابرای او بیان فرمود یهودی عرض کرد صدقت یا علی من نیز درتوراة همین اوصافرا برای اوخوانده‌ام اکنون جامه آنحضرت را میخواهم تا استشمام بوی اوراکنم علی(ع) سلمان را نزد زهرا علیهاسلام فرستاد ورداى حضرت را آورد که هفت جای آن وصله داشت ازلیف خرما ، جهود ردای رسولخدا رابیوئید وسر قبرحضرت آمدو گفت اشهدان لااله‌الا الله و اشهدان محمداً رسول الله ، آنگاه گفت اللهم ان قبلت اسلامی فاقبض روحی الساعه ، این بگفت وافتادومرد ودربقیع مدفون گردیده ناسخ جلد رسول اکرم ازابن‌عباس »

یهود در جهان فراوان استو اکثراً توراة میخوانند وتوراتها همه یکی است ودر همهٔ آنها آن آیات که دلالت برآمدن رسول خاتم دارد موجود است .

اما چرا چشم همهٔ آنها باین آیات برخورد نمیکند ویااگر برخورد کردچرا آنان را بتجسس وتفحص ازحال آنحضرت وانمیدارد وتنهایکی دونمونه مانند همین جهودمزبور اینگونه بخاطر جستجوی حقیقت مسافرت میکنند ؟ .

جواب آنستکه اینمرد قلب خود را ازرذائل اخلاق منزه کرده بود وصافی وخالص ازصفات بهیمی وهواهای نفسانی شده بود لذا حقائق در دیده‌اش مجسم میشددیگران همان آیات رامیخوانند اما مبتلای به تعصب ، کبر ، عجب ، حقد ، حسد ، حب جاه ومقام و ریاست ، لجاج ومراء وغیره میباشند لذایا اصلا متوجه بمعنای واقعی آن آیات نمیشوندو ذهن آنان منتقل به‌رسولخدا نمیگردد ویا اگرمتوجه باین معنی‌شوند وساوس نفس و شیطان آنقدر محمل و توجیه وتأویل‌های باردوناروا برای آنان میتراشد که نمیگذاردبرخیزند وبجانب راهیابی و جستجوی رسول اکرم قدم بردارند .

پیغمبر اکرم ص هزاران معجزه بادست خود برای هدایت ابوجهل و ابولهب وابوسفیان ها انجام داد .

اما کوچکترین اثری ازنظر هدایت آنان نداشت زیرا آنان مردمی خودخواه حسود

ریاست طلب ، دنیا پرست بودند ولی عدهٔ دیگر را که ازاین خوهای ناپاك بری بودند رهبری فرمود واز گمراهی نجات داد پس علم اخلاق برتمام علوم تقدم دارد وتوجه بآن از سایر علوم با اهمیت تر است

بهرحال این یك پیراهن بود که پس از مرگ یك معصوم بزرگوار باقی ماند ، زینب هم پیراهن برادررا باخود بمدینه آورد ووارد مزارمادرش زهراشد و گفت یا اماه انی ناعیة الحسین مادرمن خبرمرگ پسرت حسین راآوردم واین ابیات راخواند .

وما هوعار الجسم کلاو انما ملابسه حمرمن الدم قانیاً

ولاتحسبی ظامی الفؤاد وانما سقته الفناکاساته والغوالیا

یعنی گمان نکن حسینت برهنه بودزیرا یك پیراهن قرمز دربدن داشت آنقدرخون از زخمهایش آمده بودکه بدن راپوشانده بود وتصور نکن او لب تشنه از دنیا رفت زیرا نیزه‌ها وشمشیرهائی را که بر بدنش زدند همه رابا زهرآب داده بودند

زینب علیهاسلام پس از کشتن برادر بسراغ آن بدن مقدس آمداماهرچه گردش کرداورا نیافت شاید به نشانهٔ همان پیراهن کهنه جستجوی بدن میکردناگاه دید جسم پاره پارهٔ امام عریان و برهنه روی زمین افتاده بزبان حال برادر را مخاطب قرارداده عرض کرد

ای یوسفم ای عزیز زهرا ای کشتهٔ گرگهای صحرا

ای یوسفم ای عزیزم ازچیست پیراهن کهنه دربرت نیست

ای وای بنزد هر مسلمان واجب شده احترام قرآن

قرآن مبین بخوبی خوب زیر سم اسب شدلگدکوب

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین

مجلس دوم

«درمذمت تکبر»

اعوذبالله من الشیطان الرجیم، واستکبر و کان من الکافرین «سوره بقره آیهٔ ۳۴»

تکبر یکی ازصفات زشت و ناپسنداست وناشی ازجهل وناشناسی انسان میباشد . بشر اگر حقارت وضعف وناتوانی خودرادرك کند وکوچکی وبی‌چیزی خویش رانسبت بعالم آفرینش احساس نماید خواهد دانست که درعوض تکبر بایستی خودرا کوچکترین موجودات بداند و بعجز ومسکنت خویش اعتراف کند .

علی(ع) درنهج البلاغه فرماید **عجبت للمتکبر الذی کان بالامس نفطه وهو غداً جیفه** ازشخص متکبر درشگفتم که دیروز نطفهٔ گندیده‌ای بوده وفردا مردار متعفنی خواهد گردید ودر برخی ازکلمات شریفه‌شان آمده که اوفعلا نیز حامل قاذورات است ازحملات مگس وپشه‌ای عاجزاست ازدفاع سرماو گرما وسیل ورعدوبرق وبرف وباران و مرضهای مختلف ناتوان است لحظه‌ای تشنه شود دیوی گرسنه گردد ویا پس از شرب آب وصرف غذا محتاج به تخلیه باشد و مانعی پیش آید منظرهٔ مرگ را خواهدید پس تکبر فقط و فقط ازحماقت و نادانی است کبریائی راکسی باید بکند که باو به برازد یعنی قادر کامل حی کامل ، عالم و غنی کامل باشد واوخدای متعال است که فرماید العزیز الجبار المتکبر «سوره حشر آیه ۲۳» او خدائیست توانا وجبار و تکبر کننده .

ومابقی‌موجودات همه محکوم بعجز وذلت و مجبور بتواضع وفروتنی و ممنوع از استکباروتجبر میباشندا گرعالمندیاقوی‌ومقتدروثروتمندیامحتشم‌وصاحب‌حسب‌ونسب‌هستند باید بدانند که‌همه پوشالی ومجازی است وهیچ‌یک‌ازخودآنها نیست‌باین‌دلیل که‌بیک‌لحظه‌قابل‌سلب شدن‌وزوال‌ونابودی میباشدعلم‌بایک بیماری‌مبدل به‌نسیان‌می‌شود،مال بیک‌شب‌جمال بیک‌تب حسب ونسب‌نیز بیک‌سلب‌اعتبارازدست‌خواهدرفت ، عقلاوفضلاوحکماحسب‌ونسب راقابل‌اعتنانمیدانند ومیگویند فضائل‌آنستکه ازخود انسان باشد و از فضل ومقام پدرحاصلی برای کسی نیست

پس‌باین‌اعتبارات‌موهومی‌تکبروافتخارکردن‌وبردیگران مباهات‌نمودن‌صحیح‌نخواهد بودوتنها لباس‌کبریائی شایسته‌ذات حی‌متعال‌است وبس‌حکیم‌رومی فرماید

خود چه باشد پیش نور مستقر — کـر و فر واختیار بوالبشر
پیسه پـاره آلت بینـای او — گوشت پاره آلت گویای او
مسمع او ازدو پاره استخوان — مدرکش دوقطره خون‌یعنی‌جنان
کرمکی و در قذر آگنده ای — طمطراقی در جهان افکنده‌ای
از منی بودی منی را واگذار — ای ایاز آن پوستین رایاد آر

درکتاب سفینةالبحار «لفظطوس» نقل میکندکه سالی‌هشام بن‌عبدالملك بحج‌آمد و گفت میخواهم یکنفر از اصحاب پیغمبر را ملاقات‌کنم گفتند همه ازدنیا رفته اندگفت پس یکنفرتابع صحابی رابیاورید طاووس یمانی‌رااحضار نمودند طاووس‌بمحض ورودکفش‌خود راازپادرآورد وگفت‌السلام‌علیك یاهشام نشست وگفت‌کیف انت‌یعنی حالت‌چطوراست هشام درغضب شدوگفت چرا یاامیرالمؤمنین نگفتی‌ومرابه‌اسم‌خواندی طاووس گفت زیراهمه‌مردم ترااامیر خودنمیدانند وترابه‌اسم خواندم زیراخدا درقرآن انبیاء اولواالعزم‌رابنام‌یاموسی و یاعیسی ویاابراهیم خوانده وبرای‌آنها نقصانی نیست وابولهب‌کافر را باکنیه یادکرده و برای‌اوعظمتی‌نیست، گفت‌چرانعلین‌خودرا کندی گفت‌من‌درشبانه روز پنج‌نوبت‌کفشهای خود رانزدخداهنگام نمازبیرون میآورم ومحضر تو از درگاه الهی بالاترنیست ، گفت چرا در حضور من‌نشستی ، درجواب من گفت زیراازامیرالمؤمنین (ع) نقل‌شده که‌هر کس بخواهد یکی ازاهل‌جهنم رابه‌بیندنظرکند بکسی‌که نشسته و دیگری باتواضع در برابرش ایستاده است ، هشام گفت مراموعظه‌کن طاووس گفت از امیرمؤمنان علی (ع) نقل شده که فرمود

درجهنم مارهائی است که آمادهٔ گزیدن امراء ظالم وستمکارند !

آیه‌ای که درصدر سخن عنوان شد مربوط بتکبر شیطان وامتناع اوازسجدهٔ بحضرت آدم است که مکرراً درقرآن ذکر شده ومردم رااز خطرات ومفاسد تکبر ترسانده است ، پس‌ازآنکه خدای متعال آدم راآفریدواورا گنجینهٔ علوم ودانش خود قرارداد وابتداء مسائلی راازفرشتگان پرسیدآنان درجواب عاجزماندند وسپس آنها رااز آدم سؤال کردپاسخ صحیح و کافی داد بفرشتگان که درآنموقع شیطان نیز بصورت آنهاودرمیان آنها بودامر کرد آدم رابخاطر علم وکمالی راکه دارد احتراماً سجده کنند وباین وسیله اورا تعظیم وتکریم نمایند ، ملئکه امرخدا را امتثال نمودند وهمه آدم را سجده کردند غیر ازشیطان که تکبر کرد وازسجدهٔ به آدم امتناع نمودو گفت .

« **انا خیرمنه خلقتنی من نار وخلقته من طین** » یعنی خداوندا من‌ازآدم بهترم زیرا من‌از آتشم‌و اوازخاك‌و آتش ازخاك بالاتر است .

اولا این بد بخت گمراه نمیدانست که فرضاً اواز آدم بالاتر هم‌باشد پس از صدور دستور حتمی‌ازجانب پروردگار بسجود برآدم دیگر جای‌اجتهاد در مقابل نص‌نیست‌وباید بفوریت امر خدا را اجرا نمایدو چون‌و چرا نکندو ثانیاًدر این استدلال هم اشتباه کرده زیرا خاك ازآتش بالاتراست‌آتش سوزاننده وکشنده‌ونیست کننده است اماخاك تربیت‌دهنده ورویاننده وحیات دهنده است .

ثالثاً این خلقت ظاهری مربوط بجسم‌و بدن آنهاست وملاك در کمالات ومزیات درجات همانا روح‌است‌نه بدن ، بدن‌میزان امتیازمرتبه ودرجه نیست میزان روح‌و قلب‌است سجده بعلم آدم بایستی‌میکردکه علم مربوط بروح‌آدم است‌نه بدن ، خواه بدن‌ازخاك‌باشد یا آتش ، سیاه باشد یاسفید ، لاغر باشد یافربه ، سالم‌باشد یا مجروح .

بهر حال این اولین گناهی بودکه درجهان شدوشیطان بسبب تکبر خودوامتناع از سجده بهلاکت وخسران ابدی‌و عذاب سرمدی گرفتار گردید ، حکیم‌رومی گوید

این منی نفت است وآتش ای‌غوی	ای برادر چون برآذر میروی
نردبان خلق این ما ومن است	عاقبت زین نردبان افتادن است

هر که بالاتر رود ابله‌تر است استخوان او بتر خواهد شکست
این فروع است واصولش آن بود کـه ترفع شرکت یزدان بود

لذا در سفینة البحار لفظ کفر از امام صادق علیه السلام نقل میکند که فرمود **اصول الکفر ثلثة الحرص و الاستکبار والحسد فاما الحرص فان آدم حین نهی عن الشجرة حمله الحرص علی ان اکل منها واماالاستکبار فابلیس حین امر بالسجود لآدم استکبر وا ماالحسد فابنا آدم حیث قتل احدهما صاحبه حسداً** یعنی اساس کفر سه گناه است

یکی حرص است که بآن سبب آدم ازدرخت گندم که ممنوع بودتناول نمود

دوم تکبر است که بآن وسیله شیطان ازسجدهٔ بآدم امتناع ورزید .

سوم حسد است که یکی از دوفرزند آدم بآن سبب دیگری راکشت انسان کامل و بشر دانا وبا ایمان آنکس است که بابندگان وهمنوعان خودکه همه ازصلب یك پدرورحم یگ مادرندخوشخو ومتواضع وفروتن باشد ، ازمجالست و مصاحبت با هیچ کس ولو بمراتب پائین‌تر از اوست اباو امتناع نکندو بداند اگر کسی فقیرو بینواست از آدمیت وانسانیت که نیفتاده دنیا باو روی نکرده تازه نظر بحساب آخرت ومسئولیت آنجهان صرفه با اوست که فقرا قبل ازسایر طبقات مردم ببهشت داخل خواهند گردید .

بایستی از مکتب عملی رسول اکرم درس اخلاق وتواضع بخواند که امام صادق ع از آنحضرت نقل میکند که فرمودخمس **لاادعهن حتی الممات ، الاکل علی الحضیض مع العبید ورکوبی الحمار موکفاً وحلب الغنم بیدی ولبس الصوف والتسلیم علی الصبیان لیکون سنة من بعدی** (خصال صدوق عدد ۵) ، یعنی پنج عمل راتا آخر عمر ترك نخواهم کرد ، غذا خوردن روی خاك با بندگان وبردگان ، وسوارشدن بردر ازگوش زخمی ومعیوب ، ودوشیدن گوسفند با دست خود و پوشیدن لباس پشمینه و وخشن وسلام کردن بر اطفال ، تااین‌امور پس‌از من‌سنت وسرمشق مردم گردد

جان‌های تمام اهل‌جهان بفدای روح بزرگ ونفس شریف اوباد که با آنکه‌اگربنای تکبر وبزرگه منشی باشد هیچ‌ذیروحی زیر این آسمان کبود اشرف‌و اجل‌از آنحضرت‌در

شأن ومقام نیست وتنها پس از خدای متعال لباس کبریائی بقامت رعنا وقدرشید آن سرور بزرگوار رسا میباشد معهذا ازتمام مردم متواضعتر است و اعمالی میکند ورفتاری را انجام میدهد که کوچکترین افراد بشر هم از آن امتناع دارد ولی آنمقام جلیل تنها بزرگی رابعلم و فضل و معرفت وایمان وخدمت بخلق وراهنمائی بشروهدایت گمراهان ونجات گمشدگان میداند وبقیهٔ ظواهر وتشریفات پوشالی دوروزه رابه پشیزی نمیگیرد.

فقرای با ایمان را براغنیای کم معرفت و بی تقوی ترجیح میدهد سلمان راکه ازاصحاب صفه وفقیرترین اصحاب است وحتی خانه‌اش درکنار کوچه ودر سکوی مسجد است امامملو از علم وایمان است برتمام صحابه مقدم میدارد وحتی اینعمل آنحضرت سبب تعرض عمرو پرخاش‌های مکرراوبآنجناب شده .

بلال را که‌سیاه ووضیع است رئیس قشون قرار میدهد وبسرکردگی وفرماندهی سپاه عظیمی که از رجال مقتدرو زورمند تشکیل یافته‌است میگمارد ، تا درس عبرت‌و روش تربیت امت تاابد قرار گیرد وبدانند که مطلقا فضل و شرفی نیست مگر درسایهٔ تقوی .

دستور میدهد که‌با هیچ مسکین‌ژنده پوش ناتوانی تفرعن وانزجار نشان ندهند و فرماید **الااخبرکم بملوك اهل‌الجنة قالوا بلی‌یا رسول‌الله ، قال کل ضعیف مستضعف‌اغبرا شعثذی طمرین‌لایعبأبه لو اقسم علی‌الله لابره** ، نقل‌از جامع السعادات‌فصل مراتب فقر ، ودر مجلس ۱۶۱ از مجالس صدوقره نیز بااندك تفاوتی‌ذکر شده است» .

یعنی آیا خبر ندهم‌شمارااز پادشاهان اهل بهشت ؟ عرض کردندآری‌ایرسولخدافرمود هرضعیف ناتوانیکه‌غبارآلود وژولیده‌موی‌ودارای یك‌جامهٔ تابستانی ویك‌زمستانی‌است مردم‌باو اعتنائی‌نمی کنندامااگرخدارا‌قسم‌دهدهرحاجتی بخواهدبرآورده‌خواهدشدوحتی بهمین‌ملاحظه که ممکن است بندگان خاص‌و اولیای بزرگ خدادر لباسهای کهنه‌و بی‌ارزش یافت شوند نبایستی بهیچ یك از مردم درمانده وناتوان اهانت وبی احترامی نمودو بایستی‌همه‌رابدیدهٔ

عظمت نگریست و بهمگی تواضع نمودشاید منطبق باآن‌رجال‌الهی‌شود .

لذا در خصال صدوق عدد ۴ از امیر مؤمنان علیه‌السلام نقل میکند ودر اکمال‌صدوق از امام باقر(ع) بازگو مینماید که‌فرمود: **ان‌الله‌تعالی اخفی‌اربعة فی اربعة ،اخفی رضاه فی‌طاعته فلا تستصغرن‌شیئاً من‌طاعته فربما وافق رضاه وانت‌لاتعلم واخفی سخطه فی‌معصیته فلا تستصغرن شیئاً من‌معصیته فربما وافق سخطه وانت لاتعلم واخفی اجابته فی‌دعوته فلاتستصغرن‌شیئاً من‌دعائه فربماوافق اجابته وانت لاتعلم واخفی ولیه‌فی عباده فلا تستصغرن عبداً من عبیدالله فربما یکون ولیه‌و انت‌لاتعلم .**

یعنی خداوند متعال چهار چیز رادر چهار چیزپنهان داشته رضای خودرادرطاعتش پس هیچ‌یك‌از طاعتهای خدارا کوچك مشمار چه بسابا رضای اوتطبیق کند وتوندانی‌وغضبش را در گناهانش پس هیچ‌یك از معاصی اورا کوچك ندان شاید باغضب اومصادف شودوتو ندانی واجابت را دردعاها پس هیچ‌یك ازدعاها را کوچك مشمار شاید با استجابت اومنطبق گردد و تو ندانی واولیاء خودرا درمیان بندگانش مخفی فرموده پس‌هیچ یك از بندگان خدا را تحقیرمکن شاید همان ولی خدا باشدو توندانسته خودرا بگناه وجسارت بکشانی‌و تا ابد بدبخت‌شوی. سعدی‌فرماید :

ز تاج ملك‌زاده ای در فلاخ — شبی لعلی افتاد در سنگلاخ
پدر گفتش اندر شب‌تیره رنگ — چه دانی که گوهر کدامست‌وسنگ
همه سنگها پاس دار ای پسر — که لعل از میانشان نباشد بدر
در انفاس پاکان شوریده رنگ — همان جای تاریك ولعل است‌وسنگ
برغبت بکش بار هر جاهلی — که افتی بسروقت صاحبدلی
غم جمله خور در هوای یکی — مراعات صد کن برای یکی
چو پاکیزه نفسان وصاحب دلان — بسر آمیختند با جاهلان
کسی را که نزدیك طینت بدوست — چه دانی‌که صاحب ولایت‌خوداوست
بساتنگ عیشان وتلخی چشان — که آیند در خلد دامن کشان

در کتاب کشف الغمه از شقیق باخی نقل میکند که درراه حج دیدم قافله های زائرین بیت‌الله همه مردمان ثروتمند بوده وبازینت واموال بسیار بحج میروند ، ودیدم جوان خوشرو و ضعیف و گندم گونی راکه جامهٔ پشمینه پوسیده دربر کرده ازمردم کناره گرفته وتنها نشسته است ، با خود گفتم این جوان ازطائفه صوفیه است ومیخواهد کل بر مردم شود واز آنان چیزی درخواست نماید عزم کردم که نزد او بروم واو را سرزنش نمایم چون این اراده را نمودم مرانداکرد وفرمود **یاشقیق اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم** یعنی قرآن فرماید ازخیلی گمانها اجتناب کنید که برخی از آنها گناه است .

از اینکه مرا به اسم خواند واز تصمیم من خبرداد تعجب کردم واز گمان سوء خویش پشیمان شدم قصد نمودم که بروم ازاوحلیت بطلبم دیدم از نظرم مخفی شد درمنزل واقصه نزدیك اورفتم فوراً فرمود **یاشقیق اتل وانی لغفار لمن تاب و آمن وعمل صالحاً ثم اهتدی** یعنی این آیه راتلاوت کن که خدافرماید من آمرزنده‌ام کسی راکه توبه کند وایمان بیاورد وعمل نیکو انجام دهد وراه هدایت رایابد .

باخود گفتم باید این جوان ازابدال باشد که دوبار مکنون خاطر مرا بگفت ، رفتیم تارسیدیم بمنزل زباله دیدمش مشکی در دست دارد برلب چاهی ایستاده میخواهد آب بکشد ناگاه مشك ازدستش بچاه افتادسر بجانب آسمان بلند کرد و گفت **انت ربی اذا ظمأت الی الماء و قوتی اذا اردت الطعاما** یعنی پروردگارا توئی آب گوارای من هرگاه تشنه شوم وتوئی قوت و غذایم هرگاه گرسنه گردم آنگاه گفت خداوندا من غیر ازاین رکوه ندارم آنرا ازمن مگیر . دیدم آب چاه جوشید و بالا آمد و آنجوان دست بردر کوه را گرفت مملو از آب بود وضو گرفت رفت بالای تلی وچهار رکعت نماز گذاردسپس مقداری ریگ درآب ریخت وحرکت داد وازآن بیاشامید .

من نزدیك اوشدم وسلام کردم وجواب شنیدم عرض کردم قدری بمن هم مرحمت کن از آنچه خدابتو نعمت فرموده ، فرمودای شقیق همواره نعمت خدادرظاهر وباطن بامابوده پس گمان نیکو دربارهٔ پروردگارت داشته باش ، رکوه رابمن داده نوشیدم دیدم سویق وشکر است لذیذ تروخوشبوتر ازآن نیاشامیده بودم .

پس سیروسیراب شدم بحدیکه تاچند روز هوس غذاوشراب نکردم دیگراورا ندیدم تا

درمکه لیمه‌شبی پهلوی قبة السراب دیدمش درحال نمازاست پیوسته مشغول گریه و ناله‌وخشوع و عبادت بود تاصبح شدطواف کرد و بیرون رفت دیدم غلامان وخادمین زیاددارد وصاحب جلالت وشوکتی است مردم اطراف اوجمع میشوند وسلام میکنند بشخصی گفتم این جوان کیست گفت موسی بن جعفر(ع) است گفتم این عجائبی که من ازاودیدم اگراز دیگری بود تعجب داشت اما ازاین بزرگوار عجبی نیست.

شقیق بلخی آن پیر نکو نام — بگفتا بوالعجب این داستان بود
براه مکه شخصی را بدیدم — نزار وزرد رنگ و ناتوان بود
بتنهائی بدون توشه میرفت — که ازتنها ئیش دل بدگمان بود
خیالم آمد از اهل سؤال است — ندانستم که جان کعبه آن بود
چو ماکردیم اندر فید منزل — که دروی تل‌سرخی هم‌عیان بود
بجام آب ریگی چند افکند — بیاشامید وشکرش بر زبان بود
مرا زان جام‌شیرین جرعه‌ای‌داد — که گویاشکرم درکام‌جان بود
چو پرسیدم زنامش قائلی گفت — امام هفتمین شیعیان بود (۱)

باب الحوائج است همه درگرفتاریها باین درحاجت متوسل میشوند و حوائج خود رامیگیرند پس چگونه‌دعای خودش مستجاب نباشد همچنانکه درراه مکه از خدا آب طلبید فوراً دعایش باجابت رسید درزندان بغدادهم عرض کرد **یامخلص الشجرمن بین رمل و ماء وطین یامخلص الطفل من بین مشیمة ورحم یامخلص النار من بین الحدید والحجر نجنی وخلصنی من حبس هارون** ، دعایش باجابت رسید وازآن زندان تاریك راحت‌شد ، خداوندا بحق‌مصائب آنحضرت درزندان بغداد بتاریکی ووحشت‌قبر مارحم کن‌ازطرزدعای‌مزبورپیداست که‌امام‌چه‌اندازه‌درضیق‌وفشار بوده که‌تعبیر بحدیدوحجروتاریکی رحم ومشیمهٔ طفل میکند ، بدنش‌درزیرغل‌وزنجیرآهنین بود وخلاصی خودرا تشبیه بخلاصی آتش‌ازمیان‌سنگ وآهن میکرد ، لذامرگ خودرامی‌طلبید ، عده‌ای گفته‌اندسندی بن‌شاهك درخانه‌اش که‌مجاور بازندان حضرت بودآلات لهوو لعب‌ونوازندگی گذارده بود و باین سبب امام راآزارمیداد بهرحال‌امام باین‌آسانی‌مرگ خودراازخدانمیخواهد جدش زین‌العابدین

(۱) بیت‌اول‌ازحقیر وبقیه ازمرحوم حاج‌ملامحمد باقرواعظ‌است.

نیز که پاهایش در غل و زنجیر بود نزدیک دروازهٔ شام این اشعار را میخواند «واواد اسیراً فی دمشق کانثی ـ من الزنج عبدغاب عنه نصیره» «وجدی رسول‌الله فی کل مشهد ـ و شیخی امیرالمؤمنین وزیره» «فیالیت امی لم تلدنی ولم اکن ـ یزیدیرانی فی‌البلاد اسیره» یعنی مرا در شهر دمشق با سیری می برند مانند اسیران زنجی که یاور و ناصری ندارند در حالیکه جد بزرگم من رسول خدا و پدر بزرگوارم امیر مؤمنان است ایکاش مادرمرا نمی زائید که یزید مرا اسیر و گرفتار به بیند. بسیار ناراحت بود که با آنحال بر ابر تخت یزید قرار بگیرد اما افسوس که فرمود ما را بیک ریسمان بستند و وارد مجلس آن ناپاک نمودند به محض ورود فرموده «یا یزید ماظنك برسول‌الله لو رآنا علی هذه الحالة» فردا جواب پیغمبر را چه خواهی داد اگر ما را باین حالت به بیند

وصلی‌الله علی محمد و آله الطاهرین

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مجلس سوم

« در عجب و خودپسندی »

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ، افمن زین له سوء عمله فرآه حسناً

«سورهٔ فاطر آیه ۸»

یکی از اخلاق رذیله عجب و خودپسندی است که انسان در خود کمالی احساس کند و از آن خوشوقت باشد و این خوشحالی و خوشوقتی او را بمهالک و خطراتی بکشاند و نداند و نفهمد که آن کمال بر فرض که واقعاً در او موجود بوده و اشتباه نکرده باشد از ناحیه خداست و باو مربوط نیست و هرگاه بخواهد از او سلب خواهد کرد و چندروزه امانتی در دست او بیش نخواهد بود و تفاوت این صفت ناپسند با صفت تکبر آنستکه تکبر چنان است که انسان خود را از دیگران برتر و بالاتر بداند اما عجب تنها آنستکه خود را به پسندد و از وجود برخی از کمالات مجازی در خویشتن خوشوقت و مسرور باشد بدون آنکه خود را با سایرین که فاقد آن کمالند مقایسه نموده و بر آنان برتری و ترفع بجوید .

قرآن در آیهٔ بالا به بدترین اقسام عجب اشاره کرده و آن چنانستکه انسان عیب خود را کمال بداند و عمل زشت خویش را خوب پندارد و بآن عجب کند و خودپسندی نماید با آنکه بر فرض اگر کار نیکی هم انجام دهد نباید خود را نیکوکار بداند تا چه رسد بارتکاب عمل زشت .

بهرحال برای تشریح و تفصیل اینسخن می گوئیم عجب و خودپسندی بالاخره کار را به تکبر

میکشاند ولذا کمتر اتفاق میافتد که شخص معجب متکبر نباشد ازاین رو قبلا انواع واقسام تکبر را برای شنوندگان عزیز شرح میدهیم وآن چنانست که تکبر گاه بمال است که شخص متمول وثروتمند برفقرا ومستمندان ترفع وتفرعن میکند، گاه بوجاهت وصباحت است که شخص جمیل وخوشرو بر دیگران که بآن پایه درشکیلی وزیبائی جسمانی نیستند مزیت میجوید ، گاه بعلم ودانش است که عالم ودانشمند بر جهال وبیسوادان بزرگی واستکبار مینماید وعجب برأی ازشعب همین تکبر است گاه بمقام ورتبه است که صاحب آن برزیردستان وناتوانان تحکم و تجبر بخرج میدهد پنجم تکبر بحسب ونسب وبزرگی نژاد است که از روشهای زشت مردم جاهلیت بوده ودارندهٔ نژاد رفیع برمردم وضیع وطبقات دون مباهات میکند قسم ششم تکبر بعبادت است که شنیع ترین مراتب عجب شمرده میشود ، وراه علاج تمام این اقسام ششگانه در مکتب مقدس اسلام پیش بینی شده است ،

شالده ایکه اسلام برای جلوگیری ازعجب ویارفع ومعالجه آن ریخته سه نوع است بابیان فلسفه ودلیل علمی زشتی وقباحت این صفت رامیکند ومثلا درقرآن سوره عبس آیه ۱۷ فرماید «قتل الانسان ما اکفره من ای شیء خلقه من نطفة خلقه فقدره ، ثم السبیل یسره ، ثم اماته فاقبره ، ثم اذا شاء انشره» یعنی کشته باد انسان که چه ناسپاس است ، ازچه چیز خدا اورا آفرید ، از یکقطره نطفه خلقش کردواورا اندازهٔ معینی قرارداد سپس راه زندگی را برایش آماده ساخت آنگاه اورا میرانیدو بگور برد آنگاه اورادرقیامت محشور نمود ، بایستی تفکر کند که در بدو خلقت سه مرتبه ازمجرای بول عبور کرده ومدتی درجنین مادر درظلمات وقذارات بسر میبرده ودر تمام دوران زندگی حامل نجاسات وقذارات بوده وپس ازمرگ ورفتن در گورستان هم بجیفه ای مبدل وخوراك حشرات وکرمهای زمین میشود وزیر پاها لگدکوب خواهد گردید.

درکتاب معانی الاخبار باب قاصمات الظهر ازامام صادق (ع) نقل میکند که فرمود ثلاث هن قاصمات الظهر رجل استکثر عمله ونسی ذنوبه واعجب برأیه یعنی سه چیز ند که کمر رامی شکنند یکی آنکه کسی عمل خودرا زیادوبزرگ به بیند دوم آنکه گناهان خودرافراموش کند سوم آنکه رأی وفکر خودرا بپسندد.

نوع دوم آنستکه افراد کامل وفضلاء بشررا ارائه میدهد که اگر بنابود عجب کنند آنها

از همه شایسته تر بودند امادر نهایت تصغیر وتحقیر نفس زندگی کردند مثلا ائمه اطهار با آنکه درعبادت افضل جمیع بشرشمرده میشوند در مناجات ودعاها خود را مقصرترین مردم میدانند بیش ازهمه ازعذاب وعقاب خدا میترسند ، نوع سوم آنستکه صاحبان عجب رابما ارائه میدهد که بچه بدبختی افتادند مثلا جمعی عابد وزاهد بودند عجب بعبادت کردند در آخر کار بدبخت وشقی شدندوچه بسیار گنهکارانی که درآخر نائل به توبه گردیدند و تدارك مافات نموده بسعادت رسیدند ـ سعدی فرماید :

گنهکار اندیشناك از خدای — بسی بهتر از عابد خود نمای
که آنرا جگر خون شد ازسوزدرد — ولیك این دلی خوش ازاعمال کرد
ندانست در بـار گاه غنی — سـرافکندگی به ز کبر و منی
براین آستان عجزو مسکینیت — به از طاعت و خویشتن بینیت
بزرگان نکردند درخود نگاه — خدا بینی از خویشتن بین مخواه
پیاز آمد آن بی هنر جمله پوست — که پنداشت چون پسته مغزی دراوست
دراین حضرت آنان گرفتند صدر — که خود را فروتر نهادند قدر
ره اینست جانا که مردان راه — بمزت نکردند در خود نگاه

داستان موسی و خضر درقرآن اشاره بآفت وزیان عجب بعلم است که چون حضرت موسی تصور کردعالمترین مردم روی زمین است خدا اورا امر کرد که برود ازخضر که درنبوت مادون اوست تعلم دانش کندو درمدت تعلمش نیز چندین مورد بی صبری وعجله دراشکال و ایراد نشان دادو بالاخره ثابت کرد که آن توهم بکلی باطل بوده است و انسان بهرمرحله ای ازکمال ودانش برسدنباید خودرا بزرگ وعالی به بیند .

در احوالات شاهزاده معتمدالدوله «حاج فرهاد میرزا » مینویسند روزی عجب بعلم وفضل خود درمرحلهٔ ادبیات نمودو گفت هرکس یك غلط املائی ازمن بگیرد یك لیره طلا باو خواهم داد .

سپس کاغذی نوشت بنوکرش داد وگفت این نامه را ببر خدمت حضرت حجة الاسلام آقای حاج ملاعلی کنی ممهور کند وبیاور شیخی ازطلاب درحضورش نشسته بود گفت حضرت

اجل یك‌لیره بدهید زیرا ممهورغلط است مهرفارسی است درسینهٔ عربی‌جمع بسته نمیشود باید بفرمائیدمختوم کنند .

شاهزاده یك لیره‌را داد امادر این‌صدد شدکه‌این اشتباه راجبران کند،خواست‌عذر آنرا چنین بیاوردکه وانمود سازد مریض‌بوده توجهی بصحت‌و سقم‌کلام خودنداشته ،لذا گفت من امروز حالم خوب‌نبودوصبح‌مقداری‌خاکشیر خوردم آقای‌شیخ گفت یك‌لیره‌دیگر مرحمت‌فرمائید خاکشیر غلط است‌و خاکشی صحیح‌است.

اینجا شاهزاده یك‌لیره دیگر دادو باب‌سخن را گردانیدواز این‌در داخل شدکه‌شیخ را تجلیل کند وادبیت اورا استحسان نماید تادلیل برفضل خودش هم‌باشد گفت آقای شیخ واقعاً شما مرد دانشمندی هستید ومن تاکنون غبن داشتم «بسکون باء» که از محضر شما استفاده کنم .

شیخ گفت لطفاً لیرهٔ سوم‌را هم بدهید زیرا بایستی غبن بفتح‌باء بخوانیدنه‌بسکون باء چنانکه نصاب هم‌گوید «غبن در زرها زیاد است وغبن در رأی‌ها» شاهزاده با کمال انفعال وتعجب لیرهٔسوم‌را دادو ازجا برخاست‌وبه‌اندرون رفت ! خواجهٔ شیراز فرماید:

ای دل مباش یکدم‌خالی ز عشق‌و مستی — آندم رهی که رستی از نیستی وهستی
گر جان بتن به‌بینی مشغول کار اوشو — هرقبله‌ای که بینی بهتر زخود پرستی
باضعف‌وناتوانی همچون نسیم‌خوش‌باش — بیماری اندرین ره بهتر ز تندرستی
تا فضل وعلم بینی بی معرفت نشینی — یك نکته‌ات بگویم خودرامبین که‌رستی

دعونی سلونی‌قبل ان‌تفقدونی منحصراً شایستهٔ علی علیه‌السلام وائمه معصومین بودوغیر از آنان هیچ‌کس یارای این ادعاو نیروی این دعوی را نداشت وهرکس پس از آنحضرت چنین سخنی بر زبان آورد بلا فاصله رسوا ومفتضح گردید ، ازجمله آنها قتاده است که مینویسند روزی عجب‌بعلم کردوبدبختانه این ادعا را نمودکه هرچه‌میخواهید ازمن‌بپرسید باو گفتند موری که باسلیمان‌تکلم کرد نربود یاماده ؟

قتاده در جواب عاجز ماندو بعجزو جهل خود اعتراف نمود یعنی قدرت پاسخ یك مطلب عادی وجزئی را نداشت اما بدبخت‌تر ازاو ابوحنیفه بودکه‌خواست همین سؤال‌را

پاسخ دهد گفت ازآیهٔ قرآن معلوم میشود ماده بوده زیرا درآیه ۱۸ از سورهٔ نمل فرماید **قالت نملة** وبرای نمل تاء تأنیث آورده است باو گفتند این تاء بتصدیق جمیع نحاة تاءوحدت است نه تاء تأنیث وضمیر مؤنث درقالت هم لفظی است دیگراز آنها ابن جوزی است که از دانشمندان تسنن میباشد وروزی بالای منبر دعوی سلونی کرد وزنی اورا ازمنبر پائین آورد زیرا پرسید ازمنزل علی علیه السلام تا خانهٔ عثمان فاصله بیشتر بودیا ازمدینه تامدائن ؟ ابن جوزی گفت واضح است که فاصلهٔ مدینه تا مدائن زیادتر است ، زن گفت پس بچه علت علی علیه السلام ازمدینه بمدائن برای کفن ودفن و تشییع جناب سلمان رفت اما بمنزل عثمان برای کفن و دفن او تشریف نبرد ؟

ابن جوزی در جواب متحیرشد زیرا دیداگر بگوید علی علیه السلام عثمان را مسلمان نمیدانسته بتصدیق اهل سنت علی علیه السلام امام وپیشوا وخلیفهٔ پیغمبر است و اگراو عثمان را بی ایمان بداند لطمه باعتقاد سنی ها وارد خواهدشد واگر مسلمان میدانسته پس بچه علت برای تجهیز او نرفته است ؟

لذادرجواب گفت ای زن اگر بی اجازهٔ شوهرت ازخانه بیرون شده وبمسجد آمده ای خدا ترا لعنت کند واگر بااجازهٔ اوآمده ای خدا هردو را لعن نماید زن گفت ای ابن جوزی آیا عائشه بی اجازهٔ رسولخدا بجنگ علی(ع) دربصره رفت یا بااجازه ابن جوزی دید هرطرف را اختیار کند دچار اشکال خواهد شدفوراً از منبر بزیر آمدو در اثر دعوای بیجا رسواو منفضح گردید .

انسان چرا باید بیش ازمقدار معلومات واستعداد خود دعوی دانش کند ، وچرا باید آنچه را نمیداند بخود ببندد یا از اینکه بگوید نمیدانم اباکند یااز اینکه بپرسد شرم نماید همه چیز را همگان دانند ، یعنی یك نفر نمیتواند تمام فنون وشعب مختلف علم را داراباشد یکی عالم فقه است دیگری فیلسوف است آنیك مفسر یامورخ یاطبیب است چهارمی فیزیکی یاهیوی است همه آنهاکه یکجا مجتمع شدند همه چیز را میدانند ، هیچ کس جز معصومین علیهم السلام علم ودانش رااز شکم مادر نیاورده وهیچکس غیر ازآنان جامع جمیع علوم نبوده اند تنها این چهارده نور پاکند که عالم بماکان وما یکون بوده وجهل در وجود اقدسشان

راه ندارد .

اول تمام حکما وعلما وفلاسفه جاهل بوده‌اند شاگردی کرده‌اند پرسش نموده‌اند تا تدریجاً عالم ودانشمند شده‌اند ، پرسیدن عار نیست ، ندانستن وادعای بیجاکردن واز عهدهٔ آزمایش برنیامدن عار است اگر کسی در جواب مطلبی که نمیداند بگوید نمیدانم عیبی نیست زیرا لاادری نصف العلم اگر بداند که نمیداند خود عالم است ودر کتاب معانی الاخبار باب معنی المجنون ازحضرت صادق(ع) نقل میکند که فرمود: «ان من اجاب فی کل ما یسئل عنه لمجنون» یعنی هر کس رادیدی ازهرچه می‌پرسند جواب میدهد بدانکه دیوانه است در نهج البلاغه باب حکم و مواعظ حکمت ۷۹ ازامیرمؤمنان نقل شده که فرمایده اوصیکم بخمس لو ضربتم الیها آباط الابل لکان لذلک اهلاً ، لا یرجون احدمنکم الاربه ولایخافن الاذنبه ولا یستحیین احداذا سئل عمالایعلم ان یقول لا اعلم ولایستحیین احد اذا لم یعلم الشیء ان یتعلمه وعلیکم بالصبر فان الصبر من الایمان کالرأس من الجسد ولاخیر فی جسد لارأس معه ولا فی ایمان لاصبر معه » یعنی شمارا به پنج چیز سفارش میکنم که اگر بر اشتران سوار شوید ودر پی فهم آن برآئید شایسته است ، هیچکس امیدوار نباشد مگر بخدا و نترسد مگر از گناه خود و شرم نکند که اگر از او چیزی پرسیدند و ندانست بگوید نمیدانم یااگر نمیداند آنرا بیاموزد وبرشما بادبصبر که نسبت آن به ایمان نسبت سربیدن است ،چنانکه در بدن بی سرخیری نیست در ایمان بی صبر نیز خبری نخواهد بود.

بهر حال باید داستانهای مردمیکه درنهایت کمال علمی وعملی بودند اما بهیچ وجه خود رابنظر نمی‌آوردند وخویش را ازهمه پست‌تر ونادان تر وگمنکارتر محسوب میکردند ،مطالعه نمود وباین سبب نقائص اخلاقی و روحی خودرااصلاح کرد .

گویند عطاء سلمی که یکی اززهاد واهل سلوک است هرگاه بادشدید میوزیدو برق و رعد وصاعقه پدید می‌آمددرحال گریه میگفت « منی تصیب الخلائق لو مات عطاالاشراح الخلق من بلائه » یعنی این بلاها ومصائب از ناحیهٔ من برسر مردم میآید واگر من

بمیرم مردم ازشر من راحت میشوند.

وهمچنین فضیل بن عیاض درعرفات بانبوه جمعیت زائرین وتضرع وابتهال آنان نگاه کرد وگفت« یالهمن موقف ما اشرفه لولا انی فیهم »یعنی چه موقف بزرگ و چه مکان شریف وپر رحمتی است اگر فضیل درمیان آنها نبود .

ونیز خواجه ربیع که قبرش درخراسان است ودربارهٔ او گفتند« کان ربیع بن خثیم یقم اللیل برکوع واحدو اذااصبح قال سبق المخلصون وقطع بنا»، یعنی ربیع بن خثیم شب را تا بصبح بیك رکوع تمام میکرد ووقتی شب بپایان میرسید میگفت آه مخلصین پیش افتادند و من عقب ماندم و داستانهای عجیب دیگری هم درزهد وتقوا وعبادت او نقل شده است .

میگفت مردانی پیش ازما اهل عبادت بودند که ما با این اعمال درجنب آنان بمنزلهٔ دزدان بودیم. سعدی فرماید :

شنیدم که وقتی سحرگاه عید ز گرمابه بیرون بشد بایزید
یکی طشت خاکسترش بیخبر فرو ریختند از سرائی بسر
همیگفت ژولیده دستار وموی کف دست شکرانه مالان بروی
که ای نفس من در خور آتشم زخاکستری روی درهم کشم ؟

درحکمت ۴۳ ازحکم ومواعظ نهج البلاغه فرماید سیئة تسوءك خیر من حسنة تعجبك یعنی گناهی که ترا ناراحت وپشیمان سازد بهتر ازعبادتی است که ایجادعجب وخود پسندی در تو نماید .

سرآمد تمام پاکان جهان که باعمل و رفتار خود رذیلهٔ عجب و خودپسندی را درمردم نابود ساختند ائمه اطهار وپیشوایان معصوم علیهم السلامند .

از آنجمله حضرت زین العابدین امام چهارم صلوات الله علیه است که با آن عبادت و سجده های طولانی بهیچوجه خود رامستحق جزای آخرت نمیدانست باآنکه پس ازشهادتش از یکی ازکنیزانش پرسیدند شرح زندگی آنحضرت را برای ما بگو گفت مختصر بگویم

یا مفصل گفتند مختصر . گفت مختصراً آنکه نه هیچ شبی برایش بستر خواب پهن کردم و نه هیچ روزی سفرهٔ طعام گستردم تمام شبها بعبادت بیدارو روزها صائم بود آنقدر گریه وزاری از خوف خدا نمود وعبادت کرد که رنجور وناتوان شد زنهای حرم آنحضرت مراجعه بجابر بن عبدالله انصاری کردند که او ازامام خواهش کند قدری عبادت را تخفیف دهدو بسلامتی بدن خود توجه کند.

جابر پیغام مخدرات را خدمت امام ابلاغ نمود ، حضرت بجابر فرمود کتاب علی را بیاورند کتاب علی را آوردند مقداری ازعبادات امیرمؤمنان را خواند سپس فرمود که میتواند مانند علی خدا راعبادت کند .

سی وپنج سال پس از واقعهٔ کربلا زنده بود همواره عبادت میکرد واز خوف خدا میگریست هرگاه یاد حسین و کشتگان عاشورا مینمود فریاد و فغانش بلند میشد ،

راوی گوید در اواخرعمر آنحضرت خدمتش رسیدم دیدم مشغول نمازاست ودرتشهد ناراحت میشود واز اینپا روی آنپا می نشیند پس از آنکه سلام داد سبب اضطراب را پرسیدم فرمود هنوز اثرزخمهائیکه درراه شام سوار اشتران برهنه ام کردند وتازانیدند در پاهایم موجوداست .

وقتی امام محمدباقر علیه السلام بدن پدرش علی بن الحسین(ع) راغسل میداد دست از غسل دادن کشید وصدا بگریه بلند کرد ومردم راصدا زدفرمود بیائید تماشا کنید پس ازسی وپنج سال هنوز آثار زخمهای راه کوفه وشام دربدن پدرم وجود دارد « مالی اراك ودمع عینك جامد . او ما سمعت بمحنة السجاد »

دیگر سراغ نداریم که امامی بدن معصومی را غسل دهد ودر حین عمل گریه کندو دست از غسل بردارد مگر جدش امیرالمؤمنین که وقتی بدن زهرا علیهاسلام راشستشومیداد دست کشید رفت کناردیوار سربدیوار گذارد وبناکرد گریه کردن اسماء گوید عرض کردم یاعلی امن فقد الزهراء تبکی ، قال ما یبکینی الا اثر السیاط آیا از مردن فاطمه گریه میکنی؟ فرمود گریه ام برای آنستکه دستم ببازوی متورم زهراء رسید واو بمن این مصیبت را نگفته

بود واز من پنهان کرده بود . ودر نهج البلاغه خطبه «۱۹۳» است که آن حضرت هنگام دفن فاطمه سلام به پیغمبر کردو گفت فلقد استرجعت الودیعة واخذت الرهینة اما حزنی فسرمد واما لیلی فمسهد الی ان یختار الله لی دارك التی انت بها مقیم و ستنبئك ابنتك بتضافر امتك علی هضمها فاحفها السؤال و استخبرها الحال یعنی امانتی را که بمن سپرده بودی پس گرفته شد و گروگان دریافت گردید اما اندوه من همیشگی و بیداری شب من دائمی خواهد بود تا خدا برای من سرائی را که تو در آن میباشی اختیار کند زود است که دخترت بتو اطلاع دهد که امت تو بر کوبیدن ودر هم شکستن او اجتماع کردند پس در سؤال از او اصرار و الحاح فرما و اشاره بآنکه همچنان که مصائب خود را ازمن مخفی نمود آنقدر باحیاست که تا اسرار وابرام نکنی از تو نیز مخفی خواهد کرد ، لذا تعقیب کن شاید ستمهائی را که بر او وارد شده برایت بیان نماید . . .

ز غم فراقت آتش زده بر دلم زبانه بکجای جویمت من زکه پرسمت نشانه

که زده است بر توسیلی که شکسته بازویت را که بمخزن ولایت زده است تازیانه

کشد اینسخن علی را که بگفتی آخرین دم چورها شدم ز دنیا کفنم نما شبانه

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین

مجلس چهارم

« در حیاء وعفت »

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ، ولکن الله حبب الیکم الایمان وزینه فی قلوبکم وکره الیکم الکفر والفسوق والعصیان اولئك هم الراشدون «سوره حجرات آیه ۷ »

در این مجلس بیاری خداوند درباره لزوم حیاء وعفت ومضرات بیشرمی وبیعفتی سخن خواهیم گفت ، قبلا باید متوجه بود که چنانکه در بعضی مجالس اشاره‌ای شد اخلاق را که جمع خلق است بآن سبب برصفات نفسانی نام گذارده‌اند که مشتق از خلقت است وکانه باید این صفات وملکات عالیه جزء خلقت وفطرت انسان شود چنانکه کثیری از مبتلایان باخلاق رذیله در اثر عادت واستمرار بآن صفات پست خو گرفته‌اند وآنها جزء خلقتشان شده گویا طینت وخمیرهٔ آنها براین اخلاق است .

پس اخلاق از بحث عقائد خارج است زیرا عقیده بتوحید یا نبوت یا معاد از مقولهٔ علم است واخلاق علم نیست واز بحث اعمال خارج است زیرا اولا اعمال بوسیله اعضاء وجوارح انجام میگیرد واخلاق عمل اعضا نیست وثانیاً اخلاق منشأ اعمال است نه آنکه از سنخ اعمال باشد مثلا سخاوت غیر از بذل وبخشش است بذل وبخشش را ممکن است کسی بکند بخاطر پاره‌ای از اغراض شیطانی ونفسانی واصلا سخی بالطبع نباشد وممکن است کسی چیزی نداره که انفاق کند اما طبعاً سخی باشد سخاوت حالتی است نفسانی که منشأ خدمت بنوع ومواه

و دهش میشود.

لذا در تعریف اخلاق گفته‌اند صفاتی است نفسانی مانند تلاءلؤ عقیق و شفافیت در و درخشندگی الماس وغیره که انسان را بترك رذائل وانجام‌واعمال‌نیك‌وادار میکندوخلاصه بمعنای ملکه و خلقت روحی است همچنین عفت و پاکدامنی نیزبآنمعنی نیست که‌انسان‌نظر بنامحرمان نکند و دست بجانب شهوترانی نگشاید بلکه بمعنای آنستکه حالتی در نفس و روح وقلبش ایجاد گرددوصفتی پدید آیدکه نگذارد این اعمال ناروارامرتکب شودوازاین امور منزجر باشد .

آیه شریفهٔ بالا ناظر باین لطیفهٔ علمی است که فرماید خدای متعال‌ایمان رامحبوب قلبی شما قرار داد ودردل شما عقائد پاك را نقش بست وتزیین نمود وکفروگناه وارتکاب اعمال شنیع را در نظرتان‌زشت‌وکریه وقبیح جلوه دادتاچنین‌جمعیتی بمرحلهٔ رشد وهدایت حقیقی نائل گردند .

ودر حقیقت رشد اجتماعی راچنین تفسیر میفرماید که مردم ذاتاً و طبعاً متمایل بکارهای نیك ومنزجروممتنفرازاعمال زشت باشندوبعبارت‌ساده آنکه ازکارهای‌زشت‌بدشان بیاید وعاشق ومایل بکارهای خوب باشند واین همان معنای ملکه وعادت و اخلاق است که‌یکی از آنها ملکه وخصلت حیاء وشرم شمرده‌میشود وآن‌صفتی است در انسان که‌هنگام انجام عمل قبیح یادیدن منظرهٔ خلاف وناروا حالت انفعال وخجلت باو دست میدهدرنگش تغییر میکند چشمش پائین می‌افتد بدنش مرتعش میشود اعضاءو جوارح بدنش بجانب آنکار نمیرود واز ارتکاب عمل زشت امتناع دارد .

ضد این صفت را جرأت و جسارت مینامندکه‌به‌بی شرمی وبیحیائی تعبیرمیشود حیاء که رخت بربست انسان از گناه خجالت نمیکشد جری و جسور بمعصیت میگردد ابتداءکه عمل‌زشتی انجام نداده بحکم فطرت اولیه دارای حیاءاست گناه‌درنظرش‌بسیاربزرگ‌میباشد یکی دوسه مرتبه که مرتکب آن شد پرده حیا برداشته شده جری و جسور بمعصیت خواهد گردید کم‌کم گناه برایش مانند آب خوردن میشود کار بجائی میرسد که‌آدم کشی و زنا وکفر وفسوق وهر جنایتی را اقدام خواهد کرد و از همه بالاتر آنکه میگوید زشتی‌وحرمت‌این‌اعمال دلیلی ندارد منکرحکم الهی و شرایع‌وقوانین‌آسمانی

هم میشود چنانکه در قرآن سوره روم آیه ۱۰فرماید **ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوآی ان کذبوا بایات الله وکانوا بها یستهزؤن** ، ، سپس عاقبت مردمیکه اعمال‌زشت راانجام دادند آن شد که آیات خدا را تکذیب نمودند و همه را استهزاء و مسخره کردند.

لذادرمجلس۷۷ ازمجالس صدوق‌از رسول‌اکرم(ص) نقل‌شده که‌فرمود **لم‌یبق‌من‌امثال الأنبیاءالاقول‌الناس‌اذا لم تستحی‌فاصنع‌ماشئت**یعنی‌از کلمات‌پیامبران چیزی‌نمانده مگریك‌کلمه وآن اینکه اگرحیانداری‌هرچه‌خواهی‌بکن، زیرا آدم که‌خجالت نکشیدازهیچ کار زشتی‌دریغ نداره ، مثل بسیاری ازمردم وحشی‌و افسار گسیختهٔ امروزکه ناموس‌خود را درملأ عام برهنه‌و عریان بمعرض استفادهٔ بیگانه قرار میدهند وتقدیم این‌و آن میکنندو نام آنرا تمدن وآزادی وروشن فکری‌میگذارند وکسی‌که ازروش آنان پیروی نکنداورا فناتیك ، امل ، مرتجع ، خرافی مینامند رقاصی درقدیم فحش بودامروز هنر پیشه‌نام دارد همچنین دیوثی در سابق ننگ‌بود که انسان از استفادهٔ دیگران ازناموسش لذت ببرد امروز مدو رسم‌متجددین ما شده است‌چنانکه در حدیث فرمایند «یرون المنکرمعروفاً والمعروف منکراً وکان‌الحلم ضعفاًوالظلم فخراً»درآخر زمان مردم کارزشت‌راخوب‌میشمارند وکار نیك رابد می‌پندارند وحلم وبردباری را ناشی از ضعف میدانند وبظلم وستمگری افتخارمیکنند.

پس هنگامی امید اصلاح‌در بشرهست ووقتی نصیحت وموعظه وترساندن از زشتی‌ها در مزاج انسان اثر داردکه قوهٔ انفعال وحیاء در اوموجود باشد اما اگر این‌صفت ازاو سلب شود دیگر انتظاراصلاح،امید خامی بیش نیست ، معروف است‌که بکسی‌که سررابه‌نهر آب گذارده و آب میخورد گفتند اینطور آب نخور گفت‌چرا گفتند عقلت‌کم میشود گفت عقل چیست گفتند بخور !

ومشهور است‌که لری بارفیقش ازکوه وارد شهری شد رفیقش دنبال کاری رفت او گرسنه بود داخل‌میهمانخانه‌ای گردید ونشست مستخدم آمدکه چه میل داری گفت هرچه داری میخورم گفت چلوهست کباب هست ، فلان چیزو فلان چیزهست گفت همه‌را دوست

دارم آوردند خورد باز پرسیدند چیزی میل‌داری ؟ گفت اگر هست بیاورید بازهمان‌هارا تجدید کردند تاتوانست خورد بقیه راهم دردستمالش ریخت برداشت وحرکت کردنزدیك در حسابدار جلویش راگرفت که‌فلان مبلغ باید بدهی گفت مگراینجا مهمانخانه نیستو مگر من مهمان نبودم گفتند چرا اماپول غذایت را باید بپردازی دیدند ،چیزی‌نمی‌فهمدو جواب صحیح ودرستی نمیدهد گفتند حال که پول ندارد پس کاری بکنیم‌که در مقابل این عمل شرمنده شودو مجازات گردد اورا برحماری وارونه سوار کردندو اطرافش را گرفتند ودر شهر گرداندند در راه چشمش برفیقش افتاد گفت رفیق بیا جلو غذا بخور ، نهار مفصلی خورده‌ام ، خر سواری هم‌کرده‌ام ، قسط تراهم آورده‌ام اینها هرچه میخواهند فریاد بزنند !

امان ازوقتیکه قوه شرم‌و انفعال از بشر رخت بربندددیگر هدایت‌و ارشاد او بسیار مشکل بلکه قریب بمحال است ، زیرا قبح عمل‌زشت وحرام وحسن ونیکوئی عفاف‌وغیرت وعصمت از نظر اومی‌افتد مثل‌کسی میشودکه زکام استو بوی‌خوب وبد را تمیز نمیدهدیا برگ عناب جویده نیروی ذائقه‌و حس‌تمیز بین‌شوری‌و شیرینی وتلخی وترشی راازدست داده است بچنین کسی گفتن اینکه فلان‌بو متعفن‌یا فلان چیزتلخ است چه اثری دارد لذا فرمودند لاایمان لمن لاحیاء له ، هرکس حیا رااز دست‌داد لاجرم بهرجنایتی‌دست میزند وایمان وخداپرستی‌ازاورخت برمی‌بندد .

علامت حیا وبیحیائی درکلام امام ششم‌صلوات الله علیه اینگونه بیان‌شده که‌فرماید «اذا کان الغلام حادالنظر فلایرجی خیره» اگر بچه را دیدید تندنظر استوسر بزیر نیست وخیره خیره نگاه میکند بدانید که‌بیحیاست وامید خیر وصلاحی دراو نیستو اگر سر بزیر است وتندو تیزدر چشم‌ها نگاه نمیکند با حیاست وعاقبت اوبخیر خواهدبود ، لذا از حضرت صادق (ع) نقل‌شده که‌به زراره فرمود چون‌یوسف مدتی‌که درخانه عزیزمصر بود بزلیخانگاه‌نکرد زناهم نکرد.

در سورهٔ نور آیه‌شریفه ۲۹و۳۰ **قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم وقل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن** ، دربارهٔ همین صفت‌شریفه حیاست ودستور میدهد

که مردان وزنان با ایمان ازچشم چرانی‌و نظرکردن بجوانب خودبکاهند وتندوخیره ودقیق بهمه‌جا نگاه‌نکنند وسر راپائین اندازند.

پس باید بفکر ایجادملکهٔ حیا افتادو آنرا درزن ومرد مخصوصاً در جوانان زنده وقوی ساخت تا بدانندکه بایستی نظربدن اجنبیه‌نکنندزیرا النساءعی وعورة تمام‌بدن‌زنان عورت است وبرای غیر شوهرشان ارائه‌و اظهار آنو یانظر کردن بآن‌جائز نیست‌وبایستی تمام اعضای خودرا مستور کنند ، بیشتر مفاسد ازعدم حجاب مخصوصاً حجاب‌صورت است که بالاترین دلیل برحرمت کشف‌آنو نظرکردن بآن ازجنبه نقلی‌آیه شریفه است‌که‌در سوره نور آیه۳۱ فرماید **ولیضربن بخمرهن علی‌جیوبهن** ، بایستی زنان‌خمارهای خودرا برگریبان بزنند خمار یعنی روپوش ، خمر راهم خمر گویند زیرا پوشانندهٔ عقل‌و خرد است.

حجاب از ضروریات دین مقدس اسلام است در قرآن هشت آیه‌در دو سوره نورو احزاب درباره لزوم ووجوب حجاب زنان نازل شده‌و دراخبار واحادیث هم‌فراوان باین مسئله توصیه وتاکید فرموده‌اند کسانیکه‌ناجوانمردانه میگویند حجاب ازاسلام‌نیست‌یاخیلی نادان وبی‌اطلاع از قرآن‌واخبارند ویا بی‌وجدان ومغرض ودر وغگوهستند ومادررساله‌ای علیحده و مقالات مفصلی در شماره‌های اسبق جریدهٔ ندای حق‌اثبات ضروری بودن حجاب راکرده‌ایم .

واز جنبهٔ عقلی هم‌دلیل مهم‌برلزوم حجاب صورت تحریک‌و تهییج‌حس‌شهوی‌مردان است ، که آنان رابدنبال آن میاندازد ومیروند تا خود رابه مرض وجنون ونیستی وخود کشی بکشانند ، اکنون‌که قدرت‌ها ودست‌هائی مروج‌فحشا ومنکر است‌و باتأسیس سینماهاو مناظر شهوی ونشر جرائد فاسده‌و صورقبیحه میخواهند مردم‌را سوق به رذالت وبیشرمی بدهند تکلیف هرمسلمان خداشناسی آنستکه بفکر خودواهل‌وعیال خود باشدچنانکه‌قرآن در سوره مائده آیه ۱۰۵ فرماید **علیکم انفسکم لایضرکم من‌ضل اذااهتدیتم** ، بر شما بادباصلاح خودتان ، اگر شماهدایت شوید گمراهی دیگران بشما زیانی نخواهد رسانید ، حال‌که قادربه‌اصلاح اجتماع نیستیم‌لااقل جلوخود وزن‌و بچهٔ‌خود راکه‌تاحدودی

میتوانیم بگیریم ، نباید هجزاز انجام امر بزرگ ماراز وظیفهٔ کوچکتر مانع شود وبایدتا هراندازه که قادریم ازهجوم سیل مهالك ومخاطر جلوگیری نمائیم.

عصمتیان را بمقام جلال — جلوه حرام است مگر باحلال
دیده بهرسوی نباید گشاد — پای بهر کوی نباید نهاد
اینهمه آفت که بهتن می‌رسد — ازنظر توبه شکن می‌رسد
دیده فرو پوش چودردرصدف — تا نشوی تیر بلا را هدف
هر که بجزجفت حلالت بود — رخ منما ورهمه خالت بود

بایستی داستان مردمیکه واجد صفت حیابودند خواند وازآنها درس عبرت گرفت، گویند غلام یکی ازخلفا بیمار شدو هرچه معالجه‌اش کردند مؤثر نیفتاد ، طبیبی ازاوعلت پرسید که چه میکنی که داروها اثر نمی‌بخشد ، گفت خلیفه‌را دشمنی بودو آن دشمن مرا تطمیع کرد وبمن دستور داد زهر درشرابش کردم و برایش بردم خلیفه فهمیدزهر درشراب است نخورد ، اما بروی من هم تاکنون نیاورده بلکه همه‌روزه‌مرا اکرام میکند ، من‌ازشرم اینطور نحیف ولاغر شده‌ام ومعالجه‌ام تأثیر نمیکند ، مابندگان طاغی وگهنکار نیز در برابر چنان منعم بخشنده‌ای قرار گرفته‌ایم که دائماً بادشمنان اوکه کفارو فساق وبیدینان هستند علیه دستگاه توحید وخدا پرستی تبانی میکنیم وبا اعمال شنیع خودبا خدا می‌جنگیم با شرك ظلم بخدا میکنیم وبا خوردن ربا بحکم فأذنوا بحرب من الله اعلام حرب باخدا داده‌ایم وآن خالق مهربان ساعت بساعت درعوض عذاب وعقاب بر لطف و کرم خود می‌افزاید واعمال ما راندیده میگیرد ماباز هم حیا نمیکنیم.

اسیء و أجزی بالاساءة افضلاً — واعصی فیولینی براً وامهلاً
فحتی متی اجفوه وهو یبرنی — وابعد عنه وهو یبدل ایصالاً
وکم مرة قدزفت عن نهج طاعة — فلاحال عن ستر القبیح ولازالا

درتفسیر آیه شریفه وسع کرسیه السموات والارض ازامیرالمؤمنین (ع) نقل شده که فرمود آسمانها وزمین‌هاهمه درکرسی جای داردو کرسی‌را چهار فرشته حمل میکنند یکی بصورت بشراست وازبرای بنی آدم شفاعت روزی میکنند یکی بصورت گاواست وازبرای بهائم

وچرندگان وساطت فیض مینماید همچنین دو فرشتهٔ دیگر یکی بصورت نسر برای طیوردیگری بشکل شیر واسطهٔ رزق برای درندگان میباشند وممکن است مثل افلاطونیه که فرضیه جمعی از حکماست وبرای هر نوع از موجودات یکفرد عقلی سماوی تصور کرده اند وآن فرد واسطهٔ فیض از برای نوع خوداست تطبیق باهمین اخبارشود اگرچه ازخود فلاسفه شیخ الرئیس با این نظریه مخالف است و میگوید محال است که موجود عقلی غیر مادی از افراد نوع مادی جسمانی شمرده شودو میر فندرسکی با ابیات خود.

«چرخ با این اختران نغز وخوش وزیباستی صورتی درزیر دارد آنچه در بالاستی

به مثال افلاطونی نظر دارد ، بهرحال سپس امام(ع) فرمود گاو ازبقیهٔ آنحیوانات خوش قامت تر وشکیل تر بود امااز روزیکه بنی اسرائیل گوساله پرست شدند آن فرشته سر بزیر انداخته وبلند نمیکنداز خجالت عمل زشت بنی اسرائیل ، عجبا از شدت حیای فرشتگان آسمان که بشر جاهل افسارگسیخته گناه میکند ودرعوض شرم و انفعال آن ملائك معصوم خجلت میکشند وسر بزیر ند .

علت اینکه حیا وایمان مقرون بیکدیگرند آنستکه اگر کسی بداند وکاملاً ایمان داشته باشد باینکه اعمال و رفتارش در محضر خداست وخدا بجمیع شراشر وجود وکارهاو گفتار وپندارش بیناوآگاه است و بالاخره پروردگار رابصفات بصیر ، علیم، محیط وخبیر شناخت لااقل بهمان درجه که در حضور یکطفل ممیز ازارتکاب عمل شنیع حیامیکندوامتناع میورزد در حضور چنین خدای بیناوشنوا ودانائی خجلت میکشد وشرم میکند که مرتکب اعمال قبیح گردد .

لذا امام صادق (ع)وقتی پرسش شد که امورخودرا بر چه پایه‌ای بنا کرده‌ای فرمود بر چهار پایه یکی ازآنها اینکه **علمت ان الله مطلع علی فاستحییت** دانستم که خدا بر امورم مطلع وآگاه است لذاحیا کردم در محضرش مخالفت اوکنم.

ومینویسند که جوانی خدمت امیرمؤمنان (ع)رسیدوعرض کرد :من گناهانی کرده‌ام ومیخواهم بدانم آیا اگر توبه کنم خدا آنهارا می‌آمرزد ؟ امام(ع) فرمود البته اگر حقاً و واقعاً از گذشته پشیمان ونسبت به‌آینده آماده ومصمم ترك آن و تکرار نکردن آن باشی خدا

خواهد آمرزید جوان گنهکار صیغهٔ توبه‌را خواند واز اعمال‌خود سخت نادم‌و متأثر گردید ورفت پس ازآنکه چند قدمی برداشت‌دومرتبه بازگردیدو بعرض رسانید که آیادرآنهنگام که من مرتکب گناه میشده‌ام خدا مرا وعمل‌مرا میدیده ؟ حضرت فرمود آری میدیده‌است جوان آهی‌کشید ونعره‌ای زد وبزمین افتادو جان‌بجان آفرین تسلیم نمود ، یعنی‌ازخجلت وانفعال اینکه در محضر الهی ارتکاب گناه کرده قالب تهی‌گردانید ! !

خجلت انفعال قیامت‌برای مردم کافر یاگنهکار امرعظیمی است‌حتی عده‌ای‌ازبزرگان خواسته‌اند آتش دوزخ وعقارب وحیات‌وعمود آهنین وآتشین جهنم وسایر عذاب‌های‌آن جهان را چنین تفسیر کنند که مجرم ومشرک‌وقتی‌می‌بیند درحضور چه‌منعم‌بزرگواری‌مرتکب چه اعمال زشت‌و ناروائی شده حسرت زده‌و متألم میشود بحدیکه از آتش غم‌و تأثر تمام اعضایش مشتعل‌میگردد ودرعذاب الیم می‌افتدو بهمین‌طرز مجازات میشود .

در آتشم بیفکن‌و نام گنه مبر کاتش بگرمی عرق انفعال‌نیست

امیدوارم برحمت‌واسعهٔالهی وبحق‌پاکان ومعصومان علیهم‌السلام که خدای‌متعال مارااز خجلت‌وانفعال ورسوائی‌آن عالم محفوظ‌دارد .

عروة‌بن‌قیس درلشکرابن‌سعد دارای‌حیابود وقتی‌ابن‌سعد باوگفت برو ازحسین(ع) بپرس چرا باینمکان آمده ای چون خودش نامهٔدعوت‌بحضرت نوشته‌بود خجالت‌کشیدبرود ابن‌سعد بهریك‌از رؤسای‌قشون این‌پیشنهادرا کرد قبول‌نکردند اما کثیر بن‌عبدالله چون‌بیحیا بود گفت من‌میروم میپرسم واگر بخواهی‌هم سراورامیآورم .

اهل‌بیت‌سیدالشهداء(ع) دریای‌حیا وعفت‌ومعلم عصمت وغیرت‌بودند نزدیك‌دروازهٔ شام حضرت‌ام‌کلثوم سهل‌ساعدی‌راخواست وفرمودباین نیزه‌دار که سر برادرم‌حسین(ع)را برنیزه زده‌است بگوآنرا ازجلوی‌محمل‌ما ببرده‌لقدخزینا من‌کثرةالنظر الینا،ازبس‌مردم بتماشای سرهاآمدند وبمانگاه‌کردند ماشرمنده‌شدیم بنابرنقلی یك‌کرورجمعیت بدروازهٔ ساعات‌برای تماشای‌نوامیس الهی جمع‌شدند شایدعلت همین‌بود که‌امام‌بیمارطلب‌مرگ‌کرد وگفت«فیالیت امی‌لم تلدنی‌ولم اکن * یزیدیرانی‌فی‌البلاداسیر».

وصلی‌الله علی‌محمد وآله الطاهرین

مجلس پنجم

«در تعدیل شهوات»

اعوذبالله من الشیطان الرجیم ، والله یرید ان یتوب علیکم و یرید الذین یتبعون الشهوات ان تمیلوا میلاعظیماً، یرید الله ان یخفف عنکم وخلق الانسان ضعیفاً . «سورهٔ نساء آیات ۲۸-۲۷»

دانشمندان علم اخلاق برای هریك ازصفات روحی بشر سه مرحله قائل شده‌اند که دو مرحلهٔ از آن در دو طرف افراط و تفریط قرار دارد و یك مرحلهٔ آن حد وسط و حالت متعادل بین افراط و تفریط است و از آن دو مرحلهٔ اول باتکاء ببرهان و استدلال منع کرده و بمرحلهٔ وسط که حالت تعادل است توصیه و سفارش نموده‌اند .

مثلا در قسمت دادو دهش همین سه مرحله باین طرز تصور میشود که اگر داد و دهش از حد عادی و معمولی بگذرد و زیاد باشد نامش اسراف بوده و مذموم است و اگر بسیار کاهش یابد بخل نامیده میشود و سخت ناپسند است حد وسط آن که از افراط و زیاده روی و همچنین تفریط و عقب ماندگی محفوظ است سخاوت گفته میشود بسیار محبوب و پسندیده میباشد ، در غضب و شجاعت و سایر صفات نفسانی نیز همین سه مرحله وجود دارد و در قسمت شهوات نیز طبعاً این مراتب سه گانه مورد بررسی و توجه قرار گرفته است که دو طرف افراط و تفریط آن ناپسند و مذموم و حالت متوسط آن مستحسن و مرغوب میباشد .

قبلا باید دانست که اصل نیروی شهوت مانند سایر قوای طبیعی از ودایع شریفه و عالیه الهیه

است ورمز بقای بشر وحفظ نسل انسانی ووسیلهٔ شوق وشعف آدمیزاد وحرکت واحساسات وعشق و علاقه‌اش بزندگی وتأمین امرمعاش وادارهٔ امورحیاتی است واگر این قوه ازانسان سلب گردد دیری نمی‌پاید که دست از زندگی میکشد وبه حفره و بیغوله‌ای میرود وخویشتن را هلاك میسازد لذادرسنین بلوغ وریعان شباب این نیرو درانسان طلوع میکند ومتدرجاً روبرشد ونمو میگذارد وسبب تهییج احساسات وتحریك قوای فعاله میگردد ،درسایهٔ آن صاحب عاطفه ومهرومحبت بهمنوعان میشود وبفکر ترقی دادن عوامل زندگی وبالا بردن وسائل حیات می‌افتد.

ظهورشهوت نه تنهادرقسمت امور جنسی است بلکه بهره برداری از این لذت یکی از شعب وچشمه‌های شهوت شمرده شده وتمام فعالیتهای نیروهای انسان رامیتوان یا منحصراً ناشی ازشهوت دانست ویابطور قطع شهوت درتکثیر وتقویت وادامه وبقاء آنها تأثیر مستقیم دارد.

یعنی شهوت درطلب علم وکمال وهنر اثر کامل دارد ،نیروی شهوانی درعبادت وطاعت و شب زنده‌داری ودعاوگریه ومناجات وخوف ازخدا سهم بسزائی را واجداست ،چنانکه درجلب مال واندوختن سرمایه ودارائی وادارهٔ جمیع شئون وامور زندگی ازکسب جاه ومقام واسباب و اثاث حیات وبالاخره تأمین زندگانی دوجهان ازدنیا وآخرت بطورکلی فعال ومؤثر است النهایه مظهریت کامل وبارزاین قوه درمورد تمتع زن ومرد ازیکدیگر بوده ودر اصطلاح مردم نام شهوت بهمین ملاحظه برلذائذجنسی گذارده شده والا اختصاص باین قسمت نداشته ورمز گردانیدن وبحرکت درآوردن تمام نیروهای حیاتی انسان است .

ازاینجامعلوم میشود چه اندازه این نیروشرافت وعظمت دارد وذات اقدس احدیت بخاطر چه فوائدومصالح مهمه‌ای این ودیعهٔ عظیمه را درکمون وجود آدمیان آفریده است وازآنجمله حفظ نسل بشر است که ازناحیهٔ نکاح وازدواج تضمین میشود ،وبقاء نسل بشر علت معرفت وشناسائی خداست چنانکه فرماید وکنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف ،یعنی من گنج مخفی بودم وبسبب خلقت بشر خودرا شناساندم .

خواست تاجلوه نماید بجهان صورت خویش خیمه در آب وگل مزرعهٔ آدم زد

وخلاصه علت خلقت بشر آنستکه درسایهٔ عبادت و معرفت الهی مظهر صفات کاملهٔ حق از علم و قدرت وصنعت و اراده و حیات ورحمت وکرم گردد وچون نهایت سیر کمالی انسان باین

مرحلهٔ بالا واعلاست پس هرچه درطریق پیدایش این مقام قرار گیرد مورد تعظیم وتکریم است لذا نیروی شهوی که رمز اولی واساسی خلقت است احترام کامل دارد وهمچنین ابوین که واسطه ووسیلهٔ پیدایش فرزندونسل انسانی هستند بحدی محترمند که احترام آنها درقرآن به احترام وعبادت خداوند متعال انضمام یافته ودرسورهٔ نساء آیه ۳۶ فرماید: **واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئاً وبالوالدین احسانا** ،یعنی خدارا بپرستید وباوشرك نیاورید وبپدرو مادرخود نیکی کنید .

وچون خدا وپدرومادر درخلقت بشر هردر سهیمند یعنی خداخالق وموجد آنها وابوین واسطهٔ انتقال نطفهٔ آنهاوپیدایش جسمانی آنهایندهردومقام بیك لحاظ علت آفریدن فرزند میباشند وخدارا بطرزعبادت وابوین را بصورت فرمانبرداری ومحبت واحسان بایستی احترام نمودلذا درچندین آیه توصیهٔ اکیدی باحسان نسبت بآنها شده .

پس قوه شهوی درانسان بسیار لازم بوده وقطع این نیرو وریشه کن کردن آن بسبب دارو ویا جراحی ویا ریاضت‌های صعب ودشوار کاملاً غلطو باطل و حرام استو رهبانیتو ترك ازدواج وانزوای از اجتماع درد ین مقدس اسلام ممنوع و مورد نهی شدید الهی استو پیغمبر اکرم فرماید: «لارهبانیة فی الاسلام» وفرماید: «النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی» واخبار واحادیث دراین باره زیاداست مولوی فرماید:

از ترهب نهی فرمود آن رسول — بدعتی چون برگرفتی ای فضول
برمکن پررا ودل برکن از او — زانکه شرط اینجهان آمد عدو
چون عدو نبود جهاد آمد محال — شهوت ار نبود نباشد انتسال
صبر نبود چون نباشد میل تو — خصم چون نبود چه حاجت خیل تو
هین مکن خودراخصی رهبان مشو — زانکه عفت هست شهوت را گرو
بی هوی نهی ازهوی ممکن نبود — هم غزا بامردگان نتوان نمود

آری عظمت قدرت معنوی و اخلاقی انسان هنگامی ظاهر میشودکه با داشتن شهوت جلو آنرا بگیردو آنرادر غیر مورد مشروع و معقول استعمال ننمایدوالا با سلب ومحو این قوه اجتناب از رذائل ومنکرات کارمهمی نیست بلکه نام اجتناب برآن گذاردن هم صحیح

نخواهد بود اما چنانکه اشاره کردیم مانند سایرغرائز بایستی تعدیل گرددو ازافراط ویا تفریط آن‌جلوگیری شود ، افراط بمعنای‌زیاده‌روی است یعنی نباید درشهوت‌رانی از حد عادی تعدی نمودو تفریط بمعنای‌عقب ماندگی است‌یعنی نباید درموقع لازم‌وضرورت وهنگام میل‌نفس وطبیعت باطفاءاین نائره‌از استعمال‌آن اجتناب‌کرد که موجب امراض‌و مورث آفات و زیانهای بدنی‌و روحی‌و اخلاقی خواهد بود.

وچون متأسفانه اجتماع حاضر دچار افراط درشهوت رانی شده‌لازم است‌که ببحث در خصوص همین قسمت پرداخته وبگوئیم ، قرآن مجید درآیه صدر سخن فرمود : خدا مایل است‌که شما را توبه‌دهد وبجانب رحمت خود بکشاندو مردمیکه پیروی شهوات را می‌کنند مایلند که‌شما بیش ازحد واندازه بشهوات بهیمی ادامه دهید ، خدا میداندکه‌شما ضعیف وناتوانید ودر اثر افراط درشهوترانی‌دچار بلاهای خانمان سوزمیشوید لذامیخواهد در این راه سبك برانید واین نیرو راتعدیل کنید ودر معانی الاخبار باب‌نوادرالمعانی حدیث ۹۹ از رسولخدا (ص) نقل میکندکه فرمود «من‌ضمن‌لی اثنین ضمنت له‌الجنة ، من ضمن لی مابین لحییه‌و مابین رجلیه ضمنت له‌الجنة » یعنی هرکس دوچیز رابرای من ضمانت کندمن‌بهشت را برایش‌ضمانت‌خواهم کردوآن دوچیز زبان‌و عورت‌است،شهوترانی مفرط سه‌ضربه مهلك‌برپیکره بشروارد میکند.

اول آنکه بدن را ضعیف‌وسست وآماده‌هزاران گونه امراض خانمان براندازازقبیل امراض مسری مقاربتی ، امراض عصبی ، معدی ، فکری خواهدنمودو بشرعلیل واجتماع مریض ازدرك هر نوع سعادت ورقائی محروم خواهد بود زیرا رمز نیل‌بهر مقام‌وفوز بهر هدف عالی همانا صحت‌و تندرستی است دوم آنکه فکرو روح بشروقتی سرگرم تعیش وکامرانی مفرط و شهوات نفسانی گردید دیگر درصدد حفظ سایر شئون حیاتی خویش نیست وهمه آنها را فدای التذاذ آنی‌و سرمستی خود خواهدکرد دیگر ازهنر ، فضیلت ، اقتصاد ، حفظ استقلال ووطن وخانمان غفلت میکند وهم‌و فکرش منحصر به‌تأمین تنها همین جنبه‌ایکه اورا مهارکرده وبآن خو گرفته وعادت نموده است خواهد شدکم‌کم‌تمام عوامل اجتماعی وسعادت اساسی زندگی خودرا ازدست میدهد چنانکه تاریخ بما نشان

داد که اقوامیکه مبتلا بروحیه شهوت پرستی شدند باآنکه صاحب ملك و ملت و قدرت وعظمت مادی ومعنوی بودند مانندکشور اندلس وسایر ممالك شهوت پرست جهان متدرجاً همه رااز دست دادند و بنده وبردهٔ دشمنان وبیگانگان گردیدندو بگدائی واسیری در چنگال اجانب کارشان کشیده شد.

اندر طبیعت است که بایدشود ذلیل هرملتی براحتی و عیش خو کند

ضربه سوم که ازهمه مهمتر وخطرناکتراست سلب نیروی ایمان وآمادگی برای بدبختی آن نشئه یعنی آخرت وحرمان از تقرب بخدا وغور دردرکات سخط وعذاب دردنالئ دوزخ خواهد بود که تأمل مختصر درآیات واحادیثی که شرح گناه زنا ، لواط ، استمنا ، نظر بعورت اجنبی ویا محرمان و التذاذ حرام چشم و لذت ناروای گوش و صحبت با نا محرم وتماس حرام با بیگانه را میدهد کافی برای درك این حقیقت است واکنون بخاطر نمونه دوسه حدیث در این قسمت بعرض شنونده محترم خواهد رسید.

علامه مجلسی درجزء اول از جلد ۱۵ بحار از رسولخدا (ص) روایت میکند که فرمود «لایزنی الزانی حین یزنی وهو مؤمن و لایسرق السارق حین یسرق وهو مؤمن فانه اذا فعل ذلك خلع عنه الایمان کخلع القمیص » یعنی زناکار در حال زنا و دزد در حین دزدی دارای ایمان نخواهند بود زیرا دراین حال ایمان ازآنها خلع میشود چنانکه پیراهن از تن انسان خلع گردد.

ونیز همین دانشمند درجلد پنجم بحار از کافی ازحضرت صادق(ع) نقل میکند که فرمود حواریین اجتماع کردند وازحضرت عیسی(ع) خواستند که یا معلم الخیر ارشدنا ای راهبر نیکی‌ها ما را ارشاد نما ، فرمود ان موسی امرکم ان لاتحلفوا بالله کاذبین وانا آمرکم ان لا تحلفوا بالله کاذبین ولاصادقین وان موسی امرکم انلا تزنوا و اناآمرکم ان لاتحدثوا انفسکم بالزنا» یعنی حضرت موسی شما رادستور دادکه قسم دروغ نخورید من دستور میدهم که قسم نخورید بخداچه راست باشد چه دروغ ، وموسی شما راامر کردکه زنانکنید من امر میکنم که فکر زنا راهم دردل نیاورید سپس فرمودزیرا کسیکه بزنا حدیث نفس کندمانند کسی است که آتش در خانه منقش ورنگین روشن سازد ودودش خانه را سیاه نماید.

ودر کتاب وسائل الشیعه از امام صادق علیه السلام نقل میکند که فرمود: **للزانی ست خصال ثلاث فی الدنیا وثلث فی الآخرة اماالتی فی الدنیا فیذهب بنور الوجه ویورث الفقر و یعجل الفناء واما التی فی الآخرة فسخط الرب وسوء الحساب والخلود فی النار** یعنی زناکارش عقوبت داردسه عقوبت آن در دنیاست که نور از صورتش میرود وفقر دامنش رامیگیرد وزود عمرش سپری میشود وبقیه در آخرت است و آن غضب خداوسختی حساب قیامت وخلوددر آتش دوزخ خواهد بود.

تعدیل در شهوت را دین مقدس اسلام بصورت ازدواج ونکاح صحیح برای بشر پیش بینی نموده ودر قرآن مجیدواخبارو احادیث بزناشوئی ترغیب وتحریص اکید فرموده‌اند یعنی نه آنکه ازاستعمال این نیرووا ستفاده از این لذت غریزی وخدا داده جلوگرفته باشند بلکه بطرز صحیحی که بری ازمفاسد وامراض وخطرات گذشته بوده وواجد مصالح تکثیر نسل ومحبت خانوادگی واجتماعی باشداجازه و دستور بکاربردن این نیرو راداده‌اند.

حتی آنکه اگر خوب دقت شود در تمام مراحل لذت آنچه را اجازه داده‌اند ومباح شمرده‌اند بیش از آنهاست که حرام کرده‌اند مثلاً عده‌ای اززنان بر انسان حرامند وآن زن شوهردار ومادر ودختر وخواهر وعمه و خاله و محارم نسبی و سببی و رضاعی که مجموعاً از عدد انگشتان تجاوز نمیکند وبقیه زنان جهان که موانع مزبور درآنها نیست همه بطرز نکاح بر انسان حلال میباشند ، همچنین درقسمت اکل و شرب ازخمر وخنزیر و میته وخون وشراب وچند مأکول ومشروب دیگر که اعداد محصور ومحدودی بیش نیستند حرام شده و بقیه غذاها ومشروبات جهان همه بر انسان حلال گردیده‌اند، چنانکه امیرمؤمنان(ع) درخطبه ۱۱۳ از نهج فرماید: **ان الذی امرتم به اوسع من الذی نهیتم عنه وما احل لکم اکثر مما حرم علیکم فذروا ما اقل لما اکثر وما ضاق لما اتسع** یعنی آنچه را که خدا استعمال واستفاده از آنرا بشما اجازه داده بیش از آنست که شما را از آن منع کرده وآنچه حلال نموده زیادتر از آنهاست که حرام فرموده پس بخاطر آن زیادها چشم از آن اشیاء کم وافراد قلیل بپوشید و بر التذاذ ازهمان امور حلال اقتصار کنید.

اما متأسفانه بشر بحکم وراثت از جدخود حضرت آدم ابوالبشر تنهاهمین صفت را

ارث برده که اگر او رادر باغستانی مملو از جمیع میوه‌ها و نعمت‌های الوان ورنگارنگ وارد کنند وباو بگویند تمام این مطعومات ومشروبات لذیذ بر تو حلال بوده و تنها از یک درخت که گندم نامیده میشود اجتناب کن همه را میگذارد و بمقتضای **الانسان حریص علی ما منع** تنها بسراغ همان غذای حرام خواهد رفت تا بآن سبب از درك سائر لذائذ برای همیشه محروم و ازآن باغ خرم وبهشت دلفریب خارج گردد ! !

زنهای پاکیزه وسالم وبی عیب وباکره ونجیبه را میگذارد بطرف زنان ناپاك و آلوده و مریض وبی عفت میرود و بادوسه مرتبه شهوترانی نابجا خود را علیل وناتوان نموده الی الابد خویشتن راازاستفاده وبهره برداری ازسایرزنان بلکه جمیع نعمتهای حلال ومشروع نیز محروم خواهد نمود ،چنانکه رسولخدا (ص) فرمود در شب معراج دیدم درجهنم جمعی هستند که گوشتهای لذیذ وتازه وپاکیزه دریك جانب وگوشتهای گندیده ومانده و متعفن در جانب دیگر دارند گوشتهای پاك ولذیذ را میگذارند واز گوشتهای متعفن و مسموم استفاده میکنند از جبرئیل سؤال کردم اینها کیانند جبرئیل گفت مردمی هستند که دردنیا اموال حلال ونعمتهای مشروع و مباح را که خداوند برای آنها آفریده ودردسترس شان گذارده است رها میکنند و دنبال حرام و نامشروع میروند .

برای رفع ملال وخستگی روحی هر گونه سرگرمی و تفریح مشروع باندازهٔ متوسط برای انسان لازم میباشد ولذادردین اسلام ترغیب وتشویق کاملی بمزاح وشوخی وخنداندن برادران دینی ومسرور کردن قلوب مردم صادر گردیده ورسول اکرم (ص) وائمه اطهار سلام الله علیهم خود عملا مردم را باین قسمت ترغیب فرموده اند وگاهی بامردم بطرزی که خالی از حرام ویا ایجاد عداوت ویا تولید اهانت واستخفاف و استهزاء بکسی باشد شوخی ومزاح فرموده اند اما از افراط وزیاده روی آن جلوگیری کرده و فرموده اند «بذر العداوة المزاح» شوخی تخم عداوت کاشتن است ،«وکثرة المزاح تذهب بماء الوجه وکثرة الضحك تمحو الایمان» مزاح زیاد وخندهٔ مفرط آبرو وایمان را میبرد وتنها باید باندازهٔ نمك طعام باشد و لذا فرمود «المزح فی الکلام کالملح فی الطعام» پس لذت و تفریح بجای خود باید باشد ودرموقع لزوم ضرورت دارد .

امام علیه السلام فرمایند «ان للقلوب اقبالا وادبارا» دلها گاهی میل بعبادت می کنند وزمانی

در اثر ملال و خستگی پشت بعبادت مینمایند ،وقتی آمادگی دارند بعبادت بپردازید وهنگامیکه پشت می کنند بسر گرمی هاو تفرجهای سالم پرداخته قلب را آرامش بخشید ودر آنحال دست ازعبادت بر دارید زیرا عبادت بدون میل و خالی از حضور قلب اثری وثمری نخواهد داشت. امانه آنکه تمام عمر وجمیع ساعات زندگی ولحظات شبانه روز را صرف در بوالهوسی وکامرانی ولهو ولعب کنند .

فعلا شهوت پرستی بر تمام قوا و نیروهای اجتماع ما غالب شده با آنکه بایستی هریك از آن قوا در محل خود بکار بپردازند وهیچ یك معطل نمانند وهیچکدام مانع از انجام وظیفهٔ دیگری نشوند ، وقت تجارت تجارت کنند ،وقت تفریح و لذت تفریح نمایند وقت استراحت آرامش گیرند ،وقت علم ومعرفت برمعلومات وکمال خود بیفزایند،وقت عبادت هم عبادت کنند قرآن فرماید :**رجال لاتلهیهم تجارة ولابیع عن ذکرالله واقام الصلوة** (الخ) اگرچه مشغول تجارتند اما اگر درهمان حال نوبت بعبادت رسید دست از تجارت برمیدارند چنانکه گویند درروز عاشورا هنگامیکه اباعبدالله (ع) مشغول پرداختن صفوف نبرد بود کسی از آنحضرت تفسیر سورهٔ قل هوالله احد راسؤال کرد یکی از اصحاب حضرت باو تعرض کرد که حال چه موقع این سؤال است امام (ع) فرمودند پرسش صحیحی کرد وهمین موقع هنگام جواب اوست واین جنگ را ما بخاطر توحید می کنیم و مفصلا جواب سائل را در تفسیر سورهٔ اخلاص درهمان حال بیان فرمود .

ونیز در وسط میدان کارزار بنا بنقل نفس المهموم از تاریخ طبری ابو ثمامهٔ صائدی بحسین (ع) عرض کرد وقت نماز است دوست دارم خدارا ملاقات کنم درحالیکه این نمازرا خوانده باشم «فرفع الحسین (ع) رأسه ثم قال ذکرت الصلوة جعلك الله من المصلین الذاکرین» از آنها بخواهید مهلت دهند حصین بن تمیم ندا درداد که این نماز قبول نیست حبیب بن مظاهر گفت ای خمار نماز تو قبول است اما نماز آل پیغمبر قبول نیست؟ حصین بحبیب حمله کرد حبیب شمشیری بصورت حصین زد واورا بزمین انداخت اصحابش نجاتش دادند حمله کرد و گفت «اناحبیب وابی مظهر* فارس هیجاء وحرب تسعر » بنا بر نقلی ۶۲ نفررا کشت یکی از بنی تمیم نیزه ای زد اورا انداخت خواست برخیزد حصین بن تمیم شمشیری برسر مبارکش زد افتاد ،مرد تمیمی آمد سر آنجناب را جدا کرد حصین گفت من هم در قتل او شریکم میانشان اختلاف افتاد قوم تمیم اصلاح کردند

باین طرز که حصین سر مقدس حبیب را مقداری بگردن اسبش درآویزد و جولان دهد مردم ببینند بعداً بدهد به تمیمی قبول کردند سپس تمیمی سررا بکوفه آورد در گردن اسبش آویخته بود بچه‌ای اورا تعقیب کرد که این سر پدرم است بمن بده تمیمی گفت باید بپرم امیر اجرم را بدهد بچه گریست و گفت ولی خدا اجر بدی بتو خواهد داد .

پس از چندی درزمان مصعب بن زبیر این طفل بدنبال آن قاتل ناپاک شتافت واورا در وسط روز کشت ،اجمالا حسین علیه السلام درهمان حال نمازرا خواند یك نماز هم درلحظهٔ آخر عمر بجا آورد وقتی خون پیشانی مبارکش جاری شد باآن خون بدست ومحاسن وعمامه مالید وفرمود اینطور جدم را ملاقات میکنم .

از چشمهٔ خون دل وضو کرد بر قبلهٔ کائنات رو کرد
دیگر تو مپرس از نمازش جبریل نبرد پی برازش
از نوك مژه عقیق می‌سفت هردم بزبان حال می گفت
افسوس که یاوری ندارم فرزند و برادری ندارم

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین

مجلس ششم

« در تعدیل غضب »

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ، والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین ، سورهٔ آل‌عمران آیه ۱۳۴ »

از جمله نیروهای لازم ونافع دربشر بلکه درتمام حیوانات ودیعهٔ شریفهٔ غضب است که همچنانکه هرذی‌حیاتی بسبب شهوت جلب نفع میکند بوسیلهٔ غضب دفع ضرر ازخود مینماید وتا این حسن غریزی تحریك نشود دشمن و مهاجم رااز خوددور نتواندکرد ودر نتیجه اگر حیوان است گرفتار صیاد میشود واگر انسان است وجود ویا لوازم هستی خویش‌را از دست خواهد دادو هرفرد یاجمعیتی که فاقدنیروی غضب باشند هنگام حملهٔ بجان یامال یا ناموس ویا دین وقانون خود مهیای دفاع نخواهند شدو قیام بحفظ حقوق خود نتوانند کرد غیرت وحمیت آنان تحریك نمیشود والی‌الأبد باسارت وحقارت وبدبختی وذلت بسر خواهند برد .

وبالبداهه پیداست که علت محدثه بدون وجود علت مبقیه نتیجه وثمره‌ای نداردیعنی اگر قدرت وعواملی صرف شودو بناو ساختمان رفیع و مجللی پرداخته گردد در مرحله بعدی بایستی نیروئی هم برای حفظ این بنااز حرارت وبرودت وآب وبادو سایرعلل خراب کننده موجودبوده ودر نظر گرفته شودوالا بحکم طبیعت دیری نمیگذرد که ازهم پاشیده خواهد گشت .

شهوت ورغبت علت محدثه هر سرمایه وسعادتی از مال و مکنت و جاه و مقام و کشور و استقلال وغیره بوده اما غضب وخشم علت مبقیه آنهاست زیرا بدست آوردن سرمایه‌های مزبور اگرچه کار مشکلی است اما نگهداری و حفاظت آنها از دزدان ومتجاوزان ومهاجمان کار بسیار مشکلتری است وتا خشم وغضب درصاحبان آنها نباشد بحفظ آنها قیام نخواهند نمود وجلو چشمشان حمله بعرض وناموس یامال وجان ویا دین و آئین ویاوطن وملیت آنها میشود ومی نشینند وتماشا می کنند ومهاجم ومتجاوز تمام شئون وهستی آنها را بباد غارت و چپاول خواهد گرفت و کوچکترین عکس العملی از خود نشان نمیدهند.

این مرتبه همان جمعیت متجاوز پس از ربودن مال و ناموس و ملك و ملت بسراغ خود آنها می‌آید وآنها را برده واسیر خویش خواهد کرد ، نظامی گوید :

تا چندچو یخ فسرده بودن	درآب چوموش مرده بودن
کردی خرکی بکمبه گم کرد	در کمبه دوید واشتلم کرد
کاین بادیه را رهی درازاست	گم گشتن خرمرا چه رازاست
اینکفت وچو گفت باز گردید	خردید وچودیدخر بخندید
گفتا خرم از میانه گم بود	وایافتنم به اشتلم بود
گر اشتلمی نمیزدآن کرد	خر میشد وبار نیز میبرد
این ده که حصار بیهشان است	زاقطاع ده زبون کشان است

پس در شرافت غضب ولزوم وجوداین غریزهٔ خدا داده شك و تردیدی نیست وحصار سعادت ومایه حفظ حیات بشر شمرده میشود الااینکه این نیرو هم مانند سایر قوا وغرائز طبیعی دارای دوحد افراط و تفریط ویك حد وسط ومتعادل است که بایداز دوطرف آن که زیاده روی وعقب ماندگی است جلوگیری شودو درصراط متعادل قرار گیرد ، پس از آنکه زیان تفریط وعقب ماندگی این قوه راچنانکه مشاهده شد بعرض رساندیم متعرض جنبه افراط آن شده و میگوئیم زیاده روی و شدت این نیروهم خطرات جبران ناپذیری دارد که فسادو زیان آن کمتر از تفریط وعقب ماندگی نیست.

زیرا تمام شرور ومفاسد وعداوتها و کینه توزیها ونفاق وجدائیها ونزاع وزدوخوردها

وقتل وجرح‌های خانمان‌سوز که باتلاف نفوس بیش‌ازملیاردها مردم درهر عصروزمانی‌منتهی شده مولود شدت‌و زیاده‌روی این غریزه خطرناك بوده است ، چه‌بسا درحالی که غضب تحریك میشود انسان زبان بفحاشی‌و دشنام‌و سب‌و طعن‌ولعن‌و تهمت‌و افترا وغیبت میگشاید وبدینوسیله علاوه برآنکه مرتکب چندین گناه‌کبیره شده وسبب بدبختی اخروی خویش را فراهم نموده باعث تحریك غضب‌و انتقام طرف مقابل خودگردد واگر بزودی کاربه‌آشتی واصلاح ورفع کدورت نیانجامد این‌حقد وکینه در دو طرف بماند و کهنه شودو چنانکه اشاره کردیم باتلاف جانها ومالهاوعرض‌های اقوام وطوائف بزرگی منتهی گردد که‌خسارت آن قابل جبران نباشد.

درخصال صدوقره‌خبر ۲۱۷ ازعدد ثلث ازحضرت باقر(ع) نقل‌میکند که‌فرمودوقتی نوح قوم خود را بانفرین هلاك کرد شیطان نزداو آمدو گفت چون اینمردمرا ازبین‌بردی ومرا از اغواء آنان راحت‌کردی بر من‌حقی یافتی درازاء آن‌سه پندبتو میدهم وآن‌اینکه در سه‌موقع من‌به بندگان‌خدا ازهمه وقت‌نزدیکترم وقت‌غضب ووقت‌حکومت بین‌دونفر ووقت خلوت‌با نامحرم دراین سه‌وقت مرابیاد آر.

پس‌ازتوجه بفضیلت این‌قوه وخطرات زیاده روی‌آن به‌بیان راه‌علاج آن‌می‌پردازیم و آن‌دوقسم‌است یکی‌علمی ودیگری‌عملی ،اماراه علمی آن‌تأمل وتفکردر عواقب شوم دنیوی‌و اخروی افراط درغضب میباشدکه فی‌الجمله بآن اشاره‌کردیم واحتیاج‌به‌زیاده‌نیست واماراه عملی‌آن راچنین گفته‌اندکه شخص‌غضبناك بایستی‌درهرحالی‌که هست‌بحالت‌دیگری‌منتقل‌شود اگرایستاده بنشیند واگرنشسته‌است برخیزد ویاراه برود یاتکیه بدهد ویاآب سردبخورد و شرارهٔ‌خشم راتسکین‌بخشد .

درکتاب جهادوسائل‌باب وجوب‌تسکین غضب‌ازحضرت باقر(ع) نقل‌میکندکه فرمود «انالرجل لینضب حتی مایرضی ابداًو یدخل‌بذلك النار فایما رجل غضب وهو قائم فلیجلس فانه سیذهب عنه رجزالشیطان وانکان جالساً فلیقم وایما رجل غضب علی ذی‌رحم فلیقم‌الیه و لیدن منه‌و لیمسه فان‌الرحم اذامست‌الرحم سکنت» یعنی‌کارانسان درحال غضب‌بجائی میرسد که‌بهیچ چیز راضی‌نمیشود تاخود راجهنمی سازدپس هرکس خشمگین شد اگرایستاده‌است

بنشیند واگر نشسته‌است برخیزد تاخوی پلید شیطانی ازاو دورشود واگر بیکی ازخویشان و ارحام خود غضب کرد برخیزد ودست بیدن‌او بگذارد تاغضبش تسکین یابد وروی‌این‌اصل بوه که حضرت یوسف بخاطر رفع غضب برادرش یهودا همین‌عمل‌راانجام میداد.

دیگر آنکه باناهلان وفساقو فجار ننشیند و ازکسانیکه اعمال‌ورفتارشان مولدخشم و مورث‌غضب‌است دوری گزیند وباآنها معاشرت نکند.

درسفینة البحار لفظ خیل ازابن مسعود نقل‌میکند که پیغمبراکرم(ص) فرموددر شب معراج بهشت‌وجهنم رابرمن عرضه کردند بهشت‌دارای هشت‌در وجهنم دارای هفت‌در بودوبر هردری‌ازآنها چهارکلمه نوشته‌بود که‌هریك‌ازآن کلمات ازدنیا ومافیهابهتر بود ،بردراول بهشت نوشته‌بود «لااله الاالله محمد رسول‌الله علی‌ولی‌الله لکلشی‌ءحیلة وحیلة المیش فی‌الدنیا اربع‌خصال‌القناعةو نبذالحقدوترك‌الحسدو مجالسة اهل‌الخیر» یعنی‌برای‌رسیدن بهرآرزوئی وسیله‌وسببی‌است،سبب‌عیش وسروردنیا چهارخصلت‌است قناعت، ودورافکندن کینه وترك کردن حسدومجالست‌بامردمان‌نیك ،آری‌عجب‌کلام کوتاه پرمعنی وجامع‌و ارزنده‌ای است که‌ابواب سعادت‌را باچهار دستورالعمل عالی‌بروی بشر گشوده زیراقناعت‌باعث رفع‌ومحو غم واندوه واضطراب انسان است وزدودن کینه وعداوت ازدل سبب ایجادالفت ومحبت‌و مودت بامردم میباشد واگر کینه از دلها برودجائی برای‌خشم وغضب وتوالی فاسدهٔ‌آن باقی‌نمیماند ،ترك حسد نیزمانع از تولید عداوت بامردم وخشم وغضب‌و فحاشی‌و تهمت وزدو خوردو (الخ) خواهدشد چنانکه‌مجالست بانیکان‌و مصاحبت‌بامردم باایمان‌و پرهیزکار هیچگاه نمیگذارد انسان‌مبتلابافکاری شودکه منجر باشتعال نائرهٔ غضب‌ونزاع وجدال‌با مردم گردد ودرنتیجه چنین‌کسی دائماًاز مزایای راحتی ونشاط‌درزندگی برخوردار خواهدبود.

اصول‌فرامین صلاح‌و فلاح واساس‌دستورات نشاط‌وراحتی درکلمات اولیا وپیغمبران اسلام‌پی‌ریزی‌شده وجائی‌برای توسل‌بدامان دیگران‌واستفاده ازافکاربیگانگان باقی‌نگذارده است ،یکموقع جمعیتی‌ازاروپا بنام تسلیحات اخلاقی بایران‌و ممالك اسلامی‌آمده بودندکه مردم مسلمان‌را مسلح‌به‌اسلحهٔ اخلاق نیکو گردانند !!عجباکارمردم جاهل‌و افسارگسیختهٔ مسلمانان‌بجائی رسیده‌که محتاج براهنمائی کفاروبیدینان ومردم‌وحشی وخونخوارکه جز

آدم کشی وشهوت پرستی ومادیت ازآفرینش جهان چیزی درك نکرده‌اند می‌باشند اینها همه دراثر ضعف مسلمین وعمل نکردن آنها باحکام دین خود وجهل وبی‌اطلاعی آنهااز محتویات کتاب مذهبی خویش یعنی قرآن مجیداست که درآیات ۳۵ ـ ۳۴ ازسورهٔ فصلت فرماید **ولا تستوی الحسنة ولاالسیئة ادفع بالتی هی احسن فاذاالذین بینك وبینه عداوة کانه ولی حمیم ،وما یلقیها الاالذین صبروا وما یلقیها الاذو حظ عظیم ،** یعنی کار نیك باکاربد مساوی نیست اشاره بآنکه جزادادن و پاداش عمل زشت دوگونه است یکی بطرزخوب دیگری بطرزبد ،تو بطرزنیك پاداش عمل زشت رابده تاکسیکه باتو عداوت و دشمنی دارد مانندرفیق مهربان وصمیمی گردد ،واین سعادت راکسی درك نمیکند مگر مردم صابر وشکیبا وکسانیکه حظو سرور آنها درزندگی زیاداست .

پس لذت وسرورزندگانی بفروبردن خشم وسنگ نینداختن برکلوخ انداز وبطرزنیك دفاع ازفحاش ومتجاوز وستمکارکردن است یعنی بازبان نرم ولین ونصیحت و پندواندرز اورا ازکاربد وراه زشت برگردانند وبرای همیشه اورانادم وپشیمان وشرمنده سازند واگر چه راه دیگری هم دارد واوآنکه بافحش جواب فحش را وباضرب وهتك و جرح جواب ضارب وهتاك رابدهند امااینعمل مستلزم آنستکه یکمرتبه ازصدمه وتعرض او خشمگین وناراحت شده مرتبهٔ دیگرهم دراثرجزادادن وصدمه‌زدن باوخودناراحت وخشمگین شود ودرنتیجه یك ناراحتی خویش رابدوناراحتی افزایش دهد ومبدل سازد زیرا بالبداهه تاخودغضبناك نشود نمیتواندیگری را ناراحت کند پس اینعمل ارزشی ندارد اگربخواهد مسرور وراحت باشد بایستی ازخشم وسخط خودبکاهد.حافظ فرماید :

مانگوئیم بدو میل به ناحق نکنیم — جامهٔ کس سیه و دلق خود ازرق نکنیم
رقم مغلطه بر دفتر دانش نکشیم — صرحق با ورق شعبده ملحق نکنیم
عیب درویش وتوانگر بکم و بیش بدامت — کار بد مصلحت آنستکه مطلق نکنیم
گر بدی گفت حسودی ورفیقی رنجید — گوتو خوش باش که ماگوش باحمق نکنیم
حافظ ارخصم خطا گفت نگیریم براو — ور بحق گفت جدل با سخن حق نکنیم

ویل کارنگی کتابهائی دراخلاق بنام «آئین دوست یابی» و «چگونه تشویش ونگرانی را

ازخود دور کنیم، تألیف نموده ودرآنها تمام مضامین کلماتی راکه امام صادق علیه السلام و سایر ائمه ورسول خدا وقرآن مجید قبل از او بصدها سال بیان فرموده اند وهمهٔ آنها پیش از تولد آباء و اجداداو بچندین زبان ترجمه وبتمام پهناور اقطارزمین منتشر گردیده بصورت ابتکارات فکرخودذکر کرده است .

در یکی از آنهااست که انسان بایدبداند اگر بخواهدکسی راکه باو اهانتی کرده کیفر دهد قبل از آنکه اورامتأثر کندبایدخودش رنجیده وناراحت شود این کلام همان است که درآیه مبارکه ذکرشده بود وماتفسیر آنرا بطورروشن بیان نمودیم .

قرآن درآیه ۳۳ ازسورهٔ فرقان فرماید: **ولا یأتونك بمثل الا جئناك بالحق واحسن تفسیراً**، هر مثالی راکه مردم بیاورندماحقیقت تفسیر آنرا بهتراز آنچه آورده اند برای تو می آوریم .

درجای دیگر گوید انسان بایدوقت راغنیمت بشمارد وبر گذشته که ازدست رفته افسوس نخوردوآیا درآینده چه خواهدشد باین فکرهم نباشد زیرا ازآتیه کسی خبری نداردو نمیتوان چگونگی آنرا پیش بینی نمود بلکه باید حال حاضر خودراکه دردست دارد درنظر بگیرد واز آن حداکثر استفاده رابنماید ولی در بیان آن باین دوسه سطر قناعت نکرده بلکه قریب ده هاصفحه در شرح وتفصیل این معنی سطوروصفحاتی را اشغال نموده است باآنکه استاد فصحا وخطبای جهان حضرت امیرمؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام در ۱۴ قرن پیش همین مطلب را دریکشعر بیان داشته است.

ماقات مضی وماسیأتیك فاین　　قم فاغتنم الفرصة بین العد مین

زهی جهالت وبیخبری روشنفکران ما ازتعلیمات دینی وقرامین مذهبی خویش که فریفتهٔ سخنان بیگانگان شده اندو نمیدانند آنهامطلب تازه ای ندارند اگر سخن باطل بگویند که قابل پذیرش نیست واگرحق وصواب است که ائمه اطهار آنهارا بیان فرموده اندو نبایدپیشماندهٔ کفار راتناول نمایند انسان اگر ازپیش آمد ناگواری متأثر ومتألم گردیدنباید فوراً بغضب آید و باعمال یاگفتاری که خارج از ادب وبرخلاف عقل وشرع است مبادرت جوید بلکه بایستی فکر کند اگراز امورسماوی است بداندکه غضب چاره ای نمیکند بایدتسلیم مقدرات جهان بودکه

مسلماً دارای مصالحی است . رودکی سمرقندی گوید :

ای آنکه غمگنی و سزاواری — وز دیدگان سرشك همی باری
همواره کرد خواهی گیتی را — گیتی است کی پذیرد همواری
رفت آنچه رفت و آمد آنك آمد — بود آنچه بود خیره چه غم داری
مستی مکن که نشنود او مستی — زاری مکن که نشنود او زاری
رو تا توانی زاری کن — کی رفته را بزاری باز آری

واگر از ناحیه کسی باو اهانت وجسارتی شده فکر کند اگر نسبتی که اوداده است و صحیح است نباید غضب کند بلکه باید در اصلاح خود ومحو آن رذیله ای که باو نسبت داده شده بکوشد وحکم در بارهٔ عموم موارد همین است اصولا رفیق مهربان هم کسی است که عیب رفیق خود را نه بخاطر تشنیع وسرزنش بلکه بخاطر اصلاح باو ابلاغ نماید واگر ابلاغ واعلام نکند دوست او نخواهد بود . سعدی فرماید :

از صحبت دوستی برنجم — کافعال بدم حسن نماید
عیبم هنر و جمال بیند — خارم گل و یاسمن نماید
کو دشمن شوخ طبع سرکش — کو عیب مرا بمن نماید

چنانکه در کتاب حج وسائل الشیعه نقل میکند که امام باقر علیه السلام بصالح که یکنفر از اصحاب آنحضرت است فرمود **یاصالح اتبع من یبکیك وهو لك ناصح و لاتتبع من یضحك وهو لك غاش وستردون الی الله جمیعاً فتعلمون** ، ونیز امام صادق (ع) بنابنقل همان کتاب وهمان باب فرماید **احب اخوانی من اهدی الی عیوبی** یعنی ای صالح بدنبال کسی باش که ترا بگریاند واو ناصح تست ودنبال کسی مرو که ترا بخنداند که او با تو مکر وحیله میکند وهر دو بجانب خدا رهسپار خواهید شد وآنگاه خواهید دانست که او دشمن تو واولی دوست تو بوده است وفرماید بهترین برادران من کسی است که عیبهای مرا بمن برسم هدیه نشان دهد ، و همچنین فرموده اند «المؤمن مرآت المؤمن» مؤمن آئینهٔ برادر دینی خود میباشد وبایستی مانند آئینه صفات وخصوصیات اخلاقی اورا باو بنمایاند وبالبداهه اگر کسی آئینه ای را گرفت و صورت خود را تماشا کرد ودید چرك وپلید وآلوده است نباید غضب کند وآئینه را بشکند بلکه بایستی

بتمیزی خود بکوشد .

واما اگر نسبتی که باو داده نابجا و دروغ بوده است باز غضب کردن موردی ندارد بلکه بایستی شکر کند که آن رذیله در او نیست و آن تهمت زننده باین سبب خود را بدبخت کرده و بعذاب وعقاب دنیا و آخرت کشانده است و همان پاداش وخیم الهی برای او کافیست ، ودر قیامت نیز بنابفرمودهٔ پیشوایان دین حسنات تهمت زننده را درنامهٔ اعمال اووزشتیهای اورا درنامهٔ عمل دیگری می نویسند .

راه دیگر برای علاج صفت غضب تأمل در داستان مرد میست که برغضب خود مسلط بودند مثلا بجناب سلمان کسی گفت ریش تو بهتر است یا دم سگ ، سلمان درجواب او گفت اگر از صراط جهنم گذشت ریش من بهتر است والا دم سگ بالاتر است زیرا خدا سگ را عذاب نخواهد کرد .

ناپاکی بامام باقر علیه السلام گفت انت بقر ، حضرت فرمود لا ، بل انا باقر ، سپس گفت انت ابن الطباخة ، حضرت فرمود ذاك حرفتها اگر مادر من آشپزی میکرده عیبی نیست این حرفهٔ او بوده ، عرض کرد انت ابن السوداء البذية یعنی نسبت زشتی بمادر حضرت داد امام (ع) فرمود اگر راست میگوئی خدا اورا بیامرزد و اگر دروغ میگوئی خدا ترا بیامرزد.

بمالك اشتر نیز کسی اهانت کرد دید مالك راه مسجد را پیش گرفت دنبالش رفت ببیند مبادا نفرینش کند. امام مشاهده کرد که مالك در مسجد مشغول دعاست و برای آمرزش آن زشت گو از خدا طلب رحمت و مغفرت مینماید .

در کتاب مکارم الاخلاق طبرسی « باب معنی مکارم الاخلاق » گوید مردی خدمت امام صادق (ع) آمد وعرض کرد اخبرنی بمکارم الأخلاق ، امام در جواب فرمود **العفو عمن ظلمك وصلة من قطعك واعطاء من حرمك وقول الحق و لو علی نفسك** یعنی مکارم اخلاق چهار چیز است ، عفو از کسی که ترا ستم کرده ، وصله رحم نسبت بکسیکه قطع رحم ترا نموده و احسان وعطا بکسی که ترا محروم کرده وگفتار حق اگرچه بر ضرر تو باشد .

امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام معلم مکارم عالیهٔ اخلاقی است ، مینویسند

روزی هرون‌الرشید پرسید کیست که ازحال موسی بن جعفر(ع) کاملاً بااطلاع باشد ، گفتند علی‌بن اسمعیل بن‌جعفر که برادر زادهٔ آنحضرت است اورا از مدینه طلبید بجانب بغداد وقتی علی‌بن اسمعیل خواست‌حرکت کند امام(ع)اورافرمود چرا ببغدادمیروی؟عرض کرد مقروضم ، فرمود من‌قرض‌ترا ادامیکنم قبول نکرد ولی عرض کردمراوصیتی فرما ، حضرت فرمود درخون من شریك نشو و فرزندان مرا یتیم نکن باز گفت مرا وصیت دیگرفرماتا سه مرتبه حضرت همین جواب راداد ، آنگاه سیصد دینارطلا وچهار هزار درهم نقره‌باو عطا فرمود ، علی‌بن اسمعیل رفت امام فرمود درخون من‌سعایت میکند ، اصحاب عرض کردند پس چرا باو احسان نمودید ، فرمود رسول‌خدا فرمایدان‌الرحم اذاقطعت فوصلت قطعهاالله،یعنی‌اگر کسی‌قطع رحم کندو دیگری درازاء آن‌صله رحم نمایدخداآن‌قاطع رحم را ریشه‌کن‌خواهدکرد .

همینطور هم شد زیرا علی‌بن اسمعیل رفت ببغداد وبهرون گفت هرگزدو خلیفه ندیده‌ام که دریك کشور حکومت کنند تو دربغداد خلیفه‌ای وموسی‌بن جعفر درمدینه دعوی خلافت دارد هرون دویست‌هزاردرهم باو حواله کرداو گرفت امادردی‌درحلقش ظاهر شدکه بمدینه نرسید واز دنیارفت هرون اراده‌حج کرد وآمددرمدینه امام(ع) را ببصره فرستادودر زندان‌عیسی‌بن‌جعفر محبوس نمودپس ازیکسال آنحضرترا ببغداد فرستاد وبنا برنقل شیخ‌صدوق زیاده ازده سال‌در زندان فضل‌بن ربیع‌بود آنگاه امامرا منتقل بزندان سندی بن‌شاهك نمود ، درآن دوزندان هرچه هرون دستورقتل حضرت را بساحبان زندان میداد آنان قبول نمی‌کردند ومی‌گفتند ماکاری ازاین آقای‌بزرگوار که مخالف باسلطنت‌تو باشد نمی‌بینیم‌اماسندی‌بن‌شاهك قبول کرد واو برای‌حضرت‌خرماهای زهر آلودی در زندان فرستاد ، وبه اجبار چندعدد بحضرت خورانیدند وقتی آمددیده عدد آنها راتناول فرموده قضاتو شهودرا حاضر کرد ، گفت‌مردم میگویند حضرت‌در زحمت است به‌بینید درراحت است امام‌فرمود اینها بمن‌زهر داده‌اند آخرامروز رنگم سرخ وفردا زردو پس‌فرداسفید میشودو ازدنیا خواهم‌رفت.

محدث قمی مینویسدکه جنازهٔ حضرت‌را که‌بطرف مقابر قریش میبردندسندی‌دستور

داد بگوئید هذا امام‌الرفضة فاعرفوه همه نوشتند وشهادت دادندکه امام بمرگ خدائی از دنیا رفته مگر احمدبن حنبل که هرچه زجرش کردندو تازیانه‌اش زدند ننوشت ، واز کتاب اثبات الهداة نقل کرده که‌در آنحال بعضی از مخلصین شیعه جلوآمد وگفت من‌از خود حضرت استخبار واستفسار خواهم‌کرد عرض‌کرد **یابن رسول الله انت صادق‌و ابوك صادق‌فاخبرنا مضیت موتاًاوقتلاً فنطق‌علیه‌السلام وقال قتلاقتلاقتلا** بتقدیر قتلونی است یعنی مرا کشتنداما چه‌کشتنی ، اشاره‌بآنکه بازجر وشکنجه وآزار بسیار شهیدم کردند.میرزا یحیی‌مدرس اصفهانی گوید:

من موسی وگردیده مرا خضر ملازم — از بندگی سبط نبی موسی کاظم
مصباح هدی شمس ضحی ذخر اعاظم — از دوحهٔ طه شرف دودهٔ هاشم
نقشی که مزین شد از او خاتم خاتم — مرآت خدا بنگر وبیدارعلی (ع) باش
درگوشه زندان بخدا داشت مناجات — کی حل‌کن هر مشکل وکافی مهمات
وی ملجأ درمانده وای قاضی حاجات — بر نیك‌و بدوزشت ونکو از تومکافات
زندانی هارونم ودر پنجه آفات — گه لبیه اشرارم وگه سخره اوباش
موسی شده افسرده ودلخسته ودلگیر — درگوشه زندان بلابا غل وزنجیر
چون همدم من نیست بجز ناله شبگیر — یارب تو خلاصم کن‌از اظلام مطامیر
هرون جفا پیشه زمن دیده چه تقصیر — کاز اردم از طعنه گهی‌گاه ز پرخاش

آیة الله کهبائی اصفهانی فرماید :

وقبلة الحاجات موسی‌الکاظم *ذلك نورکعبة الاعاظم *ابوالعقول والنفوس‌النیرة * ام‌الکتاب وابن خیرالخیرة * یفصح صدقاًوهوفی السجون * عن‌مستتر غیبه‌المکنون * و اشرقت من‌حلق القیود *نقطة قطب‌حلقة الوجود * امثل موسی وارث الرسالة * یحمل‌نعله مع الحمالة .

وصلی‌الله‌علی محمد وآله الطاهرین

« بمناسبت شهادت امام مجتبی
علیه‌السلام »

مجلس هفتم

«درصبر»

اعوذبالله من الشیطان الرجیم ، یاایهاالذین آمنوا استعینوا بالصبر والصلاة ان‌الله مع‌الصابرین « سورهٔ بقره آیه۱۵۳ »

یکی از بزرگترین صفات‌عالیه‌بشری وارجمندترین فضائل انسانی صفت شریفه‌صبر وبردباری است وبقدری ازاین خوی ملکوتی‌در قرآن مجیدو اخبارواحادیث تمجیدشده وبتحصیل آن‌توصیه وتأکید کرده‌اندکه شایدهیچ خصلتی‌در تجلیل‌وتعظیم بپایه‌آن نرسد.

قبل از آنکه به‌بیان فوائدصبر بپردازیم میگوئیم جمیع دستورات وتعالیم دین‌مبین اسلام را میتوان بنام‌صبر معرفی‌کرد باین‌بیان‌که جلوگیری ازافراط درامور جنسی‌صبر در شهوت است ضدش بیعفتی است ، بردباری درمکروهات ونا ملایمات صبردر شدائداست ضدش جزع است ، صبر درمقام وقدرت نامش ضبط‌نفس است ضدش بطراست صبردرجنگ ونبردنامش شجاعت است ضدش جبن‌است، صبر درغیظ نامش حلم‌است‌ضدش فظاوغلیظ‌القلب بودن است صبر در مالداری نامش سعه‌صدر وسخاء است ضدش بخل‌است ، صبر درازداری نامش کتمان سراست ضدش هتك‌و پرده‌دری است صبر درحال فقر نامش مناعت نفس است ضدش تکدی‌و تحمل ذلت‌است صبر برمقدار کمی ازمکنت نامش قناعت‌و ضدش شره‌است حتی در آیه‌فوق که‌فرماید درکارها ازصبر ونماز استعانت جوئید زیرا خدا با صابران است از روزه تعبیر بصبرشده که بردباری‌در برابر زحمت گرسنگی وسایر ممنوعیت‌هاست

لذا گفته‌اند یکنوع ازصبر نیزصبر درعبادت وطاعت‌است وبالاخره جمیع‌فرامین‌ومقررات دینی درتحت کلمه صبر قابل‌خلاصه شدن میباشدو بااین حساب اگر صبر درامور مزبور در روحیه کسی‌وجودنداشت‌نام‌مسلمان ومؤمن بر اونهادن صحیح نیست زیرامانندشیری‌است که‌نه‌سرداردونه‌دم‌ونه‌شکم‌ونه‌دست‌ونه‌سایراعضاواجزاءو بنابفرموده امیرعلیه‌السلام که فرماید الصبرمن‌الایمان کالرأس من‌الجسدو لاخیرفی‌جسدلارأس‌معه‌ولا فی‌ایمان‌لاصبرمعه «نهج‌البلاغه باب‌حکم‌رقم۷۹»صبر نسبت‌بایمان مانندسر نسبت ببدن است‌همچنانکه‌بدن بی‌سر نتیجه‌نداشته‌و مرده‌ای بیش نیست ایمان‌بدون صبر نیرارزش وخاصیتی‌ندارد، حکیم‌رومی فرماید:

شیر بی دم وسرواشکم که‌دید　　این‌چنین شیری خدا کی‌آفرید

این حقیقت یعنی خلاصه شدن جمیع دستورات‌دینی در کلمه صبر از لابلای آیات قرآن‌بخوبی‌استفاده‌میشودچنانکه‌درسوره‌رعدآیات۲۴ـ۲۰فرماید:**الذین یوفون بعهدالله ولا ینقضون المیثاق‌والذین یصلون ماامرالله به ان‌یوصل ویخشون‌ربهم ویخافون سوء الحساب والذین صبروا ابتغاءوجه ربهم واقاموا الصلوة‌و انفقوا مما رزقناهم سرآو علانیةو یدرؤن بالحسنة السیئة اولئك‌لهم عقبی الدار جنات عدن یدخلونها ومن صلح‌من آبائهم‌و ازواجهم وذریاتهم‌و الملئکة یدخلون علیهم‌من کل‌باب سلام‌علیکم‌بماصبرتم فنعم عقبی الدار.**

یعنی کسانیکه بعهد خدا پایدار باشندو نقض پیمان نکنندو صله‌رحم نموده از خدا بترسند واز بدی حساب بهراسند وخالصاً لوجه‌الله بردباری کنندو نماز رابپا داشته پنهان‌وآشکار از آنچه روزی‌شان کرده‌ایم انفاق نمایندو بدی‌را بخوبی‌جزا دهند خانه‌آخرت برای‌آنها خواهد بود ، داخل بهشت جاودان شده‌و ازپدران وزن وفرزندشان هرکس شایستگی‌داشته باشد باآنان داخل بهشت شوند.

سپس فرشتگان از تمام درها واردگشته‌بآنان گویند سلام‌بر شما بخاطر صبری‌که کردید پس چه خوب است اینخانه بهشتی که بشما ارزانی گردیده ، می‌بینیم فرشتگان از تمام اعمال حسنه‌اهل بهشت‌تعبیر بصبرمی‌کنند زیرا انجام هیچ‌یك ازفرائض مزبوربدون‌صبر امکان نخواهد داشت‌پس ازتوجه باصل مزبورگوئیم اهل‌لغت صبررا چنین تفسیرمی‌کنند

الصبر حبس النفس علی‌ما یقتضیه العقل والشرع «مفردات راغب لفظ صبر» یعنی صبر آنستکه انسان نفس خود رامهار وزمام کندونگذارد جزدر مواردیکه عقل و شرع اجازه میدهند اقدام بعملی نمایدپس در حقیقت صبر یکقسم مالکیت نفس است که صاحب آن باخودداری کامل امیر بر احساسات واعمال خود میباشدو اختیار قوای خویش را در دست میگیرد نه آنکه اسیر آنها باشد.

یکی از مظاهر صبر همانستکه در برابر عجله قرارمیگیرد ،دراقدام بکارها بایستی صبور بود امانه آنکه آنقدر تأمل کنند تافرصت ازدست برود بلکه صبر بمعنای انتهاز فرصت وانتظار رسیدن موقع مقتضی است که قبل ازآن اقدام صحیح نبوده شتاب وعجله نامیده میشودمانند آنستکه میوه رادر حالت خامی قبل از پخته‌شدن بچینند لذا امیر علیه السلام وقتی درزمان خلفای ثلث باوعرض شد چرا درگرفتن حق خود اقدام بشمشر کشیدن نمیکنیدفرمود اکنون موقع صبر وتأمل است نه موقع اقدام « ومجتنی الثمرة لغیر وقتها ینامها کالزارع بغیر ارضه ـ نهج البلاغه خطبهٔ ۵» یعنی کسیکه میوه را قبل ازرسیدن بچیند مثل کسی است که در زمین نامالحی بذر خودرا بدست تلف بسپارد واززحمت خودنتیجه نگیرد آنوقت موقع اقدام وقیام نبود اماوقتی معویهٔ ناپاك بدریدن پرده اسلام مبادرت ورزید آن بزرگوار بیدرنگ بدفاع ازجنایات او پرداخت وچنانکه قبلا اقدام بمبارزه صلاح نبود دراینهنگام نیز تأمل وصبر عواقب شومی داشت ،حکیم رومی فرماید :

صبر سوی کشف هرسر رهبر است — صبر تلخ آمد براوشکر است
گفت لقمان صبر نیکو همدمی است — کوپناه ودافع هرجا غمی است
صبر را با حق قرین کرد ایفلان — آخر والعصر را آگه بخوان
صد هزاران کیمیا حق آفرید — کیمیائی همچو صبر آدم ندید

و بطور خلاصه صبر بچهار نوع تقسیم میشود، صبر درعبادت، صبر درمعصیت، صبر درقدرت، صبر در مصیبت، اماصبر درعبادت آنستکه انسان تحمل رنج وزحمت عبادت ازقبیل نماز وروزه وحج وجهادرا نموده بامید لذائذ اخروی و فوائد معنوی آن بر مشقت موقتی چندساعته یاچند دقیقهٔ عبادت صبر نماید چنانکه علی علیه السلام فرماید **شتان بین عملین عمل تذهب لذته و تبقی**

تبعته وعمل تذهب مؤنته ویبقی اجره «نهج البلاغه باب حکم رقم۱۱۷» یعنی چقدر فاصله است مابین عملی که لذتش میرود وعقابش میماند وعملی که زحمتش سپری میشود واجرش باقی خواهد ماند ، گناه ومعصیت بیش از چند لحظه لذت دروغی وخیالی ندارد سپس تبعات وعواقب وخیم وشوم آن که امراض وبدبختی های مختلف دنیوی وعذاب دردناك اخروی است دامن صاحبش را خواهد گرفت ، اما عبادت و اطاعت خداوند بیش از چند ساعت یا چند لحظه زحمت مختصری بیش ندارد آنهم برای مردم عادی که فاقد مراحل معرفت کاملند اما برای صاحبان یقین وعشاق عبادت هیچگونه زحمتی نداشته سهل است بالاترین لذت آنان درعبادتست چنانکه قرآن درسورهٔ بقره آیه ۴۵ فرماید **وانها لکبیرة الاعلی الخاشعین** نماز کار بزرگی است مگر برای مردمیکه در برابر حق خاضع وخاشعند وبرای دیگران فرضاً زحمتی داشته باشد آنی و زود گذر بوده اما فوائد ونتائجش هیچگاه سپری نخواهد شد .

وبا توجه بمعنائی که برای صبر درعبادت شد صبر برمعصیت نیز معلوم میشود که آنهم با ملاحظهٔ لذت آنی وتلخی دائمی بسیار آسان است جوانیکه باداشتن نیروی کامل شهوانی و نبودن موانع ووجود مقتضیات ووسائل دست بگناه نزند واز خدا بترسد وبر طغیان نائرهٔ شهوت صبر کند حقاً هم جادارد که خدا اورا درقیامت زیر سایبان رحمت خود از حرارت محشر نگاهداری فرماید چنانکه رسول خدا فرماید **سبعة یظلهم الله یوم لاظل الا ظله امام عادل وشاب نشأ فی عبادة الله الی قوله (ص) ورجل دعته امرأة ذات حسب وجمال فقال انی اخاف الله** «خصال عدد۷» یعنی هفت طایفه را خدا درروزیکه سایه ای جز سایهٔ او نیست زیر سایبان خواهد برد پیشوای عادل وجوانیکه درعبادت خداوند نشو ونما کند تا فرمود ومردیکه زنی صاحب حسب وجمال اورا بکار حرام بخواند واو بگوید من از خدا میترسم .

وگفته اند صبر بر معصیت سخت تر از صبر بر عبادت است زیرا بسیار کسانیکه نماز میخوانند روزه میگیرند اما نمیتوانند ازمعصیتی که بآن علاقه دارند کناره بگیرند چنانکه در انجام انواع عبادتها هم مردم مختلفند برخی عبادت مالی برایشان آسانتر از عبادت بدنی است یعنی حاضرند پول بدهند وانفاق کنند اما نماز نمیخوانند وشیطان آنهارا چنین وسوسه میکند که عبادت بجز خدمت بخلق نبوده و تسبیح وسجاده ملاك بندگی نخواهد بود اینگروه باید

بدانند که عبادت هم مالی است وهم بدنی واگر کوه احدرا طلاداشته وهمه را بمردم بذل وبخشش کنند امانماز نخوانند ثمری نخواهدداشت جمعی دیگر حاضرند درعوض یکدرهم که بفقیر بدهند چندین رکعت نماز بخوانند یاشبهاتا بصبح ازخوف خدا بنالند وگریه کنند امااز بذل مال مضایقه دارند مانندعربی که سگش از گرسنگی میمرد واو میگریست ولی نانش نمیداد، حکیم رومی فرماید :

آن سگی میمرد و گریان آن عرب — اشک میبارید و میگفت از کرب
هین چه سازم مرمرا تدبیر چیست — زین سپس من چون توانم بی تو زیست
سائلی بگذشت و گفت اینگریه چیست — نوحه و زاری تو از بهر کیست
گفت در ملکم سگی بد نیك خو — نـك همی میـرد میان راه او
روز صیادم بد و شب پـاسبـان — شیر نر بوداو نه سگ ای پهلوان
گفت رنجش چیست زخمی خورده است؟ — گفت جوع الکلب زارش کرده است
بعد از آن گفتش که ای سالار حر — چیست اندر پشت این انبان پر
گفت نان و زاد و لوت دوش من — میکشم از بهر قوت این بـدن
گفت چون ندهی بدین سگ نان وزاد — گفت تا این حد ندارم اتحـاد
دست نـاید بیدرم در راه نـان — لیك هست آب دو دیده رایگان
گفت خاکت برسر ای پر بادمشك — که کفی نان پیش تو بهتر ز اشك

نوع سوم صبر درموقع قدرت ومکنت است که بدمستی وعنان گسیختگی نکند ازحدود الهی خارج نشود اموال هنگفتی که خدا اورانصیب فرموده سرفدرشهوترانی واسرافوولخرجی یا آزاروستم مردمان ننماید نیروی جاه طلبی و ریاست خواهی را تاسرحد اتلاف نفوس و اضمحلال حقوق ونوامیس مردم ومحوو انهدام اساس دین وایمان بکار نبرد وخدارادرهمه حال حاضر وناظر خویش بداند .

یقیناً علت اینکه مسلمین درصدراسلام آنهمه ترقی وتعالی سریع وعجیب رانمودنداما درآخر کارشان ببدبختی واحتیاج بنصاری واسیری دردست بیگانگان کشید آن بود که ابتداءاً درراه یعنی درخدمات جهادها وجنگها وفقروناتوانیها صبر کردند امادرآخر که عظمت و

کبکبهٔ اسلام باوج اعلارسید وسفرهٔ گستردهٔ حاوی انواع نعم بدستشان آمد درسراویعنی درخوشیها وقوه وقدرتها نتوانستندصبرکنند وازحدود انسانیت خارج‌شده تاتوانستندمرکب شهوت والتذاذرارانند تاضعیف وناتوان گشته قدرت وعظمت خودرااز دست‌دادند .

چنانکه مینویسند هارون بازبیده‌درترجیح فالوده بربالوده اختلاف کردندوکسائی‌را نصف شب‌برای‌حکمیت خواستند تاحکم‌کندکدام بهتراست‌کسائی آمدوگفت بایداز هردو بخورم تاحکم نمایم وقتی هردوراخورد گفت هردو خوب است صدهزار درهم باودادند و بیت المال مسلمین راصرف‌دراینگونه بازیگریها وعیاشی‌هاکردند تاهمه ازدستشان رفت.

حکیم رومی درکتاب مثنوی داستانی‌نقل میکند اجمالش آنکه بخلیفهٔ مصرخبررسید که‌شاه موصل‌کنیزکی بسیار وجیهه دارد لشگر عظیمی‌به‌آنصوب فرستاد وچندین روزبااهل موصل‌جنگید وگروه بیشماری راکشت‌شاه موصل‌بفرمانده‌قشون مصرپیغام دادکه اگرپادشاه شما سلطنت میخواهد من خودرادراختیار اومیگذارم‌وتاج وتخت رابه‌او میسپارم جرم‌مردم بیگناه چیست‌که آنهارا میکشی فرمانده قشون‌کاغذ خلیفه را بیرون آوردکه فلان‌کنیز را طالب است پادشاه موصل بیدرنگ آنکنیز راتحویل‌دادونبرد پایان‌یافت ! ! اگرچه‌مولوی ازنقل اینداستان هدف دیگری دارد وقصه‌اش بسیار طولانی بوده متناسب بامبحث ما نیست طالبین بایستی بآن کتاب مراجعه‌کنند امامقداری‌که باسخن ماارتباط دارد اینستکه شاه مسلمین برای اطفاء نائره شهوی خود تاسرحدکشتارهای دسته‌جمعی واتلاف نفوس‌مسلمانان بیگناه میکوشد آیا سزاوار نیست‌که خداوند چنین قدرتهاراکه باصبرووقار توأم‌نمیکردند ازآنها بگیرد؟ حکیم رومی‌فرماید :

شاه موصل دید پیکـار مهول — پس فرستاد ازدرون پیش‌رسول
که چه میخواهی زخون‌مؤمنان — کشته میگردند زین‌حرب گران
گفت‌من‌نه‌ملك میخواهم‌نه مال — لیك میخواهم یکی صاحب‌جمال
با تبرك داد دختـرراو برد — سوی‌لشگرگاه و درساعت سپرد

نوع چهارم صبربرمصیبت است یعنی‌انسان دربرابر پیش‌آمدهای ناگواری‌که خود درپیدایش آنهاذی دخل‌نبوده صبروشکیبائی نماید وبداندکه‌چون خوددروقوع آنهاسهمی‌و

اختیاری نداشته وصرفاً ازجانب خدای بزرك بوده پس تحقیقاً دارای مصلحتی است ومقدرات حق حتماً بوقوع خواهد پیوست وجزع وفزع نتیجه‌ای جزازدیاد ناراحتی واقزایش عقاب نخواهد داشت وباید راضی بقضاء حق بود چنانکه امیرعلیه‌السلام فرماید **ان صبرت جری علیك القدر وانت مأجور وان جزعت جری علیك القدر وانت مأزور** «نهج البلاغه باب حکم رقم ۲۸۳» .

قتیبة بن سعید گفت، دربیابان بخیمه‌هائی رسیدم شتران بسیار دیدم مرده‌انداز پیرزنی پرسیدم اینها ازکیست؟ گفت ازآنمردکه نشسته پشم‌می‌تابدرفتم نزدیکش بدو گفتم شتران از توبود ؟ گفت بنام من بودند گفتم آنهاراچه‌رسید ؟ گفت آنکس که آنهارادادە بودپس گرفت ، سپس ابیات زیرراخواند مضمونش آنکه اگر کسی برای ازدست رفته‌غم بخورد مثل آنستکه برای نیامده غم‌خورده است .

لاتطـل الحزن علی فائت فعل مایجدی علیه الحزن

سیان محزون علی مامضی ومظهر حزناً لمالم یکن

ام السلیم‌شوهری‌داشت‌نامش‌مالك ازاوبچه‌ای آورد بنام انس که‌سالها دربان‌پیغمبر(ص) بود بعداز وفات مالك شوهری کرد بنام ابی طلحه و ازاوفرزندی آورد آنفرزندمریض شدکم‌کم‌حالش سخت‌تر گردید تاازدنیا رفت، شبانگاه که ابی‌طلحه آمدصدای بچه‌را نشنید پرسید حال طفل‌چگونه است زن گفت‌هدأت‌سوته‌صدایش‌افتادشوهر تصور کرد که‌طفل‌بهتر شده ودیگر ناله نمیکند‌امامقصودام‌السلیم آن بود که‌ازدنیارفته،وآن‌شب‌زن‌ومرد باهم‌مضاجعت کردند، پس ازمضاجعت ام‌السلیم‌بشوهر گفت‌مامدتی است ظرفی‌را بهمسایه‌عاریه‌داده‌ایم‌اینك‌فرستاده‌ایم آنرا مطالبه میکنیم مضایقه دارد بدهد ابی‌طلحه گفت بیجا میکند امانت‌رابایدرد کرد گفت اگرچنین است خداهم بچه‌ای رادوازده‌سال دردست ماامانت گذارده بودامشب گرفت‌پس‌ما هم نباید بیصبری وچون‌وچرا نمائیم بااین‌طرز شوهررا ازجزع وناراحتی حفظ‌کرد وقتی آنخبر برسولخدا (ص) رسید حضرت دربارهٔ نسل‌وولد آنهاکه درآنشب‌منعقدشده بوددعا فرمود ،ام السلیم‌ازهمانشب حامله‌شد بفرزندی‌که ازآن فرزند چهارفرزندآمدهمگی‌حافظ قرآن بودند، آری،این زن براستی حسن‌تبعل داشت ونیکوشوهرداری نمود ومتصف بصفت

عالیهٔ صبر گردیده بود وانسان بایستی همواره متوجه باین نکته باشد که جانها ومالها همه در معرض حوادث است اگر پیش آمدی کرد عجیب نیست.

چنانکه درسفینة البحار لفظ صبر مینویسد، یکی ازقضات بنی اسرائیل پسرش مرد جزع کرد دوفرشته بصورت بشر نزد او بمحاکمه آمدند یکی گفت اینمرد گوسفندش درزراعت من چریده دیگری گفت راهی نداشتم زراعت او درممبرعمومی مابین دو کوه ونهر واقع شده بود چاره‌ای نداشتم بایستی گلهٔ خودرا ازآنجا عبوردهم قاضی دو بصاحب زرع کرده گفت تودروقت زراعت بایدبدانی که چون طریق مردم است درمعرض خطر خواهد بود لاجرم نبایداز صاحب گوسفند شکایتی داشته باشی ،صاحب زراعت درجواب قاضی گفت پس شما نیز وقتی فرزندت بدنیا آمد بایدبدانی در مسیر مرگ قرار دارد دیگر چرا جزع وفزع ازمردن آن میکنی قاضی متنبه گردید.

یکی ازامامان بزرگوار ما که قهرمان میدان صبر وشکیب بود امام حسن مجتبی(ع) است این وجود مقدس برحسب وظیفهٔ الهی مأمور بود دربرابر فجایع ونابکاریهای معاویه صابر و شکیبا باشد وبجنك ونبرد نپردازدلذا پای منبر خطیب ناپاك معاویه می نشست وسب ولعن‌های اورامی‌شنید وهمه‌را بصورت خونابه دردل فرومیبرد تامانند امروزی جگرش پاره‌پاره شدامام علیه‌السلام متوجه ناله‌وفریاد اهل بیت شد دیدجوانها وخواهرها همه گریانند ازمیان همه روبیرادر کردوفرمود حسین جان توچرا برای من گریه میکنی؟ **لایوم کیومك یااباعبدالله** هیچ روزی مثل روز تو نیست یعنی همه باید برای غریبی تو گریه کنیم .

بعالم محنتت از من فزون است	دل عالم برایت غرق خون است
مبادا روز کس چون روز گـارت	شود غلطان بخون جسم فکارت
مرا یاران بعزت می‌سپارند	تو را همچون غریبان میگذارند
مرا غسل وکفن باشد بدستود	ترا نه غسل ونه سدر و نه کافور
مرا در وقت مردن یار بسیار	ترا یك زینب و آنهم گرفتار

خواهرش زینب طشتی برای آنحضرت آورد وقتی پاره‌های جگر برادر را در طشت دید دست بردو گریبان پاره کردولی دلش بوجود برادران دیگرش خورسند بود خدامیداند شب عاشورا که خبر شهادت حسین راشنیدچه حالتی به آن مخدره دست داد .

شیخ مفید ره مینویسد امام چهارم (ع) فرمود شب عاشورا عمه‌ام زینب در خیمهٔ من بود و برایم مداوا میکرد ناگاه پدرم در خیمهٔ خود اشعاری قرائت فرموده یا دهر اف لك من خلیل الخ، من دانستم که بلاء نازل شده گریه گلویم را گرفت اما خودداری کردم وسکوت نمودم لیکن عمه‌ام زینب که اشعار پدرم را شنید داخل خیمهٔ آنحضرت شد و گفت «واثکلاه لیت الموت اعدمنی الحیوة ، لطمه بصورت زد گریبان پاره کرد بیهوش روی زمین افتاد امام آب بصورت خواهر پاشید واورا بهوش آورده فرمود یا اختاه اتقی الله وتعزی بعزاء الله واعلمی ان اهل الارض یموتون وان اهل السماء لا یبقون وان کل شیء هالك الا وجه الله لا یذهبن حلمك الشیطان الخ، تا آنکه فرمود جدو پدرومادر وبرادرم همه ازمن بهتر بودند مردند ، خواهرجان ترا بخدا قسم میدهم در مصیبت من گریبان چاك مزن صورت مخراش صدا بناله وفریاد بلند نکن آنگاه خواهر را آورد درخیمه نزدمن نشانید «نقل از نفس المهموم محدث قمی».

جان خواهر درغم زاری مکن — باصدا بهرم عزاداری مکن
هست برمن ناگوار و ناپسند — ازتوخواهر گرصدا گردد بلند
معجرازسرپرده از رخ وامکن — آفتاب و ماه را رسوامکن
گر خورد سیلی سکینه‌دم مزن — عالمی زین دم زدن برهم مزن
هرچه باشد تو علی را دختری — برج عصمت رایگانه اختری
گر بیفتند از شترطفلان من — طفلهای بیسرو سامان من
شو پیاده از زمین بردارشان — در بیابان بلا مگذارشان

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین

مجلس هشتم

«در سخاوت»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ، والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا و کان بین ذلك قواماً . «قرآن آیهٔ ۶۷»

دین مقدس اسلام جمیع شئون اجتماعی بشر را تأمین کرده واز جنبهٔ قضائی ، علمی، اخلاقی ،سیاسی ،اقتصادی ومالی تمام جهات لازم زندگی را درنظر گرفته ووظائف آنان را در هر قسمت معین ومقرر داشته است .

یکی از ارکان حفظ هر ملت وجمعیتی ادارهٔ امور مالی آن جمعیت است واگر مردم از پرداخت مال ودارائی امساك کنند شالدهٔ اجتماع آنان ازهم میپاشد لذا گفته اند یکی از علل پیشرفت دین اسلام اخلاق رسول خدا ودوم شمشیر علی علیه السلام وسوم اموال حضرت خدیجه بود که هشتصد شتر مال التجارهٔ خودرا برسول اکرم (ص) بخشید وپیغمبر اسلام همه را در راه ترویج اسلام وتألیف قلوب مردم مصرف نمود .

امیر مؤمنان در نهج البلاغه ضمن کلمات قصار فرماید **یاجابر قوام الدنیا باربع ، عالم مستعمل علمه وجاهل لایستنکف ان یتعلم وغنی لایبخل بمعروفه وفقیر لایبیع آخرته بدنیاه ـ الی ان قال ـ و اذا بخل الغنی بمعروفه باع الفقیر آخرته بدنیاه** یعنی ای جابر قوام وبقاء نظم وآرامش وگردش هر جامعه بچهار چیز است یکی دانشمندی که بعلم خود عمل کند ودیگر جاهلی که از یاد گرفتن دانش سرپیچی ننماید وثروتمندی که از

پرداخت حقوق مالی بخل نورزد وفقیری که آخرت خودرا بدنیا نفروشد تاآنکه فرمود اگر دانشمند بعلمش عمل ننماید جاهل از فراگرفتن علم امتناع میورزد واگر ثروتمند بخل کند فقیر نیز آخرت را بدنیا خواهد فروخت ومنظور حضرت ازاین جملهٔ اخیر آنستکه خطرات و مفاسد کشورهای کنونی کمونیستی راپیش بینی فرموده ومردم رابترساند ازآنکه اگر اغنیاء حقوق الهی را بفقرا پرداخت نکنند ووسائل کار برای بیکاران فراهم نسازند وتنها بجمع وذخیرهٔ مال بپردازند تدریجاً مردم رابفکر باطل اشتراکی وحمله به ثروت وسرمایه وانکار مالکیت وادار خواهند ساخت ومن حیث لایشعر برعکس آرزوی خود آنانرا بغارت و چپاول دارائی وسرمایهٔ خویش تهییج وتحریك نموده اند .

پس انفاق و صرف مال ودادو دهش یکی ازلوازم حیات اجتماعی است وازاخلاق فاضله وسجایای عالیهٔ بشری شمرده میشود ،منتهی این صفت نیز دارای سه طرف است افراط و تفریط وحدوسط ،افراط بمعنای زیاده روی واسراف است که انسان اموال خودرا بیهوده تلف کند و در راههائی که صرف آن صحیح ومعقول ومشروع نمیباشد ازبین ببردوسپس محتاج بمردم شود وکل بر اجتماع گردد و نتواند آبروی خود وزن وبچه واهل و عیال خویش را حفظ نماید .

تفریط بمعنای جلوگیری از انفاق است که انسان چنان بخل کند وامساك ورزد که نم پس ندهد وهیچکس از او کوچکترین استفاده مالی ننماید حدوسط آن حالت متعادل است که آنرا سخاوت مینامند که هم بمردم بدهد وهم خود صرف کند ومصداق ابیات زیر باشد . سعدی گوید :

چون تیشه مباش وجمله زی خود متراش — چون رنده زکار خویش بی بهره مباش
تعلیم ز اره گیر در عقل معاش — چیزی سوی خود میکش و چیزی میپاش

قرآن در سورهٔ اسرا آیه ۲۹ فرماید: **ولا تجعل یدك مغلولة الی عنقك ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوماً محسوراً** یعنی نه دست خودرا برگردن غل نماونه زیادگشایش ده تاملامت کرده وحسرت زده بنشینی ،ودر شأن نزول آن در تفاسیر نوشته اند که روزی رسولخدا(ص) ازصبح آنچه فقیر آمد بهمه دستگیری نمود وهرچه داشت همه رابفقرا

دادشب که شدفقیری آمد حضرت چیزی نداشت باو بدهد سخت ناراحت شد ومتأثر گردید آیهٔ شریفه آمد که چرا هر چه داشتی دادی وقدری نگذاردی باقی باشد ؟.

آیه صدر سخن هم فرمودبندگان خدا کسانی هستند که دومقام انفاق نه زیاده روی کنند ونه کوتاهی نمایند وبین ایندومرحله رابگیرند تأثر رسولخدا ازآن جهت بود که رسم وداب ودیدن این خاندان آن بود که سائل را ردنمیکردند وردکردن سائل برای آنها مصیبت بزرگی بود .

وامام صادق علیه السلام فرماید :**لا تردوا علی السائل مسألته فلو لا ان الفقراء یکذبون ماافلح من ردهم** یعنی سائل رامحروم ننمائید زیرا اگر دروغ فقرا نبود هر کس آنهارا ردمیکرد رستگار نمیشد .

وآیه شریفهٔ قرآن هم ناظر بهمین لطیفه است که فرماید **واما السائل فلا تنهر** ، دسورهٔ ضحی آیه ۱۰ » میفرماید فقیر مستحق رامحروم نکن بلکه میفرمایدسائل رامحروم نکن اشاره بآنکه خواه مستحق باشد خواه نباشد صرفاً بلحاظ همینکه آبروی خود را برده و ازتو خواهش کمك کرده مزد رفتن آبرویش را بده واورا محروم نساز زیراتو ثواب خودرا خواهی برد ،مزدوثواب دائر مدار استحقاق فقیر نیست تنها اگرمستحق نباشدخود گناه کرده که سؤال بدون استحقاق کرده است .

مطلبی که اکنون جای بیان آن میباشد اینستکه شرائطی ووظائفی برای فقرا هست و وظائفی هم برای ثروتمندان وانفاق کنندگان میباشد ، اما وظیفه فقیر آنستکه اگرمستحق نیست سؤال نکند بلکه مطلقا سؤال مگر در هنگام اضطرار جایز نیست ومعصوم فرماید « ایاك والسؤال ولواین الطریق » یعنی سؤال مکن حتی مهرس راه از کدام طرف است وآنقدر مسلمین صدر اسلام بترك سؤال تربیت شده بودندکه اگر هنگام سواری تازیانه ـ شان بزمین می افتادپیاده میشدند وبرمیداشتند وبکسی نمی گفتند آنرا بمن بده ، ومعصوم فرماید « من فتح علی نفسه باباً من السؤال فتح الله علیه سبعین باباً من الفقر » هر کس یکباب سؤال برروی خود بگشاید خداوند هفتاد باب فقر برروی او خواهد گشود ، بایستی حتی الامکان دنبال کار وکسب برود وباکدیمین وعرق جبین نان از عمل خویش

خورد ومنت از حاتم نبرد ودر این قسمت بمولی الموحدین امیر مؤمنان (ع) تاسی کند که خود بیل میزد وشخم میکرد وغرس اشجار مینمود واز آن راه کمك بفقرا میفرمود و میگفت :

لنقل الصخرمن قلل‌الجبال — احب الی من منن‌الرجال
یقول‌الناس لی فی‌الکسب‌عار — و ان العار فی ذل السؤال

دربارهٔ سخاوت معن بن زائده شیبانی مینویسند که‌باابن هبیره‌والی مروان‌ر فاقت کامل داشت عبدالله سفاح آنوالی را کشت وبجستجوی رفقا وندمای او برخاست معن بن زائده از ترس گرفتاری چندی مخفی شد وآنقدر برابر آفتاب نشست تا رنگ چهره‌اش تغییر کرد سپس لباسهای پاره وکهنه‌ای پوشید وهیئت‌خود راتغییرداد وعقد جواهری که بسیار پرارزش بود برداشت سوار شتری شد تا از شهر بعزم فرار خارج گردد نزدیك دروازه پاسبان‌ومأمور پلیس اورا شناخت وبحکم « توهر رنگی که خواهی‌جامه میپوش * که من آن قدموزون میشناسم » او را دستگیر نمود .

معن هرچه خواست بگوید اشتباه کرده‌ای من معن بن زائده نیستم دید فایده‌ای ندارد ناچار باوگفت فرضاً من معن باشم مرا رهاکن قبول نکرد ،معن بن زائده‌آنچه به پلیس اصرار کرد که ازگرفتن من چه نتیجه‌ای میگیری‌مرا نادیده بگیر نپذیرفت تاآخر الامر عقد جواهر را بیرون آورد وگفت دارائی من همین گلوبندبیش نیست‌بگیر وبرو پلیس گفت خدا میداندحقوق‌ماهانه‌من‌بیست‌درهم‌بیش‌نیست اما آنرا نمیگیرم وتـراهم آزاد میکنم تا بدانی که سخی‌تر ازمعن بن زائده هم در جهان‌وجود دارد که باوجودفقر واستیصال ازکسی چیزی نمیگیرد اگر سخاوت بدادن است به نگرفتن هم هست ، انوری گوید :

آلودهٔ منت کسان کم شو — تا یکشبه در وثاق‌تونان است
ای نفس برستهٔ قناعت شو — کانجاهمه‌چیز نیك‌ارزان است
تا بتوانی حذر کن از منت — کاین منت‌خلق‌کاهش جان‌است
شك نیست‌که‌هرکه چیزکی‌دارد — وآنرا بدهدطریق احسان است

اما چو کسی بود که نستاند | احسان آنست وین نه آسان است
چندانکه مروت است در دادن | در ناستدن هزار چندان است

بطورمسلم علت آنکه سخاوتمندان آنعصر مانند حاتم طائی ویاممن بن زائده وامثال آنها بزودی بساط دارائی آنان پیچیده نمیشد ودیری درنگ میکردند این بوده که عرب آنزمان از فقیر وغیر فقیر دارای صفت مناعت نفس بودند وکمتر اقدام بسؤال میکردندشغل شان سؤال نبود وتا احتیاج واستیصال آنان بدرجهٔ نهائی نمیرسید دست حاجت بسوی غیر دراز نمیداشتند واگر در اثر سؤال و تحصیل مال رفع حاجتشان میشد دیگرعمل خودرا مکرر نمینمودند ونمیخواستند از این راه ثروتهای هنگفت بدست آرند و مانند گدایان این زمان بالاخص درغیر ممالك عربی نبودند که صورتاً وظاهراً بسیار بدبخت و مستمند نمایان داده میشوند اما اکثر آنهارا وقتی وارسی میکنی می بینی یامیفنوی که پولهاومالها ذخیره کرده‌اند نه خود میخورند و نه بدیگران میدهند و نه دست از گدائی بر میدارند باید نهای کثیف وآلوده ومنعفن داخل مساجد ومجالس دینی مسلمین میشوند نه درنماز جماعت شرکت میکنند ونه حاضرند گوش بمواعظ ونصایح ومراثی بدهند فقط نزدیك در منتظر ندجماعت یامجلس تبلیغی خاتمه یابدویافرصتی بدست آرندوباپاهای ملوث وناتمیز وارد مجلس شوند وگدائی کنند وهزاران نوع نیرنگ وحیله ودروغ بکاربیرندوسوگند ـ های خلاف بخورند تا اموالی بدست آرند این بطور اجمال مختصری از وظائف فقرا و محتاجان بود .

اماوظیفهٔ انفاق کننده راقرآن درچندآیه بطورخلاصه بیان داشته ودرسوره بقره آیهٔ ۲۶۴ فرماید: **یاایهاالذین آمنوالاتبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی کالذی ینفق ماله رئاءالناس** (الخ) یعنی ای گروه مؤمنین صدقات خودرا بسبب منت گذاردن برفقیر واذیت کردن اوباطل نکنیدمانند کسیکه مال خودرا برياء انفاق میکندیعنی صدقهٔ اوهم باطل خواهد بودو درآیه ۲۶۷ فرماید : **یاایهاالذین آمنوا انفقوا من طیبات ماکسبتم ومما اخرجنالکم من الارض ولاتیمموا الخبیث منه تنفقون ولستم بآخذیه الاان تغمضوا فیه** یعنی ای مردم مؤمن از چیزهای پاکیزه ایکه فراهم میکنید و از آنچه بیرون آوردیم برای شما

اززمین انفاق کنید وازاشیاء پلید انفاق نکنید درحالیکه خودتان آنهارا قبول نمیکنید مگر بااغماض وچشم پوشی ودرآیه ۲۷۱ فرماید **ان تبدوا الصدقات فنعماهی وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهوخیرلکم** یعنی اگر صدقه‌را آشکارابدهید چه خوب است واگر مخفی و پنهان بفقراء بپردازید برای شما بهتر خواهد بود ودرآیه ۲۷۳ فرماید **للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لایستطیعون ضرباً فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف تعرفهم بسیماهم لایسالون الناس الحافاً** یعنی بفقیرانی انفاق کنید که درراه خدا دچارتنگی شده‌اند ونمیتوانند درزمین بدنبال روزی گردش کنند وکسی که ازحال آنان اطلاع ندارد تصور میکند بی نیازند تواز چهره‌شان آنان رامی‌شناسی و ازکسی بسماجت و اصرارچیزی خواهش نمی کنند .

اینها مجموعاً پنج شرط است که خدای متعال برای انفاق بیان داشته که عبارت از منت نگذاردن و اذیت نکردن فقیر و برای ریاونمایش انفاق نکردن وازاشیاء خوب و پاکیزه انفاق نمودن ومخفی کردن وپنهان داشتن صدقه ،و بمردم آبرومندو مستحقین حقیقی که دست سؤال ندارند پرداختن است الحق جمیع شرائط کمال انفاق دراین پنج آیه ذکرشده وبرمردم است که آنها راعمل نمایند ودرجای دیگر برای انفاق از خوب‌ها فرماید: **لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون** یعنی هرگز به نیکی نمیرسید تاآنکه ازهرچه دوست دارید انفاق کنید «سورهٔ آل‌عمران آیهٔ ۹۲» .

پس بایستی صفت سخا وجود وکرم رادر نفس وطبع زنده نمود ازرسول اکرم(ص) نقل شده که فرماید «السخاء شجرة من اشجار الجنة اغصانها متدلیات فی الدنیا فمن اخذ بغصن من اغصانها قاده ذلك الغصن الی الجنة والبخل شجرة من اشجار النار اغصانها متدلیات فی الدنیا فمن اخذ بغصن من اغصانها قاده ذلك الغصن الی النار» یعنی سخاوت درختی از درختان بهشت است که شاخه‌هایش بجانب دنیا سرازیر شده هرکس یکی ازآنشاخه‌ها رابگیرد آنشاخه اورا ببهشت میکشاند و بخل درختی ازدرختان دوزخ است وشاخه‌هایش بطرف دنیا خم گردیده هرکس یکی ازشاخه‌های بخل‌را بگیرد اورابسوی جهنم خواهد برد ،اشاره بآنکه شخص کریم دراثر کرم وفتوت ودادو دهش اکثراً کاری میکند که خودرا اهل بهشت خواهد کردزیرا

ممکن‌است درمانده‌و ناتوانی‌را که‌دراثراستیصال بمرگ‌ونابودی‌نزدیك شده‌نجات‌دهدباجتماع بشرخدمات ارزنده‌و مؤثری‌کندکه قرنها طبقات مختلف‌مردم ازآثار خیرش بهرمند شوند‌و همه‌باو دعاکنندحتی‌پس‌از مرگش‌برای‌او طلب‌رحمت ومغفرت‌نمایندوبالنتیجه تمام خطیئات وگناهانش‌آمرزیده شودواهل بهشت گردد .

وچه‌بسیار مردمی‌که دراثر بخل‌و منع ازپرداخت حقوق فقرا ومضایقهٔ ازدستگیری بیماران‌وبینوایان بسخط‌وعذاب ابدی گرفتار گردیده‌اند یامانندثعلبهٔ انصاری که‌وقتی‌مال‌وحشم وثروتشان افزونی یافت‌از پرداخت زکوة امتناع‌نمودند وعاقبت اظهارکردندکه این‌زکوة جزیه‌است ومااز کفار نیستیم‌که جزیه‌بدهیم منکر این‌فریضهٔ مالی‌و قرآنی گردیدند وکافرو مرتدشدند وخلود درجهنم‌را برای‌خود تهیه‌نمودند .

بایستی باتوجه باین‌دستورات علمی‌صفت شریفهٔ‌سخا رادر نفس تربیت وتقویت‌نمود وراه دیگر آن‌چنان‌است‌که تاریخ‌اسخیا رامطالعه‌کنند وتشویق وترغیب بسوی‌این خصلت عالی گردند .

مینویسندفقیری شعری‌درکاغذی نوشت‌برای معن‌بن‌زائده وبسبب‌افکندن درنهرآبی‌که درعمارت معن‌داخل میشد برای‌اوفرستاد معن‌دیدکاغذی بالای‌چوبی‌روی‌آب‌دادمیرود دستور آنرا گرفتند آوردنددید نوشته‌است ای‌معن‌ترا بحق‌جودت مرا بی‌نیازکن ،فقیر را خواست وهزاردرهم باوداد‌و گفت فرداهم بیافردا نیزآمد هزاردرهم دیگرباو پرداخت وگفت‌فرداهم بیا تاچندین‌روز مکرراًاورا خواست‌وهرروزی هزاردرهم باوداد مردفقیر باخود گفت شاید مرامسخره‌کرده وروزآخر همه‌راازمن بگیرد خوبست بهمین‌مقدار قناعت‌کنم و اینمالهارا بردارم وبروم نیمه‌شب‌از شهرخارج‌شد فردا معن‌بن‌زائده هرچه‌بانتظار اونشست دید نیامد فرستادتفحص‌کردند معلوم‌شد شبانه‌ازترس‌استردادپولها فرارکرده‌است معن گفت‌تصمیم‌داشتم تمام‌هستی خودرا دراختیاراوبگذارم تاجود وسخاء خودرامعلوم‌کرده‌باشم !

اسخیادرجهان فراوان‌بوده‌اند حتی‌سعدی گوید حاتم‌طائی سرخودرا هم‌دراختیارکسی که بطلب‌جان اوازطرف یکی‌از سلاطین‌ورقیبان حاتم‌آمده‌بود قرارداد اماشاید همه یااکثر قریب‌بتمام آنهابخاطر خودنمائی‌و ثابت‌کردن جودوکرم خود وشهرت ونام آوری وخلاصه

اغراض نفسانی ودنیوی اقدام بسخاوت وبخشش میکرده‌اند ولی خاندان عصمت و طهارت و پیشوایان معصوم وبزرگوار اسلام وتشیع تنها بخاطر رضای خدا وتقرب بحق بدون آنکه کسی آنهارا بشناسد وبفهمد که عطاو بخشش ازجانب آنها بوده بمصداق آیهٔ ۹ ازسورهٔ انسان **انما نطعمکم لوجه‌الله لانریدمنکم جزاءاً ولاشکوراً** اقدام بجودوکرم میکرده‌اند تنها باین لحاظ که پدران جمعیت وسرپرستان و متکفلین امور اجتماع بوده‌اند رفع گرفتاری و حوائج مردم رامینمودند ،دیگر آنکه بمصداق **ویؤثرون علی انفسهم ولوکان بهم خصاصة** (سورهٔ حشر آیه ۹) بمرحله ایثاررسیده بودند یعنی باآنکه خود احتیاج بغذاو لباس داشتند آنهارا تسلیم فقیرو درمانده میکردند وخود باشکم گرسنه وتن برهنه بسر میبردند .

درجلددهم بحار ازکتاب بشارة‌المصطفی ازامام صادق (ع) از پدرش جابربن‌عبدالله انصاری نقل میکندکه گفت درمسجدپیغمبر باآنحضرت نمازعصر راگذاردیم پس‌ازنماز جمعی اطراف پیغمبر نشسته بودند پیرمردضعیف ونحیفی آمد وگفت یا رسول‌الله ازخارج شهر آمده‌ام گرسنه وبرهنه‌ام واحتیاج بمساعدت دارم پیغمبرفرمود چیزی ندارم لکن‌الدال علی‌الخیر کفاعله ای‌بلال اورا بخانهٔ‌فاطمه‌دلالت کن رفت‌وقتی بدرب‌خانهٔ زهرارسید سلام کردوحاجت خودراگفت اتفاقاً‌فاطمه وعلی‌وپیغمبر سه‌روزبودطعام نخورده‌بودند .

زهراعلیهاالسلام پوست گوسفند دباغی‌شده‌ای‌راکه حسنین روی‌آن‌میخوابیدند باوداد شیخ‌فقیر گفت من گرسنه‌ام این‌پوست بچه‌کارمن‌میآید فاطمه‌دست‌برد گلوبندخودراکه فاطمه دختر حمزة‌بن عبدالمطلب یعنی‌دختر عمویش باوبخشیده‌بود ازگردن بیرون‌آورد وبآن‌مرد داد فرمودبگیر بلکه خداآنرا برای‌تو به‌بهترازآن مبدل‌سازد اعرابی گرفت وبمسجدآمد پیغمبرکه آنرادید گریست وفرمود البته‌عطای زهراست واوسید زنان‌عالم است‌سبب میشودکه تمام مشکلات تو حل گردد .

عماربرخواست وعرضکرد اجازه میدهید آنرابخرم حضرت‌فرمود بخرکه‌اگر جن‌و انس درملکیت‌آن‌شریك‌باشند خداآنانرا عذاب‌نخواهدکرد عمارقلاده‌را ازفقیر به‌بیست‌دینار ودویست‌درهم ویك بردیمانی ومرکب سواری وطعامی‌از نان‌وگوشت خرید وقلاده‌را بعطر

آغشته‌نمود ودریك‌بردیمانی پیچیدو غلام خودرا خواست و گفت‌آنرا ببرخدمت پیغمبرتقدیم کن تراهم‌به پیغمبر بخشیدم رسولخدا فرمود ببرآنرابده بفاطمه من تراهم بزهرا بخشیدم زهرا گلوبندرا گرفت وغلام را آزادکرد غلام‌تبسم نمودزهرافرمودچراخندیدی ؟عرض‌کرد ازبرکت این‌قلاده تعجب‌کردم گرسنه‌ای‌را سیرکرد برهنه‌ای‌راپوشاندو فقیری‌راحاجت‌روا ساخت وغلامی‌را آزادکرد ودرآخر بصاحبش بازگردید .

مردفقیر عرض‌کردیارسول‌الله اینهاهمه‌را ازپرتوآن گلوبند یافتم پیغمبرفرمود بزهرا دعاکن فقیر گفت «اللهم اعطفاطمةمالاعین رأت‌ولااذن‌سمعت» رسولخدا آمین گفت وفرمود خدادردنیا همین‌هاراکه فقیردعامیکند بفاطمه‌داده‌است من‌پدرش‌هستم هیچکس‌در این‌فضیلت مانند اونیست علی(ع) شوهر اوست«لولاعلی‌لماکان لفاطمة کفوابداً »وخداباوحسنین‌را عطا کرده‌ومااللعالمین مثلهما دراینحال‌سلمان ومقدادوعمار ایستاده بودند رو بآنهاکرد وفرمود زیادتربگویم عرض‌کردند نعم‌یارسول‌الله ،فرمودوقتی اورادفن‌میکنند دوفرشته‌از اومیپرسند من‌ربك فتقول‌الله‌ربی میپرسند من‌نبیك فتقول‌ابی میپرسند من‌ولیك فتقول‌هذاالقائم علی‌شفیر قبری یعنی غیراز فاطمه‌کدام زنی است در جهان‌که بگوید پدرم پیغمبرم‌و شوهرم امام و پیشوایم میباشد آنهاهرچه داشتند درراه‌حوائج مردم دادند اماحسین فرزند همین فاطمه‌در روزعاشورا هرچه‌صدازد «مردم جگرم ازتشنگی‌میسوزد کسی‌جوابش‌رانداد .

از آب هم مضایقه‌کردند کوفیان　　خوش داشتند حرمت مهمان کربلا

زان تشنگان هنوز بعیوق میرسد　　فریاد العطش ز بیابان کربلا

وصلی‌الله علی‌محمدوآله الطاهرین

مجلس نهم

«در شجاعت»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ، یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم . «مائده آیه ۵۴»

یکی از فضائل اخلاق بشری شجاعت است و پارسی آن دلیری است و معنای آن را چنین گفته اند که آن ملکه ایست نفسانی که موجب میشود انسان در مراحل صعب و موارد مخوف که دخول وورود در آن مورد اجازه و امضای عقل و شرع است وارد و داخل شود و از انجام وظائفی که برعهده دارد هرچند سخت وترسناك است دریغ نورزد حال چه درجنگ و نبرد با دشمن باشد ، چه در اجرای مراسم دینی و وظائف وجدانی باشد یا در گفتن سخن حق در هیچ حال وحشت بخود راه ندهد ، ودر اینموارد از جان نترسد از ضرب وهتك وشتم وسب وحبس و زندان و دورشدن از وطن و زن وفرزند و خانمان نهراسد واز تلف مال واولاد و خویشان و یاران خویش وحشت نکند .

اینها معانی وتفاسیر صفت شجاعت میباشد واکثراً ناشی از قوت ایمان وشدت اعتقاد بمبدء عالم آفریدگار جهان است که بزرگی او سبب کوچك دیدن طرف مخالف ودشمن خواهد بود ، ودر مردمیکه پابند بمبدء ومعاد نیستند شجاعت آنان ناشی از غرور نفسانی و کبر ومنیت و خودخواهی و بلندمنشی واهمیت ندادن و کوچك دیدن طرف مخالف است .

وگفته اند هی تدرك بالبصیرة لا بالبصر یعنی مثلا شجاعت بقوت بازوو صلابت عضله و استحکام استخوان واعصاب نیست بلکه مربوط بقوت قلب وقدرت روحی انسان میباشد لاجرم

بچشم سرودیدهٔ ظاهرمشاهده نمیشود بلکه بابصیرت ودقت‌عقلی‌معلوم میگردد وچه بسا کسی‌از نظر بدنی‌قوی وتواناست امااز‌جنبهٔ روحی‌ضعیف وناتوان‌بوده ناچاراورا خائف مینامند وچه بسیارمردمیکه ازجنبهٔ‌بدنی ضعیف‌ونحیفند امااز‌لحاظ‌روح وقلب‌قدرتمند وقوی‌هستند وشجاع خوانده میشوند .

چنانکه‌امیرمؤمنان‌علی‌علیه‌السلام‌بدنی‌نحیف‌داشت‌وقناعت بنان‌جو ونمك وسرکه‌وسبزی وعبادات‌شاقه وروزه‌ها وشب‌زنده‌داریها مچ‌پای نازنین اوراماننده‌ی‌نازك ولاغرساخته بود اما قدرت‌روحی اوازتمام صحابهٔ‌پیغمبر بالاتر بود وخودفرماید ماقلعت باب‌الخیبر بقوة جسدانیة بل‌بقوة روحانیة .درقلعهٔ خیبررا بقوت‌بدنی ازجای نکندم بلکه‌بقدرت روحی وقلبی ازپای درآوردم .

ونیز درضمن نامه‌ایکه به‌عثمان‌بن حنیف مینویسدفرماید: **ولقائل ان‌یقول اذاکان هذا قوت ابن‌ابیطالب فقد قعدبه الضعف عن‌قتال الاقران ومنازلة الشجعان الاوان الشجرة البریة اصلب عوداً والنباتات البدویة اقوی و قوداً** یعنی گوینده‌ای رامیرسدکه بگویدوقتی‌غذای فرزندابیطالب‌همین نان‌جو سبوس نگرفته‌است پس بایستی ازناتوانی‌قدرت مقاومت‌باابطال وشجاعان‌رانداشته‌باشداما‌مثل‌من مپل درختان کوهی است‌که اگر چه‌مدتهااز استفاده‌آب محرومند اما استقامت آنهادربرابر حوادث بیشتر و دوامشان درموقع‌سوختن زیادتراست .

درکتاب نهم بحاراز امام سجاد(ع) نقل میکنند که‌روزی‌طبیبی‌ازیونان‌شرفیاب‌محضر امیرعلیه‌السلام‌شدوگفت آمده‌بودم جنون پسرعمت محمدرامداواکنم زیراشنیده‌ام‌بدون‌جهت دعوی‌نبوت میکرده امافعلا‌که ازدنیارفته‌است تونیزمریض‌هستی وبایستی‌معالجه شوی زیرا رنگ‌چهره‌ات زردوساق‌پایت باریك‌است برای‌زردی رخسارت دوائی‌میدهم امابرای‌باریکی ساقهایت‌بایستی کمترراه‌بروی‌و چیزی‌بردوش‌ننهی‌وبارسنگین‌برنداری،دست‌بردداروئی‌بیرون آوردوگفت این‌برای معالجه‌زردی چهرهٔ تونافع‌است وضرری‌هم نداردالااینکه بایستی‌چهل روزاز خوردن گوشت خودداری‌کنی .

حضرت‌فرمود آیادوائی داری‌که زبان‌برساند طبیب‌گفت آری ،جعبه‌ای بیرون‌آورد

گفت اگر کسی این داورا بخورد وزردی داشته باشد اورامیکشد واگرزردی نداشته باشدزرد میشودو میمیرد امام(ع) همهٔ آن داورا خورد عرق کرد وصورتش سرخ شدطبیب وحشت کرد حضرت باپا اشاره کردطاق تحتانی ودواطاق که درفوقانی بود بشدت بحرکت آمد طبیب غش کرد آب آوردند اورا بحالت اول برگرداندند (الخ) پس این قدرت پا وعضلات بدن باآن باریکی و نحیفی مربوط بغذا نبود بلکه ارتباط بقدرت روحی داشت حکیم رومی فرماید :

قوت جبریل از مطبخ نبود	بود از دیدار خلاق ودود
این چراغ شمس که روشن بود	نز فتیله و پنبه وروغن بود
چرخ گردون کاوچنین دائم بود	نز طناب واستنی قائم بود
گرخوری یکبارازماً کول نور	خاك ریزی برسر نان تنور

گویندوقتی برسولخدا(ص) خبردادند که علی(ع) قلعهٔ خیبر رافتح کرده حضرت گریان شد اصحاب عرض کردند مامژدهٔ فتح کردن اورا میدهیم وشما در عوض خوشحالی گریه میکنید، فرمود گریه‌ام برای آنستکه در حال گرسنگی فتح کرده و سه روز است غذا نخورده !

اینك بسراغ راه تحصیل شجاعت وپیدا کردن ملکه شهامت رفته میگوئیم چنانکه اشاره شداین خصلت پسندیده ناشی ازکمال ایمان واعتقاد بخدا وقیامت و سپری شدن عالم فانی دنیاو ازبین رفتن بدن موقتی وحیات دوسه روزهٔ عالم ظاهراست شخص مؤمن وموحد میداندکه جمیع امورومقدرات بدست قدرت وکف باکفایت خداست وتا اونخواهد هیچ دشمنی یارای حمله ندارد وهیچ شمشیر وتیرونیزه‌ای بدون خواست اوواجازهٔ اواثری دربدن کسی نتوانند کرد واگرخدا بخواهدکه انسان مبتلا بحادثه‌ای شود ومقدرباشدکه بمیردوهلاك گردد هرچندازمعرکهٔ نبرد فرارکند وخودرا پنهان سازد دست اجل گریبان اوراخواهد گرفت .سعدی فرماید :

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای	نبرد رگی تانخواهد خدای
خدا کشتی آنجا که خواهدبرد	اگر ناخدا جامه برتن درد

قرآن مجید درسورهٔ یونس آیه ۱۰۷ فرماید : **وان یمسسك الله بضر فلا کاشف له الاهو ان یردك بخیر فلا راد لفضله** یعنی اگرخدا بخواهد بتو آسیبی برساند هیچ

قدرتی نمیتواندمانع آن‌شود واگر بخواهد نفعی‌وخیری عائدتو گرداند هیچ‌نیروئی یارای ممانعت آنرا ندارد .

امیرمؤمنان علیه‌السلام نیمه‌شب ازکوفه بیرون‌میرفت قنبردراثر آنحضرت حرکت نمودامام برگشت‌و پرسید کیستی ؟قنبر عرضکرد منم ،فرمود برای چه‌میآئی قنبر عرضکرد برای‌محافظت ومراقبت شما ،امام(ع) فرمودمرا ازاهل‌زمین حفظمیکنی یاازاهل‌آسمان ؟ قنبرعرضکرداز اهل‌زمین،علی(ع) فرموداهل‌زمین‌قدرت آسیبی‌ندارند مگر باجازهٔ‌اهل‌آسمان، بمحل‌خود مراجعت کن .

وفرضاً هم‌علائم‌مرگ‌و کشته‌شدن‌معلوم وهلاکت‌نیز قطعی‌وحتمی‌باشد بازمردان‌خداپرست ازمردن‌وشهادت درراه‌اجرای‌دستورخدا وانجام‌وظیفهٔ‌دینی ووجدانی‌خود باك‌ندارند بلکه‌آنرا سعادت عظمی وموهبت کبری‌میشمارند .

علت‌پیشرفت مسلمین صدر اسلام وسربازان مجاهد وفداکاردین همان بودکه دشمنان اگرچه از حیث عده وعده زیادتر از مسلمین بودند اما آنها از مردن و کشته شدن میترسیدند وحیات‌و زندگانی را منحصر باین‌نشئه فانی دنیا می‌پنداشتندواکثراً معتقدبه آخرت‌نبودند و می‌گفتند **ماهی الاحیاتنا الدنیا نموت و نحیی و ما یهلکنا الا الدهر** ، سوره جاثیه آیه۲۴ ، یعنی نیست زندگی مگر عبارت از همین حیات کنونی دنیاکه می‌آئیم وزندگی می‌کنیم ومیمیریم ومرگ ما نیز مستند بدهرو طبیعت است .

وچون عالم دیگری بهتر و وسیعتر ازعالم دنیا برای خود سراغ نداشتند لذا حتی الامکان درحفظ بدن وسلامتی وحیات این‌نشئه میکوشیدند وتا میتوانستند تن‌بمرگ‌و کشته شدن نمیدادند وهنگامیکه خطررا مسلم می‌یافتند ازمعرکه نبرد میگریختند امامسلمانان باایمان ومجاهدین فداکار دراثر تربیت دردامان‌رسول‌اکرم (ص)میگفتند **هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین و نحن نتربص بکم ان یصیبکم الله بعذاب من عنده او بایدینا** ، سوره توبه آیه۵۲ ، ای‌مردم کافر آیاشما غیر ازیکی ازدو خوشی برای‌ما چه انتظار دارید ، یعنی یافتح وغلبه دنیوی‌و یااجر وثواب اخروی ، وما درباره شما انتظار داریم که

یا دردست ما عذاب شوید و یا اگر هم غالب گردید درقیامت بعذاب الهی گرفتار شوید ، وخدا بآنان دستور میدهد که **ولا تهنوا فی ابتغاء القوم ان تکونوا تألمون فانهم یالمون کما تالمون وترجون من الله مالا یرجون** ، سوره نساء آیه ۱۰۴ ، اگر در حمله بکفار دچار رنج و ناراحتی شدید سستی و ناتوانی نشان ندهید زیرا اگر شما رنج میکشید آنان هم رنج میکشند اما شما امیدهائی بخدادارید که آنان ندارند.

لاجرم در تشکیل سپاه و بستن صفوف و تنظیم لشکر مأمور بودند که دراوائل امر که ایمان آنان بیشتر وقلوب شان قویتر بود دربرابر هرده نفر کافر یك نفر سرباز مسلمان قرار گیرد وسپس که در اثر یافتن غنائم ودلخوش شدن بزخارف دنیا آن مقام فدا کاری و بی اعتنائی بدنیا از آنان کاسته شد وقدری متوجه بزرو سیم و مال و منال و جاه ومقام گردیدند دستور مزبور اندازه‌ای تخفیف یافت ومأمور شدند که در برابر هر دو نفر دشمن مهاجم یکنفر سرباز مدافع آماده نبرد گردد.

تاریخ جنگ‌های بدرو احد و حنین و خیبر و امثال آنها شاهد همین معنی است که در همه آن نبردها عدد لشکر کفار بمراتب زیادتر ازمسلمانان بوده‌است وتاموقعی که توجه بغنائم وزخارف دنیا نمیکردند همه وقت غالب وفیروز میشدند چنانکه درجبهه‌های بدرو خیبر وخندق وذات السلاسل فاتح و مظفر باز گشت نمودند و تنها در جنگ احد که بطمع جمع غنیمت عقبه‌دارها کردند ازهمان نقطه دشمن موقع رامغتنم شمردو بآنان حمله کردومسلمین راشکست داد.

قرآن دربارهٔ اینموضوع درسوره انفال آیات ۶۶ - ۶۵ فرماید : **یاایها النبی حرض المؤمنین علی القتال ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مأتین وان یکن منکم مأة یغلبوا الفاً من الذین کفروا بانهم قوم لایفقهون ، الآن خفف الله عنکم و علم ان فیکم ضعفاً فان یکن منکم مأة صابرة یغلبوا مأتین و ان یکن منکم الف یغلبوا الفین باذن الله والله مع الصابرین.**

یعنی ای پیغمبر مردم رابجنگ تحریص فرما که هر بیست نفر مؤمن صابر باید بر دویست تن غلبه کند وهرصدتن بردویست تن پیروز گردد زیرا کفار دارای فهم وعلم نیستند

اینك خدابشما تخفیف دادو دانست که ضعیف‌شده‌اید پس‌صد نفرسرباز صابردر برابردویست نفر وهزار نفراز شمادر برابر دوهزارنفرقرار گیردو خدایاور وناصرصابران میباشد .

گویند جناب حمزةبن عبدالمطلب که‌از شجاعان دلاور عصرخود بودو درزمانیکه پیغمبر اکرم (ص)مردم‌رادعوت به‌یکتا پرستی‌مینمودکفار قریش بچه‌ها وجوانان‌راتحریك میکردند که‌برسول خدا آسیب برسانند وحمزه درحالیکه هنوزمسلمان نشده بودازحملات اراذل واوباش نسبت بآنحضرت دفاع میکردو خدمات شایسته‌ای از این راه‌بدستگاه‌نبوت انجام داد ، در جوانی وقتی بجنگ میرفت زره‌در بدن میکرداماهنگام پیری باتن‌برهنه وعریان بمعرکه نبرد حاضر میشد ، ازاو پرسیدند علت این‌عمل چیستو قاعدتاً بایستی‌بر عکس رفتارکنی در جوانی‌که قوت بازوو غرور شباب بیشتر است‌تن برهنه بمیدان‌آئی‌و در پیری‌که نیروهایت روبه نکس‌و ضعف‌رفته حفظ بدن درآنحال لازمتر است‌بایستی‌زره‌بر تن‌کنی وبدست خویش خودرا بهلاکت نیندازی حمزه‌در جواب گفت‌من هنگام جوانی که بجنگ میرفتم هنوز مسلمان نبودمو تصور میکردم زندگانی بغر منحصر بهمین‌نشئه‌دنیاست لذا حتی‌الامکان در حفظ حیات‌کوشش میکردم وزره میپوشیدم تابدن را از حملات دشمن صیانت نمایم اما اکنون که‌پیرشده وبشرف قبول دین‌مقدس اسلام نائل گردیده‌ام می‌بینم قرآن چنین میفرماید«**لاتحسبن‌الذین‌قتلوافی‌سبیل‌الله‌امواتابل احیاء عندربهم یرزقون**» «آل‌عمران‌ـ‌آیه۱۶۹» یعنی گمان نکنیدمردمی که‌درراه‌خدا کشته‌شده‌اندمرده‌اند بلکه زنده هستندو نزدخداوند روزی میخورند لذا اینك‌از مرگ نمیترسمو عاشق شهادتم‌و میدانم‌که حیات حقیقی‌برای‌من پس ازمرگ پیش‌بینی شده‌است ومردن‌در راه‌دین برای‌من هلاکت نیست بلکه‌سعادت است‌پس چرا زره‌بر تن‌کنم‌وخودرا حفظ نمایم.مولوی‌فرماید:

در جوانی حمزه عم مصطفی	بازره میشد مدام‌اندر غزا
اندرآخر حمزه‌چوندر سفشدی	بی‌زره سرمست درغزوآمدی
خلق پرسیدند کی عم رسول	ای‌هژبر صف شکن‌شاه‌فحول
نی‌که لا تلقوا باید یکم الی	تهلکه خواندی‌توازوحی‌خدا
پس چرا توخویش رادر تهلکه	می‌در اندازی‌چنین‌درمعرکه

گفت حمزه چونکه منبودم جوان — مرگ میدیدم وداع این جهان

پیش مردن کس برغبت کی رود — پیش اژدرها برهنه کی شود

لیك از نور محمد من کنون — نیستم این شیرفانی را زبون

از برون حس لشکرگاه شاه — پرهمی بینم زنور حق سپاه

آنکه مردن پیش چشمش تهلکه است — نهی لاتلقواهمی گیرد بدست

وآنکه مردن پیش اوشد فتح باب — سارعوا آید مراورادرجواب

در میان لشکر اسلام نیز بعلت نفاق و نبودن ایمان و یا ضعف وسستی عقیده خوف از جنگ وفرار از نبرد بسیار دیده میشد یعنی همچنانکه مردمی باکمال شهامت و قدرت ایمانی تا آخرین لحظه دربرابر دشمن مقاومت میکردند مانند علی علیه السلام وحمزه و امثال آنها مردمی هم بعلت آنکه اصولاً منافق بودند و بزبان دعوی اسلام میکردند وقلباً اعتقادی برسولخدا (ص) نداشتند از مُعرکه جنگ میگریختند وصفت شجاعت مطلقا در آنان وجود داشت چنانکه درجنگ خیبر اولی و دومی رفتند ودسته‌ای را هم بکشتن دادند ترسیدند و از جنگ گریختند وامیرمؤمنان ع یکتنه حمله کردو قلعه را فتح نمود درحالیکه هنوزسربازان اسلام سوار براسب نشده بودند وبهمراهی آنحضرت نشتافته بودندلذا اورا کرارغیر فرارنامند

در تمام غزوات اسلامی اگرعلی ع شرکت داشته و فتح و ظفری اتفاق افتاده بدست علی ع ودر اثر جهادو شجاعت او بوده واگر شکستی پدید آمده بعلت خوف سایرین بوده است

پس ازاصحاب پیغمبر (ص) اصحاب حسین علیه السلام شجاعترین سربازان اسلام میباشند بلکه در قسمت وفاو اخلاص و صمیمیت بنص فرمودهٔ سیدالشهداء (ع) درشب عاشوراکه فرمود وامابعد فانی لااعلم اصحاباً ابرولا اوفی من اصحابی، ازتمام صحابه وپیروان جمیع انبیا و اولیابرتر وبالاتر بوده‌اند .

پس از خاتمهٔ جنگ و گذشتن واقعهٔ کربلا یکنفر به لشگریان ابن سعد ایراد کرد که چرا پیروان حسین (ع) راکشتید اینان مردانی خداپرست بودندوپیرانی درمیانشان وجودداشت که ازنظر تقوی وایمان وخداپرستی نظیرومانندی برای آنان نمیتوان جست آنمرد درجواب گفت

اگردر روزعاشورا بامابودی ومنظرهٔجنگ راازنزدیك مشاهدهمیکردی درازاءاین سخن که برزبان‌راندی سنگ‌بدهان خودمیخائیدی ،مابامردمی طرف‌بودیم که آنان‌راتشویق‌میکردیم فایده‌ای نمی‌بخشید تهدید شان مینمودیم‌اثری نمیکرد نه از رفتن مال ونه از تلف شدن زن وفرزند واهل وعیال ونه از رفتن جان وحیات دنیا ترسی ووحشتی داشتند ونه اگر آنان را امان میدادیم به امان ماااعتنائی میکردند سرا پااز جان‌گذشته بودند وبماحمله‌کردند اگر دیری درنگ میکردیم و در دفاع سستی مینمودیم آن هفتاد ودونفر تمام مردمیکه اقلا به بیست وپنج هزار نفر شماره شده‌اند همه را از دم شمشیر از پای در میآوردند سید الشهداء (ع) در مقام بیان شهامت وشجاعت‌آنان‌با بیات زیر متمثل شده و در روز عاشورا دربارهٔ آنها چنین فرموده است .

قوم اذا نودوا لدفع ملمة ... والخیل بین مدعس‌ومکردس

لبسوالقلوب علی‌الدروع‌کانهم ... یتهافتون الی ذهاب الانفس

یعنی ای اصحاب من شما مردمی بودید که وقتی شمارا برای حمایت ویاری خود خواندم ولشکر دشمن غرق اسلحه وجهاز جنگی بودند شما در عوض آنکه زره ها راروی دلها وسینه‌های خود برای حفاظت بگذاریددلها را برروی زره نهادیدومانند پروانه که‌خود را بآتش میزند وعاشق سوختن است عاشق شهادت بودید وجان خود را فدای دین کردید سپس با صدای بلند ندادر داد یاابطال الصفا ویا فرسان الهیجاء مالی انادیکم ولاتجیبونی قوموا عن نومتکم ایها الکرام وادفعوا عن حرم الرسول الطغاة اللئام ، ای دلیران بیشه شجاعت وای سواران معرکهٔ نبرد چرا شمارا صدا میزنم جواب مرانمیدهید ، ای مردان بزرگ از خواب برخیزید ومردم طاغی وناپاك راازحریم‌پیغمبردورکنید اشاره بآنکه‌من کارم تمام شده امازینب گرفتاردشمنان خواهد شد .

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین

مجلس دهم

«در زیان خوف»

اعوذ بالله من‌الشیطان الرجیم ، انما ذلکم الشیطان یخوف اولیاءه فلاتخافوهم وخافون انکنتم مؤمنین . « آل عمران‌آیه ۱۷۵ »

درتعقیب مجلس گذشته بایستی بعرض شنونده محترم برسانیم که شجاعت‌همچنانکه ممدوح ومستحسن است ضد آن که خوف بیجا وترس ناروا باشد مذموم وناپسند میباشد خوف منقسم به خوب وبد میشود اگر مستند بخیال وواهمه باشد مذموم واگر مستند بعقل باشد پسندیده وممدوح است ، مثلا بایستی از مجازات اعمال وآثار و خیم دنیا وآخرت سیئآت وشرك و کفر وظلم وفسق وفجور ترسید اما از تغال وتطیر و گورستان وظلمات ترسیدن معنائی ندارد .

قرآن اززبان حضرت ابراهیم فرماید که بمشرکین وبت پرستان که اوراسرزنش میکردند که چرا از جسارت وسوء ادب به بتهای آنها نمیترسد میگفت **وکیف اخاف ما اشرکتم ولاتخافون انکم اشرکتم بالله مالم ینزل به علیکم سلطانافای الفریقین احق بالامن ان کنتم تعلمون ،الذین آمنوا ولم‌یلبسوا ایمانهم بظلم اولئك لهم‌الامن وهم مهتدون** (سوره انعام آیات ۸۲ - ۸۱) یعنی چگونه من از نپرستیدن بت بترسم وشمانترسید از اینکه بدون دلیل وبرهان بخدا شرك میورزید آیا پس کدام یك از ما وشما شایسته‌ترند کـه در امنیت‌باشند اگراهل دانشید،مردمی که

بخدا ایمان دارند و ایمان خود را بستم آلوده نکنند این گروه را امنیت بوده و اهل هدایتند .

وبرطبق این معنی آیات زیادی است که جداً وباندای بسیار قوی مژده میدهد که اهل ایمان نباید بترسند ووحشتی داشته باشند چنانکه فرماید **ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملئکة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون** یعنی مردمانیکه گفتند پروردگارماخداست ودر اینسخن استقامت کردند فرود آیند فرشتگان برایشان که نترسیدو اندوه نخورید ومژده با دشما را ببهشتی که بآن نوید داده شدید «سوره فصلت آیه ۳۰»

آیهٔ صدر سخن هم ناظر بهمین حقیقت است که فرماید این شیطان است که دوستان خود را میترساند پس از جنود او وپیروان اونترسید وازخدای خود که منم خائف باشید اگر از اهل ایمان هستید .

خوف ازکسیکه حقیقتاً وواقعاً صاحب قدرت وسلطنت باشد صحیح وبمورد است اما از مقامها وموقعیتهای مجازی وپوشالی که ظاهراً مقتدر وحقاً وباطناً ضعیف وزبونند معقول نیست لذا خوف از خدای قادر قهار جبار لازم وغیراز خدا هرکس باشد ودر هرمقام ومنصبی باشد بیمورد است زیرا هیچ کس هیچ قدرتی ندارد و هرچه هست مربوط بخدا ومتعلق بخداست وبس چنانکه فرماید **یاایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید، ان یشاء یذهبکم ویات بخلق جدید وماذلک علی الله بعزیز** «سوره فاطر آیات ۱۷-۱۵» ای مردم شماها همه فقیر ومحتاج بخدائید وباصطلاح فلاسفه فقر ذاتی وامکانی دارید وقیوم همه شما خداوند میباشد وخداست که بی نیاز وستوده است واگر بخواهد شماها را هلاك میکند وازبین میبرد وخلق تازه‌ای میآورد واینکار برای او گران نیست .

وخوف از خداهم در حقیقت مرجع آن بخوف از اعمال سوء وخطاها وبزهکاری های انسان است چنانکه در حدیث شریف امیرمؤمنان علیه السلام فرمود ولایخافن احدکم الاذنبه هیچکس نباید بترسد مگر ازگناه خود . ولذادرقرآن فرماید قل انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم بگو من میترسم اگرمعصیت خدا را کنم بعذاب روز بزرگ گرفتار شوم

«سوره انعام آیه ۱۵» ،

اما البته کملین بشروافاضل افراد انسان که‌عبارت از انبیاء واولیاء هستند اگرچه از خدا میترسند اما ترس آنان ازنوع خشیت است که ازعظمت حق وحشت دارند و آن مخصوص بعلماء ودانشمندان است که قرآن فرماید **انما یخشی‌الله من عباده العلماء** «سورهٔ فاطر آیهٔ ۲۸» تنها خشیت از خدا میان بندگان مخصوص بعلما می باشد وجهـال ومردم نادان چون خدارا بعظمت وقدرت نمی شناسند معصیت می‌کنند زیرا ازجنود حق و ملك بی نهایت خدا اطلاعی ندارندو تنها دانشمندانند که‌میدانند عوالم خدا وقواوقدرت‌خدا از چه قرار است مولوی فرماید .

روستائی گاو در آخور ببست — شیر گاوش خورد و برجایش‌نشست
روستائی شد در آخورسوی گاو — گاورا می جست شب آن کنجکاو
دست میمالید بر اعضای شیر — پشت وپهلوگاه بالا گاه زیر
گفت شیرار روشنی افزون بدی — زهره‌اش بدریدی ودلخون شدی
این چنین گستاخ زان میخاردم — که در این شب گاو می پنداردم
حق همی‌گوید که‌ای مغرور کور — نی زنامم پاره پاره گشت طور
که لو انزلنا کتاباً للجبل — لانصدع ثم انقطع ثم ارتحل
از من ارکوه احد واقف بدی — پاره گشتی و دلش پر خون شدی

در این ابیات اشاره بآیه شریفه دارد که فرماید لوانزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشیة الله «سوره حشر آیه ۲۱» .

یعنی اگر قرآن را برکوهی نازل کنیم می‌بینی که آنکوه از خوف خدا خاشع ولرزان‌خواهد گردید وداستان گریه کوه در حضوررسولخدا از ترس آنکه آتش گیرانه دوزخ‌باشدمعروف است .

ودر سفینة البحار لفظ نجف از امام‌صادق (ع) نقل میکندکه نجف‌کوهی بود کـه فرزند نوح بآن پناه برد خدا بآن وحی کردکه آیابه‌تو در عوض من پناه میبرند آنکوه از شرم وخوف مبدل برمل دقیق وسپس آب شد ودریا گردید موسوم‌به بحرنی آنگاه‌خشك

شد وگفتند نی‌جف تدریجاً نجف نامیده شده‌مخفف نی جف یعنی دریای خشك شده .

ارباب معرفت وعشاق لقای پروردگار را بعضی از اوقات حالتی از نظر قرب بحق دست میدهد ودر آنحال لذت وانبساطی برای‌آنان‌پیدامیشود که‌هرگاه‌از آن‌حالت‌بازگشت نموده متوجه دنیا وکار وکسب شوند ومعاشرت بااراذل ومکالمهٔ باجهال‌وکفار ومصاحبت بازن وفرزندنمایند این حال را بالنسبه بحالت قبلی گناه ومعصیت‌میشمارند وازآن‌استغفار می‌کنند ومیترسند .

پس گریه وخوف وتضرع ائمه اطهار ودعاهای حضرت سجاد که مشتمل بر اقرار واعتراف‌به‌خطا وطلب‌آمرزش است از این دوقسم خارج نیست یااز قسم اول یعنی خشیت‌از عظمت الهی است که طبعاً آنها را وادار بخضوع وخشوع وخوف میکرده ویا از قسم دوم یعنی حسنات الابرار سیآت المقربین است که معاشرت بامردم راکه امری عادی‌وعملی مباح برای‌نوع‌مردم است برای خود گناه‌میدانسته‌اند وخلاصه آنکه خوف آنان معلول گناه ونافرمانی نیست زیرا آنها معصوم ازگناه میباشند .

بهرحال باید ازخداترسید واز غیر خدانترسید امام(ع)فرمایدمن خاف‌الله‌اخاف‌الله‌منه کلشیء ومن لم یخف‌الله اخافه الله من کلشیء هرکس از خدا بترسد علاوه بر اینکه از غیر خدا نمی‌ترسد همه از او میترسند و وحشت وابهت او در دلها جای میگیرد چنانکه امام صادق علیه السلام رامنصور دوانقی‌بخاطر قتل وایذاء می‌طلبید وقتی‌چشمش بحضرت می افتاد چنان هیبت وابهت امام(ع) در دل منصور می‌افتاد که از کشتن‌حضرت منصرف واو را باعزت و احترام بخانه بر میگردانید ، وهیبت عسکریه نیز در باره امام حسن عسکری علیه‌السلام معروف‌است .

وضرار بن ضمره لیثی در حضور معویه درباره امیر مؤمنان (ع) چنین گفت و کنامع تقریبه‌لنا وتقربنامنه لانکلمه لهیبته ، ما باآنکه علی (ع) مارابخود نزدیك مینمود ومانیز باو نزدیك بودیم از هیبتی که داشت نمیتوانستیم‌تااولب بسخن نگشوده بااوتکلم کنیم وبالاخره این هیبت ها ناشی‌ازایمان بخدا وخوف ازپروردگار بود .

اما مردمیکه از خدا نمی‌ترسند از هرقدرت ومقامی وحشت میکنند اگر درانجام

وظائف دینی و مذهبی شان احتمال کوچکترین ضرروزیان بدنی یامالی بدهند میترسند و آن وظیفه راانجام نمیدهندمبادا روزی آنان کاهش یابدیاصدمه دیگری به بیند .

و بطور کلی خوف مانع از وصول بهر مقصود و مطلوبی است و شرط در رسیدن باهداف عالیه ومقاصد بزرگ که در بادی امر بسیار صعب ومشکل در نظر می آید شهامت و نترسیدن واحتمالات واهی ووساوس نفسانی بخودراه ندادن ویکمرتبه وارد شدن درآن امر است چنانکه علی (ع) فرماید اذا هبت امراً فقع فیه اگر از کاری ترسیدی ناگهان خود را در آن بینداز والامحروم خواهی شد ، حکمت ۱۶۶ ازباب حکم نهج البلاغه ،

وممکن است اشخاصی انسان را بترسانند وشخص را ازدخول در مراحل عالیه نهیب زنند ووحشت دهند اما شرط وصول بآن مراحل اعتنا نکردن بسرو صداهای آنهاست لـذا رسول خدا فرمود درشب معراج وقتی بآسمان اول پرواز کردم صدائی از خانب راست آمد که مرا وحشت دهد متوجه آن نشدم صدای دیگری از طرف چپ شنیدم گوش ندادم واعتنا نکردم وسپس جبرئیل گفت آن دوصدا از جانب منادی یهود ونصاری بود اگر توجه بآنها میکردی امت تویهود ونصرانی میشدند .

حکیم رومی درکتاب مثنوی داستان شیرین وعجیبی دربارهٔ مذمت خوف بیجاوستودن شهامت وجرأت ورود درکارهای بزرگ آورده و اجمالش آنستکه درکنارشهری مسجدی بود بنام مسجد مهمانکش که هرکس شب درآنمسجد میخوابید صبح جنازه اش رابیرون میآوردند مردغریبی ازشدت گرفتاری بآنمسجد پناهنده شد هرچه مردم شهر اورا نصیحت کردندکه خودرابخطر نیندازگفت بالاتر ازسیاهی رنگی نیست بهتر آنکه دراین مسجد بخوابم وبمهم وازگرفتاریهای خودرهائی یابم نیمه شب صدای هولناکی شنید اعتنانکرد بازآنصدا تکرارشد توجهی نکرد مرتبه سوم ندا آمد بایست که آمدم واوهم گفت بیاکه حاضرو آماده ام این جواب راکه داد صدای مهیبی آمد سقف مسجدخراب شد آنقدر طلاریخت که نتوانست آنهاراجمع کند صبح بزحمت آنهاراضبط نمود وبرداشت وبردوازتمام صدمات وناملائمات زندگی راحت گردید ودر اینمقام گوید .

یك حکایت گوش کن ای نیك پی مسجدی بد درکنار شهر ری

هیچ کس در وی نخفتی شب ز بیم — که نه فرزندش شدی روزش یتیم
تا یکی مهمان در آمد نیمه شب — که شنیده بود آن صوت عجب
قوم گفتندش مکن جلدی برو — تا نگردد جامهٔ جانت گرو
گفت یاران من از آن غولان نیم — که ز لا حولی همی لرزد بیم
خفت در مسجد ولیکن خواب کو — مرد غرقه گشته چون خسبد بگو
نیم شب آواز با هولی شنید — کایم آیم بر سرت ای مستفید
پنج کرت اینچنین آواز سخت — میرسید ودل همی‌شد لخت لخت
تو چو عزم دین کنی با اجتهاد — دیو بانگت بر زند اندر نهاد
کـه اسیر رنج و در ویشی شوی — کهمرو زانسو بیندیش ای‌غوی
چونکه آواز دهـل آنمرد دید — گفت چون ترسد دلم از طبل هید
بر جهید و بانگ برزد کی کیا — حاضرم اینك اگر مردی بیا
درزمان بشکست زاواز آن طلسم — زر همی بارید بر وی قسم قسم
ریخت چندان زر که ترسید آن پسر — تا بگیرد زر ز پری راه در

آری همچنانکه حکیم مربور گوید دیو رجیم انسان راهنگام عزم بعبادت یاانفاق یا امر بمعروف ونهی ازمنکر نهیب میزند وتخویف میکند درهنگام انفاق واعطای مال بفقر وعید میدهد که قرآن فرماید **الشیطان یعدکم الفقر ویأمرکم بالفحشاء** «سوره بقره آیه ۲۶۸» درهنگام امر بمعروف انسان راوعید میدهد که اگر نهی ازمنکر کنی ترا فحش میدهند ،میزنند، میکشنه اماامام صادق علیه السلام فرماید «مروا بالمعروف وانهوا عن المنکر فان الامر بالمعروف والنهی عن المنکر لم یقربا اجلا ولم یباعد ارزقا» یعنی دست ازامر بمعروف ونهی ازمنکر برندارید که اینده وفریضه الهی اجل کسی رانزدیك وروزی کسی رادور نمیکند ،زیرا این هردو قبل از تولد هر کس مقدر ومعین شده است باانجام وظیفهٔ واجب اگر عمر کسی بلند نشود کوتاه نخواهد شد و اگر روزی کسی وسیعتر نگردد تنگتر نخواهد گشت .

اماشیطان ونفس اماره انسان رامیترساند ووسوسه میکند تاازاداء وظیفه مانع شود چنانکه فرماید **واستفزز من استطعت منهم بصوتك** «سورهٔ بنی اسرائیل آیهٔ ۶۴» یعنی ای شیطان

باصدای خود هر کدام از بشر را که میتوانی از جاده مستقیم لغزش بده و منحرف ساز .

فرضاً هم صدمه‌ای در این راهها بکسی برسد چه مانع دارد مسلمین صدر اسلام درراه اعلای کلمهٔ توحید تحمل آنهمه رنجها و زخمها و تبعیدها و بی‌خانمانیها نمودند ما هزاریك آنرا تحمل نداریم و میخواهیم سر سفرهٔ گسترده‌ایکه باخون آن برادران ایمانی ما آماده گردیده بنشینیم و واستفاده کنیم و کوچکترین شرکتی با آنان نداشته باشیم فرضاً هم هنگام امر بمعروف طرف بما بر گردد چه میشود فحش بدهد چه خواهد شد مقام ما بالاتر از مقام آنها نیست .

چطور هنگام حمله و هجمه بناموس دنیوی و مالی خود سخت ناراحت میشویم دادو فریاد میکنیم شکایت و اعلام مظلومیت و احقاق حق مینمائیم و میگوئیم خدا در سورهٔ نساء آیه ۱۴۸ فرماید **لایحب الله الجهر بالسوء من القول الامن ظلم** خدادادو فریاد وغیبت کردن کسی را دوست ندارد مگر آنکه مظلوم شده باشد که ظلم ستمگر را درغیاب او بمردم اعلام و ابلاغ نماید اما در حفظ دین و هنگام حمله بنوامیس مذهبی مان که عظمت و ارزش آنها ملیاردها مرتبه بالاتر از ارزش زخارف دنیاست و علی الاصول دین است که حافظ مال و جان انسان هم میباشد هیچ تأثری بخود راه نمیدهیم از دشمنان دین خدا تنفر و انزجار نداریم سهل است با کمال رفاقت و صمیمیت با آنان دوستی و محبت میکنیم؟! اگر مسلمانان قبل از ما هم مثل ما سست عنصر و باری بهر جهت گو و همچ رعاع بودند کجا اسلام آن رشد و اعتلای خود را نشان میداد .

یکی از شعب شجاعت و یکی از چشمه‌های خوف نداشتن و شهامت انسان را میتوان در صراحت لهجه و عدم مجامله و چاپلوسی و اهمیت ندادن بمقامات پوشالی مردم بی ایمان و ناپاك جستجو کرد که جمعی از مسلمین صدر اسلام باین صفت شریفه آراسته و محلا بودند .

طبرانی گوید رسول خدا نامه‌ای بهرقل پادشاه روم نوشت باین مضمون «من محمد بن عبدالله الی هرقل عظیم الروم سلام علی من اتبع الهدی اما بعد فانی ادعوك بدعایة الاسلام اسلم تسلم یؤتك الله اجرك مرتین فان تولیت فانما علیك اثم الاریسیین یااهل الکتاب (الخ) محمد رسول الله و آنرا بدحیهٔ کلبی که جوانی خوش صورت و نیك سیرت و باایمان و دلیر بود داد برد بحمص که از شهرهای شام است بقیصر بدهد .

وقتی وارد دربار شد مأمورین باو گفتند باید هنگام ورود سجده کنی دحیه گفت پس از آنکه

بخداسجده کردم به‌دیگری سجده‌نخواهم کرد گفتند پس‌اگرسجده نکنی نامهٔ‌ترا نمیگیرد و نمیخواند گفت نامه‌از من‌نیست ازشخص بزرگی‌است من‌قاصدو نامه‌رسانم اواگر انسان‌است بایستی نامه‌را بگیرد بخواند چکاردارد من‌سجده میکنم‌یانمیکنم وقت‌ورود تمام‌وزراءورجال نشسته بودندقیصردر صدرمجلس‌قرارداشت‌دحیه‌سلام بآنهانکرد گفت«السلام‌علی‌من‌اتبع‌الهدی» ونامه‌راداد وهرقل نامه راگرفت مترجم‌آمد خواند خواست‌آنرا ازعربی برومی‌معنی کند برادرزادهٔ‌قیصر باغضب‌مشت برسینهٔ‌مترجم زدونامه راازدستش کشید وخواست‌پاره کند هرقل سبب‌پرسید او گفت‌مردیکه‌اسم خودرا بر نام تومقدم کند وپادشاه‌روم‌راملك‌وسلطان‌خطاب ننماید وبگوید «عظیم روم» نامه‌اش‌را میخوانی ؟

هرقل گفت تویا نادان ویا دیوانه‌ای پیش‌از آنکه من‌از مضمون نامه مطلع شوم میخواهی آنرا پاره‌کنی بجان‌خودم اگراین مرد پیغمبرباشدسزاوار است‌نام خود رامقدم برنام من‌دارداگرمرا بزرگ روم خوانده صحیح‌است زیرامن فقط‌زمامدار وبزرگ‌ملتم‌و مالك ایشان‌نیستم .

یکی‌دیگر ازآن مؤمنین باشهامت زرقاء یمامه‌است که‌مینویسند روزی‌معویه‌پس‌ازخاتمه جنگ‌صفین پرسید چه‌کسی دراین جنگ بیش‌از همه‌بعلی(ع) خدمت‌کرد گفتند زرقاء که از زنان باایمان وباشهامت بود وبخاطر تحریص‌لشگریان درجبههٔ‌صفین‌حاضرشد

معویه گفت بااوچکنم گفتند اورابکش گفت نمیکشم اما اورا ازکوفه‌بشام طلب‌کنید و شترش رابتازانید وباشکنجه‌وآزاراورااوردسازید وقتی‌زرقاء راآوردندمعویه باوگفت‌درراه بتوچگونه گذشت گفت هرچه ازجانب خداآیدنیکوست گفت آیامیدانی‌چراترااحضارکردم گفت غیب‌راخدامیداند گفت‌چرادرصفین‌لشگرعلی‌را برعلیه‌من تحریك‌نمودی گفت حالاکه قضیه خاتمه‌یافته‌است صحبت‌دربارهٔ‌آن بی‌نتیجه‌است

معویه گفت آیا ازسخنان‌خوددر آنروز چیزی‌یاد داری ؟ زرقاء گفت نه معویه گفت شنیده‌ام میگفتی چراغ ازآفتاب‌بیش‌نمی‌افتد حق‌رایاری‌کنیدناحق رامجازات نمائید «افمن کان‌مؤمناً کمن‌کان‌فاسقاًلایستوون» بجنگیدصبر کنید که‌خضاب زنان حنا وخضاب مردان خون

سر و صورت آنهاست زرقاء گفت راست است من اینها را گفته‌ام .

معویه گفت بنابراین درخونهائیکه علی ریخته شریکی گفت پس مرا بشارت نیکو دادی معویه گفت از این کارها که کرده‌ای مسروری؟ گفت آری والله معویه گفت وفاداری شما در ممات علی بیش از زمان حیات اوست ، حاجتی بخواه گفت سوگند یاد کرده‌ام که بعد از علی(ع) از کسی حاجت نخواهم معویه گفت در بارهٔ تو چکنم اطرافیانم میگویند ترا بکشم گفت بدرائی داده‌اند معویه اورا تحسین نمود واحسانش کرد و بعزت واحترام اورا بکوفه بر گردانید!

اذا کان النساء کمثل هذی تفضلت النساء علی الرجال

فلا التانیث لاثم الشمس عار و لا التذکیر فخر للهلال

به بینید علیا مخدرهٔ عقیلة القریش عصمت صغری زینب کبری علیها سلام در سفر خود از کوفه بشام چه اندازه شهامت وصراحت لهجه وایمان بخدا و خائف نبودن از سطوت کفار از خویشتن نشان داد چه خطبه‌هائی درنزدیك دروازهٔ کوفه ومجلس عبیدالله بن زیاد ومجلس یزید بن معویه ایراد کرد وشهادت حسین (ع) را تتمیم فرمود ومظلومیت اهل بیت را بعالم ابلاغ نمود درطول اینسفر همه‌جا حفظ جان ولی وقت خود امام سجاد (ع) را نمود یتیمان برادر را نوازش ونگهداری کرد ودرعین حال از مدینه بکربلا ومراجعت نمازشب آن مخدره نیز ترك نشد حتی شب ۱۱ محرم نیز نمازشب را ایستاده خواند اما حضرت سجاد فرمود شبی درشام دیدم عمه‌ام نمازشب را نشسته میخواند سبب پرسیدم فرمود دیگر قدرت ایستادن ندارم خه امیداند درشهر شام چه اندازه مصیبت بآنخاندان وارد شده‌است .

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین

مجلس یازدهم

«درمذمت حسد»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ، ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله «۱»

ازجمله رذائل اخلاقی صفت ناپسند حسد است وآن درلغت بمعنای تمنای زوال نعمت از دیگران میباشد وعقل وشرع درخباثت وناپاکی این صفت اتفاق دارند و اگرچه او نظر فقهی مادامی که انسان حسد خودرا بزبان یادست وپاو اعضا اظهار نکند عقوبتی براو نیست اما علمای علم اخلاق که از آن جمله علامهٔ نراقی است درکتاب جامع السعادات تصریح میکند که بایستی صاحب این صفت ناپسند کوشش کند که آنرا ازقلب خویش نیز خارج سازد زیرا اولا معنای حسد همان تمنای قبلی است که صفت قلب است نه صفت جوارح وبطور مسلم وجود این صفت در قلب هم خطرناك میباشد ومانع از وصول بکمالات وباعث ارتکاب محرمات وگناهان مختلفی خواهد شد پس زشتی آن منحصر بوقتی که بدست واعضا اظهار حسد کند نیست بلکه وجود قلبی آن هم مذموم بوده لازم است که مبتلا یان بآن درمعالجهٔ خویش بسرعت اقدام نمایند زیرا اولا بحسب فرمودهٔ پیشوایان دین حسد باعث محو و اضمحلال عبادات وطاعات میشود چنانکه درجامع السعادات نراقی ازرسول خدا (ص) نقل میکند که فرمود « الحسد یأکل الحسنات کلما تاکل

«۱» ـ سوره نساء آیه ۵۴

النار الحطب ، حسد مانند آتشی که هیزم را خاکستر کند حسنات را می خورد (۲) و از حضرت باقر (ع) نقل میکند که فرمود ان الرجل لیأتی بادنی بادره فیکفر وان الحسد یأکل الایمان کما تأکل النار الحطب یعنی انسان بامبادرت بعمل کوچکی کافر میشود، حسد ایمان را میخورد مانند خوردن آتش چوب را ، وثانیاً حسد به اشکال وابراد در دستگاه آفرینش منتهی میشود و انسان را به زندقه و الحاد میکشاند چنانکه خداوند در آیهٔ عنوان مجلس فرماید آیا اینمردم حسد میبرند بر آنچه خدا ازفضل خود نصیب جمعی فرموده است اشاره بآنکه عمل زشت آنان در حقیقت ایراد بخداست که چرا این نعمت را نصیب آنها کرده و خوب بود از این مردم حسود مشورت میکرد و تابع نظریهٔ آنان میشد و بر طبق مصلحت اندیشی آنها در منع و عطا رفتار مینمود! با آنکه خدا آنچه بر حسب صلاح خود اراده فرماید مقدر میکند و هیچ یك از بندگانش را در طرز ادارهٔ مخلوقاتش شریك و مشیر قرار نمیدهد لذا درهمان کتاب ازقدسیات نقل شده که خدایتعالی، بحضرت زکریا (ع)، فرمود الحاسد عدو لنعمتی متسخط لقضائی غیر راض بقسمتی التی قسمته بین عبادی ، یعنی حسود دشمن نعمت من و خشمگین ازقضای من بوده نسبت بآنچه میان بندگانم تقسیم میکنم ناراضی است و ثالثاً حسد انسان را به ارتکاب گناهان ومعاصی ازقبیل غیبت و تهمت و ناسزا و نمامی و ایذاء نسبت بمحسود وامیدارد وپیداست که پس ازشرك بخدا گناهی بدتر وعظیم تر از ایذاء خلق وظلم ببندگان خدا نیست ، پس سه خطر مهم درصفت رذیلهٔ حسد وجود دارد و بایستی برای دفع ورفع آن ازدو طریق اقدام نمود ، یکی ازطریق نظر در آیات واخبار ناهی ازحسد که اجمالا گذشت ودیگر ازطریق عقلی وفکری وراه آن چنانستکه حاسد بایستی فکر کند اولا نعمتی که نصیب محسود شده غالباً بتوسط اسبابی بدست میآید که او آن اسباب را فراهم نموده وبآن نعمت رسیده وحاسد نیز اگر آن اسباب را فراهم کند یعنی سعی وعقل وتدبیر خود را بکار بندد بآن نعم خواهد رسید غصه خوردن ورشك بردن وخودرا باین وسیله آزار دادن اثری وثمری جز زیان بدنی وروحی وعقاب اخروی ندارد.

«۲» ـ ودر کتاب وسائل باب استحباب امساك صمع الصائم ازحضرت صادق (ع) همین حدیث را نقل نموده اما درعوض حسنات لفظ ایمان قرار دارد. یعنی حسد ایمان را میخورد

توانم آنکه نیازارم اندرون کسی حسود را چکنم کو زخود برنج دراست (۱)

ثانیاً بسیاری از نعمت‌ها ، هم بدون اسباب یعنی بدون زحمت بیکنفر میرسد و بدیگری باصد ها هزار رنج وزحمت نمیرسد زیرا برای او تقدیر نشده و برای محسود مقدرشده فکرو تأثر و غم واندوه وسعی وکوشش دراین مرحله هیچگونه اثری نداردزیرا امر تابع مصالح غیبی الهی میباشد .

بخت و دولت بکاردانی نیست جز بتقدیر آسمانی نیست
او فتاده است در جهان بسیار بی‌تمیز ارجمند و عاقل خوار
گیمیا گر ز غصه میرد و رنج ابله اندر خرابه یابد گنج» (۲)

ثالثاً اگر نعمتی برحسب دیدهٔ ظاهر بین ما بکسی رسیده و بدیگری نرسیده است معلوم نیست اولی سعادتمندشده ودومی بدبخت ومحروم باشد زیرا مآل وعاقبت امور بر کسی آشکار نیست ثروت ومکنت وجلال وحشمت اگر سبب راحتی وعزت ولذت ظاهری زندگی است اما اکثراً باعث وبال وگناه وظلم وطغیان وتمرد از دستورات الهی است چنانکه فقروتنگدستی هم اگر بظاهر موجب آفات وناملایمات بسیاری است درباطن وواقع انسان را از اقدام بگناهان ثروتمندان منع میکند پس فقرهم موجب اهانت وبی‌ارزشی فقیر ومستمند نتواند بود لذا قرآن مجید فرماید (۳)

فاما الانسان اذا ما ابتلیه ربه فاکرمه و نعمه فیقول ربی اکرمن و اما اذا ما ابتلیه فقدر علیه رزقه فیقول ربی اهانن کلا بل لا تکرمون الیتیم ، و لا تحاضون علی طعام المسکین . و تأکلون التراث اکلا لما ، و تحبون المال حباً جماً .

یعنی اما انسان راهر گاه خدایش بیازماید پس گرامیش دارد و نعمتش دهد میگوید پروردگارم مرا اکرام نموده واگر اورا بیازماید وروزی را براو تنگ گیرد میگوید خدامرا اهانت فرموده ، حاشانه چنین است بلکه یتیم را گرامی نمیدارید و بر اطعام فقیر ترغیب

(۱) اثر طبع سعدی شیرازی است
(۲) اثر طبع سعدی شیرازی است
(۳) سورهٔ فجر آیات ۲۰-۱۵

نمیکنیدومیراث رابطورانبوه میخورید ومالرا بنحو فراوان‌دوست میدارید

بنظر ناچیز این بنده آیات مزبور ناظر به استعدادو آمادگی انسان نسبت بصفات خوب و بدوزشت وزیباست ومیخواهدبفرمایدچون دربشر مظنه وخوف تعدی بحقوق فقرا وایتام و صغارو بیچارگان است لذا برخی راثروت میدهیم تابیازمائیم که آیابافقراومستمندان چگونه رفتار میکنند وعده‌ای رامبتلا بفقر میکنیم تابه‌بینیم باحقوق مردم بیدست‌وپا وصغاریکه‌یتیم ومورث شان برای آنها ارثی گذارده وبرخی رابقیمومت وسرپرستی آنان گماشته چه‌معامله‌ای انجام میدهند، حال که دست‌شان ازاموال‌دنیاتهی است آیا احتیاج وادارشان بتصرف در حقوق‌دیگران‌میکندیاصبروثبات راپیشه‌میسازندوازخدامیترسندوپاازحدودخودفرانمیگذارند پس‌غناوفقرهردو بخاطر آزمایش‌است نه‌غنادلیل برعزت‌وکرامت کسی‌است‌ونه‌فقرحاکی‌از پستی وخواری‌کسانی میباشد بلکه‌هردودسته بایستی درفقروغنا صبرکنند واوامر الهی رادرنظر بگیرند وفقرا به‌ثروتمندان رشک‌نبرندزیرا هردوبناچار فانی‌شونده خواهندبود .

ایکه درنعمت ونازی بجهان غره‌مباش که محالست دراینمرحله امکان خلود

ویکه در شدت حالی زپریشانی وفقر صبرکن کاین دوسه‌روزه‌بسرآید معدود

دنیی‌آنقدر نداردکه براو رشک بری ای‌برادرکه نه محسودبماندنه‌حسود(۱)

نظر بهمین حقیقت وقتی‌ازهشام‌بن حکم‌دلیل برلزوم عصمت امام‌راپرسیدند گفت یکی ازاصول چهارگانه معصیت‌حسد است‌وامام(ع) حسدنمیورزد زیرا حسد را بایستی انسان نسبت بمافوق خودانجام‌دهد وغیرازامام‌هرکه وهرچه هست همه‌مادون امامند وهیچ‌کس ما فوق‌امام‌نیست(۲)

همین استدلال هشام‌درعموم‌بشر هم قابل‌جریان است زیراحسودتصور میکند محسود مافوق‌اوست امااشتباه‌میکند وجودمال یامقام یاسایرکمالات مجازی عاریتی‌که همه بخاطر ابتلاوامتحان بصاحبانش داده‌شده دلیل برتفوق وتعالی‌وعظمت آنهانیست گاهی‌حساب‌میکنی

(۱) اثرطبع‌سعدی شیرازی است

(۲) نقل از خصال صدوق عدد ۴ وفیه قال و لا یجوزان یکون حسوداً لان الانسان یحسد من‌فوقه ولیس فوقه‌احدفکیف یحسدمن‌هودونه .

یك «مله وبار برویك كناس از یكنفر ملیاردروصاحب‌منصب‌مهم‌سعادتمندتر وازنظرعاقبت‌كار عزیزتروبنزدخداگرمی‌تر است پس‌مرض‌حسد رابایستی باملاحظهٔ این‌امور فكری‌و مطالب عقلی‌مرتفع‌ساخت وازجمله‌طرق معالجهٔ‌آن تفكروتأمل درعاقبت‌امر مردمان حسودمیباشدكه نقشه‌هائی برای‌هلاك‌وآزار محسودان خودكشیدند وعاقبت همه‌نقش برآب‌شد وخود بدبخت‌و رسواونابودگردیدند وچه‌بسیارکه‌محسودهای‌آنان‌باینوسیله بمقامات‌بلند وارزنده‌ای هم‌نائل شدند چنانكه‌شاعر گوید .

و اذا اراد الله نشر فضیلة　　طویت اتاح لها لسان حسود

لولااشتعال‌النارفیماجاورت　　ماكان یعرف طیب عرف العود

درکتاب محجةالبیضاء علامهٔ فیض كاشانی نقل‌شده‌كه بكربن‌عبدالله‌مزنی گفت شخصی نزدشاه‌میرفت واورابااینطرز نصیحت‌میكرد واحسن‌الی المحسن‌باحسانه‌وان‌المسیئی‌سیكفیكه مساویه» یعنی نیكوكار رابسبب نیكوئی‌او پاداش‌خوب عطاكن وشخص‌بدكار راهم لازم‌نیست كیفربخشی خودعمل‌زشت اوبرایش‌كافی‌است وبسبب‌این‌قبیل نصایح‌حكمت‌آمیز درنزدپادشاه تقرب‌كاملی حاصل‌نمود واحترام‌وعظمت مخصوصی‌ازشاه نسبت‌باودیده‌میشد مردی‌بمقام‌این دانشمند حسدبرد وخواست‌اورا ازچشم شاه‌بیندازد اقدام‌باتهام ناجوانمردانه‌ای‌كرد ورفت نزدشاه‌گفت اینشخص‌راكه ندیم‌خود قرارداده ومقرب‌الحضره ساخته‌ای‌ازمجالست باتواظهار تنفرمیكند ومعتقد است‌كه بدن‌شاه متعفن‌است، شاه‌گفت‌ازكجا بدانم راست‌میگوئی گفت اینمرتبه‌كه بخدمت‌میآید اورابه نزدیك خودبطلب‌كه خیال‌كند میخواهی بااونجوی‌كنی ، گفتارمن بثبوثابت خواهدشد رفت‌آندانشمندرا میهمان‌نمود وسیرباو خورانید وقتی بحضور شاه‌رفت سلطان‌اورازیادترازسایر دفعات‌بنزدیك‌مسندخودطلبید وقتی‌كاملا سروصورتش‌مواجه باشاه‌گردیددست‌جلوی دهان‌خودگرفت تاشاه‌بوی سیرانشنود ومتأثرنگردد اماپادشاه‌سخن آن‌حسودرا باورنمود ومعتقدشدكه ایندانشمند ازتعفن‌بدن‌او دست‌برابر بینی‌گرفته‌است و شاه‌رارسم چنان‌بودكه هرچه‌بخط خودمینوشت عبارت ازحوالهٔ جایزه وصلة وعطیه‌بود فوراً نامه‌ای‌نوشت وباوداد‌كه نزدعامل‌ببرد ودرآن‌نامه مرقوم‌كردكه حامل‌رابگیر سرش‌را ببرو پوست‌بدنش‌را بكن‌وآنرا پرازكاه‌كن وبرای‌من‌بفرست،مردانشمند كاغذرا گرفت وحركت

کرد در راه چشم آنحاسد بدبخت باوافتاد دیدنامه‌ای ازشاه‌دردست دارد بطمع‌عطیه از او خواهش کردکه آن‌نامه راباو بدهد دانشمندنامه راباو داد آن نابکار نامه‌را نزد عامل سلطان برد عامل بمحض خواندن جریان‌را باوگفت که باید آمادهٔ مرگ‌شوی، اوگفت کاغذ راجع بمن نیست مربوط‌بآن دانشمندندیم‌شاه است ، عامل‌گفت من موظفم اینمعامله رادر باره هرکس‌که نامه‌را آورده‌انجام دهم، حسودگفت پس‌بگذارمرا یکمرتبه‌نزد شاه بروم‌وبرگردم ونامه‌را ببرم، گفت نامهٔ‌شاه‌بازگشت نداردمن‌خطوامضای‌سلطان‌رامیشناسم اگربرگردانم برایم‌سبب مسئولیت است اوراکشت وبدنش‌راپوست‌کندوپوست راپرازکاه‌کرد دانشمند مزبور مراجعت بنزد شاه نمود سلطان گفت مگر نامه‌را نبردی‌دانشمند جریان‌را عرض‌کردکه فلانی درراه از من گرفت ومن‌آنرا باوبخشیدم !

شاه‌گفت او دربارهٔ توبمن چنین و چنان‌میگفت ندیم‌گفت اینطور نیست ، شاه‌گفت پس‌چرا دست بدهان گرفتی ، ندیم‌گفت سیربمن خورانیده بود نخواستم شما متأذی شوید اگر میخواهید آزمایش کنید به‌بینیددهانم بومیدهدشاه‌گفت‌راست‌میگوئی‌اوهم بجزای خود رسید ! وبالاخره اگرچه شرحاسدین وفتنه‌وفساد آنهادرباره محسودین درجهان زیادبوده اما من‌حیث‌المجموع هزاران برابر آنچه ضرر وزیان بدیگران رسانده‌اندخودشان ضرر و خسارت دیده‌اندودرآخر کار **بحکم‌الحسودلایسود**سودی‌نبرده‌اند ، ومحسود را بمقامات بلندی رسانده‌اند، میبینیم برادران یوسف صدیق آمدند واو رابراریکه‌سلطنت متکی‌یافتند وتمام‌بلاهائی‌که براووارد‌ساختند مقدمهٔ وصول‌او بسلطنت بودوضمناً بایددانست که‌ترك حسدو رشگ‌بردن‌بدیگران ازصفات عالیه وحتی درشمار عبادات و حسنات انسان محسوب میشود چنانکه‌نیزدرهمان‌کتاب محجةالبیضاء نقل میکندکه رسول خدا (ص) دربارهٔ یکی‌از انصار شهادت‌داد که‌ازاهل بهشت است ، اصحاب رفتند تفحص کنند به‌بینندچه‌عبادت بزرگ‌وعمل خارق‌العاده‌ای انجام‌میدهد آنچه جستجوکردندیدندا‌عمال‌وعباداتش‌بسیارعادی‌ومعمولی‌است شب‌پس‌ازنمازواجب‌میرودمیخوابدتاصبح آنگاه‌برمیخیزدنمازرا بجامیآورد دنبال‌کسب میرود تاظهراداءنماز فریضه میکند بازدرپی تحصیل معاش است اذکارواورادو نوافل ومستحباتی راهم انجام نمی‌دهد :

ازاو پرسیدند سبب چیست که پیغمبر اکرم(ص) ترا مژدهٔ بهشت داده گفت **ما هو الاما ترون غیر انی لا اجد فی نفسی علی احد من المسلمین غشا و لا حسدا علی خیر اعطاه الله ایاه** یعنی اعمال من بیش از این نیست که می بینید جز اینکه من در قلبم نسبت بهیچ کس مکر وحیله ندارم و بر نعمتی که خدا بکسی بدهد حسد نمیورزم همین عمل قلبی وصفا وطهارت نیت او باعث نجات ووصول او ببهشت شده است چنانکه برعکس ابوجهل ها دراثر حسد بردن بمقام پیغمبر (ص) زیر بار نبوت او نرفتند وبرای ابد درضلالت وکفر باقی ماندند لذا بوالحکم ابتداء کنیه ابوجهل بود سپس لقبش بسبب حسد با رسول خدا تغییر نمود

آن بلیس از ننگ و عار کمتری — خویشتن افکند در صد ابتری

از حسد میخواست تا بالا بود — خود چه بالا بلکه خون پالا بود

آن ابوجهل از محمد ننگ داشت — وز حسد خود را ببالا می فراشت

بوالحکم نامش بدو بوجهل شد — ای بسا اهل از حسد نااهل شده «۱»

مطلبی که تذکر آن باقی ماند آنستکه حسد باغبطه تفاوت دارد وچنانکه حسد ممنوع و ناپسند است برعکس غبطه جایز و بلامانع است وبآن معناست که انسان نعمت وکمالی را که در دیگری می بیند تمنای داشتن آن را بنماید یا بالاتر از آن را برای خود آرزو کند اما حسد آنستکه تمنای زوال وسلب نعمت را از صاحب آن بنماید حسود بدبخت درعوض آنکه غبطه ببرد وبخواهد که بنعمت صاحب تنعم برسد تنها زوال آن را آرزو میکند بدون آنکه سلب این نعمت برای او فایده ای داشته باشد می بیند یکی پرواز کرده میخواهد بالهای اوراقطع کند باآنکه بایستی تمنای حصول بال برای خود نماید بال نداشتن دیگری برای او چه نتیجه ای دارد در حالیکه این آرزو هم بمرحلهٔ عمل نمیرسد بهرحال برخی از اهل تحقیق گفته اند آن تمنائی که حضرت سلیمان کرده از وگفته است «۲» **وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی**، راجع بغبطه است واز خدا خواسته که ملک و سلطنتی که بهیچ کس ارزانی نمیدارد نصیب او فرماید وچنان نیست که نخواسته بدیگری نصیب شود بلکه بالاتر از مقام تمام صاحبان ملک ومقام را برای خود مسئلت نموده واین حسد

«۱» اثر طبع حکیم رومی است

«۲» سورهٔ ص آیه ۳۵ .

نیست بلکه غبطه است و در بیان فلسفهٔ اینکه این غبطه را چرا ابراز کرده و بچه علت تمنای ملك مهم وعالیترین رتبهٔ شاهی را نموده با آنکه او پیغمبر است و بفناو بی اعتباری دنیا بیش از دیگران آگاه است بچه سبب آرزوی سلطنت دوسه روزهٔ دنیا را نموده و با آنکه مهمترین سلطنت را که تسلط برماه و ماهی و زمین و آسمان است خود بحکم ولایت داشته و در جنب آن سلطنت حکومت ظاهری دنیوی هیچگونه ارزشی ندارد چنین گفته اند که حضرت سلیمان بیحد و اندازه نسبت به بندگان خدا بحکم مظهریت رحمت الهی مشفق و مهربان بوده و میدانسته که عموم مردم که فاقد صفت کامل تقوی و خداشناسی هستند اگر واجد سلطنت ظاهری دنیا شوند خودرا می بازند و فریب میخورند و در نتیجه ببد بختی و خسران دائمی گرفتار خواهند گردید لذا عرض کرد که خدایا اینچنین سلطنت تامهٔ واسعه را تنها نصیب من کن و نصیب مردم هوا پرست ننما .

رب هب لی ازسلیمان آمده است — که مده غیرمرا این ملك دست
تومکن باغیرمن این لطف و جود — این حسد را ماند اما آن نبود
نکتهٔ لا ینبغی میخوان بجان : — سر من بعدی زبخل او مدان
بلکه اندرملك دید اوصد خطر : — مو بمو ملك جهان بد بیم سر
بیم سر با بیم سر با بیم دین : — امتحانی نیست مارا مثل این
پس سلیمان همتی باید که او — بگذرد زین صدهزاران رنگ و بو
خوان تو القینا علی کرسیه — چون بماند از تخت و ملك خود تهی
چون براو بنشست زین اندوه گرد — برهمه شاهان عالم رحم کرد
شد شفیع و گفت این ملك ولوا — باکمالی ده که دادی مرمرا
هر که رابدهی وبکنی این کرم — اوسلیمانست و آن کس هم منم «۱»

آری حقاً اینگونه ملك وسیع و دنیائی راهیچگاه خدای متعال نصیب هر بی تمیز نا اهلی نمیکند و گرنه چه بسا درندگان خطرناکی که بیك طرفة العین در اثر قدرت پهناور خود جهان رابخاك وخون میکشانند ، گویند روزی هرون الرشید دستور داد آشپز مخصوص خودرا لباس سلطنت بپوشانند وحکومت مصر رابرای اورقم کرد واورا بآن سرزمین فرستاد ازاو پرسیدند

«۱» اثر طبع حکیم رومی است .

علت اینعمل چه بود گفت میخواستم تودهنی بفرعون‌ها بزنم که باسلطنت حقیر مصر دعوی خدائی کردندومن چندین مملکت تحت فرمان دارم وآشپز خودرا سلطان مصر میکنم ولی دعوی بیجا نکرده‌ام ، ببینیم یزیدبن معویه که چندصباحی حکومت مغصوبه‌ای رابچنگ آورد چه جنایتها که مرتکب نشد سه‌سال بیش خلافت نکرد سال اول حسین(ع) راشهید نمود سال دوم مدینه‌راقتل عام کرد سال سوم منجنیق فرستاد خانه خدارا آتش بزند وعبدالله زبیررا دستگیر سازد درمیان کارخبر رسید که یزید بدرکات دوزخ شتافته ازادامهٔ عمل دست برداشتند کاررادر رذالت وشناعت بجائی رساندکه درمرابر اطفال حسین(ع) چوب برلب و دندان آن مظلوم میزد ومیگفت کاش خویشانم که درجنگ بدر بدست علی(ع) کشته شدند میدیدندکه چگونه با فرزندش تلافی میکنم . وبه ابیات ابن زبعری که دراحد سروده بودتمثل جست :

لیت اشیاخی ببدر شهدوا　　نزع الخزرج من وقع الاثل
قد قتلنا القوم من ساداتهم　　فر میناه ببدر فاعتدل
لست من خندف ان لم انتقم　　من بنی احمد ما کان فعل
لا هلوا و استهلوا فرحاً　　ثم قالوا یا یزید لا تشل

بیت آخر ازخود آن ناپاك است ومیگویداگر پدرانم امروز زنده بودند واین مجلس را میدیدند بمن تهنیت میگفتند که یزیددستت شل مبادخوب بلب ودندان حسین چوب میزنی

وصلی الله علی محمدو آله الطاهرین

مجلس دوازدهم

«در آفات غیبت»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، ما یلفظ من قول الالدیه رقیب عتید .

«سورهٔ ق آیهٔ ۱۸»

یکی از اعضای مهم بدن که نقش بسیار بزرگی در حیات بشر را بعهده دارد زبان است ، واگر شخص ناطق خودرا بامردم لال و بی زبان مقایسه کند که نمیتوانند نیات وضمائر خودرا بیان کنند عظمت این نعمت عالی را خواهد فهمید وضمناً شکر آنرا هم که صرف واستعمال آن در مواردصحیح ومشروع است خواهد نمود زیرا یکی از طرق شکر نعمت همین است که واجد هر نعمتی خودرا با فاقد آن مقایسه نماید .

چنانکه امیر مؤمنان فرماید «واکثر النظر الی من فضلت علیه فان ذلك من ابواب الشکر» «غررالحکم حرف الف بلفظ امر ودر نهج البلاغه باب کتب ورسالات نامهٔ ۶۹ که بحارث همدانی مرقوم فرموده اند نیز وجود دارد وفرماید «واکثر ان تنظر الخ» یعنی بمردمانی که بر آنها برتری داری نظر کن تادر شکر برویت باز شود .

وهمچنین آنحضرت فرمود در جواب کسیکه پرسید «بماذا شکرت نعماءربك» بچه وسیله شکر نعمتهای خدارا میکنی «نظرت الی بلاء قد صرفه عنی وابلاء «غیری فعلمت انه قد انعم علی فشکرته» «سفینة البحار لفظ شکر از کتاب اخلاق بحار باب ۲۴» یعنی نظر کردم ببلاو دردی که خدا آنرا ازمن منع فرموده ودیگری را بآن مبتلا کرده است دانستم که نعمتی بمن مرحمت داشته

لذاشکر آن‌خدای مهربان رانمودم .

زبان‌خواص مختلفی‌دارد هم وسیلهٔ نرم‌کردن‌غذا بسبب‌ترشح غددزیرین آنست ،و همین‌ترشح لعاب مزبور موجب هضم غذا نیزمیباشد وهم‌مانندفنر بدورغذا می‌پیچد وآنرا بقصبةالحلقوم میرساند وهم مرکز نیروی‌ذائقه بوده‌وسیلهٔ احساس‌شیرینی وتلخی‌و شوری استوهم بآنوسیله انسان تکلم‌میکنه ومافی‌الضمیرخویش‌را بدیگران ابراز میدارد .

وگویند علت‌آنکه ناطق‌رافصل ممیزانسان ازمیان تمام حیوانات قرارداده‌اند همین است‌که یگانه‌موجودیکه زندگیش اجتماعی ومدنی‌است انسان‌است وبایستی بوسیلهٔ نطق‌و زبان‌حوائج خودرا بسایر افراد نوع‌خویش اعلام‌کند تابتواند بزندگانی ادامه‌دهد ،البته دربرخی‌از حیوانات ازقبیل مورچه وموریانه وزنبورعسل هم زندگی‌اجتماعی هست اما بااین تفاوت‌که آنحیوانات میتوانند زندگانی فردی‌کنند امانسان بالانفرادقادربادامهٔ حیات نیست .

والبته‌این‌درصورتی‌است‌که‌ناطق بمعنای متکلم باشد ولی‌اگر مقصودنفس‌ناطقه یعنی روح بشر ویامدرک‌کلیات یعنی عقل‌انسانی باشد دیگر منظور تکلم بزبان‌نخواهد بود و وهمچنانکه این‌زبان منافع وفوائد مهمی‌دارد خطراتی هم‌داردکه بایدآنهاراتوجه نمود و خویش‌را ازابتلای‌بآنها برحذرداشت ،که‌باعث‌هلاکت تمام اعضای‌بدن‌وروح انسانی‌خواهند گردید . اسحق‌بن سکیت‌گوید

یصاب الفتی من عثرة بلسانه ولیس‌یصاب‌المرء من عثرة الرجل

و عثرته بالقول یذهب راسه و عثرته بالرجل تبره عن سهل

بایستی حتی الامکان جلوی‌زبان راگرفت وبدون تفکر وتأمل قبلی‌سخن نگفت چنانکه استادا جل‌سعدی‌شیرازی‌فرماید

مزن بی تأمل بگفتار دم نکوگوی اگردیر گوئی‌چه‌غم

ودرخبراست‌که‌کسی ازمولاامیرالمؤمنین (ع) مسئله‌ای‌پرسید ، امام‌تأمل‌کردآنگاه جوابش‌راگفت ،آنشخص عرض‌کردچرا فکرکردیدمگراول جواب رانمی‌دانستید ،فرمود میدانستم ولی‌توقیراً للحکمة یعنی برای‌احترام علم وحکمت‌فوراً بجواب‌مبادرت‌ننمودم‌ودر

نهج البلاغه است که حضرت فرمود من کثر کلامه کثر خطائه ومن کثر خطائه قل حیائه ومن قل حیائه قل ورعه ومن قل ورعه مات قلبه ومن مات قلبه دخل النار یعنی هر کس پر گوئی کند خطایش زیاد شود و کسیکه خطایش زیاد شد حیائش کم شود وهر کس حیائش کم شود ورعش کاهش یابد وهر کس تقوا وورعش کاسته شود قلبش خواهد مرد وهر کس دلش بمیرد اهل دوزخ خواهد بود » باب حکم عدد ۳۴۱ » ودرمجلس ۸ ازمجالس صدوق است که قال علی (ع) جمع الخیر کله فی ثلاث خصال النظر والسکوت والکلام فکل نظر لیس فیه اعتبار فهو سهو وکل سکوت لیس فیه فکرة فهو غفلة وکل کلام لیس ذکر فهو لغو ، یعنی امیر مؤمنان (ع) فرمود تمام نیکی ها در سه خصلت جمع شده ، نظر و سکوت وکلام ، پس هر نظری که در آن عبرت نیست سهو میباشد وهر سکوتی که در آن فکرت نیست غفلت وهر کلامی که در آن یاد خدا نباشد لغو خواهد بود .

پس بایستی باکاستن کلام جلو خطرات زبان را گرفت ولی البته نباید غفلت داشت از اینکه نطق ازسکوت بهتر و نافعتر است زیرا سکوت فقط مانع ضرر است اما نطق موجب فائده ونفع میباشد، لذا امام سجاد (ع) فرماید درجواب کسیکه پرسید کلام بالاتر است یا سکوت لکل واحد منهما آفات فاذا سلما من الافات فالکلام افضل من السکوت قیل وکیف ذلك یا بن رسول الله (ص) قال لان الله عز وجل ما بعث الانبیاء والاوصیاء بالسکوت انما بعثهم بالکلام فلا استحقت الجنة بالسکوت ولا استوجبت ولایة الله بالسکوت ولا توقیت النار بالسکوت ولا تجتنب سخط الله بالسکوت انما ذلك کله بالکلام ماکنت لاعدل الشمس بالقمر انك تصف فضل السکوت بالکلام ولست تصف فضل الکلام بالسکوت » حقایق فیض فصل سیهاوم از باب دوم ازمساوی اخلاق »

یعنی هر کدام ازسکوت و کلام را آفاتی است واگر هر دو از آفت مصون باشند کلام افضل ازسکوت میباشد عرض کردند چگونه است این ای پسر پیغمبر؟ حضرت فرمود برای آنکه انبیا مبعوث بسکوت نبودند اوصیاء بخاموشی مأمور نشدند بلکه همه موظف بسخن گفتن بودند ، بهشت بسبب سکوت نصیب کسی نمیشود ولایت ودوستی خدا باسکوت حاصل نمیگردد باخاموشی نجات از دوزخ میسر نیست وبا نوسیله ازغضب خدا نمیتوان ایمن گردید تمام این مراحل بسبب کلام بدست می آید من نمیتوانم خورشید را باماه برابر نمایم توامتیاز سکوت را بوسیلهٔ کلام بیان میکنی وهرگز نمیتوانی فضیلت سخن را بتوسط سکوت اظهارداری ، نظامی فرماید .

بحر معنی زسخن پر گهر است — هر یك آویزهٔ گوش هنر است
در بلور ین صدف چرخ کهن — نیست والا گهری به ز سخن
سخن آواز پر جبریل است — روح بخش ازدم اسرافیل است
سخن از عرش برین آمده است — بهر پا کان بزمین آمده است
نیست در کان گهری بهتر از او — یا در امکان هنری بهتر از او

استاد علم اخلاق محمد غزالی در کتاب کیمیای سعادت گوید ۱۵ آفت برای زبان است و آنهارا بترتیب زیر نامبرداری میکند ۱ـ قول مالا یعنی ومراد سخنی است که احتیاجی بآن نیست وگوید رسولخدا(ص) فرموده «من حسن اسلام المرء ترکه مالا یعنیه» یعنی از خوبی اسلام مرد آنستکه اموری را که نیازمند بآن نیست ترک نماید، ۲ـ سخن در باطل ومعصیت که بدعت وضلالت باشد ۳ـ خلاف و جدال ومراء در کلام ۳ـ خصومت در امور مالی ۵ـ فحش وسب برادر دینی ۶ـ لعن کردن بمسلمان ۷ـ شعر وسرود وغناو آواز موسیقی و لهو ولعب ۸ـ مزاح و شوخی بیجا ۹ـ استهزاء وخندیدن ببرادر دینی ۱۰ـ وعدهٔ دروغ دادن ۱۱ـ دروغ و سوگند دروغ خوردن ۱۲ـ غیبت کردن ۱۳ـ سخن چینی ونمامی نمودن ۱۴ـ مدح بیجا کردن ۱۵ـ دورولی و دو زبانی با مردم نمودن ،وظاهراً تهمت را که اسم نبرده داخل در غیبت دانسته وبرخی دیگر از دانشمندان عدد گناهان زبان را متجاوز از ۲۱ گناه ذکر کرده اند واینهاست همان خطرات و آفاتی که امام سجاد(ع) فرمود اگر از آنها محفوظ باشد کلام از سکوت بهتر است ، یکی از گناهان زبان غیبت است که خورندهٔ حسنات بوده و بر حسب احادیث معتبر از زنا بدتر است قرآن فرماید (۱) **ولا یغتب بعضکم بعضاً ایحب احدکم ان یأکل لحم اخیه میتاً فکرهتموه** ، یعنی ایمردمان مؤمن هیچیک از شما غیبت دیگری را نکند آیا دوست دارد که گوشت مرده برادر خود را بخورد پس آنرا مکروه میدارید ودر حدیث از علی(ع) نقل شده که(۲) کذب من زعم انه ولد من حلال وهو یاکل لحوم الناس بالغیبة کسیکه تصور کند ولد حلال است وغیبت نماید تصور خلافی کرده ومعنای غیبت آنستکه انسان در غیاب مردم باایمان سخنی گوید که آنها راضی بآن سخن نباشند خواه نسبت راستی بآنها بدهد که تنها غیبت کرده و خواه نسبت دروغ بدهد که هم غیبت کرده وهم تهمت زده است پس شرط نیست نسبت دروغی باشد حتی اگر آنشخص گوروکر وکچل وناقص الخلقه است نباید باین اوصاف اورا معرفی نماید واگر مجبور شد که این اوصاف را ذکر کند تا طرف مقابل اورا نشناسد حتی الامکان بایستی بایماء وکنایه از آن صفات نام ببرد وتصریح بآنها نکند واگر کردیزودی از اوحلیت بطلبد

(۱) سوره حجرات آیهٔ ۱۲

(۲) نقل از کتاب حج وسائل باب تحریم اغتیاب المؤمن

واگر میداند که درصورت طلب حلیت عداوت و بغضاء ایجاد میشود حلیت نطلبد بلکه برای اوطلب استغفار کند یاصدقه برای اوبدهد .

علت اینکه در آیهٔ مربوز غیبت را تشبیه بخوردن گوشت مردهٔ مردم فرمود شاید آن باشد که بدن بی گوشت که تنها اسکلت واستخوان آن مشاهده شود بسیار بد منظره است وغیبت کننده باذکر عیوب برادر خود را معیوب و بد منظره جلوه میدهد مانند بدنی که عیبهایش در زیرساتر گوشت نبوده وبرهنه وظاهر باشد وعلت آنکه بحال مرگ تشبیه نموده ممکن است از آن نظر باشد که اگر مرده را گوشت بدنش را بخورند احساس نمیکند زیرا روح در تنش نیست وغیبت شونده هم چون حاضر در جلسه غیبت نیست احساس ناراحتی نخواهد کرد تنها صدمه وزیان وضرر این عمل متوجه بشخص غیبت کننده خواهد گردید

نکته سوم آنکه اصولا اینعمل را بخوردن گوشت مرده تشبیه میفرماید که بسیار تنفر آور و موردانزجاراست صورت باطنی وواقعی غیبت همین است اگر فاعل آن بداند چه کار زشتی مرتکب است هرگز اقدام بآن نخواهد نمود صورتاً کارشیرین ودلپذیری است که نقل مجلسها و سرگرمیهای محفلهای معصیت و شب نشینی هاست اما باطناً تلخ و متعفن و نامطبوع خواهد بود ، واز رسولخدا (ع) نقل شده که فرمود الغیبة اشدمن الزنا ،یعنی غیبت اززنا بدترست «۱»

وبایدتوجه داشت که علت اینکه این قبیل گناهان را اززنا بدتر دانسته اند وفاعل آنرا اولاد حرام معرفی نموده اند آنستکه مفسدهٔ آنها مفسده اجتماعی است ومفسدهٔ زناوسایر گناهان فردی مفسدهٔ انفرادی میباشدواسلام دینی است اجتماعی وبیش ازهر عبادتی مرم را تشویق بعبادتهای اجتماعی از قبیل جمعه وجماعت میکندوقضاء حوائج مردم ومسرور کردن دل بندگان خدارا ازده حج طواف و حج بالاتر میداند واضرار بمردم وایذاء بآنهارا از هر گناهی سخت تر میشمارد

لذا یکدرهم ربا را ازهفتادزنای بامحارم درخانهٔ خدا بدتر میداند تمام اینمطالب بخاطر توجه دادن مردم باساس مهر ومحبت ووحدت واجتماع والفت مردم بایکدیگر است علی (ع) در وصیت خود بحسنین فرماید صلاح ذات البین افضل من عامة الصلاة والصیام اصلاح بین دو نفراز

«۱» نقل از کتاب حج وسائل باب غیبت

نمازها وروزه‌ها افضل است نظر باین‌اصول غیبت راکه موجدفسادوکینه و موجب عداوت وبغضاء وسبب‌تفرقه بین‌دوستان‌است‌آنهمه اهمیت داده‌اند ورسول خدافرمود (۱) الااخبرکم بشرارکم قالوا بلی یارسول‌الله قال(ص) المشاؤن بالنمیمةوالمفرقون بین‌الاحبیةوالباغون للبرآء العیب یعنی‌آیا خبر ندهم بشما ازبدترین افراد ؟ عرض‌کردند خبردهید ، فرمود آنان سه‌طایفه‌اند مردمیکه بخاطر نمامی‌قدم‌برمیدارند وآنهاکه‌بین‌دوستان جدائی‌میافکنند وگروهیکه برای‌مردم بیگناه طلب عیب‌ونقص مینمایند تا آنان رالکه‌دارکنند واز نظر ها بیندازند .

دیگر ازآفات زبان سخن چینی ونمامی است ، غزالی درکتاب کیمیافرماید یکی نزد حکیمی گفت فلان‌کس درباره توچنین‌وچنان میگوید ، حکیم گفت بزیارت‌آمدی‌سه‌خیانت کردی اورا مبغوض من‌ساختن ، دل‌فارغ مرامشغول نمودی . خودرانزدمن‌فاسق ونمام قرار دادی زیرااین چنین‌کس قبل‌ازآنکه ادعای‌خودرابثبوت‌رساندکه دیگری‌دربارهٔ فلان چنین وچنان‌گفته فسق خودراثابت‌کرده‌و سخن‌فاسق هم بنص فرمودهٔ خدای متعال قابل‌پذیرش نیست (۲) **ان جائکم فاسق بنباء فتبینوا** اگر فاسق برای‌شماخبری آورد مبادرت بقبول‌آن‌ننمائیدبلکه تفحص‌کنید ببینید راست است یادروغ ودرحدیث دیگرامام(ع) فرماید لاتحدث الاعن ثقة فتکون‌کذاباً نقل مطلبی رانکن مگرازشخص‌موثق که‌اطمینان براستگوئی اوداشته باشی وگرنه‌کذاب‌خواهی‌بود .

لذامینویسند سلیمان‌بن‌عبدالملک‌بکسی گفت شنیده‌ام‌دربارهٔ من‌سخن ناروائی گفته‌ای آنشخص تکذیب نمود ، سلیمان‌گفت ازعادلی شنیدم زهری درمجلس‌نشسته‌بودگفت نام‌عدل نباشدیعنی‌این‌شخص که‌چنین‌سخنی‌بشما گفته‌نمامی‌کرده ونام‌عادل‌نیست امام‌صادق(ع) فرماید نمام‌بدترین کسی‌است که‌درروی زمین گام برمیدارد زیرابین‌دوستان تفرقه وجدائی‌می‌اندازد ازجمله‌گناهان زبان‌فحاشی وناسزاگوئی‌است ،واگر براستی درضمن‌فحش نسبت‌عملزشتی بکسی‌بدهد قذف‌مؤمن‌کرده وبایستی صحت‌آنرا اثبات‌کند واگر اثبات‌نکرد بنص‌آیهٔ شریفهٔ

(۱) نقل ازکتاب‌اثناعشریه عدد ثلاث ،

(۲) سورهٔ حجرات‌آیهٔ ۶

قرآنیه بایستی اورا هشتادتازیانه بزنند»۱« **والذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة ولاتقبلوا لهم شهادة ابداً واولئك هم الفاسقون الاالذین تابوا من بعد ذلك واصلحوا فان الله غفور رحیم** یعنی کسانی را که زنان عفیفه را متهم سازند وچهار گواه نیاورند هشتادتازیانه بزنید ودیگر بهیچوجه شهادت آنانرا نپذیرید وآنان فاسق خواهند بود مگر کسانیکه پس از اینعمل توبه کنند و فسادی راکه تولید کرده اند بدل به اصلاح نمایند دراینصورت خداوند آمرزنده و مهربان است

ورسولخدا(ع) فرماید «ان الله حرم الجنة علی کل فحاش بذی قلیل الحیاء لایبالی ماقال و لاما قیل له فانك ان فتشته لم تجده الا لغیة اوشرك شیطان قیل یارسول الله وفی الناس شرك شیطان فقال(ص) اماتقرء قول الله عزوجل وشارکهم فی الاموال والاولاد»(۲) یعنی خدا بهشت را برهر فحاش بدزبان بیحیائی که مقید نیست هرچه بمردم بگوید یاباو بگویند حرام فرموده است زیرا اگر ازحال اوتفتیش کنی نمی یابی اورا مگر بچهٔ سرراهی یاشرك شیطان ،عرض شد آیا دربین بشر هم شرك شیطان وجود دارد؟ حضرت فرمود آیا قرآن نمی خوانی که خدا بشیطان فرماید در مال واولاد مردم شریك شو؟.(۲)

وحضرت باقر(ع) فرمود مردی یهودی وارد برپیغمبر اکرم شد وعائشه نیز نشسته بود یهودی گفت السام علیکم در عوض سلام لفظ سام راکه بمعنای مرگ است آورد رسولخدا(ص) درجواب اوفرمود علیکم یعنی برخودشما بادتاسه مرتبه یهودی آن کلمه را برزبان آورد وپیغمبر باگفتن علیکم آنرا بخودش برگردانید اینمرتبه عائشه گفت «علیکم السام والغضب واللعنة یا معشر الیهود یااخوة القردة والخنازیر» یعنی سام وغضب ولعنت برشما باد ای گروه یهود وای

۱ـ سورهٔ نور آیات ۵ـ۴ ودرتفسیر صافی ذیل همین آیهٔ شریفه از امیرعلیه السلام نقل میکند که فرمود « اذا قال الرجل للرجل یا مفوج (ای المفعول) ویا منکوحاً فی دبره فان علیه الحدحدالقاذف .یعنی اگر کسی بدیگری گفت ای مفعول بایستی هشتادتازیانه باو بزنند

۲ـ نقل ازوسائل الشیعه کتاب جهاد باب تحریم بذاء

برادران میمون وخنزیر، رسولخدا(ص)فرمود «یاعائشه ان الفحش لوکان ممثلا لکان مثال سوء وان الرفق لم یوضع علی شیئ الا زانه ولم یرفع قط الا شانه» یعنی ای عائشه اگر فحش مجسم گردد بصورت زشتی درمیآید رفق ومدارا در هیچ امری واقع نشد مگر آنکه آنرا زینت دادو ازهیچ جا برنداشته شد مگر اینکه آنرا پست نمود ،عائشه عرض کرد مگر نشنیدید چه گفت ،حضرت فرمود مگر نشنیدی من هم در جوابش چه گفتم ؟ (۱) یعنی بمصداق آیهٔ قرآن که فرماید **ومن جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها**(۲) همان سخن اورا بخودش برگرداندم بدون آنکه چیزی برآن اضافه کنم ویافحش وسب وطعن ولعن بگویم .

وچون ابتداء سخن ما دربارهٔ غیبت بود مطلبی ازآن موضوع باقی ماندوآن مستثنیات غیبت است یعنی مواردیکه غیبت تجویز شده ، یکی ازآنموارد غیبت کردن متجاهر بفسق است یعنی اگر کسی مرتکب گناهی شود اماآنرا مخفی نماید و نخواهد کسی آنرا بفهمد در اینصورت اگر انسان برعمل او اطلاع یافت نمیتواند آنرا فاش کند وبدیگران معرفی نماید و این همان غیبت حرام است وفاعل آن بفرمودهٔ پیشوایان مذهب داخل دراین آیه است که فرماید(۳) **ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم** یعنی مردمیکه دوست دارند فحشاء درمیان مردم فاش وفراوان شود آنها راعذاب دردناك خواهد بود زیرا غیبت کننده بلاشاعهٔ عمل مخفی مردم میخواهد فسق وفجوررا علنی وآشکارسازد. پرده ها را بردارد واجتماع راتحریض بگناه نماید اما اگر گناه راعلناً وبطور تظاهر وتجاهر انجام میدهد وهمه می بینند ومیدانند دیگر غیبت دراینمورد مفهومی ندارد زیرا اگر اومایل به اشاعه و اظهار آن نبود عمل خودرا پنهان میکرد حال که خود تظاهر بآن میکند دیگر چه باکی دارد که عملش برای دیگران نقل شود وسایرین هم برآن مطلع گردند .

لذا امام صادق(ع) فرمود اذا جاهر الفاسق بفسقه فلا حرمة له ولا غیبة «نقل ازوسائل کتاب حج» دیگر از مواردا ستثنای غیبت موقعی است که کسی دیگری را میهمان کند وباداشتن تمکن ازاو پذیرائی شایسته ننماید واحترامات لایق بحال اورا بجا نیاورد جایز است که میهمان درغیاب

(۱) نقل از کتاب وسائل الشیعه باب تحریم تسلیم برکفار

(۲) سوره انعام آیهٔ ۱۶۰

(۳) سورهٔ نور آیهٔ ۱۹

میزبان ازاوشکوه نماید ومظلومیت وتوهین شدن خودرا ابرازکند وبمردم خبردهد ،زیرا اگر میزبان قادر به پذیرائی نیست یاآنکه میهمان بدون دعوت و اطلاع قبلی بر او وارد شد .ا لبته حرجی بر میزبان نیست اگر در انجام پذیرائی قصوری کند اما نبایستی در صورت عـدم تمکن از مردم محترم دعوتی‌کند و در نتیجه بآنها اهانت نماید.

واگرمیهمان‌خودش‌بدون‌دعوت داخل‌شده‌البته‌میهمان‌هرکه‌باشددودرخانه‌هرچه‌باشدکمال الجودبذل‌الموجود ، نبایدمیزبان‌راوادار بتکلف و زحمت‌نمود،امیر مؤمنان (ع) بکسیکه اورادعوت بمیهمانی نمود فرمود بدو شرط قبول‌میکنم اول‌آنکه از خارج چیزی‌تهیه‌نکنی دوم‌آنکه ازآنچه‌درخانه‌داری‌مضایقه ننمائی‌امااگرمتمکن‌ازپذیرائی کامل میباشدنبایستی‌در انجام‌آن‌کوتاهی کندواگرکوتاهی نمودمیهمان‌بحکم‌آیهٔ۱۴۸ازسوره‌شریفهٔ‌نساء **لایحب‌الله الجهر بالسوء من‌القول‌الامن‌ظلم**مجازاست که‌درغیاب‌اوتظلم‌وتشکی‌نمایدوعمل میزبان رابرای دیگران نقل‌کند زیرا مظلوم واقع‌شده وهرمظلومی حق‌دادخواهی و شکوه و گلایه ازظالم‌رادارد چنانکه امام‌صادق(ع)فرمایه‌یکی‌ازمصادیق‌این آیه شریفه همان مظلوم‌بودن میهمان وکوتاهی‌کردن میزبان ازپذیرائی است «نقل‌ازکتاب‌حج‌وسائل‌ابواب‌غیبت» وجمیع مظلومان‌بنص‌این‌آیه‌حق‌غیبت کردن‌ازظالم‌رادارند، بهرحال بایستی‌ازخداتوفیق‌حفظ زبان‌خود را ازآفات‌بخواهیم وبدانیم که‌برحسب‌آیهٔ شریفهٔ‌صدرمجلس‌هرلفظی که‌بزبان‌آریم فرشتهٔ‌رقیب مراقب‌آن‌بوده‌وآمادهٔ نوشتن‌وضبط کردن‌آن‌میباشد ودرقیامت برطبق‌آن‌کیفر خواهیم یافت،

پس‌میزبان وظائفی درقسمت پذیرائی‌داردکه بایستی‌در اداء آنها تقصیرنکند ،اسفا که مردم‌کوفه بانوشتن ۱۲ هزارنامه بحسین‌بن‌علی علیه‌السلام‌آنحضرت را دعوت‌کردند وبامیهمان محترم‌خود معامله‌ای کردندکه باهیچ‌کافروکبر وبیگانه‌ای‌انجام نمیدهند محدث قمی درنفس المهموم مینویسد سیدالشهداء در روز عاشورا برابردشمن ایستاد وخطبه ای خواند ودرضمن فرمود یاشبث‌بن ربعی ویاحجاربن ابجر ویاقیس‌بن الاشعث و یا یزیدبن

«۱» سورهٔ‌نساء آیهٔ ۱۴۸

«۲» نقل‌ازکتاب وسائل ابواب غیبت

الحارث الم تکتبوا الی قد اینعت الثمار واخضر الجنات وانما تقدم علی جندلك مجند فاقبل ؟

یعنی این سه نفر نامردرا مخاطب ساخت وفرمود آیا بمن ننوشتید که میوه ها رسیده وباغها سبز شده وسپاهی مکمل آمادهٔ استقبال شمایند بسوی ما بشتاب ؟

آن اراذل ناپاك درجواب گفتند لم نفعل ماچنین نامه‌ای ننوشتیم دروغ گفتند وعمل خودرا حاشا نمودند فقال سبحان الله بلی والله لقد فعلتم ثم قال ایها الناس اذکرهتمونی فدعونی انصرف عنکم الی مأمنی من الارض امام ازروی تعجب فرمود منزه است خدا آری بخدا سوگند شما مرادعوت کردید اما حال اگر از آمدن من اکراه دارید واز کردهٔ خود پشیمانید بگذارید من برگردم وبوطن خود مراجعت کنم فقال له قیس بن الاشعث ماندری ماتقول ولکن انزل علی حکم ابن عمك فانهم لایروك الاماتحب فقال له الحسین (ع) لاوالله لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل ولاافر فرار العبید ثم انه اناخ راحلته فعقلها ، قیس گفت نمیدانیم چه میگوئی لکن بایزید بیعت کن تا برطبق میل تو رفتار کند حضرت فرمود هرگز مانند مردم ذلیل دست بدست شما نمیدهم ومثل غلامان فرار نمیکنم برگشت ازشتر پیاده شد وآنحیوان را عقال کرد این شتر دیگر برنخاست تاصبح یازدهم که زینب بزبان حال خطاب ببرادر نموده فرمود

ای خفته خوش به بستر خون دیده باز کن — احوال ما ببین و سپس خوب باز کن
ای وارث سریر امامت ز جای خیز — بر کشتگان بی کفن خود نماز کن
بر خیز صبح شام شد ای میر کاروان — مارا سوار بر شتر بی جهاز کن
یا دست ما بگیرو ازاین دشت پرهراس — بار دیگر رو انه بسوی حجاز کن
اخی بلغ الکرار عنی تحیة — فقل زینب اضحت تساق بذلة

وقتی پدرم علی را دیدی سلام زینب را برسان وبگویا غیرة الله دخترت را به اسیری بشام بردند .

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین

مجلس سیزدهم

«در آفت تهمت»

اعوذبالله من الشیطان الرجیم انما یفتری الکذب الذین لایؤمنون بآیات الله

«سورهٔ نحل آیه ۱۰۵»

استفاده صحیح ازهر نعمتی موقوف بشناختن آن نعمت است ،هر گاه انسان عارف بموارد استعمال وطرز بهره برداری ازآن نعمت باشد منافع وفوائد آن نعمت را استیفاء میکند وازخطرات ومضرات آن خودرا نگاه میدارد برعکس اگر طرزاستفاده ازآنرا نشناسد ممکن است علاوه بر محرومیت ازنتایج وبهره های آن خودرا بخطرات ومهالك آن هم بیندازد .

مثلا نیروی الکتریسته درعصر کنونی عهده دارحیات نسل بشر گردیده وفوائد عامه ومهمه اش نیازمند بشرح و بیان نیست اما اگر کسی طریق استعمال آنرا نداند ممکن است بادست گذاردن روی سیم برهنه برق بزندگی خود بلکه جمعیتی خاتمه دهد .

تمام لوازم حیاتی و صنعتی بشرازهمین قبیل است ازهر سم خطرناکی بالاترین استفاده وخطرناکترین زیانهارا میتوان نتیجه گیری کرد ازکاردو شمشیر هردو نوع ازنفع وضرر قابل استفاده است وراه استفادهٔ معقول وصحیح آن متوقف بر معرفت و شناسائی است حکیم رومی فرماید .

آفتی نبود بتر از نا شناخت — تو بریادو ندانی عشق باخت

یار را اغیار پندا ری همی — شادی را نام بنها دی غمی

اینچنین مشکین که زلف یار ماست چونکه بیعقلیم آن زنجیر ماست

اینچنین نخلی که قد یار ماست چونکه مادزدیم شاخش دار ماست

اینچنین لطفی چو نیلی میرود چونکه فرعونیم بر ما خون شود

زبان یکی ازهمان نعمتهائی است که هردوجنبه ازنفع وزیان ازآن ساخته است واگر صاحب آن بعلم ومعرفت وتهذیب اخلاق آراسته نشود وبدستورات الهی درطرز استفادهٔ ازاین عضومهم عارف و آشنانباشد مضرات وخیم آن اورا بنابودی سریعی خواهد کشانید .

لذا گویند که خواجهٔ لقمان بلقمان گفت گوسفندی راذبح کن وبهترین اعضایش را برای من بیاور لقمان رفت و گوسفندی را کشت وقلب وزبانش را برای شاه آورد دیگر بار شاه بادستور داد گوسفندی راذبح کن وبدترین اعضایش را برای من بیاور باز لقمان همان قلب وزبان را آورد و باین دلیل متوسل شد که این دوعضو اگر درراه صحیح مصرف واستعمال شوند از همهٔ اعضا بهتر واگر درراه خطاو باطل بکارروند پست ترین وزیان بخش ترین اعضای بدن هستند .

یکی از بزرگان گوید انسان در شبانه روز مجموع سخنانی راکه بزبان میآورد اگر یکمرتبه همه رابگوید معمولا سه ساعت حرف زده است واگر درهر ثانیه یك کلام سخن گوید پس از حساب کردن چنین نتیجه میدهد که هر سالی ۴ ملیون کلمه سخن گفته واگر ۶۰ سال عمر کرده است ۲۴۰ ملیون کلمه حرف زده است اینها برای مرد است زن چند برابر مرد صحبت میکند جمیع اینکلمات سؤال دارد که برای چه گفته شده است .

درحدیث است که کسی نفخ بخاکستر کند بیجهت نه مثلا برای آنکه بلباسش ریخته سؤال خواهد شد ،مینویسند که یك جنی را نزد حضرت سلیمان آوردند درراه یکجا رسید خندید و بجای دیگر رسید تعجب کرد ،سلیمان گفت آیا مملکت مرا مسخره کرده ای جنی گفت مسخره نکرده ام بلکه یکجا رسیدم دیدم مردمی گرد هم جمع شده اند سخنان لغو و بیهوده میگویند سرگرم و خوشحالند امایکنفر همه را مینویسد وآنان نمی بینند ،من از اینمنظره خندیدم ،جای دیگر رسیدم دیدم فلفل راسیر سیر میفروشند وسیر رایکمن یکمن معامله میکنند باآنکه فلفل همه اش درداست وسیر همه اش دواست وبایستی برعکس باشد تعجب کردم ،

بهرحال یکی از آفات زبان تهمت است یعنی نسبت زشتی بدروغ بدیگران دادن واز گناهان کبیره محسوب میشود ودر آیهٔ صدر مجلس خدافرماید تنها بهتان بدروغ راکسی میزند که ایمان بآیات خداوند نداردو درجلسهٔ قبل رسولخدافرمود والباغون للبرآه العیب یعنی بدترین شما کسانی هستند که برای مردم بیگناه طلب عیب میکنند.

وحضرت صادق(ع) فرماید «من باهت مؤمناً او مؤمنة بمالیس فیهما حبسه الله عزوجل یوم القیمة فی طینة خبال حتی یخرج مماقال قلت وماطینة خبال قال صدید یخرج من فروج المؤمسات یعنی الزوانی» «نقل از معانی الاخبار باب معنی طینة خبال» یعنی هرکس بمردیازن مؤمن نسبت زشتی دهد که در آنان نیست خدااورا درقیامت درطینت خبال حبس خواهد کرد تانسبتی راکه داده است بثبوت برساند راوی حدیث گوید بامام صادق(ع) عرض کردم طینت خبال چیست فرمود مایع گندیده ایست که ازفرج زنان زناکار خارج میشود .

وراه معالجهٔ این بیماری آنستکه علاوه برعقوبت اخروی آن تأمل شود درقصص مردمیکه ناجوانمردانه بدیگران تهمت زدندوعاقبت خودرسواشدند ومتهم نیز تبرئه شد بلکه سبب ارج و آبرووعزت او گردید مانندتهمتی که زلیخابحضرت یوسف زدوچون آن پیغمبر معصوم اززنای بااومضایقه نمود بشوهرش گفت **ماجزاءمن اراد باهلك سوءاً الا ان یسجن او عذاب الیم** «سورهٔ یوسف آیهٔ ۲۵» یعنی چیست جزای کسیکه بخاندان تو قصدتجاوز نماید مگر آنکه زندانی شود یااوراعذاب دردناك نمائی .

و با این اتهام یوسف را بزندان انداخت یوسف حاضر بتحمل تلخی وسختی زندان و حضربا اراذل ودزدهاو چاقوکش ها شداما زیر بارگناه نرفت ولی بالاخره آن بچه شهادت بپاکی وبرائت حضرت یوسف وناپاکی وخیانت زلیخا داد وگفت اگرپیراهن یوسف ازجلو دریده زلیخا راست می گوید واگر ازعقب دریده زلیخا یوسف را تعقیب میکرده ویوسف در حال فراربوده وآنزن از پشت سر کتف پیراهن اورادریده تا اورا بگیرد وبعمل شنیع وارد سازد وقتی دیدند پیراهن ازعقب دریده شده صحت یوسف وجنایت زلیخا بثبوت رسید

درکتاب احسن القصص ملامعین حوینی که درتفسیر سوره شریفه یوسف است مینویسد که پس از آنکه یوسف بمسند پادشاهی مصر نائل گردید خدایش وحی کرد که وزیری برای

خود انتخاب کند یوسف عرض کرد چگونه تعیین کنم وحی آمد که صبح اول وقت از خانه خارج شو اولین کسی را که مشاهده کردی اورا وزیر خویش قرار ده، یوسف صبحگاه ازمنزل بیرون رفت چشمش بجوانی نحیف افتاد که پشته خاری بردوش دارد از او گذشت جبرئیل گفت چرا وزیر خودرا انتخاب نمیکنی یوسف گفت که را تعیین کنم جبرئیل گفت همین خارکن را بایستی انتخاب نمائی یوسف گفت علت چیست جبرئیل گفت این همان طفلی بود که در گهواره شهادت بپاکی تو داد جزایش را خدا اینك میدهد که رفع تهمت از بیگناه نمود

آری عاقبت تهمت آن بود که زلیخا در آخر عمر بگدائی و بدبختی افتاده وسر راه یوسف نشست وطلب ترحم نمود وعاقبت رفع اتهام ازدامان بیگناه این بود که آن بچه بوزارت پادشاه مصر نائل شد

ومانند تهمتی که عائشه بماریه قبطیه زد که باغلامی رفت وآمد سوء دارد عجبا باآنکه قرآن درباره رفع تهمتی که بعائشه زده شد چنین آیه درسورهٔ شریفه نور نازل ساخته و بآنوسیله دامان عائشه را ازعمل زنا تطهیر وتبرئه فرموده است از آنجمله این آیه است **ولو لااذسمعتموه قلتم ما یکون لنا ان نتکلم بهذا سبحانك هذا بهتان عظیم** سورهٔ نور آیه ۱۶، یعنی چرا وقتی آن نسبت زشت را در بارهٔ این زن شنیدید نگفتید ما را روا نیست که چنین سخنی گوئیم خداوندا تو منزهی این بهتان بزرگی است درعوض چنین نعمتی که نصیب او گردید ورفع تهمت از او شد شکرانه اش این بود که بآن زن باایمان تهمت زد ورسول خدا شمشیر را بدست علی(ع) داد وفرمود برو تحقیق کن اگر چنین است غلام را بمجازات برسان علی(ع) حرکت کرد غلام بتصور آنکه علی(ع) دروغ آن زن را باور کرده وقصد جان اورا نموده است فرار کرد و بباغی پناه برد امیر(ع) اورا تعقیب فرمود غلام ازخوف جان ببالای درختی رفت حضرت از پائین درخت نظرش افتاد دید آنغلام خصی است واصلا آلت رجولیت ندارد برگشت و جریان را برسول خدا اطلاع داد پیغمبر ازشنیدن این مژده خوشحال گردید دامان پاك ماریه تطهیر شد وتا ابد رسوائی وننگ برای عائشه باقی ماند .

تفصیل قصه در تفسیر صافی ذیل آیهٔ **ان الذین جاؤا بالافك** ازسورهٔ نور آمده ومقدمه اش آنستکه رسول خدا(ص) پس ازوفات فرزندش ابراهیم غمگین شد عائشه گفت چرا محزون میشوید

این‌فرزند شمانبود بلکه‌فرزند جریح‌قبطی بودکه باماریه زناکرد رسولخدا شمشیر بدست علی(ع) دادوآنحضرت رفت‌و جریان مزبور رادید وبازگردید وتهمت‌آن زن ناپاك واضح شد امام صادق(ع) فرمایداینکه رسولخدابعلی(ع) دستورقتل جریح راداد درعین حال‌که میدانست‌جریح بی‌گناه‌است بآن‌جهت‌بودکه دامان‌اوو ماریه‌تطهیرشود وضمناً فسق‌عائشه‌نیز واضح گردد که باآنکه‌می‌بینند میروندبدروغ‌او یك‌بیگناه رابکشند پشیمان‌نمیشود واعتراف بدروغ‌و تهمتی‌که زده‌است نمیکند وحاضراست بدون‌جهت یکنفر بیگناه‌را بکشتن دهد!!

انسان‌وقتی تاریخ زندگی این‌زن ناراحت رامیخواند ازحیرت وتعجب بحالت بهت‌و وحشت‌می‌افتد تاپیغمبر زنده‌است برعلی(ع) وفاطمه‌و سایر زنان‌پیغمبر حسدمی‌ورزد وبآنان تهمت‌میزند وآنهارا بانواع مختلف می‌آزارد وقتی‌رسولخدا ازدنیا میرود بدستور شیخین شروع بجعل احادیث دروغ دربارهٔ عظمت خلفاءو اهانت به‌امیر (ع) وتغییرو تبدیل احکام اسلام‌وقوانین دین‌ومعارف الهی‌میکنند وبنابر مشهور چهل‌هزارحدیث دروغ اختراع‌نموده‌بر پیغمبر می‌بندد .

درزمان‌عثمان وقتی‌آنخلیفه عطای‌عائشه راازبیت‌المال قطع‌کرد عائشه‌باو گفت‌شیخین این‌عطارا بمن‌داده‌اند عثمان گفت عمل‌آنها دلیل نمیشود من‌در کتاب‌و سنت عطائی برای تو مقررنمی‌بینم عائشه گفت پس‌میراث مرا ازرسولخدابده عثمان گفت‌تو بامالك‌بن‌اوس نرفتی نزدابوبکر وعمروشهادت‌دادید که پیغمبرچیزی‌بارث‌نمی‌گذارد «وحدیث‌نحن معاشرالانبیاء لانورث» رادلیل‌بر محرومیت فاطمه‌علیهاسلام ازارث‌پدرش قراردادید ؟عائشه کینهٔ عثمان‌را دردل گرفت دنبال‌فرصت میگشت دریوم‌الدار که مردم قصدقتل عثمان راکردند عائشه‌پیراهن پیغمبررا بیرون‌آورد وگفت‌هنوز این‌پیراهن‌نپوسیده‌که خلیفهٔ‌وقت سنت‌پیغمبررا تغییرداد مردم را برقتل عثمان تحریك وترغیب‌کرد ازاطراف سنگهابجانب عثمان پرتاب کردند عثمان ازکثرت سنگ بیهوش بزمین افتاد عائشه فریادمیزد «اقتلوا حراق المصاحف اقتلوا نعثلا» سوزانندهٔ قرآن‌هارابکشید این‌نعثل یهودی‌راازپا درآورید خدااورابکشد .

پس‌از اینهمه تحریك درقتل‌عثمان وشرکت‌در خون‌او پس‌ازقتل عثمان‌بخاطر دشمنی‌با علی(ع) پیراهن‌خون‌آلود عثمان‌رابا معیت‌طلحه وزبیر ببصره‌برد وجنگ‌جمل‌را تشکیل‌داد وبعلی(ع) تهمت‌زدکه علی(ع) قاتل عثمان‌است

باآنکه درتاریخ قتل عثمان مصرح است که علی(ع) حتی القدرة مردم را ازقتل عثمان منع کرد نهایت آنکه اورانصیحت میکردکه بقانون خدا رفتارکند وترضیهٔ خاطر مسلمین را فراهم سازدو روزی که مردم آب را بروی عثمان بستند امام(ع) که مظهر رحمت واسعهٔ حق و فیاض نعمای جسمانی وروحانی بر برو فاجروکافر ومسلم است سه مشک آب برای عثمان فرستاد ومردم راازبستن آب بروی او منع فرمود وتاآخرین نفس ازکشتن آن ناپاك مردم را برحذر داشت وقتی مردم مسلمان بخاطر جنایات وقبایح افعال عثمان او راکشتند مصریان گفتند نمیگذاریم اورا دفن کنند سه روز بدنش را روی زمین انداختند تا سگان یك پای نحسش را خوردند بالاخره امام(ع) پیغام بمصریان داد که بدنش را دفن کنید پذیرفتند امادرمقابر یهود اورا بخاك سپردند .

درعین حال این زن باکمال وقاحت تهمت میزند که علی قاتل عثمان است.

درجنگ جمل بااینهمه ظلمها که کرد امام بر او غالب شد واورا آزار نفرمود بلکه اورا باعزت واحترام بجانب مدینه روانه نمود وفرمود ولها بمدحرمتها الاولی والحساب علی الله هنوز هم حرمت این زن را بخاطر همسر بودن باپیغمبر باید رعایت کرد حسابش درقیامت باخدا خواهدبود .

امامتاسفانه تهمت همین زن نابکارسبب شد که معویه نیز ببهانهٔ آنکه علی(ع) قاتل عثمان است جنگ صفین راتشکیل داد وآنهمه خونهاازدوطرف ریخته شد واین جنگ منتهی بضلالت وگمراهی خوارج گردید وجنگ نهروان هم ازصفین زائیده شدوهشت هزار نفر بدست مولا (ع) درآن جنگ کشته شدند تسلط معویه برمسلمین سبب جانشینی یزید شدحکومت یزید سبب قتل حسین وذریهٔ پیغمبر واسارت اهل بیت عصمت وطهارت گردید تمام این گناهان وظلمها وخونریزی ها یکی ازعلل واسبابش تهمت ناروای این زن نانجیب است

پس باید مردم بامطالعهٔ تاریخ وملاحظه اثرات سوءاتهام متنبه شوند وهر نسبتی رادرباره هر کسی نپذیرند و بمردم بدون جهت تهمت نزنند که گاهی یك اتهام لفظی که بیش از یك کلمه نیست واز چند حرف بیشتر ترکیب نیافته مانند بارقهٔ کوچك وشعلهٔ مختصر آتشی است که خرمنی را آتش میزند وشرارهٔ آن بصدها وهزارها خرمن وخانه ومال وجان مردم بیگناه سرایت خواهد

کرد وهمه رانابود خواهدنمودامابایددانست که اگر کسی بیگناه باشد و متهم شود عاقبت پاکی وبرائت اوواضح‌خواهدشد ودروغ وجنایت تهمت زننده نیزعلنی میگردد

درنهم بحارالانوار ازامام‌صادق علیه‌السلام ازامیرمؤمنان علی(ع) نقل‌میکندکه آن حضرت‌فرمود : یکی‌ازپادشاهان بنی‌اسرائیل‌رادوقاضی بود وآنهارفیقی داشتندکه‌زن‌جمیله‌ای داشت شوهربسفررفت زن خود رابآندوقاضی سپردقضات درعوض‌امانت داری طمع درآن‌زن کردند زن‌عفیفه ازقبول پیشنهاد نابجای آنها امتناع ورزید قضات وقتی از تمکین آنزن مأیوس شدند اورا تهدیدکردندکه اگرقبول نکنی ترا متهم بزنا میکنیم و بکیفر دردناك میرسانیم زن بااین تخویف باز هم‌وحشت نکرد وزیربارگناه نرفت قضات نزدپادشاه‌رفتند وشهادت‌دادندکه‌این‌زن‌زنادادەشاه‌نیز زن‌رابزندان فرستاد .

حضرت دانیال پیغمبرکه درآنزمان طفل خردسالی بود از ماجرای مزبور اطلاع یافت وباعملی‌کردن نقشهٔ زیرزحمات قضات رانقش‌برآب ساخت ، روزی وزیرشاه‌درکوچه عبور میکرد دیدچند طفل بازی‌میکنند یکی ازآنهاکه همان دانیال پیغمبر بود بچه‌ها را خواست وگفت بیائید بازی کنیم من شاه میشوم و این طفل زن عفیفه ایکه متهم بزنا شده و این دوطفل قاضی شوند شمشیری از نی‌تهیه‌کرد وهریك از قضات را در گوشه ای نشانید یکی راصدا زدوگفت چه‌وقت این‌زنا داده‌گفت فلان روزوفلان ساعت درفلان‌مکان بافلان‌کس پسرفلان دومی راخواست همه‌را برخلاف اولی‌شهادت دادیکمرتبه دانیال ندا کرد انماشهدا بزوراین دوقاضی شهادت‌بناحق‌دادند وبا شمشیریکه از نی در دست داشت بگردن آندوقاضی زدوزیر تنبیه یافت رفت‌نزدشاه‌وشاه‌رامتوجه‌نمودکه‌ممکن‌است‌ایندوقاضی حیله‌ای‌کرده باشندآنها رادورازیکدیگربخواهو خصوصیات واقعه‌رااز هریك‌سؤال‌کن وقتی شاه ازآنان سؤال‌کرد برخلاف یکدیگرشهادت‌دادند شاه‌آندو قاضی‌مفتری را اعدام نمود و زن بیگناه‌را اززندان آزادکردواو راخلعت بخشید !!

بازدر نهم‌بحار باب‌قضاوتهای امیر(ع) است‌که امیرالمؤمنین(ع) فرموده‌اناول‌من فرق بین‌الشهود الادانیال، یعنی من‌اول‌کسم‌که میان شهود تفرقه انداختم وتنها قبل‌ازمن اینعمل راحضرت‌دانیال انجام‌داده وخودحضرت درمورد دختری‌که متهمهٔ‌بزناشدهمین‌معامله

رافرمود وقصه آن بود که مردی دختر بچهٔ یتیمی را بخانه آورد ونگهداری کرد تابزرگ شد مرد بسفر رفت خانمش ازترس آنکه شوهر باین دختر طمع کند زنانی رادستور داد باانگشت بکارت آندختر را برداشتند وقتی شوهر از سفر مراجعت کرد باو گفت ایندختر زناداده همان زنان هم شاهدند شوهر مراجعه بعمر کرد عمرهم وقتی شهادت زنان رادید درمسئله متحیر ماند و گفت به علی(ع) مراجعه کنید امام(ع) هریك از زنان رادر محلی نشانید وابتداءاً خانم راخواست واو رااستنطاق نمود ازقولش برنگشت حضرت فرمود آیامرا میشناسی من علی بن ابیطالبم واین شمشیر من است حقیقت رابگو خانم ترسید وماجرای دروغ بستن وازاله کردن بکارت دختر را اقرار کرد یکی اززنها راخواست وفرمود خانم آنچه باید بگوید گفت اگر توحقیقت رانگوئی تراخواهم کشت آنزن هم اقرار بجنایت خود نمود ۴۰۰ درهم دیهٔ از الهٔ بکارت ازآنها گرفت وبهریك هفتاد تازیانه زد که حدمفتری است وفرمود بایستی آنمرد این خانم را طلاق بدهد وهمین دختر را بگیرد تاخانم طعم جنایتی راکه بدختر نموده است بچشد .

خیانتی که این زن کرد ازاعظم انواع تهمت بود زیرا جنایت را خودمرتکب شد وآنرا بدیگری نسبت داد ودختر را متهم نمود قرآن درسورهٔ نساء آیهٔ ۱۱۲ فرماید **ومن یکسب خطیئة او اثماً ثم یرم به بریئاً فقد احتمل بهتاناً واثماً مبیناً** یعنی هرکس لغزش یا گناهی کند وآنرا بدیگری انتساب دهد برخود بار کرده است تهمت وگناه آشکاری را.

ازخدای میخواهیم که مارا ازخطر شوم زبان نگاهداری فرماید روزعاشورا لشگر درندهٔ یزیدهم زخم سنان برحسین(ع) زدند هم زخم زبان ودومی سخت تر بود .

جرا حات السنان لها التیام ولا یلتام ما جرح اللسان

آنچه زخم زبان کند با مرد زخم شمشیر جان ستان نکند

وقتی حسین اطراف خیمه هایش راحفر کردو آتش ریخت تاازحملهٔ دشمن محفوظ بماند شمر ندا کرد «یاحسین استعجلت النار بالدنیا قبل یوم القیمه» آیا بآتش دنیا قبل ازقیامت عجله کردی؟ امام فرمود یابن راعیة المعزی انت اولی بهاصلیاً ایفرزندسگ توبآتش جهنم شایسته تری مسلم بن عوسجه خواست بآن ناپاك تیری رها کند امام مانع شد وفرمود مایل نیستم ابتداء بقتال نمایم «نقل از نفس المهموم

محدث قمی».

حسین در فکر آن بود که لشکر بخیمه‌هایش نریزند ولی متأسفانه نگذاردند منظور مقدسش جامهٔ عمل بپوشد جایش خالی عصر عاشورا که راوی گوید ۸۴ زن و بچه سر به بیابان نهادند.

چو کار شاه و لشکر برسر آمد — سوی خرگه سپه غارتگر آمد
بدست آنگروه بی مروت — بیغما رفت میراث نبوت
هر آنچیزیکه بددرخرگه شاه — فتاد اندر کف آنقوم گمراه
زدند آتش همه آنخیمه گه را — که‌سوزانید دودش مهرو مه‌را
بخر گه شد محیط شعلهٔ نار — همی شد تا بخیمه شاه‌بیمار
بتول دومین شد در تلاطم — نمودی دست‌وپای‌خویشتن گم
دلش‌زین‌ماجرادریای‌خون‌شد — گهی‌درخیمه‌و گاهی برون‌شد
شفابخش مریضان شاه بیمار — غم قتل پدر بودش پرستار
شبی بگذشت بر آل پیمبر — که زهرابود درجنت مکدر
شبی‌بگذشت برختم رسولان — که‌از تصویر آن‌عقلست‌حیران
من‌از تحریر این‌غم ناتوانم — که تصویرش زده‌آتش بجانم
مگر آن عارف‌پاکیزه نیرو — دراینمعنی بگفت‌این‌شعر نیکو
اگردردم یکی‌بودی چه‌بودی — وگرغم‌اندکی‌بودی‌چه‌بودی

وصلی‌الله علی‌محمد وآله الطاهرین

مجلس چهاردهم

«در زشتی دروغ»

اعوذبالله من‌الشیطان الرجیم ،ان‌الله لا یهدی من هو کاذب‌کفار .

«سورهٔ زمر آیه۳»

عقل‌وشرع وعرف‌در قباحت‌وناروائی دروغ همدم وهم‌قدمند ودرابتکه راستی‌ودرستی ازصفات پسندیدهٔ بشری‌است اختلافی‌در بین‌نیست لذا اگر چه چندان‌محتاج‌نیستیم‌که برای بدی‌و خباثت دروغگوئی اقامهٔدلیل وبرهان نمائیم امااحادیثی برای تأیید وتأکید این‌حکم عقلی‌ووجدانی نقل‌میشود .

در کتاب‌حج وسائل باب‌تحریم‌کذب نقل‌ازحضرت باقر(ع) است‌که فرمود «ان‌الله‌عزو جل جعل‌للشرا قفالا وجعل‌مفاتیح تلك‌الاقفال الشراب‌والکذب شرمن‌الشراب»یعنی‌خدای‌عز وجل ابواب‌شروررا قفل‌زده وکلیدآنها راخمرقرارداده ودروغ‌از خمرخوردن بدتراست واز حضرت‌رضا(ع) نقل‌شده‌که فرموده‌سئل‌رسول‌الله(ص) یکون‌المؤمن جباناً قال‌نعم قیل‌و یکون بخیلا قال‌نعم قیل‌و یکون کذابا‌قال لا»یعنی‌ازپیغمبر پرسیدندآیامؤمن ترسومیشود فرمودآری عرض‌کردند بخیل میشود فرمودآری‌عرض‌کردنددروغگومیشودفرمودنه،وازامیرمؤمنان(ع) نقل میشودکه فرمود « لایجدعبدطعم الایمان حتی‌یترك الکذب هزله وجده»هیچ‌بنده‌ای طعم ایمان‌رانمی‌چشد مگرآنکه‌ازشوخی‌وجدی دروغ‌بپرهیزد .

ومرحوم نراقی‌درکتاب معراج‌السعادة ازپیغمبراکرم(ص) نقل‌کرده‌که فرمودهرکس

بدون عذرشرعی دروغ بگوید هفتادهزارفرشته اورالعنت میکنند وازدل اوتعفن و گندی بلند شودکه بعرش‌رسد خداوند گناه هفتادزنا برای‌او بنویسدکه آسانترین آنها گناه بامادرباشد، وفرمود دونفررا دیدم یکی نشسته‌دیگری ایستاده دردستش قلابی‌است‌از آهن بیکطرف سر آندیگری فرومیبرد ازشانه‌اش خارج‌میکند بعدبطرف‌دیگرسرش فرومیبرد ازجبرئیل‌پرسیدم این‌چیست گفت عذاب‌قبر دروغگوست .

ومینویسد یکنفراز اصحاب برسولخدا عرض‌کرد من مبتلا به‌ارتکاب گناهان مختلفی هستم چاره‌ام چیست حضرت‌فرمود دروغ‌را ترك‌کن‌بقیه‌را اجتناب‌خواهی‌کرد آنمرد گفت این‌وعده‌را باپیغمبر گذاردم‌که دروغ‌نگویم رفتم‌خواستم گناهی‌مرتکب‌شوم دیدم‌اگررسولخدا بپرسد مرتکب شده‌ای بگویم آری رسوا میشوم وبایستی حد شرعی بخورم واگر انکارکنم دروغ گفته‌ام ومن باآنحضرت عهدکرده‌ام که‌دروغ نگویم‌ناچارجمیع گناهان را به برکت اجتناب ازدروغ ترك‌کردم

ودرهمان کتاب‌وهمان باب‌ازوسائل‌از حضرت‌رسول(ص) نقل‌میشودکه‌فرمودان‌لابلیس‌کحلا ولموقاًوسعوطاً فکحله‌النعاس ولعوقه الکذب‌وسعوطه الکبر ، یعنی‌شیطان راسرمه وآب‌نبات وانفیه‌است سرمه‌ایکه‌درچشمها میریزدجرت‌است‌که صاحبان‌آن رااز‌عبادت وانجام وظیفه بازمیدارد وآب‌نباتی‌که در دهانها میگذارد تاشیرین‌شوند دروغ است‌که نقل زبانهاست وانفیه‌اش‌که در دماغهامیریزد تکبراست‌که‌دماغها بادمیکند ،

وامیرمؤمنان درباب حکم نهج‌البلاغه رقم ۴۸۰ فرماید **علامة الایمان ان تؤثر الصدق حیث یضرك‌علی‌الکذب حیث‌ینفعك وان‌لایکون فی حدیثك فضل عن علمك وان‌تتقی الله‌فی‌حدیث غیرك** آفرین براین‌پایه‌گذار اساس معارف‌اسلام ومبانی ایمان‌که واقعاً سه‌چیزعجیب وعظیم راعلامت ایمان قرارداده‌وجداً اگرهرسه‌درکسی موجود باشدحاکی ازکمال اعتقاداو بوحدانیت حضرت پروردگار است اول‌آنکه صدق‌را هرچند بزیانش تمام شود برکذب‌اگرچه نافع بحالش باشد ترجیح دهدودوم‌آنکه‌بیش‌از علمش سخن نگویدکه این‌جمله محتاج بشرح بسیارمفصلی است واکثر مردم‌آنچه‌بزبان نشان میدهند بیش ازمعلوماتی است‌که دارند ادعاشان ازواقعیت‌شان زیادتر است وجمعی

دیگر مظنون ومحتمل راغالباً بصورت مقطوع ومسلم نقل میکنند وکمتر کسی است که از خدا بترسد وبیش ازپایهٔ دانش خود ادعانکندویا احتمالات را بشکل معلوم ومحتوم برای مردم نقل ننماید علامت سوم آنکه در غیاب کسی که سخن اورامیگوید ودر بارهٔ اوصحبت میکند خدا رادرنظر بگیرد وکم وزیادنگوید حال که آنشخص غایب است وشرم حضورمانع ازافتراء زدن باو وغیبت کردن وپرده دری نمودن ونمامی کردن دربارهٔ او نیست ازحضور حق شرم کند وازحساب قیامت بترسدوسخنی که مضر بجان او یا آبرویا مال اوست نگوید چه راست باشد چه دروغ ،

ودربارهٔ جمله اول این حدیث بایدبگوئیم که اگرچه درآینده خواهیم گفت که یکی ازمواردیکه دروغ تجویزشده آنجاست که دردروغ مصلحت حفظ جان یاناموس یامال باشدو درصدق مفسدهٔ اضمحلال آنها بوده ودراینمورد استثناء اجازه دروغ راداده اند امااینکه در این حدیث فرموده اندعلامت ایمان آنستکه همین دروغ نیز گفته نشودبآن جهت است که حفظ جان ومال مردم باخودانسان فرق دارد درموردخوف تلف جان ومال وعرض مردم مبادرت بدروغ حتماً لازم وواجب است امادرمورد خود انسان اگر کسی از شدت ایمان ومحبت بخدا ترك دروغ کند وپای ضررشخصی آن که متوجه بخوداوست بابسته حرمتی نداشته وصدق لزومی ندارد ، بهرحال ضررهای جزئی مالی مجوزدروغ نیست کاسب،سلمان که موحد ومعتقد برزاقیت خداست درمعاملات خوددروغ نمیگوید وسوگند بدروغ یادنمیکند ، در اجناس وامتعه خودغش وتقلبومزج خوب بابد رامرتکب نمیشود میداندکه آنچه مقدراوست میرسد وباگناه ومعصیت تقدیررا نمیتوان تغییرداد حافظ گوید :

صوفی نهاددام وسرحقه باز کرد بنیاد مکر بافلك حقه باز کرد

بازی چرخ بشکندش بیضه درکلاه زیراکه عقدشعبده بااهل رازکره

اگر اینجا اموالی ازغش ونیرنگ بامردم وداخل کردن شن وخاك درحبوب وآب درشیروجنس فاسد درجنس سالم بدست آورد از راه دیگر صدها برابر آن متضرر خواهد شد منتهی نمیفهمد ازکجا خورده وبچه علت مبتلا باین پیش آمد ومصیبت شده است ، قاآنی گوید :

داشت شبانی رمه در کوهسار | پیروجوان گشته ازاوشیرخوار
شیر که از بز بصبو ریختی | آب بآن شیر در آمیختی
بردی از آن آب ملمع بشیر | نقرهٔ چون شیر ز برناو پیر
روزی ازآن دشت بصحرای خاك | سیل در آمد رمه را برد پاك
خواجه چوشد باغم واندوه جفت | کار شناسیش در آن حال گفت
آنهمه آب تو که در شیر بود | شد همه سیل و رمه را در ربود

امااگر بداندروزی دردست خداست ویکدرهم حلال ازصدهاهزاردینارحرام بابرکت تر وباقی تروپاکتر است مرتکب این قبیل خیانتها نمیشود پس درست است که امام (ع) فرمایه **لایجد عبدطعم الایمان حتی یترك الکذب هزله وجده** شخص دروغگوطعم ایمان را نچشیده است اگردروغ دراجتماع چنانکه امروز رایج شده رواج یابد اصلازندگی درآن جامعه ناممکن است زیرابهیچ وجه اعتماد واطمینانی بمردم نیست .

وقتی میتوان در مدینهٔ فاضلهٔ انسانیت بخوشی وراحتی زیست کردکه انسان مطمئن براست گوئی ودرست کرداری و صحت عمل اشخاص باشد واگراین اطمینان دراثر رواج دروغ سلب شددیگر زندگی همان مرگ تدریجی است یعنی همهٔ مردم دراثرداروهای تقلبی واغذیهٔ فاسد دچاردهها مرض مختلف شده وباآن بیماریها متدرجاً زدوخورد میکنند وپس ازچند صباحی یکباره دست ازحیات میشویند .

ازجمله مضرات کذب آنستکه کاذب راازدرجهٔ اعتبارمی اندازد واگرشخص محترم و مشهور وموجهی باشد دراثر دروغ آبروی او خواهد ریخت چنانکه مینویسند سلطانحسین بایقرا پادشاه خراسان راوزیری بودبنام امیرحسین ابیوردی ، شاه اورابسفارت نزدسلطان یعقوب میرزا پادشاه آذربایجان فرستاد ، درهنگام حرکت سلطان دستور دادکتاب کلیات جامی به توسط امیر برای پادشاه آذربایجان برسم سوقات هدیه فرستاده شود ، کتابدارا شتباه کرد ودر عوض کلیات جامی کتاب فتوحات مکیه محیی الدین راکه درجلد شبیه بکلیات بوددر اثاث سفرامیر گذاردامیرحرکت کرد ودرراه اصلا بیادآنکتاب نبودونگاهی بآن نکرد تابه تبریز رسید و وارد برشاه شد شاه پرسید در راه حوصلهٔ شماتنگ نشد وبشما سخت

نگذشت؟امیرعرض کردنه زیرارفیق خوبی‌داشتم وآن کتاب کلیات جامی است‌اشمارشیرینی داشت بمطالعه آن‌سرگرم بودم وطول راه بمن‌نمودنکرد شاه گفت کتابرا به‌بینم امیر کتاب راتقدیم نمود وگفت‌سلطان‌بایقرااین کتاب رابرای‌شما هدیه فرستاده وقتی‌باز کردندیدند کتاب فتوحات است امیرازخجلت وانفعال نتوانست سربلندکند !!

انسان اگردر اثر ادامهٔ بدروفکوئی معروف و مشهور باین‌صفت شود دیگر سخن راست راهم از او باور نمی‌کنند اما بر عکس اگربراستی زبانزدگردید فرضاً یکمرتبه هم دروغ‌بگوید جزءکلمات راست اوپذیرفته خواهدشد چنانکه گویندطفل دروغگوئی هرچند یکبار بمیان‌کوچه میدوید وصدا میزد مردم بدادمابرسید،که خانه وزندگی‌مان‌آتش‌گرفت مردم میدویدند می‌آمدند میدیدندخبری‌نیست دروغ میگوید برمی‌گشتند دفعاتی این‌عمل‌را تکرارکرد اتفاقاً یکمرتبه راستی اطاق‌آنها آتش‌گرفت بیرون‌دوید مردم‌را طلبید هیچ‌کس گوش‌نداد تمام‌اثاث وزندگیشان خاکستر گردید وعظمت کلام معجز نظام علی(ع)ظاهرشدکه فرمودازشوخی‌و جدی‌دروغ بایدپرهیز نمود سعدی‌فرماید .

یکی راکه عادت بود راستی خطائی رود درگذارند ازاو
وگر نا مور شد بقول دروغ دگر راست باورندارند ازاو

ضمناً باید دانست‌که سخن‌دروغ باهمه‌زشتی وقباحتی‌که دارد درچندمورد تجویزشده بلکه‌گاه میشودکه راست‌گفتن جایز نخواهدبود چنانکه درکتاب حج‌وسائل نقل میکندکه رسولخدا(ص) بهامیرمؤمنان (ع) فرمود **یاعلی ان‌الله احب الکذب فی الاصلاح و ابغض‌الصدق فی‌الفساد الی ان قال‌یاعلی ثلث یحسن فیهن الکذب المکیدة فی‌الحرب وعدتك زوجتك والاصلاح بین‌الناس** یعنی خداوند دروغ را بخاطر اصلاح‌بین مردم دوست داشته‌و سخن‌راستراکه موجب‌فتنه وفساد است دشمن‌دارد تاآنکه فرمود یاعلی سه چیز است‌که دروغ در آن پسندیده است یکی حیله ومکر درجنگ دوم وعده ای بخانواده‌ات بدهی تا آرام شود وبآن‌عمل نکنی‌و سوم درمورد اصلاح‌و آشتی دادن مردم .

ودرحدیث دیگری‌که امام‌صادق(ع) دروغ‌را برای اصلاح‌بین‌مردم تجویزفرموده ودر

کتاب جج وسائل باب جواز کذب در اصلاح نقل شده راوی عرض کرد اصلاح بین مردم بوسیلهٔ دروغ چگونه است امام فرمود «تسمع من الرجل کلاماً یبلغه فتخبث نفسه فتقول سمعت من فلان قال فیك من الخیر کذا و کذا خلاف ما سمعته منه» یعنی از کسی در بارهٔ دیگری سخنی میشنوی که اگر بگوشش برسد ناراحت میشود تو بنزد او میروی و برخلاف آنچه شنیده‌ای میگوئی فلانی در بارهٔ تو مدح و ثنا میکرد و نیکوئی ترا میگفت تا کینه وعداوت اورا از دلش بیرون کنی و آندو را باهم آشتی دهی .

و بالاخره بحکم تقدیم اهم بر مهم هرجا مورد اهمی در نظر باشد و فساد دروغ از فساد راست گفتن کمتر بوده و اگر راست گفته شود خطرات و مضراتی بیش از مضرت دروغ پیش بینی شود دروغ گفتن لازم خواهد بود حال چه خطر مالی یا جانی یا عرضی یا خطر دینی و گمراهی اعتقادی باشد مثلا امام صادق (ع) درهمان باب از وسائل فرماید دروغ مصلحت آمیز مانند آنستکه حضرت ابراهیم وقتی بتهای کفاررا شکست و تبررا برشانهٔ بت بزرگ گذارد و از بتخانه بیرون آمد باو ظنین شدند و از او پرسیدند آیا تو بتهارا شکستی ابراهیم گفت **بل فعله کبیرهم هذا فاسألوهم انکانوا ینطقون** « سورهٔ انبیا آیه ۶۳» یعنی بتهارا بزرگ آنها شکسته است از آنها بپرسید اگر سخن میگویند، ابراهیم بخاطر هدایت کفار و اصلاح عقیدهٔ آنان بگفتن این دروغ مبادرت کرد تا آنها بفکر آیندو بدانند که بت جامد قدرت حملهٔ به بتها ندارد و بفهمند که چنین عاجز ضعیفی قابل پرستش نیست .

ولی در عین حال شایسته چنان است که در موقع ناچاری و اضطرار هم دروغ را به صورت توریه بگوید و صریحاً مبادرت بکذب نکند مثلا اگر بپرسند فلان کس کجاست و معرفی او موجب خطر اوست و میداند کجاست صریحاً نگوید نمیدانم بلکه بگوید خدا میداند .

چنانکه در سفینة البحار «لفظ حزب» مینویسد طرفداران فرعون در بارهٔ حزبیل مؤمن آل فرعون عداوت کرده بفرعون گفتند او بادشمنان تو همدستی میکند فرعون او را احضار کرد و جریان را از او پرسید حزبیل گفت ای پادشاه آیا تاکنون از من دروغ شنیده‌ای ؟ فرعون گفت نه ، حزبیل گفت از اینان بهرس خالق ورازق آنها کیست همه گفتند

فرعون خالق ورازق ماست ، حزبیل گفت تمام حضار شاهد باشند که رب آنان رب من خالق و رازق آنان خالق ورازق منست وازغیر خالق ورازق آنان بیزارم ،! با این توریه بخلاقیت و رزاقیت خدا گواهی داد وازخطر هلاکت رهائی جست وصریحاً دروغ نگفت .

بهرحال چنانکه گفتیم یکی ازمستثنیات حرمت دروغ کید وحیله درجنگ با کفار ودشمنان است چنانکه اینعمل راامیرمؤمنان(ع) درغزوه خندق باعمروبن عبدود انجام داد ،وقتیکه با آن کافر روبروشد فرمود من تنها بجنگ توآمده‌ام توچرا بایدباخود کمك همراه بیاوری عمرو تعجب کرد روبر گردانید به بیندچه کسی بااوآمده امیر(ع) باضربتی پاهای اورا انداخت و روی سینه‌اش نشست وسرش راجدا کرد ونزد پیغمبر (ص) فرستاد رسول خدافرمود **ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین** این ضربت علی(ع) دراین جنگ ازعبادت جن و انس بالاتر است وخیلی مسرور شد وفرمود الحرب خدعه مبنای جنگ بر خدعه است

علت افضلیت این ضربت دوچیز است یکی آنکه درآنروز **برزالاسلام کله علی الکفر کله** تمام اسلام باجمیع کفر روبروشد واگر مسلمین شکست میخوردند وکفار غالب میشدند چون تمام کفار بایکدیگر همدست شده بودند ومیخواستند اسلام را ریشه کن کنند فاتحهٔ اسلام خوانده میشد لذاضربت علی درآنروز علت عبادت ثقلین شد و بالبداهه علت از معلول بالاتر وشریف تر است موضوع دیگر آنکه ضربت علی (ع) در این جنگ بسیار خالصانه و تقرباً الی الله بود وازشائبهٔ ریا وخودخواهی بکلی خالی بود زیرا وقتی امیر (ع) روی سینه عمرو نشست عمرو آب دهان بصورت حضرت انداخت ، علی برخاست وکمی راه رفت وبر گشت وروی سینه‌اش نشست عمرو علت پرسید حضرت فرمود وقتی آب دهان بصورتم افکندی غضب کردم دیدم اگر در آن حال سرت راجدا کنم قدری برای خدا قدری هم بخاطر تسکین خشم نفس خواهد بود مقداری راه رفتم عضبم ساکت شد آمده‌ام صرفاً برای امتثال امر خدا سرت راجدا کنم ،عمرو که این بزرگواری را ازحضرت دید خواهش کرد که سرش رابه نیزه نکند و بدنش رابرهنه نسازد ومانع ازآمدن خواهرش وتعزیه ومرثیه اونشود امیر(ع) سرعمرورا بریدبجانب خیمهٔ پیغمبر انداخت وزرهی که ازطلا برتن اوبود بحال خود باقی گذاردو بدنش را برهنه نکرد و مانع از آمدن خواهر عمرو بالای نعش او نشد اما قربان بدن برهنه‌ات اباعبدالله وقتی سکینه برای وداع بدن حسین(ع) آمد فاجتمعت عدة من الاعراب حتی جروها عن جسد ابیها با ضربنی وتازیانه اورا ازبدن بابا بلند کردند ،

وصلی الله محمد و آله الطاهرین

مجلس پانزدهم

«درمدح ومذمت بیجا»

اعوذبالله من الشیطان الرجیم، لاخیر فی کثیر من نجویهم الامن امر بصدقه اومعروف اواصلاح بین الناس . «سورهٔ نساء آیهٔ ۱۱۴»

خداوند دراین آیهٔشریفه فرماید بسیاری‌از رازگوئیهای این‌مردم بیفایده‌است‌مگر کسیکه امر بصدقه یانیکی‌یا اصلاح بین‌مردم کند، اشاره‌بآنکه اگردرسخن گفتن خیری بحال فردیااجتماع نباشد لب‌بستن وخاموش‌بودن بهتراست .

درمجالس گذشته پاره‌ای‌ازمفاسد زبان‌رامتعرض‌شدیم ودراین‌مجلس به‌بقیه‌آنهااشاره کرده ومیگوئیم یکی‌دیگرازآفات‌زبان‌تملق‌ومجامله ومدح‌و مذمت‌بیجاست‌که دورازشرف مردبوده ودلیل‌بر ذلت‌نفس ویاحرص ویا سایررذائل اخلاقی‌است‌ودر حدیث‌است «اذامدح الفاجرا هتزالعرش وغضب‌الرب»یعنی‌وقتی فاسق‌وفاجررا مدح کنند عرش‌خدامیلرزد وخدا غضب‌میکند ودرکتاب جامع السعادات این‌حدیث‌را باین‌طرز نقل‌کرده «قال‌رسول‌الله ان‌الله لیغضب‌اذا مدح‌الفاسق» ودرکتاب غررالحکم‌آمدی ازحضرت امیر(ع) نقل‌میکندکه‌فرمود «ان‌مادحک‌الخادع‌لعقلک‌غاش‌لک فی‌نفسک بکاذب‌الاطراء وزورالثناء فان‌حرمته نوالک‌اومنعته افضالک وسمک‌بکل قبیح‌ونسبک‌بکل‌قبیحة»(فصل‌نهم حرف‌الف بلفظان) یعنی‌ثناگوئی که‌عقل ترابازیچه‌بگیرد بوسیله‌مدح دروغ‌وتمجید نابجاباتو حیله‌نموده پس‌اگر باواحسانی‌نکنی هرعمل‌زشتی رابتونسبت خواهدداد ،

ولی‌متأسفانه بخاطرطلب جیفهٔ‌دنیا ازمردمان ناپاك مدح‌هاوستایش‌ها میشودوچه‌بسا مستغرقه‌دررذائل‌اخلاقند اماثروت‌دنیا تمام‌آن رذائل رادردیدهٔ معیوب وناقص بشرفضائل نمایش‌میدهد چنانکه‌علی(ع) درنهج‌البلاغه باب‌حکم رقم ۸فرماید «اذاأقبلت الدنیاعلی‌قوم اعارتهم محاسن غیرهم واذاادبرت عنهم سلبتهم محاسن‌انفسهم» یعنی‌وقتی‌دنیا بمردم‌روکند نیکوئیهای دیگران‌را بایشان عاریه‌دهد ووقتی‌بر جمعیتی پشت‌نماید نیکوئیهای خودشان‌را هم‌ازآنان‌میگیرد، اشاره‌بآنکه وقتی‌فقیرشوند مردم‌میگویند نادانند ضعیف‌اندجبوونند الخ ووقتی ثروتمندگردند مردم‌میگویند عاقلند بزرگند شجاعند دلیرند جمیع‌صفات‌کمال در آنهاوجوددارد .

چند زتار طمع وپود لاف	برسر هرسفله شوی حله باف
چند نهی نام لئیمان‌کریم	چندکنی وصف سفیهان‌حکیم
آنکه‌بصدنیش‌یکی‌قطره‌خون	نایداز امساك ز دستش برون
نام‌کفش قلزم احسان کنی	وصف‌بحر گهر افشان کنی
و آنکه‌بمکتبکدهٔ ماه وسال	شکل الف را نشناسدزدال
عارف آغاز و ازل خوانیش	واقف انجام وابد دانیش
وآنکه‌چوازگربه‌برآیدخروش	رونهد از بیم‌بسوراخ موش
شیر ژیان ببر دمان دانیش	بلکه‌دلاورترازآن‌خوانیش

مانند شعرا یاروزنامه نویس‌های دروغگو وبی‌ایمان که‌نان را بنرخ روزمیخورند هرروز مطابق میل‌و خواهش آنروزو آنعصر سخن‌میگویند فرداکه روش عوض شود لحن گفتار خود راتغییر میدهند آنکه راکه امروزدر مدح‌و ثنابعرش میرسانند فرداازحضیض خاك پست‌تر میکنند وامروز کسانی‌را فرشته‌پاك جلوه میدهندکه دیروز اوراناکس‌ترین افراد معرفی میکردند خاك‌بر سرچنین بشروتفوبر صورت‌و سنگ بردهان چنین‌مردم‌هرزه وبی منطق بادکه ازهر حیوان بی‌ارزشی پست‌ترند

قاآنی مداح ناصرالدینشاه بود سخنانی میگفت‌که همه‌میگفتند دروغ‌است‌مثلامیگفت شاها توکسی هستی‌که قیصر روم در آشپزخانه ات طباخی میکند شاه میگفت قاآنی بگو

میدانم دروغ میگوئی اما انسان از تعریف دروغ هم لذت میبرد !

شاعر دیگری یکی از امراء وقت را بخاطر صله مدح دروغی کردو اورا بعرش اعلا رساند امیر بصندوقدار خود حواله‌ای نوشت که او را هزار تومان بدهدو بطور رمز در نامه اشاره بود که پنج قران بیشتر نده صندوقدار پنج قران باو تسلیم نمود شاعر نزد امیر آمد که مگر شما هزار تومان حواله نکردید ، گفت چرا حواله کردم اما دروغی بود تو یکدروغ گفتی مرا خوش آید من نیز یکدروغ گفتم که ترا خوش آید

سراسر تاریخ راکه ورق میزنیم مشحون ازشرح زندگی مردمیست که مبنای کارشان بر دروغ است دروغ میدهند ودروغ تحویل میگیرند همچو رعاع واتباع کل نامق ویمیلون مع کل ریح میباشند مرام ثابت و معینی ندارند مذهب و مسلك خاصی راپیروی نمیکنند نه حب آنها معلوم است نه بغض شان نه زنده بادشان مورد اطمینان است نه مرده باد آنهاوشاید بجرأت بتوان گفت که ۹۹ درصد مردم همینطورند واگر بگوئیم بیش از یکی دو نفر در هر امت وجمعیتی ازاین قاعده استثنا نمیشوند شاید بخطا نباشیم وآن یکی دو نفرند که درهر عصری روی سیاه تاریخ را بزیب نام و نشان خودروشن میکنند وروحیهٔ خواننده را از ملال و کسالت مطالعه حال آن بدبختان بی هویت تسکین میدهندو آرامش می بخشند

وبرسم نمونه یکی ازآن رجال شرف وجوانمردی را بشنوندگان محترم معرفی میکنیم

محدث قمی درکتاب تتمة المنتهی مینویسد در زمان خلافت عبدالکریم بن المطیع لله که ملقب بالطائع لله بود عضدالدوله دیلمی بربغداد مستولی شدو عزالدوله راکشت طائع او را سلطنت دادو تاج شاهی بخشید عضدالدوله وزیر عزالدوله راهم که بنام ابوطاهر وملقب به نصیرالدوله بود زیر پای پیل انداخت تا مرد بخاطر آنکه آنوزیر در ایام وزارت خود از عضدالدوله تعبیر به ابوبکر عذری میکردو اومردی بود که عذره برای باغ وبستان میبرد میفروخت پس ازآنکه اوراکشت جسدش رادرباب الطاق بغداد بدار آویخت، ابوالحسن انباری ندیم آنوزیر بخاطر وفاداری وحقشناسی نصیرالدوله رامدح کرد به قصیده‌ایکه ۲۱ بیت بود ودرشارع انداخت بدست ادبادسید خبر بعضدالدوله دادند ازپس اشعار بلندی بود آرزو کرد گناش مراکشته بودند وبدار میآویختند واین اشعار درمدح من گفته میشد شاعر را پیداکنید

یکسال درطلب ابوالحسن بودند تاصاحب بن‌عباد وزیرعضدالدوله که دررری بود خط امان برایش نوشت انباری آمدشعرهارا خواند .

علوفی الحیات وفی الممات — لحق انت احدی المعجزات
کان الناس‌حولك حین‌قاموا — وفود نداك ایام الصلات
کانك قائم فیهم خطیباً — وکلهم قیام للصلوة
مددت ید یك‌نحوهم احتفالا — کمدهما الیهم بالهبات
ولما ضاق بطن‌الارض‌عن ان — تضم علاك من بعد الممات
اساروا‌الجو قبرك‌واستنابوا — عن الاکفان ثوب السافیات
لعظمك فی‌النفوس تبیت‌ترعی — بحفاظ و حراس ثقات
و تشعل عندك النیران لیلا — کذلك کنت ایام الحیات
رکبت مطیة من قبل زید — علاها فی السنین الماضیات
ولم ارقبل جذعك قط جذعاً — تمکن من عناق المکرمات

وقتی بشعرآخررسیدصاحب برخاست‌ودهان‌شاعررا بوسید اورانزدعضدالدوله‌فرستادشاه گفت‌چرا دشمن‌مرا مدح‌کردی ،شاعرگفت برمن حقوقی داشت‌که نتوانستم ازآنها چشم بپوشم وفضائل اورا پایمال‌کنم مردی‌بود سخی‌که هرماه هزار من‌شمع مصرف میکرد در بیست‌روز بیست‌هزارخلعت بمردم پوشاند اعلاوادنی ازفیض‌وجودش بهرمند میشدند دوشعر برای شمعهای افروختهٔ مجلس عضدالدوله گفت‌اوهم یك اسب ویك‌کیسهٔ زرباوخلعت‌داد .

آفرین برچنین مردمانی که‌درمواقع‌خطرهم‌ناسپاسی نمیکنندمدح‌وقدح‌بیجاکارمردم بی‌ایمان‌است اگراینشاعر هم‌مثل مامردم‌امروز بودتااوضاع عوض‌میشد یك‌قصیده درمذمت ابوطاهر میسرودو تمام‌رذائل وجنایات راباو نسبت میداد بخاطر تقرب‌نزد دولت‌وقت وجلب مال‌ومقام‌مجازی‌دو روزهٔ‌دنیا و زمامداروقت رااگرچه مستجمع‌جمیع صفات‌رذیله‌بودمیستود واورا پاکترین وپاکیزه‌ترین افرادمعرفی میکردتابه آب‌و نانی‌برسد!

رسولخدا(ص) بامیرمؤمنان‌فرماید **ان من‌الیقین ان لاترضی احداً بسخط‌الله ولا تذم‌احداً علی‌ما منعك‌الله ولاتحمد احداً علی‌ماآتاك‌الله فان‌الرزق لا**

یجره حرص حریص ولا یصرفه کراهة کاره الخ این حدیث با اختلاف عبارت در کتاب جهاد وسائل نقل شده ومستدرك وسائل کتاب جهاد باب وجوب الیقین بالله از ابویعلی جعفری تلمیذ مفید در کتاب نزهه از رسولخدا(ص) نقل میکند که خطاب بامیرالمؤمنین نموده وفرماید یاعلی ان من الیقین(الخ) یعنی از یقین است که کسی را با غضبناك کردن خدا خوشنود نسازی، وبرای آنچه خدا ترا از آن منع کرده کسی را مذمت نکنی وبخاطر آنچه که خدا بتو داده کسی را مدح وثنا نگوئی زیرا روزی بسبب حرص حریص جلب نمیشود وبوسیلهٔ منع مانع از کسی سلب نخواهد گشت محیط قمی فرماید .

قدپی تعظیم خلق خم نتوان کرد — بندگی وخواجگی بهم نتوان کرد
منت دونان پی دونان نتوان برد — بهر درم حال خود دژم نتوان کرد
آنچه ز دیوان غیب گشته مقرر — هیچ بتدبیر بیش وکم نتوان کرد
از پی مخلوق ترك حق نتوان گفت — ترك صمد سجدهٔ صنم نتوان کرد
هر سر مو گر کند هزار زبان باز — شکر تو یا سابغ النعم نتوان کرد
غیر نبی ووصی وفاطمه و آل — از دگری خواهش کرم نتوان کرد
با تو برادر هرانچه شرط بلاغ است — گفتم و تکرار دمبدم نتوان کرد

دلها از شنیدن صفات این مظاهر شرف وفضیلت بوجه می آید اما تاریخ نمیگذارد این نشاط وسرور باقی باشد ورق دیگر که میزنیم بازاثرات ننگین مردم چاپلوس وناکس بچشم میخورد وروان را آزار می بخشد

درسفینة البحار «لفظ عوی» بمناسبت شرح احوال معویه نقل میکند که مجفن بن ابی مجفن برمعویه داخل شد وبرای خوش آمد آن ناپاك زبان بجنایاتی گشود که قلم از بیان آن شرم دارد ، معویه پرسید از کجا میائی گفت جئتك من عند ألئم العرب واعیی العرب واجبن العرب و ابخل العرب قال معویه ومن هو قال علی(ع) ! یعنی از نزد لئیم ترین وکنگ ترین وترسو ترین وبخیل ترین مردم میآیم ، معویه گفت او کیست مجفن گفت علی(ع) است

معویه گفت ای مردم شام بشنوید این عراقی چه میگوید ، دومرتبه تکرار کن همه بشنوند بار دیگر سخن را اعاده کرد معویه گفت وای بر تو ای نادان این چیست که میگوئی چگونه

علی لئیم ترین وپست ترین مردم است درحالیکه پدرش ابوطالب جدش عبدالمطلب و همسرش فاطمه دختر پیغمبر است وچگونه بخیل ترین عرب ست درحالیکه بخدا قسم اگر اورا دوخانه باشد یکی ازکاه دیگری از طلا قبل از بخشش کاه طلا را انفاق خواهد کرد و چگونه ترسو ترین مردم است و حال آنکه هر گاه دو صف دربرابر یکدیگر قیام به نبرد میکردند بخدا سوگند جنگجوی شجاع تنها علی بود وچگونه گنگ ترین عرب است درحالیکه بخدا سوگند سنت بلاغت وسخنوری رادرقریش پایه گذاری نکردمگر علی بن ابیطالب سپس باو فحش مادر داد و گفت اگر دیگر چنین جسارتی بساحت امیر (ع) کرده ای گردنت راخواهم زد

مجفن که دیدمعویه چنین میگوید ودیگر ازدریافت جایزه محروم است لحن سخن را گردانید ووجدان خواب آلود خودرا بیدارکرد و گفت بخدا تواز من ظالم تری زیرا با اعتراف بمراتب مزبور بااو می جنگی معویه درجواب گفت برای طلب ملک وریاست می جنگم نه آنکه سبقت وفضیلت او را منکر باشم مجفن گفت خدا هم دربرابر اینعمل بر تواتمام حجت کرده وناچار عذابت خواهدکرد معویه گفت **ورحمتی وسعت کلشیء** یعنی خدادرقرآن فرماید رحمت من برهرچیز احاطه داردوهمه راشامل خواهدبودجواب معویه درخود این آیه وجود دارد زیرا در دنبالهٔ آن فرماید **فساکتبها للذین یتقون ویؤتون الزکوة والذینهم بآیاتنا یؤمنون** «اعراف آیه ۱۵۶» یعنی بزودی این رحمت را برای کسانی مینویسم که پرهیزکاربوده وزکوة بدهند وبه آیات ما ایمان آرند

امان از غرور وافراط درامیدواری بمغفرت خدا کسیب چه گناهان وجنایاتی میشود وکار رادر ارتکاب جرائم بکجاها میکشاند ! بهرحال این متملق نابکار برای دریافت چند درهم وحدان خودراتاآنجا پایمال کرد که معویه ستمگرهم تاآن حدحاضر بشنیدن وپذیرفتن نبود ، تفو براین بیشرمی وجرأت برخدا اینها همه ازآثارشوم زبان وجنایات سخن است

از شنیدن داستان مجفن ناراحت شدید وبا شرح شهامت احنف بن قیس ارخستگی بیرون میآئید، مردیست حروصریح اللهجه وبیزار ازچاپلوسی وتملق، روزی معاویه باو گفت رأی توچیست میخواهیم یزید راجانشین خود سازم احنف گفت انت اعلم بلیله ونهاره توخودبهتر

ازحالات او اطلاع داری که شبها تاصبح چه میکند وروزها چه معامله‌ای انجام میدهد ؟ معویه تصمیم شوم خودرا عملی کرد وازمردم برای خلافت یزید پیمان گرفت آنگاه درقبهٔ حمراء جشنی برپاساخت ومردم به تهنیت میآمدند وبه یزید درحضور پدرش تبریك میگفتند احنف هم حضورداشت اماساکت بود معویه باو گفت توچراچیزی نمیگوئی، احنف گفت اخاف الله ان کذبت واخافکم ان صدقت یعنی اگر دروغ بگویم ویزیدرا مدح کنم ازخدامیترسم واگر راست بگویم وناپاکی وبی لیاقتی یزیدرا اظهار نمایم ازتومیترسم .

وقتیکه ازمجلس بیرون آمدندیکی ازمداحان وچاپلوسان گفت ای ابابحر وکنیهٔ احنف بود، بدترین خلق خدا معاویه ویزیدند اما تحصیل مال جزبااین سخنان دروغ میسر نیست احنف جوابی باوداد که مضمون کلام مولی الموحدین امیرمؤمنان(ع) است که فرمایدان من عزائم الله فی الذکر الحکیم التی علیها یثیب ویعاقب ولهایرضی ویسخط انه لاینفع عبداً و ان اجهد نفسه اواخلص فعله ان یخرج من الدنیا لاقیاً ربه بخصلة من هذه الخصال لم یثب منها ان یشرك بالله فیما افترض علیه من عبادته اویعنی غیظه بهلاك نفسه اویقر بامر فعله غیره اویستنجح حاجة الی الناس باظهار بدعة فی دینه اویلقی الناس بوجهین اویمشی فیهم بلسانین ، نهج البلاغه خطبه ۱۵۲ ودربرخی نسخه‌ها بجای یقربر وبجای نفسه نفس ضبط شده ، یعنی ازمقررات محکم کتاب الهی که میزان ثواب وعقاب ومدار رضاوغضب خداشناخته میشود آنستکه هرچند بنده بارنج وزحمت به اعمال وعبادات خالصانه قیام نماید امایکی ازاین خصال دراوباشدوازآنها توبه نکند وبایکی ازهمین صفات خدارا ملاقات نماید نتیجه‌ای اززحمات خودنخواهد گرفت، یادرعبادت خدا شرك ورزد یابسبب تلف کردن نفس خویش خشم خودراتسکین بخشدویاکاری که دیگری کرده غاصبانه بخودنسبت دهدیاطلب حاجت ازمردم کند بسبب بدعت گذاردن در دین یامردم رابادوروئی ونفاق ملاقات کند ویادرمیان ایشان بدوزبان رفت آمدنماید.

پس بدترین گناهان دوروئی ودوزبانی است که انسان کسی رادرباطن جنایتکار بداند ودرغیاب برذائل اواعتراف کند اما درحضورش اورامدح وثنا نماید بخاطر اغراض فاسدهٔ دنیوی ازطلب مال ومقام وسایر هدفهای پست مادی وعیوب آن نابکاررااز اومخفی داشته اورا

جری ومغرور سازد .

آری جانشین کردن معاویه فرزندخود یزیدپلید را برای حکومت جنایتی برجرائمش افزود چنانکه درقاموس الرجال تستری لفظ معاویه ازتاریخ طبری ازحسن بصری نقل شده که گفت اربع کن فی معاویة لولم یکن فیه منهن الاواحدة لکانت موبقة انتزاوه علی هذه الامة واستخلافه ابنه بعده سکیراً خمیراً یلبس الحریر ویضرب بالطنابیر وادعاءه زیاداً وقتله حجراً ، یعنی چهار عمل ازمعاویه سرزدکه اگرنبود مگریکی ازآنها برای هلاکتش کافی بوداول آنکه خودرا برای خلافت برمردم بدون لیاقت تحمیل کرددوم آنکه فرزند شرابخوارحریر پوش طنبورزن خودرا جانشین خویش قرارداد سوم آنکه زیادبن ابیه رابرادرخویش خواند چهارم آنکه حجربن عدی رضوان الله علیه راشهیدکرد ،

یزید گذشته ازتمام ظلمهاکه درکربلا باهل بیت عصمت وطهارت کرد وآنان را چهل منزل درنهایت اذیت وشکنجه اسیر نمود خصوصاً درمجلس پلید خوددرشام اعمالی کرد که حکایت ازکمال بیشرمی وقساوت وناکسی ورذالت وبی ایمانی اومیکند زیرا عموماً باکشتن طرف مقابل بایستی خصومات خاتمه یابد اما این حرامزادهٔ نانجیب درحضوراطفال خردسال حسین (ع) چوب برلبهای نازنین آنحضرت مینواخت ورعایت حال این فرزندان بیگناه ویتیم رانمیکرد .

مرحوم سبزواری صاحب جامع النورین نقل میکند که ضرب حتی کسر آنقدرچوب زد تاشکست آیا چوب شکست یادندانهای مقدس امام؟ کاربجائی رسیدکه زینب دست برد و گریبان پاره کرد اما زینب فاحوت الی جیبها وشقتها ونادت یابن مکة ومنی یابن زمزم وصفا یعنی ای پسرمکه ومنی ای پسرزمزم وصفاسر توکجاومجلس شراب یزیدکجا لبهائی که رسول خدا میبوسیدکجا وچوب خیزران یزیدکجا ابوبرزهٔ اسلمی گفت ارفع قضیبك عن هاتین الشفتین فقدرأیت الرسول یقبل موضع قضیبك چوبت رابردارازبوسه گاه رسول . که خودمکرردیدم پیغمبراین لب و دهان رامیبوسید .

محدث قمی درنفس المهموم ازامام چهارم نقل میکندکه هنگامیکه یزید سر مقدس

حسین را در طشت گذارده ومجلس لهو ولعب گسترده بود فرستادهٔ پادشاه روم درآنجا حاضر بودپرسید این سر کیست ؟یزید گفت مالك ولهذا الرأس ترا بااین‌سرچکار.

رسول‌روم گفت میخواهم‌وقتی بکشورخودبرگشتم وصف‌این‌مجلس‌ترا برای‌پادشاه روم بیان‌کنم تااونیز درفرح‌وسرور باتوشریك باشد .

یزید گفت این‌سر حسین‌بن علی‌بن ابیطالب است رسول پرسید مادرش کیست گفت فاطمه‌دختر پیغمبر، رسول‌نصرانی گفت افلك ولدینك‌لی‌دین احسن‌من‌دینکم وای‌برتوودین توباد ،دین‌من‌از دین‌شمابهتراست .

زیراپدرمن ازذریهٔ‌حضرت داودپیغمبر میباشد وبین‌من وداود پدران‌زیادی فاصله‌است ونصارامرا محترم میشمارند وخاك‌قدم مرابتبرك برمیگیرند که‌من ازنوادهٔ داودم وشماپسر دختر پیغمبرخودرامیکشیددرحالیکه بین‌اوو پیغمبر یك‌مادر بیشتر فاصله نیست .

این‌چه دینی‌است که شماداریدسپس گفت ای‌یزیدآیا قصهٔ‌کنیسهٔ حافرراشنیده‌ای؟یزید گفت بگو تا بشنوم ، رسول گفت درآن‌کنیسه محلی‌است که‌سم حمارحضرت عیسی (ع) در آن‌مکان قراردارد ونصاری‌آنمکان راتعظیم میکنند وتوبافرزند پیغمبرخود این معامله را میکنی یزید ازسرزنش او بسیار ناراحت شد ودستورداد اورابقتل برسانند نصرانی وقتی از ارادهٔ‌آن نا پاك‌مطلع شد گفت دیشب پیغمبر شمارادرخواب دیدم مرابشارت ببهشت داداشهد ان‌لااله الاالله واشهدان محمدا رسول‌الله سپس سرحسین را بسینه چسبانید وبوسیدوگریست وشهید گردید .

ای‌حسین‌ای گل گلزاررسول — گل نورستهٔ بازار بتول
ای سرت سر اناالله بطور — که بکهواره وگاهی بتنور
آسمان تختهٔ گهواره تو — چشم انجم پی نظارهٔ تو
آفرین برتن صد پارهٔ تو — آه بر زینب غمخوارهٔ تو
ای لب لعل‌تو بی گفت‌وشنید — بوسه‌گاه نبی‌آن نور مجید

گاه هم بوسه‌گه چوب یزید

وصلی‌الله علی محمدوآله الطاهرین

مجلس شانزدهم

«در اقتصاد و قناعت»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ، واقصد فی مشیك واغضض من صوتك

«سورهٔ لقمان آیهٔ ۱۹»

یکی از فضائل اخلاق بشری اقتصاد در امر زندگی ومعیشت است که انسان در همه حال حد وسط و میانه را انتخاب کند نه اسراف وولخرجی نماید ونه بهودی سفت باداشتن وسائل کامل ببدبختی وعسرت و وذلت بسر ببرد . دین مقدس اسلام که بجمیع جوانب اخلاقی توجه شایانی مبذول داشته باین صفت شریفه نیز اهتمام زیادی نموده ودر آیات وروایات موضوع مزبور را بشدت تعقیب فرموده است .

در آیهٔ بالا از زبان حضرت لقمان بفرزندش فرماید در راه زندگی میانه را انتخاب کن و مقتصد باش وازصوت وصدای خود حتی الامکان بکاه یعنی بیهوده وبدون جهت صدارا بلند مکن مثلا اگر مخاطب تو نزدیکت قرار دارد لازم نیست باقریاد با اوسخن گوئی که دوراز عقل و ادبست وشاید علت اینکه در ذیل آیه فرماید ، **ان انکر الاصوات لصوت الحمیر** . بدرستیکه زشت ترین صداها صوت الاغ است آن باشد که این حیوان تمام صدائی را که دراختیار دارد بدون جهت بیرون میدهد وبالاخره اینهم یکی ازشعب اسراف بوده واقتصاد در این امر نیز شایسته است ودرسورهٔ بنی اسرائیل آیهٔ ۲۲ فرماید **ولاتجعل یدك مغلولة الی عنقك ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوماً محسوراً** یعنی نه دست خودرا بگردن مغلول کن ونه بیش از

اندازه‌بگشا که ملامت‌شده وپشیمان گردی ومراداز غل‌کردن دست بخل وامساك ومراد از گشایش‌فراوان اسراف‌و ولخرجی‌است .

ودرذیل این‌آیه‌نقل میکنند که‌روزی‌پیغمبراکرم آنچه‌داشت‌بفقراداد آخروقت‌مسکینی آمدطلب مساعدت‌کرد رسولخداچیزی نداشت‌متأثر وناراحت گردید جبرئیل‌آیهٔ مزبوررا آوردکه بهترآن بود بهر فقیری مقدار مختصرتری بدهی تاهیچیك ناامید ومأیوس‌نشوند بازدرسورهٔ فرقان‌آیه۶۷فرماید **والذین‌اذا انفقوالم یسرفواولم‌یقترواوکان بین ذلك قواماً** یعنی بندگان رحمان‌آنکسانند که‌هنگام بخشش‌نه‌اسراف میکنند ونه ازاندازه لازم میکاهندبلکه دربین این‌دومرحله قائم وپایدارهستند ازآیات که‌بگذریم نوبت به‌اخبار واحادیث میرسد .

امام‌صادق (ع) فرماید ان‌السرف یورث الفقروان القصدیورث الغنی اسراف موجب فقرو اقتصاد ومیانه‌روی سبب غنا وبی‌نیازی است و نیز فرماید ضمنت لمن اقتصدان لایفتقر یعنی‌من ضمانت میکنم که شخص مقتصد هیچگاه نیازمند نشود وامام باقر(ع) بنا برنقلی و نقل‌دیگر امام صادق علیه‌السلام فرماید الکمال کل‌الکمال‌التفقه فی‌الدین والصبرعلی النائبة وتقدیرالمعیشة «این سه‌حدیث درکتاب تجارت‌وسائل باب‌اقتصادآمده » یعنی بسرحدتکامل کسی‌میرسدکه درامردین با بصیرت وفهم باشدودر پیش‌آمدها صبر وشکیبائی‌کندومعیشت‌را اندازه‌بگیرد زیرا بایستی‌مخارج ومصارف‌زندگی دارای حدواندازه‌ای بوده گنره‌وبیحساب نباشدچنانکه شاعر گوید :

بدخل وخرج‌خود هردم‌نظرکن چودخلت‌نیست‌خرج‌آهسته‌ترکن

وسعدی‌فرماید :

برآن کد خدا زار باید گریست که‌دخلش‌بود نوزده خرج‌بیست

لذامردم قدیم مخصوصاً اهل‌بازاروکسبه وقتی میدیدند دخلشان‌کمتر ازمخارج‌شان است‌ازگوشت ونان ولباس ووسائل خانه تدریجاً میکاستند تاآنجاکه جواب‌کمبود عائدی آنها رابدهد ومبتلابورشکست‌نشوند زیرا بدترین ننگ ورسوائی‌رابرای‌خودآن میشمردند که بورشکستی معروف‌گردند ولی متأسفانه دراجتماع حاضر امروز با علم قطعی باین‌که

کوتاه آمده‌اند وکم‌وکسردارند هرساعت برتجمل ها ورنگین کردن سر وصورت خانه و زندگی خود ازمال‌دیگران‌می‌افزایند ومنتظرندکه نامشان بورشکستی‌بلند شود زیرااین رافخرومباهات میدانندو باصطلاح‌مد شده‌است ووقتی‌هم‌ورشکست‌شدند چندی‌مخفی‌میشوندبعداً بتومانی دوسه قران‌باطلبکارها میسازند طلبکاربیچاره‌هم ازترس‌آنکه این‌دوسه قران نیز ازکیسه‌اش برودآن‌راقبول میکند ولی آنروسوای بدبخت بتوهم اینکه اززیربارديون بیرون آمده میرودمال مردم‌راکه بنام زن وفرزندوخویشان‌خودکرده باکمال‌رغبت میخوردواگر هم‌راستی نداشته باشد بعداً که‌ثروتمندشد نمیفهمدکه بایدبرودطلبکارها راراضی کند خیال میکند همان دو سه قران کفایت کرده خود را بوبال وبدبختی دنیاوآخرت‌می‌اندازد . زندگی‌را هرچه‌وسعت دهی واسباب و تشریفات آنرا زیادکنی مایحتاج و لوازم آن بیشتر میشودوآن لوازم‌وحوائج‌راهم اگرمهیاکنی‌باز محتاج بوسائل دیگری خواهی‌بودکه شماره وانتها ندارد وحد یقفی‌برای آن‌نمی‌توان تصورکردلذا درسخنانی‌که‌امام چهارم‌حضرت‌علی‌بن‌الحسین‌علیه‌السلام اززبان بلوهر نقل میکند میفرمایدکه بیوذ اسف گفت درپی تجملات زندگی‌مباش که‌سرگردان‌خواهی‌شدوبمرحله‌ای‌نتوانی رسید که‌مستغنی‌وبی‌نیازگردی‌امام(ع) دراین‌مقام مثالی میزند ومیگویدمثلا اگر اسب‌سواری‌بخواهی‌زین‌میخواهد وخرج‌ومصارف اسب رابایستی تحمل‌کنی‌آنهم چیزدیگری‌در دنبال داردودرزمان امروزبایستی گفت ماشین سواری محتاج برانندە ومخارج بنزین ولاستیك است آنهم محتاج بوجودیك منبع درآمد دیگری‌استو برعکس‌هرچه‌دائره‌معاش راتنگ‌بگیری‌ومحدودکنی‌راحت‌ترخواهی‌بود ، بیشتر عوامل‌فقروبدبختی ازناحیه‌اسراف‌درامرزندگی‌وعدم رعایت اقتصاد است

اگر بمقدار متوسط از خوراك وپوشاك وسکنی ومنکح و اثاث‌البیت اکتفا شود انسان بخوشی وکامرانی‌بسرخواهدبرد لذادراصول‌کافی «باب‌الکفاف ازحضرت‌سجاد علیه‌السلام نقل میکندکه‌رسول‌خدادربیابان بشترچرانی رسیدندکسی رافرستادندوازاوشیر طلبیدند اوگفت آنچه‌درپستان شترهاست برای‌چاشت قبیله وآنچه‌درظرف ها دارم‌برای‌شام قبیله‌است‌پیغمبر فرمود خداوندا مال واولاد اورا زیادکن ازآنجا عبورکردند بگوسفند چرانی‌رسیدندکس فرستادند شیرخواستندآنمرد هرچه‌شیردرظرف‌ودرپستانهای گوسفندان داشت‌بایك گوسفندان

برای حضرت فرستاد و گفت این قلیلی بود اگر بخواهید بیش ازاین میفرستم حضرت فرمود خدایا بقدر کفاف روزی او فرما یکی از صحابه عرض کرد علت این امتیاز دردعا چه بود فرمود قلیل باکفایت بهتر ازمال زیاداست که انسانرا غافل سازد خداوندا محمدوآل محمدرا به اندازهٔ کفاف روزی فرما !

جمع کردن مال وانباشتن سرمایه‌های هنگفت سبب ایذاء و ناراحتی طبقات ضعیف و ناتوان وحسرت واندوه آنهاست واحیاناًهم عکس العمل‌هائی درتودهٔ مستمندایجاد کرده آنهارا بمرام پلیدوناپاك کمونیستی خواهد کشانیدزیرا جمع مال عادتاً موجب حرص وبخل ازپرداخت حق بینوایان می‌شود و امتناع از تأدیه حقوق فقرا هم موجب تولید اینگونه مرام ها خواهد گردید .

یکی ازعوامل اسراف وولخرجی وعدم رعایت اقتصادهمانا تقلید مردم ازیکدیگر درمد لباس ومسکن وتغییر سریع وپی درپی لوازم زندگی وتطبیق آنها بامد روزوشباهت وتقلیداز دیگران است همه‌میخواهند ازغنی وفقیرزن و مرد بیگدیگر تاسی کنندومانندهم زندگی نمایند بدون مراعات وتفکر دراینکه آیا میتوانند وقدرت مالی آنها اجازه‌میدهد یانه لذا زیربار قرضهای سنگین میروندتاخودرا بشکل رقبای خوددرآورند

تقلید راانسان بایدازاعمال ورفتار خوب هرکس باهرجمعیتی بکند وتصلب وتعصب دررفتار آبائی واجدادی خودچه خوب باشد وچه نباشد غلطو نارواست اماالبته نه آنکه درهرچیز کور ـ کورانه وعامیانه بدون تشخیص صحیح و سقیم آن تقلید نماید قرآن‌مجید در سوره زمر آیه ۱۸ فرماید: **فبشر عباد، الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئك الذین هدیهم الله واولئك هم اولوا الالباب** یعنی بشارت‌ده بندگان مرا آنانکه سخن را میشنوند پس پیروی میکنند بهترش‌را ، اینهایند کـه خدایشان راهبـری کرده و اینگـروه صاحبان خردند ، به بینیم پیغمبراکرم و ائمه اطهار و بزرگان اسلام چگونه در زندگی ازتقلید حذر داشتند ، در یکی از جنگها رسولخدا (ص) مشاهده کرد که یکنفر از سربازان تیر و کمان خارجه را استعمال میکند آندریای اخلاق و حلم فوراً با کمال غضب جلو آمد و تیر وکمان را از دست او گرفت و شکست و دور انداخت و فرمود مگر مسلمانها

خودشان اسلحه ندارند ؛ درامور زندگی قانع بودند و باقل ضرورت ومایحتاج ازهر قسمتی اکتفامیکردند ، بآن نسبت که درعلم وعمل وتعلیم معارف واخلاق و خدمت بخلق وارشادوهدایت جامعه حریص بودند برعکس درامر معیشت زاهدو قنوع ومقتصد بودند بایستی بآنها تأسی کنیم علی علیه السلام در نهج البلاغه پس از آنکه شمه‌ای از مواردزهد واقتصاد وقناعت پیغمبر را بیان کرده وشرح میدهد فرماید **فتأس بنبیك الاطیب الاطهر فان فیه اسوة لمن تأسی و عزاءاً لمن تعزی**، یعنی پس به پیغمبر پاکیزه وطاهر خویش تأسی واقتداکن که اینجاجای تقلید وتأسی است اشاره بآنکه همه‌جا ودر همه‌مورد جای تقلید نیست تقلیدرا بایداز نیکان در امور نیك آنها عملی نمود ، نه از مردم اراذل و بوالهوس در رقاصی و ولخرجی و بدمستی آنها.

درخصال صدوق (عدد ۱۲) حدیث ۱۶ ازحضرت صادق (ع) نقل میکند که مردی دوازده درهم هدیه خدمت رسولخدا آورد، حضرت بعلی (ع) فرمود این پول را بگیر وبرو بازار برای من پیراهنی ابتیاع کن ، علی (ع) رفت و پیراهنی بدوازده درهم خرید و آورد رسول اکرم فرمود ارزان تراز این میخواهم امیر (ع) رفت آن را پس داد سپس رسولخدا خودبا علی (ع) ببازار رفتند درراه بکنیزی برخوردند که چهاردرهم داشته و گم کرده بود حضرت چهار درهم از آن پول را باو دادند ورفتند پیراهنی بچهار درهم خریدند درباز گشت دیدند فقیری عریان در کوچه نشسته آن پیراهن را باو دادند آنگاه با چهاردرهم مابقی پیراهنی برای خود خریدند درمیان راه دیدند آن کنیز گریه میکند سبب گفت که وقت دیرشده میترسم ارباب من مرا بیازارد .

رسولخدا بجانب خانهٔ ارباب آن کنیز حرکت کرده نزدیك در ایستادند سلام کردند جواب نشنیدند تامرتبهٔ سوم اهل خانه جواب دادند حضرت فرمود چرادر مرتبهٔ اول ودوم جواب ندادید عرض کردند میخواستیم سه مرتبه سلام شما برماوارد شود آنگاه شفاعت کنیز رافرمودند صاحبان کنیز گفتند ما بپاس قدوم مبارك شما کنیز را آزاد کردیم حضرت فرمود نیکو دراهمی بوه دوغریان راپوشاند ویك بنده راهم آزاد کرد .

بهرحال اقتصاد و قناعت سبب سربلندی و سرافرازی و عزت بوده طمع وحرص علت بدبختی

ورسوائی و ناراحتی خواهد بود چنانکه گفته‌اند .

امت مطا معی فارحت نفسی فان النفس ما طمعت تهون

و احییت القنوع وکان میتاً ففی احیائه عرض مصون

اذا طمع احل بقلب عبد علته مهانة وعلاه هون

یعنی طمع‌های خودرا کشتم وراحت شدم زیرا نفس تاآلوده بطمع است دچار ذلت است و قناعت راکه دروجودم مرده بود زنده ساختم تادرسایهٔ حیات آن آبرویم محفوظ ماند ،وقتی طمع دردل کسی رخنه کند مهانت وذلت سراپای اورا احاطه خواهد کرد .

لذا درکلمات اهل عصمت آمده «عزمن قنع وذل من طمع» یعنی هرکس قناعت کند عزیز شودو هرکس طمع پیشه نماید ذلیل گردد عطاری بزازی ،حمالی قصابی زارعی ،کارمندی در هررشته وبهرحدی هستی قانع وصبورو خورسندباش نگومن هم باید مثل فلان شخص وفلان طبقه باشم وگرنه شرفم وحیثیت وآبرویم کاسته میشود شرف وآبرو بعبادت واطاعت خداومنحصراً درب خانهٔ خداست ای بسامردمیکه اینجاوجیه و آبرومندند درنزدخدا بقدرپشه‌ای وزن ندارند چنانکه دمیری درکتاب حیوة الحیوان درلفظ بعوضه ازرسولخدا (ص) نقل میکندکه فرمود **ان العبد لینشر له من الثناء ما بین المشرق والمغرب و لا یزن عندالله جناح بعو ضة** یعنی بعضی از بندگان را مردم مشرق و مغرب مدح و ثنا میکنند در حالیکه بقدربال پشه‌ای نزد خدا ارزش ندارد وچه بساکسانیراکه مردم اعتنانمی کنند واورا نمی‌شناسندبمیرد بماندسفر کند حاضر باشدمریض شوداز جلو چشمشان درکوی و برزن عبور کند نمی‌شناسند نمی‌فهمند امانزد خداواز اولیای بزرگ و خواص بندگان شمرده می‌شود و مقام عظیمی دارد .

آدمیت بلباس خوب وآپارتمان وماشین سواری و درجه ورتبهٔ اداری وگردید بانگ نیست وگرنه اولیای معصوم که فاقدتمام این مزایای پوچ ومجازی بودند نبایستی سراسر عالم رانام وعزت وعظمتشان پس از ۱۴ قرن احاطه نماید ودوست ودشمن سرتعظیم وتجلیل دربرابرشان

فرودآرند درحالیکه چه بسامليونها مردم ثروتمندومتمول درهمین قرنهای اخیر ومعاصرما آمدند ورفتند ونه نامی ازآنها باقی است ونه نشانی مگر آنکه عمل خیری وآثار باقیه‌ای‌از خود گذارده باشند تا بآن سبب نامشان باقی باشد

بنابراین اقتصاد در زندگی ازاهم لوازم وواجبات است واصولا شخص مقتصد رانتها میتوان غنی وبی‌نیاز نامیدزیرا بسبب تقویت‌این‌صفت‌شریف سلب احتیاج‌از همه‌جاوهمه چیز کرده‌وبحال حاضر خودراضی ودلخوش است نه‌بدرخانه این‌وآن‌میرود ونه‌تملق‌و چاپلوسی میکند باکمال وقار وبزرگی وتمنع‌نفس وسرافرازی وآقائی درمیان‌مردم حرکت‌میکند، در نتیجه‌سخن خودرا در هرموردیکه اراده کند میگوید ترس‌ووحشتی‌ندارد آزاداست شاهنشاه نفس خودوسلطان وجود خویش‌است . سعدی گوید

شنیدم که در روزگار قدیم شدی سنگ در دست ابدال سیم
مپندار کاین قول معقول نیست چوقانع‌شدی‌سنگ وسیمت‌یکی‌است
چوطفل‌اندرون‌دارداز‌حرص‌پاك چه مشت زرش پیش همت چه خاك
خبرده بدرویش سلطان پرست که‌سلطان‌زدرویش مسکین‌تر است
گدا راکند یکدرم سیم سیر فریدون بملك عجم نیم سیر

دیگرازعوامل‌وعلل‌اسراف‌وولخرجی‌شوق بتکلفات‌زندگی وتهیهٔ‌اشیاء لوکس ومصرف کردن‌مال در راه باطل‌است ومتأسفانه‌دشمنان ماهم بوسیله واردکردن‌اشیاءتجملاتی که‌درهمه عصر یکمرتبه هم مورد احتیاج نبوده واگرهم‌باشد به‌نوع‌ارزان تر آن‌هم‌میتوان‌سرکرد مارا محتاج بخودشان نمودند تغییر دادن نوع و مدل ماشین تازه وارد یا تغییر دادن رنگ ساختمان یانقشهٔ آن‌بدون‌آنکه درمدل ورنگ ونقشهٔ قبلی عیب‌واشکالی‌بوده بلکه‌اکثراً نقشه واسلوب عمارتهای قدیم ازجهات کثیره‌ای بهتروصحیح‌تر ازاسلوبهای امروزی‌است واگر کسی بافهم وبی‌غرض باشد این‌حقیقت را زودتصدیق خواهد نمود .همه‌درشماراسراف‌است یااستعمال ظروف طلاونقره واشیاء نفیسه وامثال‌آنها ، لحاف ندارد رادیومیخردزن وبچه‌اش ساترعورت ندارند تلویزیون تهیه‌میکند که‌این‌آلات لهوولعب بهیچ‌خانه‌ای‌نرفته مگرآنکه برکت ونوروایمان ومعنویت را ازآن‌خانه سلب‌نمود .

جناب سلمان رضی الله عنه را استاندار مدائن کردند سوار بر الاغی شد وحرکت کرد مردم باستقبال آمدند درراه به پیرمردی که بردراز گوشی سوار است رسیدند ازاوسؤال کردند امیرماسلمان کجاست گفت اماامیررا نمی‌شناسم اماسلمان من‌هستم خواستند مرکبش‌راتغییر دهند ومبدل به‌اسب سواری کنند قبول نکرد و گفت‌اینحیوان رام‌تروبی‌خطر تراست وانسان‌را ازکبر و خودخواهی دور میدارد .

دریکی ازدکانها یایکی ازحجرات کاروانسراهامنزل کرد تامردم باوکاملادسترسی داشته باشند وزنبیل بافی میکرد واز عائدی‌آن اعاشه‌مینمود اثاث خانه اش راکه عبارت از یك کاسه چوبی ویك‌آفتابه وسفرهٔ نان ویکقطعه حصیر ویکلحاف بودهر گاه‌سیل‌دجله طغیان میکرد بردوش‌میگرفت وببرکز بلندی میرفت ومیگفت نجی المخففون سبکبارها رستگارند اگراثاثم‌سنگین‌وثقیل‌بودالان‌درحمل‌آن‌میماندم‌وگرفتارغرقاب میشدم

مجلسی‌درحیوة القلوب مینویسد اینوجود بزرگوار درعین حال هنگام‌مرگ گریه میکرد سعدوقاص که بعیادت‌آنجناب‌آمده بودعرض کردسبب گریه‌ات چیست درحالیکه‌رسول خدا وقتی ازدنیا رفت ازتوراضی بودسلمان‌فرمودمن‌ازجزع‌مرگ‌نمی گریم‌وگریه‌ام‌ازحرص بزندگی دنیانیست بلکه‌ازآنجهت‌است که‌رسولخدا(ص) فرمودبایدمتاع‌ضروری‌هریك‌ازشما مانند توشهٔ مسافران‌باشد ومن‌دراطراف خود این‌اثاث‌رامی بینم ودر زمان‌آنحضرت نبود مگرطغاری‌وکاسه ومطهره‌ای ؛ ومینویسد اصبغ بن‌نباته گفت وقتی سلمان‌علائم مرگ‌درخود مشاهده‌کرد بمن‌فرمود مرا برتختی بنشان ومرابقبرستان ببرا گرمردگان بامن‌سخن گفتند من‌ازدنیاخواهم‌رفت‌زیراپیغمبراکرم(ص)فرمودعلامت‌مرگ‌توآنستکه مرده هابا توتکلم کنند دستورسلمان عملی شد وقتی بقبورمسلمین‌رسیدسلام کرد وجواب‌شنید ونقل قصهٔ سخن گفتن یکی‌ازاموات باسلمان ازظرفیت مجلس خارج است سپس اورابخانه‌آوردند واز دنیا رفت

ابن‌شهر آشوب در کتاب مناقب از جابربن عبدالله انصاری نقل میکند که روزی امیرمؤمنان(ع) درمدینه نمازصبح‌را خواند سپس‌روی مبارك بجانب ماکردو فرمودای گروه مؤمنان‌خدا اجرشمارا درمصیبت برادرتان‌سلمان عظیم گرداند آنگاه عمامهٔ‌پیغمبر برسر بست وپیراهن آنحضرت‌را پوشیدوعصای آنحضرت‌را دردست گرفت وشمشیر آنحضرت‌را حمایل

نمود وبرشتر غضباء آنحضرت سوارشد وقنبررا گفت ده گام بشمار یاآنکه ازیك تاده بشمار چون از شمردن فارغ شد بدرخانهٔ سلمان درمدائن رسیدند وبنابر نقلهای دیگر علی علیه السلام سلمان را غسل داد وکفن کرد وبخاك سپرد وبرروی قبرش آن ابیات معروف «وفدت علی الکریم بغیرزاد» رانوشت، وبرسی صاحب کتاب مشارق الانوار روایت میکند که چون حضرت جامه از روی سلمان برداشت سلمان تبسم نمود وخواست بنشیند امام(ع) فرمود بمرگ خود برگرد واورا بحال اول عودت داد !! گویا اشعار سعدی زبانحال او بود .

هر که سودای تودارد چه غم ازسودوزیانش — آن بی مهر توگیرد که نگیرد غم جانش
خفتهٔ خاك لحد راکه تو ناگه بسرآیی — عجب ار باز نگردد بتن مرده روانش
سرندارد چمن از قامت بالای بلندش — که همه عمر نبوده است چوتوسرو روانش

سپس حضرت بسلمان فرمود «مرحباً یااباعبدالله اذالقیت رسول الله (ص) فقل له مامر علی اخیك من قومك» اسلمان برتو تهنیت باد هرگاه پیغمبررا دیدی ماجرای مصیباتی که از مردم برعلی وارد گردیده برآنحضرت نقل نما بااینهمه فاصلهٔ راه علی(ع) آمد بدن سلمان را درمدائن بخاك سپرد اما زین العابدین (ع) ازخیمه گاه تاقتلگاه باآن فاصلهٔ کوتاه نتوانست بیاید سرپدررا بدامان بگیرد واورا دفن کند بدن نازنین حسین(ع) سه روزروی زمین کربلا ماند ولی بالاخره درروزسیزدهم امام سجاد(ع) آمدوموفق بدفن بدن پدر گردید همانوقت که به بنی اسد فرمود بروید حصیری بیاورید .

انز ار نضوا بر ود الشهان — و حسین مسلقی بلا اقبا ر
حق ان لا تکفنوا عسلویاً — بعد ما کفن الحسین بوار

یعنی ای طایفهٔ نزار وهاشمیین دیگر لباسهای فاخر نپوشید زیرا بدن حسین عریان بودو شایسته است که دیگرسادات راکفن نکنید که کفن حسین(ع) بوریا بود .

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین

مجلس هفدهم

«در ذم بخل ودنائت»

اعوذبالله من الشیطان الرجیم، ومن یبخل فانما یبخل عن نفسه یعنی هر کس بخل کند بخود بخل نموده «سورهٔ محمد آیهٔ آخر»

همچنانکه درمجلس سابق عرض کردیم که بایستی قانع ومقتصد بود نبایستی هم باداشتن مال ومکنت ببدبختی وگدامنشی گذرانید واین را بهانه کرد که انسان بایستی قناعت نماید ، قناعت را اگرچه فقیر وغنی هردو باید رعایت کنند اما گاه میشود که غلبهٔ وساوس نفسانی مطلب را برکسانی مشتبه کند واز مصرف کردن واستفاده از نعم الهی مضایقه نموده نام آنرا قناعت بگذارند .

قرآن فرماید **واما بنعمة ربك فحدث** «سورهٔ ضحی آیهٔ آخر» یعنی نعمت خدای خودرا اظهار نما وآنرا مخفی مساز .

نعمت علم را بایستی باتعلیم وتبلیغ اظهار نمودو بخل به ایثار وبذل آن بسیار زشت و نارواست، نعمت مال راهم بایستی باخوردن و پوشیدن ومسکن در عمارت باندازهٔ قدرت و توانائی وسایر تجملات زندگی اظهار کرد ودرمرتبهٔ بعد بایستی آنرا انفاق نمود تاچندین برابر اجر آخرت و دنیا نصیب انسان گردد واگر بخل کند درحقیقت بخل بخود نموده و خودرا از اجر آن جهان محروم کرده است لذا قرآن درآیهٔ بالا فرماید هر کس بخل کند بخل بنفس خود کرده است بالاخره هم بایستی خوروهم باید انفاق کرد واگر از انفاق مضایقه دارد اقلا بخود واهل خانه اش

زجر ندهد و یهودی مسلکی را پیشهٔ خود نسازد و بجان خود بخل نورزد حاج میرزا حبیب‌الله خراسانی گوید .

دمبدم عمر میرود بس باد — باده ده باده هر چه بادا باد
دیدی آخر که خواجه مرد و نبرد — آنچه در عمر خود نخورد و نداد
یا بخور یابده وگرنه خورد — دشمنت گر نهی بروز مباد
خیمهٔ این جهان حبابی دان — نیم بر آب و نیمه‌ای بر باد
گر نباشی بسان نخل کریم — باش باری بسان سرو آزاد

بسیار اشخاصند که تا زنده‌اند سر و صدائی از آنان نیست بلکه مردم تصور میکنند آنها بینوایند وقتی از دنیا میروند معلوم میشود ملیونر بوده‌اند .

امیر مؤمنان (ع) فرماید عجبت للبخیل یستعجل الفقر الذی منه هرب ویفوته الغنی الذی ایاه طلب یعیش فی الدنیا عیش الفقراء و یحاسب فی الاخرة حساب الاغنیاء « نهج البلاغه کلمات قصار » یعنی شگفت دارم از شخص بخیل که با شتاب بجانب فقریکه از آن میترسد میدود و بی نیازی را که طالب است باینوسیله از دست میدهد در دنیا مانند گدایان بسر میبرد و در آخرت محاسبه اغنیارا خواهد داشت در اینجا بی تناسب نیست که مناظرهٔ امام صادق (ع) با سفیان ثوری را بسمع شنوندهٔ محترم برسانیم .

در کتاب معیشت از فروع کافی از مسعدة بن صدقه نقل میکند که روزی سفیان ثوری که از رؤسای صوفیه بود بر امام صادق (ع) وارد شد دید آن حضرت لباس سفید بسیار ظریفی در بر دارد بطور تعرض و انکار گفت این لباس شما نیست اشاره بآنکه دور از مقام زهد شما بوده و بایستی مانند ما صوفیه لباس خشن و ضخیم بر تن کنید ، امام فرمود اینکه رسول خدا (ص) لباس ظریف بر تن نمیکرد از آنجهت بود که در زمان سختی و تنگی قرار گرفته بود اما هر گاه دنیا بمردم اقبال نماید شایسته ترین کسانیکه باید از نعمت خدا بهره مند گردند بندگان مؤمن میباشند

ناگاه اطرافیان سفیان که طرفدار تصوف و بیرغبتی به نعم دنیا بودند حضور یافتند و در جواب آن حضرت بآیهٔ شریفه **ویؤثرون علی انفسهم** «سوره حشر آیهٔ ۹ » و آیه **مبارکه و یطعمون الطعام** الخ «سوره انسان آیه ۸» و امثال این آیات که دستور ایثار و انفاق را میدهد

متوسل شدند امام (ع) درجواب آنان فرمود آیات مزبور دلیل بروجوب ولزوم ایثار نیست زیرا آیات دیگری درقرآن هست که دستور میانه‌روی درداد ودهش رامیدهد مانند آیه شریفه **والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا** سوره فرقان آیه ۶۷ یعنی بندگان خدا بایستی در انفاق حدوسط را مراعات کنند ورسول خدا (ص) فرمود خمس تمرات اوخمس قرص اودنانیر اودراهم یملکها الانسان وهو یرید ان یمضیها فافضلها ما انفقه الانسان علی والدیه ثم الثانیه علی نفسه وعیاله ثم الثالثه علی قرابته الفقراء ثم الرابعة علی جیرانه الفقراء ثم الخامسة فی سبیل الله وهو اخسها اجراً، یعنی پنج دانه خرما یاپنج قرص نان یاپنج دینار یادرهم را که انسان بخواهد انفاق کند در درجه اول بایستی بپدرومادرخود بدهد سپس صرف خویش واهل وعیال خود کند درمرتبه سوم بخویشان فقیر بپردازد اگر آنها مستحق نبودند بهمسایگان دهد درمرحله پنجم که ازآن چهار دسته فارغ شد در راه خدا انفاق نماید که ثواب آن چهارمرحله بیش از پنجم است

ورسول اکرم شنید مردی ازانصار هنگام مرگ خود پنج یاشش بنده داشته ومایملك او منحصر بهمین بوده وآنها را آزاد کرده باآنکه اولاد صغیر داشته است فرمود اگر بمن خبر میدادید نمیگذاردم اورادرمقابر مسلمین دفن کنید اموال خودرا بدیگران انفاق کرده و فرزندان خودرا رها کرده بروند تکدی کنند .

ونیز ازپیغمبر رسیده که فرمود ابدء بمن تعول الادنی فالادنی هنگام بخشش ابتدا کن بعائله خودهر کس نزدیکتراست سپس هر که بعدازآن نزدیکتر بتو است، واگر کسی هرچه دارد انفاق کند سپس ازخداطلب رزق نماید دعایش مستجاب نخواهد شد زیرا رسول اکرم (ص) فرمود چند طائفه دعاشان باجابت نمیرسد اول کسیکه درحق پدرومادرخود نفرین کند دوم کسیکه ازبدهکارخود سند نگرفته واومالش راخورده است سوم مردیکه درحق زنش نفرین گفته درحالیکه خدا طلاق آنزن را بدست اوقرارداده است چهارم کسیکه در خانه بنشیند و بگوید خدایا بمن روزی بده خدافرماید ای بندهٔ من آیا اعضای سالم بتو ندادم تاازخانه بیرون روی وبدنبال روزی حرکت کنی؟ پنجم آنکس که خدااموال زیادی نسیبش کرد همه را انفاق نموده سپس دعا کند خدایا بمن روزی بده خداوند فرماید آنهمه رزق واسع بتو عنایت نکردم چرا اسراف نمودی وهمه را بدیگران دادی وچیزی برای خود نگذاردی ششم کسیکه قطع رحم خودرا ازخداطلب نماید

وآنحضرت هنگام مرگ وصیت فرمود خمس مالش را انفاق کنند باآنکه اخبار ثلث

مال میت در مرض موت بدست خود اوست میتوانست تمام ثلثرا وصیت بانفاق فرماید اما بیش ازخمس وصیت نفرمود وپس از پیغمبر سلمان وابوذر دربین صحابه معروف بزهد وتقوی بودند اماسلمان وقتی بیت المال را تقسیم میکردند اوسهم یکسالهٔ خودرا برمیداشت کسی باو گفت تو بااین مقام زهد چگونه پیش بینی یکساله رامیکنی درحالی که نمیدانی امروز میمیری یافردا؟ سلمان درجواب فرمود همانطور که برمن از مرگ میترسید بایستی بزندگی من هم امیدوار باشید ای مردم نادان مگر نمیدانید که نفس برصاحبش سرکشی و طغیان میکند اماوقتی معیشت خودرا درمحلی محفوظ بداند بااطمینان بعبادت میپردازد

واما ابوذر نیز شتران و گوسفندان داشت ازشیر و گوشت آنها برای خود واهل وعیال و خویشان ومیهمانان خویش استفاده مینمود آنگاه امام رو بجماعت صوفیه نموده فرمودای مردم بدانید که من ازپدران خود ازرسول خدا روایت میکنم که فرمود **ماعجبت من شیئی کعجبی من المؤمن انه ان قرض جسده فی دار الدنیا بالمقاریض کان خیر اله وان ملك ما بین مشارق الارض ومغاربها کان خیر آله وکلما یصنع الله عز وجل به کان خیر آله** یعنی ازهیچ چیز باندازهٔ مؤمن تعجب نمیکنم اگر دردنیا بدنش را بامقراض قطعه قطعه کنند خیر اوست و اگر ازمشرق تامغرب راما لك شود نیز خیر اوست هرچه خدادربارهٔ او بخواهد خیر وصلاح اوست اشاره بآنکه هرچنددرحال فقر صبر و شکیب میکند و بحساب وعقاب مال درآخرت گرفتار نیست امادرحال مکنت وغناهم چون ایمان دارداز حدود فرامین الیهی خارج نمیشود لذا ثروت هم مایهٔ نیکبختی وسعادت او خواهد بود وچنان نیست که مال ومکنت او را بگمراهی وگناه وادار سازد .حکیم رومی فرماید

چیست دنیا از خدا غافل شدن	نی طلاو نقره وفرزند و زن
آب درکشتی هلاك کشتی است	آب در بیرون کشتی پشتی است
مال را گر بهر دین باشی حمول	نعم مال صالح خواندش رسول

سپس امام صادق(ع) فرمودمگر نمی بینید که قرآن فرماید سلیمان ازخدا سلطنتی خواست که بالاترین درجهٔ عظمت ووسعت راداشته باشد وخدایش ارزانی داشت واوهم بشرائط ملکداری بر طبق دستور خدا رفتار نمود وخدا نیز اوراسرزنش نفرمود واین خواهش اوراکه گفت بمن ملکی بده که بهیچ کس نداده باشی عیب نشمرد

پدرش داود نیز قبل از او دارای ملك وقدرت وحشمت بود ، یوسف صدیق (ع) بپادشاه مصر گفت **اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم** «سورهٔ یوسف آیه ۵۵» مرا برأس خزینهٔ مملکت بگمار که حافظ و دانا میباشم ، اورا بر صندوق مملکت وارزاق مردم ریاست داد تمام رعیت نزد او بطلب طعام ورزق می آمدند واو نیز بدستور حق رفتار میکرد وهیچ کس براو عیب نگرفت ،پس ای جمعیت بآداب الهی متأدب شوید وبرامر ونهی خدا اکتفا کنید وچیزی را که نمیدانید باهلش واگذارید و اطراف آن نگردید و بیهوده گوئی نکنید که از جاهلان خواهید بود .

مناظرهٔ مزبور ازجمله ادله ایست براینکه دین مقدس اسلام منع از التذاذ واستفاده از نعمتها نفرموده ودستور زهد و بی رغبتی را بسر حد لزوم آنهم برای تمام طبقات صادر ننموده است زهد و بی اعتنائی بدنیا امری است قلبی نه ظاهری که ازخوروخواب وپوشاك واثاث ومسکن معلوم گردد زیراچه بسا کسی فاقد تمام لوازم زندگی است وحریص است وچه بسیار کسانی که صاحب حشمت ومکنت بوده اما زاهد بوده اند .

ازحضرت سیدالشهداء علیه الصلوة والسلام نقل شده که فرمود لیس الزهد ان لاتملك شیئاً انما الزهد ان لایملکك شیئی زهد بآن نیست که مالك چیزی نباشی بلکه بآنستکه چیزی مالك نفس تو نباشد وثروت وهستی تراعنان ننموده باین طرف وآن طرف بکشاند چنانکه مولوی نیز دراشعار گذشته گفت طلاوزن ومال ومنال دنیا نیست بلکه غفلت ازخدا دنیاست .

لذا حضرت سلیمان (ع) هنگامی نظر بخدم وحشم میکرد وقت فضیلت نمازش گذشت شتران وگاوهائی راکه اورامتوجه بخود کرده غافل ازدرك نماز نموده بودند همه را کشت ودرراه خدا انفاق کرد.

چنانکه قرآن درسوره ص آیات ۳۳ـ۳۱ فرماید **اذعرض علیه بالعشی الصافنات الجیادفقال انی احببت حب الخیر عن ذکر ربی حتی توارت بالحجاب ردو ها علی فطفق مسحاً بالسوق والاعناق** یعنی بر سلیمان شامگاهان عرضه شد اسبان تند رو که هنگام ایستادن برد و دست ویکپا می ایستادند پس گفت محبت مال دنیا مرا ازذکر خدایم مشغول نمود تا خورشید پنهان گردید این اسبان را برگردانید آنگاه پاها وگردن هاشان رابرید ،

اگرچه در برخی از احادیث کلمهٔ ردوها باین معنی آمده که از فرشتگان خواست تا خورشید را برای او برگردانند و نماز عصر خودرا اداء نمود اما پاره ای دیگر از تفاسیر این کلمه را بمعنی برگرداندن خیل ستوران برای کشتن واطعام بفقراء بخاطر کفارهٔ آن عمل مزبور دانسته اند بهرحال چنین مالی مانع از زهد نخواهد بود .

وممکن است کسی بیك دستمال یا یك عصا آنقدر علاقمند باشد که علقهٔ مزبور اورا از ذکر خدا بکلی غافل سازد پس استفاده از مال ونعمتهای خدا امری جائز و مستحسن و مشروع است .

محمدبن منکدر گفت روزی امام باقر(ع) رادیدم درهوای گرم بجانب بعضی ازمزارع خود میرود باخود گفتم الان میروم واو را موعظه میکنم نزدش رفتم سلام کردم آنحضرت بسیار فربه بود وبردوغلام تکیه داده بود ایستاد جوابم را گفت عرض کردم اصلحك الله شیخ من اشیاخ قریش فی هذه الساعة علی هذه الحال فی طلب الدنیا یعنی پیرمردی ازسادات دراین ساعت گرم بااین حال سنگینی وناتوانی درطلب دنیامیرود؟ اگر دراینحال مرگ ترادریابد چه میکنی فرمود اگر مرگ مرادریابد درحالی آمده که مشغول بطاعت خدا وحفظ آبروی خودواهل و عیالم از تو ودیگران هستم وازآن میترسم که وقتی مرگ بیاید که درحال معصیت باشم « نقل از فروع کافی کتاب معیشت »

نیز درهمان کتاب معیشت ازفروع کافی ازمحمدبن غدا فراز پدرش نقل کرده که گفت امام صادق (ع) هزار وهفتصد دینار بمن داد وفرمود باآن تجارت کن واگر چه ربح مرغوب است امامن رغبتی بآن ندارم نهایت آنکه دوست دارم خدا مرا درحالی به بیند که متعرض فوائد تجارت میباشم ،من امرحضرت راامتثال نموده باآن مال بخرید وفروش پرداختم صددینار ربح کرد وقتی باوخبردادم بسیار فرحناك شد و فرمود آنرا بسرمایه اضافه کن و بتجارت پرداز .

وبطور خلاصه دو شرط در التذاذ واستفاده ازنعم الهی هست یکی آنکه باید منحصراً ازلذت حلال بهره برداری شود نه ازحرام دوم آنکه نباید این لذائذ انسانرا از انجام وظائف الهی وذکر خدا مشغول ومغفول سازد لذا دربارهٔ شرط اول قرآن درسوره اعراف آیه ۳۲ فرماید

قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق یعنی بگو کیست که زینت‌های خدا ورزق‌های پاکیزه را بر بندگان خدا حرام کرده‌است منظور از زینت تجملات لباس واثاث ومسکن ومرکب ووسائل گوناگون زندگی ومنظور ازطیبات رزق نیز غذاها ونعمتهای حلال ومشروع می‌باشد .

ودر بارهٔ شرط دوم درسوره نور آیه ۳۷ فرماید **رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة** یعنی مردانیکه تجارت وداد وستد آنهارا ازیاد خدا واقامه نماز وپرداخت حق فقرا مانع نمیشود

درذیل این کریمه شریفه ازامام صادق (ع) درتفسیر صافی نقل شده که فرمودند این گروه اصحاب تجارت اند وقتی ندای نماز بلند شود تجارت را ترك کرده بجانب نماز میروند واینان اجرشان ازکسیکه تجارت نکند وتنها بعبادت پردازد بیشتر است

خاتمهٔ سخن آنکه اگر کسی واجد مکنت وصاحب هستی وثروت است میباید آن مال ومکنت رااظهار نماید وبکار بندد واز آن بهرمند شود وگرنه کفران نعمت خدا نموده شما اگر غلامی وخدمتکاری داشته باشید وباانواع واقسام انعام واکرام رامبذول دارید اما او آن نعمتهارا مخفی کند ودرانظار مردم چنین وانمود سازد که مولی وآقایش با وبی‌مهر است واحسانی در حقش نمیکند وباینوسیله اشخاص رانسبت بشما بدبین سازد چقدر ناراحت ومتألم میشوید واورا توبیخ وسرزنش کرده بخشش‌های خودرا ازاو منع مینمائید وچه بسا آنهارا که داده‌اید ازاو استرداد خواهید کرد .

بخدای متعال هم بدرجات بیشتری همین حق را بدهید زیرا شما ولی نعمت حقیقی نیستید مال وهستی متعلق بدیگری است وشما امانت‌داری بیش نیستید اماخداوندیکه هرکه هرچه دارد و هرکس هراندازه بذل کند ازاوست ومارا مستغرق نعمای بی‌منتهای خودفرموده اگر سالمیم خودرا بمریضی واگر مستغنی باشیم خودرا بگدائی متظاهر نمائیم شکوهٔ بی‌جهت از رب النعمهٔ خود نموده والطاف اورا پنهان کرده‌ایم وبندگان اورا بآنخدای مهربان بدبین ساخته‌ایم، حق است که خدا آن نعمتها راازما بگیرد .

اماعجبا که چه اندازه رحیم ومهربان بوده شباهتی از این جهت به بندگان خود ندارد ما

صبح تاشام کفران نعمتهای آن منعم حقیقی را کرده واوباضعاف مضاعف مارا غرق لطف ورحمت خود قرار میدهد وافعال مارا نادیده می‌انگارد گوئی که گناهان ماهمه طاعت و عبادت بوده است !!

اما بایدبترسیم ازاینکه اینعمل خدااستدراج نباشد ،استدراج یعنی آنکه بنده معصیت کند وآفریدگار دربرابر باواحسان نماید تاکاملا غافل و سرمست وخوشحال بمعاصی خود ادامه دهد وگناه رازیادتروشدیدتر کندآنگاه یکمرتبه اورا بعقوبت وخیم مبتلاسازد .

چنانکه یزیدلعنةالله علیه مصداق همین موضوع بود زینب علیهاالصلوة والسلام درمجلس شوم آنملعون فرمود «اظننت یایزید حیث اخذت علینا اقطار الارض وآفاق السماء فاصبحنا نساق کما تساق الاساری ان بنا علی الله هوانا وبك علیه کرامة وان ذلك لعظم خطرك عنده فشمخت بانفك ونظرت فی عطفك جذلان مسروراً حیث رأیت الدنیا لك مستوثقة والامور متسقة وحین صفی لك ملکنا وسلطاننا فمهلامهلا انسیت قول الله عزوجل **ولایحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثماً ولهم عذاب مهین**» منقول از نفس المهموم محدث قمی»

یعنی ای یزید آیا گمان کردی اینکه زمین وآسمانرا برماتنگ گرفتی ومارا اسیر کردی ازخواری ما نزدخداوعزت تو درپیشگاه اوست لذابدماغ خودباد کردی ومتکبرانه وفرحناك بجوانب خود نگریستی ودیدی وسائل دنیابرایت فراهم و امورت منظم است وملك وسلطنتی که مال ماست برای توصافی وخالص شده آهسته تربرو آیاقرآن را فراموش نمودی که فرماید کفار گمان نکنند مهلتی که مابآنان میدهیم بخاطر خیروصلاح آنهاست زیرا مهلت میدهیم تابیشتر گناه نموده عذاب ذلت بار آخرت را دریابند ،

اندر سریر نازچه خوش آرمیده‌ای — شادی ازآنکه رأس حسین رابریده‌ای
جاداده‌ای بپرده زنان خودای لعین — خرم دلی که پردهٔ ما را دریده ای
گه برفروش حکم کنی گه بقتل ما — ظالم مگر تو آل علی را خریده‌ای

وصلی الله علی محمدو آله الطاهرین

مجلس هیجدهم

«در حب بطن و شکم پرستی»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ، و کلوا و اشربوا و لا تسرفوا انه لا یحب المسرفین «اعراف آیهٔ ۳۱»

انسان در روح نباتی یعنی صفت تغذیه و نمو با دویست و پنجاه هزار نوع رستنی و گیاهان مختلف شرکت داشته و در روح حیوانی با هشتصد هزار نوع حیوان شریك است و فصل اختصاصی او را گفته‌اند نفس ناطقه است .

برخی باین تعریف اشکال کرده‌اند که اگر منظور از این قوه همان نطق و سخنگوئی باشد اختصاص بانسان ندارد طیور و حیوانات همه بایکدیگر سخن میگویند و آیات **یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض** (حمعه آیه ۱) **و الطیر صافات کل قد علم صلوته و تسبیحه** (نور آیه ۴۱) **قالت نملة** (نمل آیه ۱۸) **فقال احطت بما لم تحط به** (نمل آیه ۲۲) و دیگر از این قبیل آیات دلیل بر قوه نطق و سخنوری در بهائم و مرغان میباشد .

و اگر منظور از نفس ناطقه فهم و شعور باشد باز در همه یا بسیاری از حیوانات شعور غریزی وجود دارد و اگر منظور عقل باشد ادراك کلی از مقولهٔ کیف است و کیف داخل در مقولات تسعه بوده و آن مقولات تماماً عرضند نه جوهر با آنکه فصل جزء جوهری است لذا صدر المتالهین فرماید لازمهٔ فصل در اجای حد تام از باب ناچاری وضیق قافیه گذارده‌اند و هنوز فصل حقیقی انسان بر بشر معلوم نشده

امادر هر حال میدانیم که انسان از تمام انواع حیوانات جدا بوده و بر همه فضیلت و شرافت دارد چنانکه آیهٔ شریفهٔ (۶) **فتبارك الله احسن الخالقین** «مؤمن آیهٔ ۱۴» و آیهٔ مبارکه **لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم** «سوره تین آیه ۴» دلیل براین حقیقت میباشند پس بایستی از صفات وملکات تمام حیوانات بری ومنزه باشد سبعیت و بهیمیت وشهوت بطن وفرج مخصوص بحیوانات است ان البهائم همها بطونها وان السباع همها العدوان علی غیرها وان النساء همهن زینة الحیوة الدنیا و الفساد فیها ان المؤمنین مستکینون ان المؤمنین مشفقون ان المؤمنین خائفون» نهج البلاغه خطبه ۱۵۲ «

یعنی چارپایان سعی وهمت شان ادارهٔ شکم وعلوفه است ودرندگان هدف ونظرشان محصور در تعدی وتجاوز بیکدیگر میباشد وزنان مقصد و مرامشان زینت بدن ولباس وفساد وشهوت انگیزی است تنها مردم مؤمن وخداشناس هستند که باوقار وطمانینه ازعذاب خدا ترسان وبر الطاف خدا شائق وامیدوارند .

خوردن وآشامیدن اگرچه برای حفظ بدن لازم و ضروری است واگر انسان ریاضت را تا آنجا برساند که لطمه بسلامتی خود وارد سازد وجوع وگرسنگی وتشنگی اورا ازپای درآورده ناتوان و بیمار کند سخت ناپسند وممنوع است .

اما باید دانست که منظور ومقصود ازخوردن وآشامیدن خود تأمین همین دو موضوع نیست وبخاطر التذاذ وتعیش هم مسئله خوردن طرح نشده زیرا غذادادن ببدن مانند علوفه دادن مردم قدیم باسب سواری و بنزین دادن مردم امروز بماشین وهواپیماست اینکه علوفه بمرکب میدادند بخاطر آن نبود که مرکب تنها شکم را سیر کند بلکه بخاطر سوارشدن برآن وسیر در زمین و وصول بمقاصد واهداف خودشان بوده چنانکه بنزین گیری ماشین هم نه تنها بآن جهت است که سوخت وساز آن تأمین شود بلکه بخاطر استفاده ازسوارشدن وادارهٔ امر زندگی بسبب سیر در زمین میباشد، تغذیهٔ بدن نیز بآن خاطر است که مرکوب روح انسانی ازپای درنیاید و کاملا با طمأنینه وسکونت اطاعت روح را بنماید تادرسایهٔ آن اطمینان وسکون بتوان بمراحل اعلای از کمالات معنوی وعلوم وعبادات وتقرب بخدای متعال وکسب اخلاق حسنه وعقائد صالحه و اعمال شایسته موفق گردیدو سیر الی الله کرد .

چنانکه بسقراط اعتراض شد چرا غذا کم میخوری گفت من میخورم تا بتوانم زندگی کنم

وشما زندگی را برای آن‌میخواهید که بخورید وشاعر گوید .

خوردن برای زیستن‌و فکر کردن است تو معتقد که زیستن‌از بهرخوردن است

اماهمچنانکه درغذادادن بمرکب‌سواری ازقبیل‌اسب ودراز گوش وامثال آن‌بایدرعایت تعادل ومیانه‌روی‌را نمود اگر کوتاهی دراین‌امر شودمرکب ازرفتن‌بازمیماند وانسان‌را بمقصد نمیرساند واگرهم زیاده روی شود آنحیوان سرکشی میکند ومست میشود وسوار را بزمین می‌اندازد یاازجاده به‌بیراهه‌ها می‌افکند یابدیگران حمله‌میکند و آزار میرساند مرکب روح انسان نیز اگردر تأمین‌غذای او کوتاهی شود ضعیف و رنجور گردیده نمیتواند انجام وظیفه کند .

لذادردین مقدس‌اسلام بخوردن‌و آشامیدن ازجمیع نعمت‌های‌پاك وطیب‌و آشامیدنی‌های حلال‌توصیه‌شده وازریاضت‌های مضره‌ازقبیل چله‌نشینی‌و بهره‌نبردن ازطیبات‌و نخوردن گوشت وامثال‌آن منع نموده‌اند .

واگرهم‌درتأمین شکم‌زیاده‌روی شود بنای طغیان‌و بدمستی‌رامیگذاردچنانکه امام‌صادق علیه‌السلام فرمود **ان‌البطن‌لیطغی‌من‌اکله‌و اقرب‌مایکون‌العبدالی‌الله‌اذاخف بطنه وابغض‌مایکون العبدالی‌الله‌اذاامتلا بطنه** «حقایق‌فیض‌باب‌اول‌ازمساوی‌اخلاق» یعنی شکم‌در اثرخوردن طغیان میکند ونزدیکترین‌هنگام‌تقرب‌هر بنده‌بخدا آنزمانست‌که شکمش سبك‌باشدوهرگاه‌شکم او پرشود بحالی‌میرسد که‌بغضب‌خداوند ازهمه‌وقت نزدیکتر است

پس‌بایستی دراکل وتغذی رعایت حد وسط رانمودچنانکه‌آیهٔ‌صدرسخن‌فرمود بخورید وبیاشامیداما اسراف نکنید که‌خدامردمان‌مسرف‌رادوست‌نداردوبانظر بتحقیق فوق‌بایستی منظور ازاسراف درخوردن‌را دونوع‌تفسیر نمودیکی‌آنکه نباید هنگام غذا خوردن‌زیاده روی‌کردتا موجب‌فساد معده ومریضی‌های گوناگون گرددیگر آنکه بطور اصولی واساسی باید درتأمین امر شکم مراعات تعادل‌راکردنه‌خیلی بلذائذ خوراك وتلون‌غذا پرداخت تانفس‌سرکشی کند و شهوات غالب بشوند و نه آنقدر ریاضت کشید تا بکلی ازپای درآید و رنجور گردد سعدی فرماید :

نه‌چندان بخور کزدهانت درآید نه‌چندان که‌ازضعف‌جانت سرآید

اغلب بلکه شاید نزدیك بجمیع بیماریها ناشی از امراض معدی و رعایت نکردن جانب تغذی است چنانکه رسول خدا فرماید المعدة بیت کل داء و الحمیة رأس کل دواء یعنی معده خانه هر دردی بوده و پرهیز سرآمد هر دوائی است

ودلیل آن هم بسیار واضح است زیرا حافظ حیات جمیع اعضای بدن ازمغز سر تا ناخن پا فقط وفقط خون است که مایهٔ تغذی هریك از آن اعضا بوده وخون ماحصل غذای معده است و هنگامیکه امر غذا اختلال یابد ومنظم نشود خون سالم وصحیح وکافی باعضا واجزای بدن نمیرسد وموجب بروز دردها و بیماریهای مختلف میگردد و نیز اگر از خوردن غذاهای مضر و آلوده پرهیز شود ومطابق مشتهیات نفسانی بهرچه که ذائقه متمایل است دهان نگشاید تدریجاً مرض مرتفع شده مؤثرتر ونتیجه بخش تر وسریعتر ازهر داروئی بهبودی و سلامتی ازدست رفته را عودت خواهد داد .

وهمین صحت ومرضی که از ناحیهٔ شکم باعضای بدن میرسد بالنتیجه بجان وروان انسان نیز سرایت می کند و بیماری بدن روح را هم بیمار خواهد ساخت چنانکه رسول خدا فرماید **لا تمیتوا القلوب بکثرة الطعام فان القلب کالزرع یموت اذا کثر علیه الماء** دقایق فیض باب دوم ازمساوی اخلاق، یعنی دلها را بوسیلهٔ پرخوری نمیرانید زیرا قلب مانند زراعت است که در اثر آب زیاد حزان وپژمرده خواهد گردید و نیز از حضرت فرماید **افضلکم منزلة عند الله اطولکم جوعاً و تفکرا و ابغضکم الی الله تعالی کل نؤم اکول شروب** یعنی مقام ومنزلت کسی نزد خدا بیشتر است که گرسنه تر ومتفکر تر باشد وهر کس پرخواب وپرخورتر باشد در نزد خداوند ارهمه مبغوض تر است و دقایق فیض باب دوم ازمساوی اخلاق،

بهر حال پرخوری و شکم پرستی از خصائص حیوانیت است و انسان که خود را از حیوان بایستی برتر میداند بایستی صفات بهائم را ازخود دور سازد . عقرب همه نیش میزند ، گرگ وپلنگ وشغال میدرند وپاره میکنند . روباه مکار است خوك وخنزیر بیغیرتند ، پلنگ متکبر است ، طاووس عجب وخودپسندی دارد ، زاغ آرزوهای طویل در دل میپرورد خروس بسیار شهوتران است چنانکه گنجشگ هم اینچنین است ، مرغابی حرص زیاد دارد ومورچه نیز اینچنین است ، بشر باید جمیع این خصائص و لوازم بهائم و

چارپایان رااز خوددورسازد وبصفات فرشته که مجرد ازشکم ومنزه ازشهوت بطن وفرج است مخلع گردد بلکه بایستی از ملك هم بالاتر شود و بمقام حقیقی انسانیت که مظهر الوهیت است نائل وفائق آید سعدی گوید

خوروخواب وخشم وشهوت شغب است وجهل وظلمت
حیوان خبر ندارد ز نشان آدمیت
مگر آدمی نبودی که اسیر دیو گشتی
که فرشته ره ندارد بمکان آدمیت
اگر این درنده خوئی ز طبیعتت بمیرد
همه عمر زنده باشی بروان آدمیت
بحقیقت آدمی باش و گرنه مرغ باشد
که همین سخن بگوید بزبان آدمیت
طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت
بدر آی تا ببینی طیران آدمیت
رسد آدمی بجائی که بجزخدا نه بیند
بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

وقتی خدای متعال آدم راآفریدواز ساختن جسد اوفارغ شد شیطان بدیدن او آمداز مغز سروچشم ودهان و گردن وسینه همه را بازدید نمود خواست درقلب اوتصرف کنددست غیبی آمد وبرسینهٔ نامحرم زد ونگذاشت شیطان بقلب آدم استیلا یابد وممکن است حافظ در شعر خودنظر بهمین معنی داشته که گوید

مدعی خواست که آید بتماشا گه راز دست غیب آمدو برسینهٔ نامحرم زد

گوینده ازرسول اکرم پرسیدند آندست که برسینهٔ شیطان آمد واورا ازتصرف درقلب آدم منع کرد ازکه بود حضرت اشاره بجانب امیر مؤمنان نمود و فرمود دست ولایتی علی علیه السلام بود .

سپس متوجه شکم انسان شد دیدمانند طبل تو خالی است سرانگشت بآن زددید صدامیدهد

گفت شیئی اجوف، چیزی است تو خالی ازهمین طریق براومسلط میشوم زیرا این معدهٔ خالی محتاج بغذاست تاپر شودوراحت گردد برای پرشدن آن مجبوراست بهر طریقی متوسل شود ازهمین نقطه اوراگمراه خواهم نمود .

لذامعروف است که مردی در بیابان راه راگم کرد وبسیار باین جانب و آنجانب حرکت کردخسته و گرسنه درمحلی افتاد خیلی عاشق یکقرص نان بود شیطان وقت را غنیمت شمردو بسراغ او آمده گفت چه میخواهی گفت یکقطعه نان تازه بامقداری پنیر، شیطان گفت من اگر آن را برای تو حاضر کنم هرچه عهد کنم بآن وفا خواهی کرد؟ مرد گفت چه چیز عهد میکنی گفت بآن شرط که دیگر نام خدا بزبان نیاوری مرد گرسنه قبولکردشیطان بفوریت نان و پنیر را برایش آماده نمود مرد نان را خورد دستی بدهان کشید گفت الهی شکر شیطای گفت مگر عهد نکردی نام خدا رانبری گفت بیچاره آدم گرسنه ایمانی ندارد که بشیطان بفروشد حال که غذاخوردم حالم بجاآمد وایمان ازدست رفتهٔ خودرا باز یافتم و خدا را شکر نمودم! .

بنابراین راه گمراهی اکثر افراد بشر ازجنبهٔ شکم واحتیاج بخوردن است ،همین شکمی که بیك قطعه نان سیرمیشود چه بسیار ایمانها وشرفها و ناموسها برباد فنا داده برای یك شکم طعام ویك لقمه غذای لذیذ سفرهٔ معاویه دست ازفرزند ابیطالبی که بجمیع مقامات معنوی او اذعان و اعتراف داشتند برداشته خویشتن رابرای همیشه رسوا و ننگین و بدبخت نمودند .

برعکس اشخاص باشرافتی راهم درتاریخ می خوانیم که دردوران امر بین ترك مراسم دینی با ترك لذت شکم گرسنگی راتحمل نمودند ومراسم مذهبی خودرا ازدست ندادند ازجمله میهمان حضرت ابراهیم خلیل است که وقت غذا نام خدارا نیاورد وابراهیم بآن سبب اوراازسر سفرهٔ خود دور نمود جامی در سبحة الابرار گوید .

چون خلیلش خللی در دین دید	بر سر خوان خودش ننشاند یه
گفت با واهب روزی بگرو	یا از این مائده برخیز و برو
پیر بر خاست که ای نیك نهاد	دین خود را بشکم نتوان داد

با لبی خشک ودهانی ناخورد روی ازآن مرحله در راه آورد

وهمچنین درتاریخ صحابهٔ پیغمبر وشیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام که دقت میکنیم از جمله بحالات ابوالاسود دئلی برمیخوریم این مرد در اثر پیوست بادامان ولایت علی علیه السلام دختری تربیت کرده که دارای کمال ایمان وشدت نیروی ولایت وارادت بخاندان عصمت و طهارت است .

وقتی معویهٔ نابکار بستوی عسلی برای ابوالاسود فرستاد تا باین سبب اورا **اخلاص** بساحت اقدس علوی منصرف و دلش را بجانب خود متمایل سازد ابوالاسود در **خانه بود دخترش** بستورا گرفت وانگشتی بآن زد ودردهان گذارد هنوز نخورده بود که پدرش ازدر واردشد چون جریان رادانست دختررا ازعلت فرستادن آن عسل آگاه ساخت وگفت منظور معویه آنستکه باخوردن این شیرینی دلهای ماازمحبت بامیر(ع) خالی شود دختر رشید وباشرافت فوراً عسل راازدهان بیرون ریخت وبالبداهه ابیات زیررا که خطاب بمعویه نموده سرود .

ابا الشهد المزعفر یابن هند نبیع علیك احسابـاً و دیناً

فلا و الله لیس یکون هـذا و مـولینا امـیرالمـؤمنینا

لذا معصوم(ع) فرماید «من وقی شرقبقبه ودبدبه وذبدبه فقدوقی من الشر کله» هر کس خودرا ازشرزبان وشکم وعورت حفظ کند ازجمیع شرور محفوظ خواهدبود .

درحال صوم ودرماه رمضان که دریچهٔ شکم تاچندین ساعت بسته میشود شاید بهمین ملاحظه است که پیغمبر اکرم فرمایددرهای جهنم در ماه رمضان برروی شما بسته میشود ازخدا بخواهید که آنهارا باز نفرماید درهای جهنم هفت ودرهای بهشت هشت عدداست وصدرالمتألهین دراسفار بحث معاد چنین تفطن نموده که چشم وگوش وزبان و دست وپا وشهوت وغضب این هفت نیرو اگر بدون عقل استعمال شوند درهای جهنم خواهندبود واگر بعقل انضمام یابندوبا رهبری خرد بکاربرخیزند هشت در بهشت خواهندشد .

وازاین آیه هم برتفطن مربور استشهادمیکند که فرماید **فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله العذاب** «سورهٔ حدید آیهٔ ۱۳» یعنی بین

اهل بهشت وجهنم دیواری است که آن دیوار دری دارد باطن آن در که بجانب اهل بهشت گشوده میشود رحمت است وظاهرش که بسوی اهل دوزخ گشوده شده عذاب خواهد بود .

اشاره بآنکه درهای مزبور بکنوع دراست منتهی بهر طریقی که استعمال شد همان نحو نتیجه از آن گرفته میشود وآن درها قوای بشر ندکه بجانب خیرو شر مفتوح میگردند ودونوع نتیجهٔ متضادو متماکس ازاعضاواجزای درونی وبرونی گرفته خواهدشد.

بهرحال شك نیست که بشر متجسد محتاج بغذاست **وماجعلناهم جسداً لایأکلون الطعام** «انبیاء آیه ۱۸» خدا جسدی که غذا نخواهد نیافریده بلکه هر موجودومخلوقی در عالم خود وبفراخور حال خود غذامیخواهد طفل درحالیکه بصورت جنین در رحم مادراست ازخون حیض تغذی میکند وقتی بدنیا می آید تغذی می کند درعالم برزخ وقبر هم برحسب اخباریکه هست محتاج به اطعام و احسان زنده هاست و بزبان حال بخویشان خود می گوید از نانهای خهگیدهٔ خود برای ما مضایقه نکنید و بفقراء و گرسنگان بدهید بخورند که بما می رسد .

در بهشت انواع میوه ها و گوشتهای طیر را تغذی می کنند درجهنم نیز بنص آیات **انشجرة الزقوم طعام الاثیم** «دخان آیه ۴۴» **وان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل** «کهف آیه ۲۹» ودیگر ازآیات محتاج بغذاست روح هم محتاج بغذاست خوراکش علم ومعرفت وعبادت است فرشتگان خوراکشان تسبیح و تهلیل است هرموجودی در هرتبه وعالمی که هست غذامیخواهد تنهاسخن دراینست که بایستی غذارا ازطریق جائز ومشروع تهیه کند و بترتیبی که ازشارع مقدس رسیده استعمال نماید

امام صادق(ع) دروصیتی که بعنوان بصری فرموده چنین گوید واما اللواتی فی الریاضه فایاك ان تأکل مالاتشتهیه فانه یورث الحماقه والبله ولاتأکل الاعند الجوع واذا اکلت فکل حلالا وسم الله وذکر حدیث الرسول (ص) ماملاآدمی وعاء أشراً من بطنه فان کان و لابد فثلث لطعامه وثلث لشرابه و ثلث لنفسه «نقل ازکشکول شیخ بهائی » یعنی آنچه درباب ریاضت ترا توصیه میکنم آنستکه چیزی را که اشتهانداری نخورزیرا مورث حماقت وابلهی است وتاگرسنه نشوی بجانب غذانرو وهرگاه طعام میخوری ازحلال تناول کن ونام خدا رابیرو حدیث رسول

اکرم (ص) را بیاد آر که فرمایدانسان هیچ ظرفی را بدتر از ظرف شکم پر نکرده واگر ناچار بغذا خوردن شدی شکم راسه قسمت کن یکقسمت برای غذا قسمت دیگر برای آب قسمت سوم را برای جریان هواونفس قرارده .

اسفا که پرستش شکم چه ضربات مهلکی بر پیکر بشر وارد ساخته عقیل برادر امیر(ع) را بر سر سفرهٔ لذیذ معویه کشانده ابوهریره ها باندای الصلوة خلف علی اتم وطعام المعویه ادسم ننگ و رسوائی شکم چرانی خودرا بدنیا اعلام کردند

ازهمه ننگین تر و فضیح تر عملیات لشکر ابن زیاد بود که برخی بخاطر یك سپر جو بجنگ پسر پیغمبر خود آمدند وقتی انبارهای خرما و جو و گندم وسایر اطعمه تمام شد و خزانهٔ ابن زیاد تهی گردیدند بطمع غارت اموال حسین (ع) عده‌ای بکربلا آمدند و آه ازدمیکه لشکر اعدا نکرده شرم ـ کردند روبخیمهٔ سلطان کربلا، راوی گوید ناگاه دیدم هشتاد و چهار زن و بچه ازخیمه‌ها بیرون دویدند وصدامی زدند **وامحمداه واغربتاه**

گفت راوی در میان گیرو دار — دختری آمد برون خورشیدوار
رختهای خسروانی در برش — نور می‌بارید از پا تا سرش
بود از برد یمان پیرا هنش — آتش افتاده بطرف دامنش
هر زمان میگفت باصوت جلی — سوختم این ابن ابی ابن ابی

وصلی الله محمد و آله الطاهرین

مجلس نوزدهم

«در آفات حب مال»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ، و تحبون المال حباً جماً «سورهٔ فجر آیهٔ ۲۰»

یعنی شما مال را بغدت دوست میدارید.

یکی از غرائز بشر محبت بمال و جمع ثروت و مکنت است که سبب استراحت و تمیش و باعث فخر و مباهات بوده از شعب حب بنفس شمرده میشود و مانند تمام غرائز و ودائع الیهیه اصل وجود آن لازم و مستحسن بوده اگر در تمام افراد بشر این خصلت نابود گردد نظام جهان اختلال یافته عالم رو به نیستی و تباهی خواهد گذارد منتهی آنکه مانند سائر غرائز دارای سه طرف افراط و تفریط و حد وسط است و بایستی از دو طرف افراط و تفریطش جلو گیری شود و در حد وسط و حالت تعادل متمرکز گردد .

یعنی نه آنقدر عاشق و دلدادهٔ دنیا باشد که در راه آن بتمام معنویات و عقائد و اخلاق و رفتار انسانیت پشت پا برند و همه را فدای حصول مال نماید و نه آن اندازه بی رغبت و کسل باشد که امر زندگی و حیات خود و عائله اش مختل گردد اما البته اگر مقام بالاتر و عالیتری را که بنام زهد و بی رغبتی معرفی شده دریابد و تحصیل کند ملکهٔ عالیهٔ بشریت را فائز و نائل گردیده است ولی هیچگاه تحصیل زهد از واجبات و ضروریات نیست آنچه لازم و حتم است تحصیل حالت متوسط و متعادل در محبت دنیاست که ذیلا بشرح آن میپردازیم .

مال که عبارت است ازطلا ونقره وفرش و باغ وعمارت واثاث ولباس و غیره هیچکدام مستحق نام زشت ولعن وطعن ونکوهش نیستند زیرا وسیلهٔ زینت وادامهٔ حیات وراحت و آرامش بنی آدمند واگر بد بودند خدا آنهارا نمی آفرید آنها بخاطر صلاح و سعادت بشر خلق شده اند وخلقت بشر بستگی بوجود آنها دارد پس همچنانکه بشر محترم است آنها هم محترمند وسلب و نفی وتباه کردن آنها مساوی وبرابر باسلب حیات بشر خواهد بود که ازجنایات ورذائل اخلاقی شمرده خواهد شد این مائیم که دراثر محبت بجمع مال وانجام اعمالی برخلاف عقل ووجدان برای بدست آوردن آن مستحق سرزنش وملامتیم .

یعیب الناس کلهم زماناً و مالزماننا عیب سوانا

نعیب زماننا و العیب فینا و لو نطق الزمان بنا هجانا

ابیات منسوب بجناب عبدالمطلب است که حضرت رضا علیه السلام بآنها استشهاد فرموده ومراد آنستکه مردم همه عیب زمانه رامیگویند درحالیکه اگرزمانه نطق وبیانی داشت مامردم راهجو میکرد

آری درودیوار وزمین وآسمان وماه وخورشید وآب ونان وطلاو نقره بدنیست مائیم که بابدیهای خود کاری کرده ایم که اگرزمانه نطق وگویائی پیدا کند ماراهجومیکندودشنام میدهد ومیگوید شماها روی مراسیاه کردید وآبروی مرا بردید وبقول امیرعلیه السلام علیهما اعلام جرم خواهد نمود .

کسی درحضور علی بن ابیطالب (ع) مذمت دنیارا کرد امام(ع) برآشفت وباوفرمود **ایهاالذام للدنیاالمغتر بغرورها المنخدع باباطیلها اتغتر بالدنیاثم تذمها ءأنت المتجرم علیها ام هی المتجرمة علیك متی استهوتك امتی غرتك ابمصارع آبائك من البلی ام بمضاجع امهاتك تحت الثری کم عللت بکفیك و کم مرضت بیدیك تبغی لهم الشفاء و تستوصف لهم الاطباءلن ینفع احدهم اشفاقك** تافرمود **ان الدنیا دارصدق لمن صدقها ودارعافیه لمن فهم عنها ودار غنی لمن تزود منها ودارموعظة لمن اتعظ بها مسجداحباء الله ومصلی ملئکة**

الله ومهبط وحی الله ومتجر اولیاء الله الخ «موعظه ۱۲۶ از باب حکم نهج البلاغه»

یعنی ایکسیکه دنیا رامذمت میکنی باباطیل وافسانه‌های دنیا سرگرم ومغرورشده‌ای کورکورانه بمذمت آن میپردازی آیا تو بایداورا مجرم بدانی یادنیا بایدعلیه تواعلام جرم نماید چه وقت تراگمراه ومغرور کرده آیا بانشان دادن قبرهای پدران ومادرانت ترافریب داده یاباآنکه هرچه بمداوای مریضی آنان پرداختی ونتیجه نگرفتی وبناچارهمه مردندو وثابت‌شد دنیااعتبار وبقائی ندارد گمراهت ساخته‌است ؟ نه‌چنین‌است که پنداشته‌ای دنیاخانهٔ صدق وراستی‌است برای کسیکه حقیقت آنرا بشناسد وجای عافیت وسعادت است برای کسیکه فهمیده باشد ومرکز غناوثروت است برای آنکس که ازآن توشه‌ای بردارد وخانهٔ موعظه و نصیحت‌است برای کسیکه اهل‌پند گرفتن باشد سجده گاه‌دوستان‌خدا ومرکز عبادت فرشتگان الهی ومهبط وحی آسمانی ومحل‌تجارت اولیای‌حق‌میباشد .

ازهمین نظر امام‌چهارم(ع)فرمایدالدنیا دنیا آن‌دنیابلاغ‌ودنیاملعونه دنیا دو دنیاست یکی‌دنیائیست که‌انسان راباآخرت‌میرساندیگری‌دنیای‌ملعون میباشد یعنی‌دنیاهم مانند اکثر واغلب وسائل دوطرفه دارای دوجنبه‌است ودونوع‌نتیجه‌متضاد میتوان‌از آن گرفت‌هم میتوان باآن خداپرستی‌وهم‌هوا پرستی کردهم‌میتوان بادنیا ببهشت رسیدهم بدوزخ الیم شتافت

بره بهشت تنها نتوان‌شدن‌زمحشر مگرازدیاردنیاکه سردوراه‌داری

حج وزکوة وجهاد وصدقات و امور عام المنفعه از قبیل ساختن مدارس و مساجد و مشاهدومعرفةائمه علیهم‌السلام و بیمارستانها و سایر مؤسسات خیریه تماماً بسبب مال میشود چنانکه تأسیس ابنیه‌مضله‌ویجادوسائل گمراهی‌واضلال‌مردم‌نیز بوسیلهٔ‌پول‌ومال‌خواهد بودوآنچه که‌دراخباروروایات‌مذمت‌دنیاشده بخاطر جنبهٔ‌زیان‌وخطرات‌دنیاست که بگمراهی بشرمی‌پیوندد

بازهمین دنیا اگروسیله تمیش وراحتی وحفظ آبروی انسان شد دنیای‌بلاغ وخوبی است اما اگر محبت آن بجائی‌رسید که‌ازآمدن وروکردن‌دنیا سرمست شود واز رفتن وتلف شدن‌مال‌وجانش‌هم‌روبه نیستی وتلف بگذارد دنیای ملعون است لذا امیرمؤمنان (ع) فرماید **جمع الزهد کله فی کلمتین لکیلا تأسوا علی مافاتکم ولا تفرحوا بما آتیکم** تمام

تفسیر زهد دردوکلمه جمع شده واوآنکه اقبال‌وادباردنیادر روحیه شما تأثیر مثبت ومنفی نداشته باشد وحال شمارا تغییر ندهد

امابی‌شك‌این‌مرحلهٔ بسیار صعب ودشواری‌است و تحصیل چنین مقامی بزبان و تصور آسان اما درمقام‌عمل‌پشت‌مردان‌راه‌راخم‌میکند که‌اگر بمراحل‌اعلای ازثروت برسند باحالتی که‌قبلا درفقر وتنگدستی داشته‌اند فرقی برایشان‌نکند ویکسان‌باشندو بازاگر یکشب بخوابند صبح برخیزند تمام‌مال‌التجاره شان‌راطوفان دریابباد غرقاب‌داده‌باشد یادزدببرد یا بسوزدیا قیمتش‌تنزل کندو متضرروورشکست شوندابدأتألم و تأثیری بخود راه ندهندوبگویند صاحب اصلی‌آن که‌خداست داده‌بودوفعلا گرفته است خداوندوصول باین درجه‌عالی ایمان‌ومعرفت وزهد ورضارانصیب‌طالبان وعاشقان آن فرماید

امیرمؤمنان درباب حکم نهج‌البلاغه رقم ۳۹۰ فرماید الدهریومان یوم‌لك‌ویوم‌علیك فاذاکان‌لك فلاتبطرواذاکان‌علیك فاصبردنیایکروز خوشی و یکروزناخوشی‌است درروزخوشی طغیان‌نکن‌ودر روزناخوشی صبر وتحمل را پیشه‌ساز وعملی‌که مخالف عقل‌و شرع است انجام نده .

پس‌دنیا بالذات‌چیز بدی‌نیست بدی و خوبی‌ازناحیهٔ دنیا داروصاحب مال‌بوجودمی‌آید که‌تاچه پایه بآن توجه‌وعلاقه داشته وباآن‌چه‌نحو معامله‌کند

دنیارادانشمندان وفلاسفه عالم‌کون وفساد مینامند یعنی‌اگرچه مظاهرکون و وجودو لذت وانبساط درآن هویداست اما عوامل‌فساد وتباهی نیز دارد ودنیاتمام دومرحلهٔ کمال‌و زوال خودرا بمردم اعلام کرده و نقطه ابهام و تاریکی برای هیچ‌کس باقی نگذارده است

یعنی‌اگر دغلی‌میکند وحق‌را بصورت باطل وباطل‌را بشکل‌حق جلوه میدهد بهارش دل‌را میبرد وچنان وامینمایدکه همواره بهمین حال‌است دربرابر نصیحت‌هم میکند وخزان پژمردگی‌وپیری ومریضی‌ومرگ ونابودی‌را بهمه نشان‌میدهدوباین‌سبب خودراتبرئه‌می‌سازد لذاحکیم رومی‌قدس‌سره همین‌حقیقت راضمن‌ابیاتی‌که ازشاهکارهای لطیف‌وعلمی کتاب‌مثنوی است بیان‌کرده .

گفت بنمودم دغل لیکن ترا از نصیحت باز گفتم ما جرا

همچنین دنیا اگر چه خوش شکفت — عیب خود را بانگ زد با جمله گفت

اندر این کون و فساد ای اوستاد — آن دغل کون و نصیحت آن فساد

کون میگوید بیا من خوش پیم — وان فسادش گفت رو من لاشم

ای ز خوبی بهاران لب گزان — بنگر آن سردی و زردی خزان

روز دیدی طلعت خورشید خوب — مرگ آنرا یاد کن وقت غروب

بدر را دیدی بر این خوش چارطاق — حسرتش را هم ببین وقت محاق

کودکی از حسن شد مولای خلق — بعد فردا شد خرف رسوای خلق

گر تن سیمین بران کردت شکار — بعد پیری بین تنی چون پنبه زار

ای بدیده لوتهای چرب خیز — فضلهٔ آن را نگر در آب ریز

مر خبث را گو که آن خوبیت کو — در فریب آن حسن و مرغوبیت کو

بر طبق کو عشوه و نرمی و خوت — بر سبد کو جلوه و نغزی و بوت

گوید آن دانه بدو من دام آن — چون شدی تو صید دانه شد نهان

پس مگو دنیا به تزویرم فریفت — ورنه عقل من چو دانه می‌شکیفت

همچنین هر جزو عالم میشمر — اول و آخر در آرش در نظر

هر که آخر بین‌تر او مسعودتر — هر که اول بین‌تر او مطرودتر

بهرحال استفادهٔ از دنیا بایستی بطور متعادل وخالی ازدوجانب افراط و تفریط باشد چنانکه قرآن مجید مثال آن را بنهر آبی زده وفرماید **فلما فصل طالوت بالجنود قال ان الله مبتلیکم بنهر فمن شرب منه فلیس منی ومن لم یطعمه فانه منی الا من اغترف غرفة بیده فشربوا منه الا قلیلا فلما جاوزه هو والذین آمنوا معه قالوا لا طاقة لنا الیوم بجالوت وجنوده قال الذین یظنون انهم ملاقوا الله کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله والله مع الصابرین** سورهٔ بقره آیهٔ ۲۵۰ یعنی وقتی طالوت لشکر را از شهر خارج کرد بآنان گفت خداشما را بوسیله نهر آبی میآزماید هر کس از آن بیاشامد از اتباع من نیست وهر کس از آن نچشد از پیروان من است مگر کسیکه بادست

خودیك غرفه بردارد و بنوشد پس همه آشامیدند از آن نهر مگر عدهٔ قلیلی پس هنگامیکه طالوت وپیروان مؤمن او از نهر گذشتند گفتند ماامروز طاقت برابری باجالوت و لشگریان اورا نداریم مردمیکه گمان ملاقات خدارا داشتند گفتند چه بسا جماعت قلیل که برجمعیت کثیر غالب شدند وخدا باصابرین است .

اجمال قصه چنانکه از خود قرآن استفاده میشود آنکه امتی از بنی اسرائیل پس از موسی به پیغمبر خود که اسمیعیل نامداشته گفتند پادشاهی برما نصب کن تا برهبری او در راه خدا قتال وجهاد کنیم **الم تر الی الملا من بنی اسرائیل من بعد موسی اذقالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکاً نقاتل فی سبیل الله** (الخ) وپیغمبر مزبور فرمود خدا طالوت را پادشاه شما قرارداده که درعلم وجسم درسرحد تکامل است وعلامت پادشاهی او آنستکه تابوت را برای شما بر میگرداند .

تابوت همان بود که مادر موسی بچه اش را در آن گذارد ودردریا افکند هنگام وفات موسی الواح وعصای خود ودرع خودرا در آن گذارد وبیوشع وصی خود سپرد همواره تابوت میان بنی اسرائیل بود تا بچه ها درجاده ومعابر با آن بازی میکردند خدا تابوت را ازمیان آنها برد و درقصهٔ مزبور بآنها بازگردانید .

سپس طالوت که پادشاه آنان بود لشگررا حرکت داد وآنانکه ازآب نهر خوردند طاقت برابری با لشگردشمن نداشتند وآنها که نخوردند قوی شدند ومقاومت کردند ویکنفر ازآنان که داود نام داشت وازفرزندان لاوی پسر یعقوب بود جالوت را که سرکردهٔ دشمنان بود کشت آنگاه بنی اسرائیل برحضرت داود اجتماع کردند وخدا زبوررا براوفروفرستاد وصنعت حدید ونرم شدن آنرا باومرحمت کرد .

بهرحال سخن در آب نهر بود که دنیا تشبیه بآن گردیده درتفسیر صافی گوید آنها که نخوردند ویا یکغرفه خوردند سیصدو سیزده نفر بودند واز امام باقر (ع) نقل میکند که فرمود هرکس بریکغرفه قناعت کرد سیراب شدوهرکس نکرد عطش باو غالب شدهرچه خورد سیر نشد وتنوانست حرکت کند .

سپس فرمود هکذا الدنیا لقاصد الاخرة یعنی اینچنین است دنیا نسبت بقاصد آخرت که هر کس از دنیا کم بخورد بهدف آخرت مانند هدف جهاد و قتال آن گروه نائل وفائق خواهد شد وگرنه محروم خواهد گردید وبعبارت دیگر میتوان گفت که در برابر جنود شیطان ونفس اماره که دشمنان سرسخت آدمیزاد هستند هنگامی قادر و توانا میباشند و نیروی مقاومت و شکست دادن آنها را دارند که محبت دنیا آنانرا احاطه نکند و تنها بقدر کفایت وضرورت از مزایای دنیوی استفاده کنند وگرنه ناتوان گردیده و شکست خواهند خورد

آری منظور ومقصود از غرفهٔ بقدرت دست همان زندگی اقتناعی ومقتصدانه است که هر کس بقدر کفاف ومایحتاج بحسب حال وقر اخور زندگی خود از دنیا بردارد بیشتر وزیادتر آن مایهٔ همان بدبختی است که فرمود هرچه خوردند سیر نشدند دنیارا هم اگر هرچه دنبال کنند انتها وحد یقف ندارد وسیری وسیرابی برای آن نخواهد بود همیشه میدود وهمواره مانند گرگ گرسنه وسگ تشنه زبان بیرون آورده ولهث خواهد زد تا از دنیا برود واز آخرتهم بی نصیب خواهد گردید سعدی فرماید .

آن شنیدستم که در صحرای غور — پارسا لاری بیفتاد از ستور
گفت چشم تنگ دنیا دوست را — یا قناعت پر کند یا خاک گور

در آیهٔ مزبور دنیا تشبیه بآب شده ودر آیات دیگری نیز همین تشبیه قرار دارد مثلا فرماید **انما مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء** سورهٔ یونس آیه ۲۴ تنها مثال دنیا مانند آبی است که آنرا از آسمان نازل ساختیم

وجه شباهت آنستکه اولا آب نهر ورودمی آید ومیرد صاف باشد یا کدر میگذرد وجای خودرا بدیگری میدهد بقاو دوام وثباتی ندارد دنیا نیز خوب یا بد خواهد گذشت و فانی و سپری خواهد گردید لذا ناراحتی ها وتألمات دنیا نباید تأثیر راسخی در روحیهٔ انسان داشته باشد زیرا بالاخره خاتمه خواهد یافت حکیم رومی فرماید

عاقل اندر بیش و نقصان ننگرد — زانکه هردو همچو سیلی بگذرد
خواه صاف وخواه سیلی تیره رو — چون نمی پاید دمی از وی مگو

دومین وجه شباهت دنیا باب آنستکه آب محل اتکای کشتی وضمنا از طرفی مهلک کشتی است اگر

نباشد کشتی درد‌ریاراه‌نمیرود

اماتنها بایستی ازپشت جداراطراف کشتی رابگیرد واگرروزنهٔ کوچکی بداخل کشتی راه‌بازکندآنرا غرق وسرنشینان‌آنراهلاك‌خواهد نمودد‌نیا نیز حافظ‌حیات ومقوم زندگانی اهل دنیاست امااگر محبت‌آن داخل‌قلوب مردم‌گردد سخت‌خطرناك‌ونابودکننده است.

وجه‌سوم شباهت‌آنستکه‌آب بایستی درحرکت‌وگردش باشد اگردرمکانی بایستد و توقف‌کند متعفن میشود مال‌دنیا نیز بایددرحرکت وجریان دادوستد باشد ودردست مردم گردش‌کند تاهمهٔ طبقات ازبایع ومشتری ودلال‌وحمال‌وغیره ازآن فیض بگیرند واستفاده کنند اگردرمکانی محبوس ومتوقف شودیا بشکل ربافقط دردست ربادهنده ورباگیرنده توقف نماید نجس‌میشود وضررهای اقتصادی واجتماعی ودنیوی‌واخروی خواهدداشت مانند آب‌که حبس‌وتوقفش سبب تعفن وفسادآن میباشد

وجه‌چهارم شباهت‌آنستکه قرآن درآیهٔ مزبور فرمودکه‌آب باران سبب خرمی وسر سبزی‌درختان وگلها وگیاهان‌میشود ومردم‌را شیفته وفریفته میسازد امادرپی‌آن خزانیست که‌همهٔ برگها وگلها راپژمرده ومانندعلوفهٔ خشك توسط بادها بهرجانب خواهدافکند.

بهرحال چیزی‌که‌عیان ومحسوس است احتیاج باستدلال وبرهان نداردصبح وشام‌با چشم‌خود می‌بینیم‌که دوستان وآشنایان‌ماکه جمعی ازآنان بمراحل‌اعلای ازثروت وتمول رسیده‌اند اموال خودراکه باهزاران حرص وزحمت وناخوردی وگناه‌وظلم ونزاع‌وکشمکش جمع‌کرده اند میگذارند ومیروند چه بسیار ازآنهاکه تا می‌آیند از آن اموال مختصر استفاده‌ای بکنند اواخرعمر بمرضهای مختلف دچار میشوند ونمیتوانند از اموال مزبور بهره‌ای بگیرند همه‌دردست دیگران‌می‌افتد لذتش نصیب دیگری وجواب وسؤالش مربوط بخودآنها خواهدبود ،

درآیهٔ صدرمجلس‌که خدافرماید شمامال‌رابشدت‌دوست میدارید درذیل‌آن‌فرمایددر قیامت انسان‌گوید **یالیتنی قدمت‌لحیاتی** (سورهٔ حجرآیه۲۴، کاش ازاموال‌خودبرای حیات خویش‌که‌آخرت است چیزی میفرستادم‌ودرآیهٔ دیگری اززبان حضرت موسی‌بقارون فرماید **ولاتنس نصیبك من‌الدنیا** ، قصص‌آیهٔ۷۷ ، یعنی نصیب خودراازمال دنیاکه

همان فرستادن وانفاق کردن درراه خدا برای زندگی آخرت است فراموش نکن ، ازخدای متعال مسئلت میکنیم که توفیق رارفیق همگان فرماید تاازمکتب قرآن واهل بیت قرآن کمال استفاده را برای عمل بمراتب مزبوردریابیم .

آه که لشگریان ابن زیاد برای محبت بدنیا باجگر گوشگان پیغمبر (ص) چه معامله کردند محدث قمی در نفس المهموم مینویسد فوقف الحسین لیستریح ساعة وقد ضعف عن القتال فبینما هوواقف اذاتاه حجر فوقع فی جبهته فاخذ الثوب لیمسح الدم عن وجهه فاتاه سهم محدد مسموم له ثلث شعب فوقع السهم فی صدره فاخذالسهم واخرجه من قفاه فانبعث الدم کالمیزاب الخ .

بمرکز باز شد سلطان ابرار — که آساید دمی از رزم وپیکار
فلك سنگی فکند از دست دشمن — به پیشانی وجه الله احسن
چوزد ازکینه آن سنگ جفارا — شکست آئینهٔ ایزد نما را
که گلگون گشت روی عشق سرمد — چو در روز احد روی محمد
بدامان کرامت خواست آنشاه — که خون چهره بزداید بنا گاه
دلی روشن‌تر ازخورشیدروشن — نمایان شدز زیر ابر جوشن
یکی الماس‌وش تیری ز لشگر — گرفت اندر دل شه جای تا پر
چو از پشت پناه اهل ایمان — عیان گردید زهر آلوده پیکان
مقام خالق یکتای بیچون — ز زهرآلوده پیکان گشت پرخون
سنان زد نیزه برپهلو چنانش — که جنب الله بدرید از سنانش
بدیدارش دلارا رایت افراشت — سمند عشق بار عشق بگذاشت

وصلی‌الله علی‌محمد وآله‌الطاهرین

بمناسبت اربعین
حضرت سیدالشهداء(ع)

مجلس بیستم

«در اخلاص و ریاء»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ، وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین

«سورهٔ بینه آیه ۵»

بتصدیق عقل وعرف هر عملی آنگاه پسندیده است که آنچه هست همانطور بنماید وخود راهمانگونه که هست نشان دهد وغش وتزویر در آن نباشد ، هر متاعی بهر نام وعنوان که معروف وموسوم است حقیقت وباطنش نیز همان باشد .

مثلا اگر روغن است اجزاء خارجی بآن مخلوط نباشد اگر حیوانی است روغنی دیگر بآن ممزوج نکردد خودرا بهرصورت که نشان میدهد همان باشد اگر طلا خودرا جلوه میدهد فلز دیگر از کار در نیاید و خلاف آنکه میپندارند از بوته خارج نکردد و اگر خالص وصافی بود مرغوب ومطلوب همه است واگر ظاهر وباطنش تفاوت داشت مورد تنفر وانزجار عموم خواهد بود.

عبادتی راهم که انسان انجام میدهد چون مربوط بخداست ومیخواهد اطاعت امر خدا راکند وبایستی بآن غرض وآن هدف انجام یابد وقتی صحیح ومثاب ومأجور است که برای

خدا بجاآورده شود امااگر بصورت برای‌خدا ودرباطن بخاطراغراض واهداف دیگرباشد عقلا وعرفاًوشرعاً نامرغوب‌وشایستهٔ تخطئه‌وتقبیح‌خواهدبود.

عبادتها دوقسمند یا بدنی‌هستند یا مالی ، عبادت بدنی مانند نماز و روزه واذکارو ادعیه وامثال‌آن وهمچنین قسمتی ازاعمال‌حج‌است‌که با بدن صورت میگیرد ، عبادت مالی مانندزکوة وانفاقات وخیرات ومبرات ومصارف حج است‌که بامال‌انجام می‌یابد هردونوع بایستی خالصاً‌لله وتنهابخاطر امتثال امرخدا بوقوع پیوندد واگر صرفاً بخاطرریایعنی‌نشان دادن بمردم یابرای‌خداوغیر خدا بوقوع‌پیوندد باطل‌وناپسند خواهدبود

قرآن‌مجیددرآیات متعددی امربه‌اخلاص‌درعبادت نموده ومردم‌را ازریاونمایش بر حذرداشته‌است درآیهٔ صدرسخن فرماید مردم‌موظف نیستندمگرآنکه‌عبادت خدارابااخلاص وصفا وپاکی انجام‌دهندیعنی اگر بصورت دیگر بجاآرند مورد اجازه و رضای‌خداوند نبوده لاجرم‌آن‌عبادت‌را‌انجام نداده‌ومستوجب مؤاخذه‌وکیفرخداخواهندبود.

لذاامام‌باقر(ع)فرماید ان‌المرائی یدعی‌یوم‌القیامه باربعةاسماء یا فاجریاکافریاغادریا خاسراین‌چهارلقب‌را درقیامت بشخص‌ریاکار میدهندای‌مکارای‌زیانکارای‌فاسق‌ای‌کافراجر عمل خودرا ازآنکس‌که‌برای اوانجام‌داده‌ای مطالبه کن‌یعنی‌توبآن نیت‌این‌اعمال‌راانجام‌دادی‌که مردم به‌بینند وبدانند ازهمانهانیز اجرخویش راطلب‌نما ،وسائل‌کتاب طهارت باب تحریم قصد ریاء ،

درقرآن‌تصریح‌شده‌که صدقهٔ ریائی باطل است‌وفاقداجروثواب‌بوده‌وشخص‌ریاکارایمان بخداوقیامت‌ندارد **یاایهاالذین آمنوالاتبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی کالذی ینفق ماله رئاء الناس ولایؤمن بالله‌والیوم الاخر فمثله کمثل صفوان علیه تراب فاصابه‌وابل فترکه‌صلداً لایقدرون علی شیئی‌مماکسبواو اللهلا یهدی‌القوم الکافرین**

یعنی‌ای‌مردم باایمان‌صدقات خودرا بامنت گذاردن واذیت کردن فقیر باطل‌نکنید مانند آنکس‌که‌بخاطر ریاء انفاق‌نموده‌وایمان‌بخدا وقیامت ندارد پس‌مثل او مانندآنستکه خاکی بالای‌قطعه‌سنگی‌بریزندوبارانی‌سخت برآن‌ببارد وهیچ ازآنچه‌کسب نموده‌اند بدست نیاورند

وخدا کافران را هدایت نخواهد فرمود «سورهٔ بقره آیهٔ ۲۶۴»

تعبیر بسنگ و باران و خاک اشاره بآنستکه انفاق ریائی مانند خاك بر بالای آن سنگ و باریدن باران شدید بر آن میباشد که همه را محو و زائل میکند سپس وقتی شرح انفاق مردم با اخلاص وخالی از شوائب ریا را میدهد میفرماید **ومثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله وتثبیتاً من انفسهم کمثل جنة بربوة اصابها وابل فآتت اکلها ضعفین فان لم یصبها وابل فطل والله بما تعملون بصیر، ایود احدکم ان تکون له جنة من نخیل واعناب تجری من تحتها الانهار له فیها من کل الثمرات واصابه الکبر وله ذریة ضعفاء فاصابها اعصار فیه نار فاحترقت کذلك یبین الله لکم الایات لعلکم تتفکرون**

یعنی ومثل کسانیکه مال خودرا بخاطر رضای خدا وتثبیت نفوس خود انفاق کنند مانند باغیست بالای بلندی که بارانی سخت بر آن برسد میوه‌هایش چهار برابر شود واگر باران درشت نرسد باران خرد بر آن خواهد بارید وخدا بر آنچه میکنند بیناست آیا کسی دوست دارد باغیرا از نخل وانگور که زیر آن جویها روان بوده وهر میوه‌ای در آن موجود است داشته آنگاه پیر شود وفرزندان بینوائی داشته باشد، ناگاه بادو برق آتشین بجهد وهمه را بسوزاند اینچنین خداوند آیات خودرا برای شما بیان میکند شاید اندیشه کنید «بقره آیات ۲۶۶ ـ ۲۶۵»

اشاره بآنکه انفاقات همانان درختان میوه‌دار بهشت را تولید میکند که چندین برابر بیش از آنچه است که انفاق میکنید و این خود از آیات و ادله‌ایست که میرساند جزای آخرت ظهور صورت عمل دنیا و وجودی از وجودهای این جهان است

اما این در صورتیست که با اخلاص و بقصد رضای خدا باشد ولی اگر بخاطر ریاء انفاق شود وآن ریاء یا آن منت یا آن اذیت کردن فقیر بمنزلهٔ آتشی است که انسان بفرستد ودرختان میوه‌دار خودرا که در اثر انفاق تهیه کرده است بسوزاند آنهم هنگامیکه خود عاجز و ناتوان است وذیگر قدرت کار کردن نداره یعنی در آخرت عمل وسعی وعبادت از کسی مقدور نیست وشدیداً بعمل ورنج دنیوی خود احتیاج دارد در اینهنگام به بیند اعمالش حبط شده وهمه سوخته واز بین رفته است ،

انسان اگر مثلا بصفت ناپسند ریاکاری باشد غالباً از انجام امور خیر باز میماند زیرا

ممکن‌است درخفا مستحقینی رابشناسد اماچون کسی نیست که‌ازانفاق‌اومطلع شود بآنمردم مستحق احسانی نمیکند وچه‌بسا وقتی‌در منظرومرآی مردم احسانی بکسانی بکندکه هیچ استحقاق نداشته‌باشند امامنظور خودرا عملی‌کرده زیرا هدفش احسان بمستحق نبوده‌بلکه میخواسته‌مردم بفهمندوبدانندکه اواهل احسان‌است‌مردم هم‌که ازاینکار باخبر شدند بمقصد خودرسیده‌است لذادر حدیث‌فرماید علامت‌مرائی آنستکه‌هرگاه عبادتی‌را بتنهائی‌ودرخلوت انجام‌دهد ناراحت‌و هرگاه‌در حضورمردم انجام‌دهد خوشوقت ومسروراست .

علاوه مرتکب گناهان دیگری هم خواهدشد زیرابرفرض درخفا هم بکسی‌دستگیری نمودبالاخره درصددآن برمیآیدکه آن‌احسان رابمردم بفهماند ناچارآبروی مردم مستحق راکه نمیخواهند پردهٔعفت وآبروشان دریده‌شود خواهدریخت وآنهارا مفتضح خواهد نمود تا خودرا سخی‌و جوادو بخشنده معرفی نمایدهم مال خودرا بهدرداده هم عقاب آخرت را خریده است .

ائمه اطهارکه راهنمایان فضائل‌اخلاقی بشرند اگر چیزی بفقیرمیدادند درشب‌تاریك ازپشت‌در عطا میکردند تاچشم فقیربآنان نیفتد وخجلت‌نکشد بسیاری‌از مواقع سالها بدست دیگران‌بذل وبخشش مینمودند وخود مستقیماً عطانمیفرمودند پس‌از سالهایا پس‌از شهادت آنان معلوم میشدآنکس که بآنان انفاق مینموده واسطه‌ای بیش نبوده واز جانب امام (ع) پرداخت‌میکرده .

فقرای‌خرابه نشین‌کوفه تاشب بیستم رمضان‌سنه چهلم هجرت اکثراً نمیدانستند آن بزرگواری‌که میآیدوانبان‌نان وخرما وغذابرایشان میآوردکیست ازآن‌شب‌که امیر(ع) در بستربیماری‌افتاد نالهٔبینوایان‌کوفه بلندشدومعلوم گردیدکه غیرازعلی(ع) دیگری‌صاحب‌این مرحلهٔازفتوت‌ومروت‌نبوده‌است.

آری‌اگرکسی برای‌خداانفاق‌کند مردم‌بدانندیاندانند خداکه میداندچنانکه فرماید **وماانفقتم‌من نفقة او نذرتم من نذر فان‌الله یعلمه** «سورهٔبقره آیهٔ ۲۷۰»لذادربارهٔ اخفاء صدقه قرآن‌نیز فرماید **وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خیر لکم**«سورهٔبقره آیهٔ ۲۷۱» اگرچه میتوانیدعلناً انفاق‌کنید امااگردرخفا به‌مستحق‌بدهیدبهتراست .

غیراز ائمهٔ اطهار دیگر ازمردم هم گاه وبیگاه باین خوی ارجمند وپاکیزه نائل گردیده‌اندکه از باب‌مثال یکه نمونهٔ ازآن رانقل میکنیم .

ازطریق اهل سنت رسیده‌که درزمان سلیمان بن‌عبدالملك مروان‌مردی متمول بنام خزیمة‌بن بشردر جزیره‌که شهری است مجاورشام وموصل زندگی میکرد تدریجاً اموالش تمام‌شد درخانه را بست وتتمهٔ ثروت خودرا مصرف کرد تایکلی‌فقیر وناتوان گردیدحاکم جزیره‌که‌نامش عکرمهٔ فیاض بود وباآنمرد متمول سابقهٔ دوستی ممتدی داشت مدتها او را ندید ازحالش پرسیدجریان را برایش گفتند بسیار متأثر گردید شبانه چهارهزار دیناردر کیسه گذاشت رفت بخانهٔ خزیمه ازروزنهٔ در پول رابخزیمه‌دادآنچه اصرارکردشماکیستید گفت‌اگر میخواهستم مرابشناسی دراین‌دل‌شب مخفیانه‌نمیآوردم خزیمه پافشاری کرد که‌خود رامعرفی‌کن ، فیاض گفت **انا‌جابرعثرات الکرام** من کسی‌هستم که‌لغزش‌های بزرگان را جبران‌میکنم خزیمه پول‌راگرفت‌آمد زن‌خودرا بیدارکرد وگفت چراغ‌را روشن‌کن‌ببینم چیست زن‌گفت‌چراغ نداریم دست مالید دانست پولست خوابیدند تاصبح شدشمردند چهار هزاردینار بود .

ازطرف‌دیگروقتی فیاض‌ازخانه‌بیرون‌آمدکه‌بمنزل خزیمه برود زنش‌ازخواب‌برخاست دیدشوهر دربستر نیست بتوهم‌آنکه زن‌دیگری دارد وبخانهٔ اورفته مشغول‌گریه وزاری بود فیاض آمدقسم خوردکه چنین موضوعی نیست زن‌اصرارکردکه پس‌چه بود ناچار قصه را بیان نمود .

پس ازچندی خزیمه مسافرت بشام‌کرد وچون سلیمان بن‌عبدالملك او را میشناخت احترام زیادی‌ازاوکردخزیمه جریان فقرو استیصال خود واحسان آنمرد ناشناس رابرای سلیمان نقل نمود سلیمان سخت ناراحت شدکه چراچنین‌مردکریم وبافتوتی‌رانمیشناسد .

دراین میان شکایاتی ازفیاض برای‌سلیمان‌آمدکه‌درصندوق‌بیت المال‌حیف‌ومیل‌زیادی کرده فوراً اوراعزل نمود ودرهمان مجلس خزیمه‌را بحکومت جزیره منصوب‌کرد ودستور دادکه بمحض ورود بجزیره بحساب فیاض رسیدگی‌کند واو را بنزدسلیمان بفرستدخزیمه حرکت‌کرد فیاض ازورود حاکم جدید باخبرشد باوزیران خود باستقبال خزیمه آمد و

ابداً باو اظهار نکرد کـه آنمرد که شبانه باو چنان احسانی کرده همین فیاض حـاکم معزول است .

خزیمه دارالحکومه را تحویل گرفت وبحساب فیاض رسیدگی کرد دیدمبالغ هنگفتی کسر آورده اورا زندانی نمودوزنجیر بپایش گذارد .

نیمه‌شب زن فیاض کنیزش را بنزدخزیمه فرستاد و گفت **هذاجزاءجابرعثرات الکرام** آیاابنست جزای کسیکه لغزش وگرفتاری بزرگانرا جبران میکند ؟

اینوقت خزیمه دانست که آنمرد کریم همین فیاض حاکم معزول است بسیار ناراحت شدبطوریکه شخصاً همان نیمه‌شب بزندان آمد وزنجیر را ازپای فیاض برداشت ودست وپای اورا بوسید وقدری زنجیر را بپای خود گذارد تاطعم ناراحتی رفیق را بچشد.

فیاض از اینکار جلوگیری کرد خزیمه از زندان بیرون آمد وفردا بجانب شام نزد سلیمان رفت وگفت آنکس که آنشب بمن احسان مزبور رانموده همین حاکم معزول است سلیمان فوراً فرستاد فیاض را آوردند ده هزار دینار باضافهٔ تحف و هدایای دیگر باو داد فرمان حکومت جزیره وارمنستان وآذربایجان رابرایش نوشت وگفت میخواهی خزیمه راعزل کن خود حاکم جزیره باش میخواهی او را بهمان حکومت باقی دارخود حاکم سایرشهرستانها شوواو را باعزت واحترام بازگرداند » نقل از کتاب ثمرات الاوراق حاشیه کتاب المستطرف ابشیهی » .

از این داستان دو استفادهٔ مهم نصیب ما میشود یکی آنکه درس فتوت وکرم ومخفی داشتن احسان راازفیاض می‌آموزیم دیگر آنکه یقین میکنیم که جزای عمل خالص دیرپازود بوجه نیکو تری بصاحب آن عائد و واصل گردیده بدیار فراموشی سپرده نخواهد شد وخدای متعال بهمان نسبت که گناهان بندگانش رابحکم ستاریت پرده پوشی میکند اعمال نیکوی آنان را نیز ولو سعی کنند مخفیانه انجام دهند ظاهر و آشکار خواهد فرمود ودستمزد شریفتری بآنان عطا خواهدنمود .

دربارهٔ اصحاب رقیم سخنان مختلفی آمده ازآنجمله درخصال صدوق ازرسول اکرم(ص) نقل میکندکه فرمود درزمانهای گذشته سه نفر دربیابان میرفتند باران گرفت بغاری پناهنده شدندسنگ بزرگی ازکوه ریزش کرد وجلوی درغار راگرفت یکی ازآنان گفت رفقانجات

درصدق است مادراثر اعمال زشت باین بلادچارشده‌ایم حال اگرعملی خالصاً لله درعمر خود انجام داده‌ایم هر کدام آنعمل رابگوید ومزدش رااز خدا بخواهد .

یکنفر ازآنان گفت خداوندا میدانی من اجیری داشتم کاری برایم انجام داد در برابر یك پیمانه برنج رفت نیامد من برنج اورا کاشتم ازحاصل آن گاوی خریدم وقتی آمد برنج خود رامطالبه کند من گاوراتسلیم اونمودم او گفت من تنهایك پیمانه برنج طلب دارم جریان راگفتم وگاوراباودادم اگراینعمل من خالصاً بخاطرانجام امر تو بوده مارااز این گرفتاری نجات ده مقدار مختصری سنگ عقب رفت .

دیگری گفت پروردگاراتوآگاهی من هرشب برای پدر ومادرم شیر گوسفند میبردم یکشب دیرتر بردم بخواب رفته بودند نخواستم آنهارابیدارکنم وهم نخواستم برگردم مبادا ازخواب برخیزند ومیل بشیر داشته باشند درحالیکه ظرف شیر بدستم بودبالای سرشان ایستادم تا صبح شد باآنکه زن وبچه‌ام آنشب گرسنه بانتظارمن بودند باحترام ابوین این عمل راانجام دادم اگر تومیدانی صرفاً بخاطر رضای تو بوده ما را خلاص کن سنگ قدری بیشتر کناررفت

سومی عرض کرد خداوندا برتو آشکاراست که من دخترعموئی داشتم خواستم با اوزنا کنم گفت صددینارمیخواهم تاحاضرشوم رفتم بهرزحمت بودآن پول را تهیه کردم آمدم بنشینم نزداو گفت ازخدا بترس مهررا بدون حق باز نکن ازتو ترسیدم برخاستم پول راهم نزداو گذاردم و ازآنعمل صرفنظر کرده برگشتم اگراینعمل راازخوف تو کرده‌ام مارااز این ورطه نجات بده سنگ بکلی عقب رفت راه بازشد بیرون آمده بشهرودیارخود رفتند «خصال صدوق عددثلث حدیث۲۱۸»

پس اگرعمل تنهابرای خدا بود اینگونه تأثیرات عجیب دارد ، امابایددانست که عمل را خالص کردن وبکلی ازشوائب خلط وشرك پاك وصافی نمودن بسیار بسیار کار مشکلی است چنانکه امیرعلیه‌السلام فرماید :**ان تلخیص النیة من الفساد اشد علی العاملین من طول الجهاد** یعنی خالص کردن نیت آنچنان جهادبانفسی است که ازجهادباشمشیر سخت ترمیباشد «غررالحکم حرف ان حدیث۱۴۹»

و گفته اند علت آنکه رسول خدا را جمع بضربت امیر (ع) فرموده ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین دو چیز است یکی آنکه اسلام و کفر در آن روز برابر یکدیگر واقع شد و اگر مسلمین شکست میخوردند بکلی فاتحهٔ اسلام خوانده شده بود دیگر آنکه ضربت امیر (ع) خیلی خالصانه بود زیرا وقتی عمرو آب دهان بصورت مبارکش افکند برخاست راه رفت تا غضبش فرو نشست برگشت فقط برای خدا او را کشت حکیم رومی فرماید :

گفت بر من تیغ تیز افراشتی	از چه افکندی مرا بگذاشتی
گفت من تیغ از پی حق میزنم	بندهٔ حقم نه مأمور تنم
چون خدو انداختی بر روی من	طبع گردید و تبه شد خوی من
نیم بهر حق شد و نیمی هوا	شرکت اندر کار حق نبود روا
رخت خود را من زره برداشتم	غیر حق را من عدم پنداشتم
چون در آمد حلقی اندر غزا	تیغ را دیدم نهان کردن سزا
تا احب لله آید نام من	تا که ابغض لله آید کام من
گفت من تخم جفا می‌کاشتم	من ترا نوع دگر پنداشتم
تو ترازوی احد خو بوده‌ای	بل زبانهٔ هر ترازو بوده‌ای

وحضرت علی بن موسی الرضا (ع) بنابر نقل عیون فرماید الدنیا کلها جهل الا مواضع العلم والعلم کله حجة الا ما عمل به والعمل کله ریاء الا ما کان مخلصاً والاخلاص علی خطر عظیم حتی ینظر العبد بما یختم به یعنی دنیا همه‌اش جهل است مگر در آنجا که فروغ دانش باشد ، و دانش همه‌اش مایهٔ مسئولیت است مگر بآن عمل شود و عمل همه‌اش ریاء است مگر آنچه با اخلاص باشد و اخلاص دچار خطر بزرگیست تا انسان به بیند عاقبتش بچه چیز منتهی می‌شود ، زیرا ممکن است مردمانی یکعمر با اخلاص عبادت کنند اما در آخر دچار ضلالت و بدبختی گردند .

بهرحال اگر کسی بتواند اخلاص در عمل داشته باشد از خطر اغواء شیطان گریخته چنانکه قرآن فرماید فبعزتك لاغوینهم اجمعین الا عبادك منهم المخلصین سوره

ص آیه ۸۲» یعنی شیطان بخدا عرض میکند بعزت وجلالت همه را گمراه میکنم مگر بندگانی که با اخلاص باشند واز حضرت باقر(ع) است که فرمود **ما اخلص عبد الایمان بالله اربعین یوماً الا زهده الله فی الدنیا و بصره دائها و دواءها و اثبت الحکمة فی قلبه و انطق بها لسانه** «اصول کافی» یعنی هیچ بنده‌ای چهل روز ایمان خود را برای خدا خالص ننمود مگر آنکه خدا او را بمقام زهد رسانید ودرد و درمانش را باو نشان داد وحکمت را درقلبش ثابت وبزبانش جاری ساخت .

عدد چهل تأثیرات عجیب وغریبی دارد از آنجمله درقسمت زیارت اربعین حضرت سید - الشهداء (ع) است که حضرت عسکری(ع) فرماید علامت مؤمن پنج چیز است یکی از آنها زیارت اربعین میباشد و رسول اکرم (ص) مثوبات فراوانی برای اربعین آنحضرت بیان فرموده .

جابر بن عبدالله درامروز که روز اربعین است بزیارت قبر حسین(ع) آمد وخود را معطر ساخت ودر شریعه غسل کرد ولباس احرام در بر نمود و گامهای خود را آهسته و کوتاه برمیداشت تا بعدد هر گام ثواب ۹۰ حج و نود عمره در نامهٔ عملش ثبت وضبط گردد وقتی بقبر مطهر رسید سلام کرد جواب نشنید گفت حبیب لا یجیب حبیبه آیا دوست جواب سلام دوست خود را نمیدهد یك وقت متوجه شد وعرض کرد حسین جان حق داری جواب جابر را ندهی لقد شحطت اوداجك وفرق بین رأسك وجسدك رگهای گلویت را بریده‌اند وبین سر وبدنت جدائی انداخته‌اند ، شاید درهمان موقعیکه جابر بزیارت قبر حسین آمده بود اهل بیت عصمت وطهارت نیز ازشام بقصد زیارت اربعین یا از مدینه سال دیگر بکربلا آمده‌اند که زینب علیها السلام عرض میکند حسین عزیزم اگر نامحرم در این سرزمین نبود بدنم را برهنه میکردم تا جای کعبه نیزه وتازیانه‌ها را ببینی

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین

مجلس بیست و یکم

«در آفات حب جاه»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، تلك الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علواً فی الارض و لا فساداً «سوره قصص آیه ۸۳»

حب جاه و مقام نیز مانند سائر غرائز مه حالت نقصان و زیاده روی و تعادل دارد که بایستی بهر قیمتی که هست ناچار بحال تعادل بر گردد و گرنه چنانکه شدت و افراطش را خطراتی است فقدان این غریزه یا کاهش آن نیز خطرناك میباشد اما فقدان و نبودن این غریزه را در مجلس آینده که اختصاص بشرح منافعت و علو نفس دارد بحث خواهیم نمود و اینك در این مجلس بمضرات زیاده روی این حالت می پردازیم .

نفس حب جاه و صرف محبت بمقام هر چه هم شدید و قوی باشد مادامیکه بمرحله عمل و اجرا نیاید و بخارج از حیطه فکر و قلب تجاوز نکند زیانی ندارد و مانند حسد است که اگر بدست و پا و زبان اظهار نشود گفته اند بیمانع است .

اما متأسفانه اگر محبت مزبور قدری شدید شود قریب به محال است که صاحب آن در مقام تأمین این خواسته و تحصیل این غریزه بمقدماتی دست نزند و تنها بهمان محبت بمقام که در دلش وجود یافته قانع و دلخوش باشد ، ناچار برای اطفاء این نائره اگر توانست از طریق عاقلانه و گرنه بامکر و حیله و تزویر باعمال ناروائی اقدام میکند تا آنجا که با کشتن ابناء نوع خود هم آرام

نمی گیرد حکیم رومی گوید

اینهمه عالم طلبکار خوشند — وز خوش تزویر اندر آتشند
طالب زر گشته جمله پیرو خام — لیك قلب از زر نداند چشم عام
رو بهستی داشت فرعون هنود — لاجرم از کارگاهش کور بود
لاجرم میخواست تبدیل قدر — تا قضارا باز گرداند ز در
صدهزاران طفل کشت او بی گناه — تا بگردد حکم و تقدیر اله
تا که موسای نبی ناید برون — کردبر گردون هزاران ظلم وخون
آنهمه خون کردو موسی زاده شد — وز برای قهر او آماده شد

والا منع از محبت بمقام وجاه علاوه بر آنکه عزائز در تحت اختیار بشر نیست تاایجاد یااعدام گردد اصولا ناروا میباشدو نمیتوان بیکنفر شخص عزیز النفس وشرافت طلب گفت که تو نبایستی ریاست وجاه وجلال رادوست داشته باشی ، کیست که شیئی محبوب ودلپسندرا نخواهد مگر آنکه نقصانی درغرائز اوموجود باشد و کیست که ذلت وپستی ودون همتی را بطلبد مگر آنکه ازشرف و مزایای انسانی محروم باشد .

تنها سخنی که هست آنستکه این غریزه هم مانندشهوت وغضب و حب مال وغیره اکثراً سرکشی میکنند و اگر نتواند ازطریق صحیح ومعقول بهدف خود برسد خاموش نمی نشیند بلکه ازطریق نامشروع واز مجاری غیر انسانی میکوشد تا بمطلوب خود نائل گردد پس بناچار بایستی سرکوبی شود ودرایستگاه تعدیل متوقف گردد .

لذا آیات و اخباریکه منع ازمحبت بجاه ورياست میکنند بملاحظه آثارو عواقب شوم آن بوده نه آنکه اصل وجود این غریزه رابخواهند سرزنش وتقبیح کنند واینك به نقل عده ای ازاخبار که دراین قسمت رسیده متعرض میشویم ،درجامع السعادات فصل حب جاه گوید رسول اکرم(ص) فرماید **ماذئبان ضاریان ارسلافی زریبة غنم باکثر فساداًمن حب الجاه والمال فی دین الرجل** وهم ازآنحضرت نقل میکند **حسب امرء من الشر الامن عصمه الله ان یشیر الناس الیه بالاصابع** وامام صادق(ع) بنابنقل وسائل کتاب جهاد فرماید **ایاکم و**

هؤلاء الرؤساء الذین یترأسون فوالله ماخفقت النعال خلف رجل الا هلك و اهلك معانی اخبارمذکور بترتیب چنین می‌آیدرسولخدا فرماید دوگرگه درنده‌ایکه به گله‌ای حمله کنند زیان وخسارت آنهاکمتراست اززیان حب‌جاه‌و مال‌در دین انسان .وباز آنحضرت‌فرماید شرارت‌هرکس همین‌کافی است‌که مردم‌باانگشت باواشاره‌کنند مگرکسیکه خدااورا حفظ‌نماید وحضرت صادق(ع) فرماید از مردمیکه ریاست‌طلب هستند بپرهیزیدکه بخدا سوگندکفش‌ها پشت‌سر هیچ‌کس بصدا درنیامد مگرآنکه هلاك شد و دیگران‌را نیز هلاك‌کرد .

اشاره بآنکه این مردم آنطور استعداد ونیروی نفسانی ندارند که وقتی بمقام و منزلتی رسیدند خودرا نبازند وبد مستی ودیوانگی نکنند بلکه هر کدام که جمعیتی را بصورت مرید دنبال خود دیدند دست بگناه وطغیان میزنند وآنان راهم بنافرمانی و عصیان وامیدارند .

قرآن‌هم درآیهٔ صدرمجلس فرمود آنخانهٔ آخرت را برای مردمی قرار میدهیم‌که نخواهند درزمین‌مقام ومنزلتی بطلبندو فتنه‌و فسادی برپاکنند .اصل‌ارادهٔ علووبلندطلبی را مذمت‌فرموده زیرا اکثراً بمقام عمل‌واجرا می‌انجامد .

فهم وتصدیق این دلائل نقلی‌که گفته شدنیازمند به‌تفسیری‌است واو آنکه حب‌شرف و مقام اگرچه بالذات مذموم وناپسند نیست امااینکه میگوئیم برای‌بشر عاجز ممکن ضعیف طلب‌جاه وریاست صحیح‌نیست اولابخاطرآنستکه‌تمام افرادبشر ازنظر مخلوق‌و مرزوق‌بودن درپیشگاه خدایکسانند واحدی رابر دیگری ترجیح نیست تنهادرنزد خدا مردم بامعرفت و باتقوی عزیزتر ومحترم‌ترند اماهمان فردعارف‌وباتقوی‌هم دلیلی‌ندارد که برسایرین‌بزرگی وتفوق بفروشد سهل‌است تاچه‌رسد بآنکه‌آنها رابرای‌خود استعبادو استثمارنماید بلکه‌هرچه مقام‌تقواوعبودیت ومعرفتش بیشترشود خضوع وتواضع‌وفروتنی اوزیادترخواهدشد تابجائیکه خودرا ازهمه‌پست‌تر وهمگی‌راازخود نیکوترمی‌بیند .

امام‌صادق(ع) باآنکه جامهٔ‌هر جاه‌ومنزلتی منحصراً شایسته‌آن قامت مبارك‌بود وقتی کنیزش‌ازترس آ نحضرت‌از نردبان‌بزمین‌افتاد رنگش‌متغیرشد وناراحت گردیدو بسفیان‌ثوری

فرمود با آنکه طفل من هم در بغل آنکنیز بود و بزمین افتاد و مرده معهذا تأثرم برای موت او نیست بلکه برای آنستکه چرا کنیز باید از من بترسد و فوراً اورا آزاد فرمود .

ثانیاً اینکه نظام عالم ایجاب میکند که فرد یا عده‌ای بعنوان حکومت بر مردم ریاست کنند ریشهٔ آن راکه در یابیم راجع به تعیین و انتخاب خود مردم است و در حقیقت مانند آنستکه اهل دیهی می نشینند و ازمیان خود یکنفر ازاقران وامثال خودرا اجیر ومزدور می کنند تا بصورت کدخدا یادشتبان حدود و ثغور قریه‌شان‌را حفظ کند و در برابر مزدی از آنها بگیرد و هروقت هم خطاو تجاوز یاقصور واهمالی ازاو ببینند بفوریت اورا از این مقام خلع نمایند س در حقیقت او تابع ومطیع اهل قریه است نه آنکه اهل قریه بنده وزرخرید و نوکر او باشند .

النهایه این حقیقت درطول تاریخ بشری بشکل دیگری درآمده وازاصل اولیهٔ خود معدول نموده امراو حکام همانند سبعی درنده مردم را طعمهٔ امیال بهیمی خود قرار میدهند وعده‌ای احمق و بدبخت ازغلبهٔ سودطلبی و طمعهای نفسانی تصور میکنند که باید آنمقامات پوشالی و دروغی‌را تاحد پرستش تعظیم کنند هم خود راذلیل وناتوان و بالمآل ساقط ازشرائط حیات میکنندهم دیگران‌را بذلت و نکبت می کشندهم آنمقام مجازی ودروغی رامغرور وفریفته میکنند هم خدارا بغضب وسخطمیآورندهم آخرت وسعادت ابدی خودرا ازدست میدهند .

افسوس از حماقت ،داداز جهل وضلالت ، اسفابر ظلم خواهی وخوارطلبی وغلبهٔ انکسار درقوم وملت که چه خسرانها ببارمیآورد وگرنه چه بسا اگر این مردم سفیه و بی بند وبار بآن تظلم وفرو تنی‌ها تن در ندهند و بزرگی وحریت خودرا حفظ کنند کمتر درنده‌ای بتواند بصورت منصب ومقام برمال وجان وناموس آنان حکومت نماید

پس «هرچه هست ازقامت ناسازی اندام ماست ـ ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست»

لذا فرمودند **کیفما تکونوا یولی علیکم** هرطرز وهرنوع که اخلاق وروحیه خودتان باشد بهمان طرز مردمی بر شما حکومت وریاست خواهند نمود ،اگر طالب ظالم باشید ظالم واگر طالب مردی پاك وعادل ولائق باشید همان نصیب شما خواهدشد حتی فرمودند در حق زمامدار ظالم نیز نفرین نکنید که اثری نخواهد داشت اومظهر سجایای شماواعمال ناروای خود شماست که مجسم شده وبرشما غلبه کرده است توبه کنید وازخدا بخواهید که دل اورا نرم و مهربان سازد که

قلوب همه در دست خدای متعال است چنانکه در بارهٔ بخت النصر وارمیای پیغمبر همین جریان واقع شد واینك بطرز اختصار قصه را برای شنوندهٔ محترم بیان میکنیم

در تفسیر صافی ذیل آیهٔ شریفهٔ **او کالذی مر علی قریة وهی خاویة علی عروشها (الخ)** «سورهٔ بقره آیه ۲۵۹» از حضرت صادق(ع) نقل میکند که خداوند پس از شیوع فسق وظلم در بنی اسرائیل بحضرت ارمیای پیغمبر وحی فرمود که هر شهری که در ختان بارور داشته باشد ومردمش خلاف کنند آنها را مبدل بخر نوب خواهم نمود دانشمندان بنی اسرائیل از حضرت ارمیا پرسیدند که منظور خداوند از این مثال چیست خدا فرمود مقصود بنی اسرائیل است که معصیت کردند بدترین خلق خود را بر آنان مسلط میکنم تا آنها را بکشد و حجر بیت المقدس را صد سال در مزابل بیندازد .

گفتند از خدا بپرس تقصیر ضعفا و بیگناهان چیست جواب آمد تقصیر آنها آنستکه امر بمعروف ونهی از منکر نکردند ودیگر اگر اینگونه سؤالات را بکنی صورتت را بسوی خود رد میکنم شاید اشاره بمرگ باشد، ارمیا عرض کرد پروردگارا آن ظالم که بر مردم مسلط میشود کیست تا بروم از او برای خود خط امان بگیرم خطاب شد در فلان موضع بچه‌ای است مریض ومملوث به پلیدی وضعیف ولاغر او همان ظالم خواهد بود رفت دید بچه‌ای در مزبله‌ای افتاده جذام بدنش را فرا گرفته مادرش می‌آید شیر خنزیر باو میدهد پرسید اسمت چیست گفت بخت گفت فرزند کیستی گفت فرزند نصر ارمیا او را معالجه کرد تا بهبودی یافت وقتی کاملا خوب شد باو بشارت سلطنت داد او بسیار خوشوقت شد ارمیا گفت بمن خط امان بده که وقتی مسلط شدی مرا نکشی خط امان باو داد تا آنکه روز حملهٔ بشهر ارمیا آنکاغذ را بلند کرد وامان گرفت وبخت نصر سالها از آنمردم کشت وسیلاب خون در شهرها و قراء براه انداخت .

بهرحال کار در لزوم پاداش وکیفر گنهکاران ووجوب تسلط ظالم بر آنان بحدی مهم و مسلم است که خدا پیغمبر خود را زجر و عتاب میکند واورا بمرگ تهدید میفرماید تا آنکه در این امر وساطتی نفرماید پس تسلط حکام و ریاست آنان بر مردم مقامی شریف و با عظمت نیست تا جمعی آنرا دلیل بر لزوم جاه طلبی بگیرند و آنرا موهبت و منزلتی الهی وشرفی معنوی وخدا داده برای صاحبان جاه ها ومناصب ظاهری قرض کنند بلکه غیر از

انبیاء و اولیای معصوم که مقام حاکمیت شان مفروض از جانب خداست مابقی اکثراً بخاطر تعدیات وجنایات امتها و رندگی وسبعیت حکام وامرا میباشد و دلیل دیگر ندارد .

چنانکه قرآن فرماید **الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة وامروا بالمعروف و نهوا عن المنکر** «سوره حج آیهٔ ۴۱»

تنها مردمی سزاوارند که باشمشیر قیام کنند و بر مردم تسلط یابند که اگر آنانرا مقام وموقعیتی وقدرتی دهیم آنقدرت رادر راه اقامهٔ نماز وتأدیه حقوق مالی وامر بمعروف و نهی از منکر بکاربرند دیگران اذن واجازهٔ مقاتله ونبرد بخاطر کسب جاه ومقام ندارند اشاره بآنکه چون فاقد عصمت وملکهٔ اجتناب ازطغیان وعصیانند آنقدرت رادرراه تأمین خواسته‌های شیطانی وبهیمی خویش بکارخواهند برد گو اینکه همین عمل خلاف انسانی آنان هم بخاطرعقوبت دنیوی مردم گهنکار باشد

نمیدانم این داستان رادر کدام کتاب دیده‌ام ودرست هم یقین ندارم که مربوط بشعبی وحجاج باشد اماعجالتاً درنظرم چنین است که روزی حجاج بن یوسف ثقفی که درظلم وآدم کشی شهرهٔ آفاق بود ازشعبی پرسید مردم در بارهٔ من چگونه قضاوت میکنند شعبی که ازنده‌های مخصوص حجاج شمرده میشد وحقائق رابرای او بدون خوف وبی پرده بیان میکرد در جواب گفت همه ترا نفرین میکنند وازظلم وستم تو بستوه آمده اند

حجاج گفت نه چنین است که میگوئی من تقصیری ندارم وخودمردم گرفتاراعمال زشت خود شده‌اند وغیر ازمن دیگری لائق حکومت برآنها نیست واکنون بخاطر آزمایش این انگشتری‌راکه درانگشت دارم بیرون میآورم بگیرو برودر بازار و نگو متعلق بکیست از فروشندگان جواهر بپرس قیمت آن چیست .

شعبی انگشتررا ببازار بردهرکدام از زرگرها تاچشم شان بلباسهای کهنه و قیافهٔ درویشانه شعبی می‌افتاد قیمتی بسیار نازل برای انگشتر تعیین میکردند شعبی برگردید و جریان‌را بحجاج خبرداد که مثلا ازچنددینار بیشتر هیچکس مشتری آن نیست حجاج گفت اینك آنرا درفلان محل ازبازار ببروبفلان کاسب نشان بده وآنرا قیمت کن شعبی انگشتررا بهمان مردارائه داد آن مرد بادقت کامل بمعاینهٔ آن پرداخت حساب کرد گفت تمام مایملك

صندوقم هشتاد هزار دینار بیشتر نیست اگر مراقبول داری آنها را میدهم بیست هزار دینار هم طلب تو باشد تدریجاً خواهم پرداخت شعبی آمد وماجرا را برای حجاج بیان نمود حجاج گفت آیا اکنون دانستی که غیر ازمن کسی شایسته زمامداری این مردم نابکار نیست ؟

پس بحسابی که ما کردیم مقامها و منصب ها اگر بجا و بحق باشد مخصوص بعده‌ای معدود از معصومین و عناصر پاك وشایستهٔ ملکوتی است و آنهم بقدرتهای غیبی الهی نصیب صاحبانش خواهد شد وسعی وکوشش برای تحصیل آنهم چندان مؤثر نیست زیرا درموقع خود بایستی خواه ناخواه صورت وقوع یابد وجامهٔ عمل بپوشد واگر نابجا وبناحق باشد دلیل عظمت صاحب مقام نبوده بلکه دلیل بروقوع جنایت وبروز گناه وظغیان مردم است که بخاطر عقوبت آثار اعمالشان برجانشان تسلط یافته ومطلب ازاین دوفرض خارج نبوده صورت سومی نخواهد داشت لذا زدوخورد برای یافتن مقام کاری غلط وبیمورد است ، حکیم رومی گوید

مال ومنصب جاهلی کارد بدست — طالب رسوائی خویش آمده است

آنچه منصب میکند با جاهلان — در فضاحت کی کند صد ارسلان

عیب او مخفی است چون آلت بیافت — مارش ازسوراخ برصحرا شتافت

جمله عالم مار وکژدم پرشود — چونکه جاهل شاه حکم مرشود

ثالثاً اینکه میگوئیم حب جاه خطرناك وزیان آوراست بآن خاطر است که درابتدای مجلس اشاره کردیم واکنون باتفصیل بیشتر عرض میکنیم که عموم بشر الامعصومین وکاملین بسیار ضعیف النفس و ناتوانند وروحیه ای کوچك ومحدود دارند لیاقت آنکه مقامی بدست آورند ودرآنحال صبر کنند وازحدود الهی خارج نشوند ندارند لاجرم اگر دیدند جمعی بآنها سلام کرده ودربرابرشان کرنش وتواضع میکنند بفکر تقویت وازدیاد این جریان می افتند وکاررا بجائی میکشانند که فرعون کشانید وگفت انا ربکم الاعلی من خدای بزرگ شمایم .

لذا بهتراست که بهرطریق شده ازنزدیک بار مقام وریاست شانه تهی کنند وحتی القدره بکوشند تااین نیروراخاموش واین غریزه را راکد وخامد سازند مانند بسیاریکه درطول تاریخ سراغ داریم باداشتن استعداد ریاست از علم وعمل واخلاق وفیره معهذا ازترس خطرانش بانحاء مختلف حتی باانجام کارهائی خلاف عادی بلکه خارج ازآداب مجالست

خود راعقب میکشیدند گاه درمباحثات ومناظرات علمی خودرا محکوم قلم میدادند باآنکه میتوانستند غلبه وحاکمیت خودرا ثابت نمایند گاه خودرا بیعقل وکم‌ادراك معرفی‌میکردند گاه چنانکه اشاره شد اعمال خلاف عرف ومنافی با مروت یا منافی بامردم داری مرتکب میشدندوبهرطریق شده مردم راازاطراف خود میراندند تا دورآنهارانگیرند ولذت‌ریاست درکامشان جای نگیرد وبگناه مبتلا نشوند بالاخره فضائل خود راکتمان میکردند ومانند طاووسیکه ازترس صیاد پرهای زیبای خودرامیکند ومیریخت آنفضائل راقربان حفظ‌ایمان مینمودند حکیم رومی‌فرماید :

پرخود میکند طاووسی بدشت — یك‌حکیمی رفته‌بود آنجابگشت
گفت طاو وسا چنین پر منی — بیدریغ از بیخ چون بر میکنی
این‌چه‌ناشکری‌وچه‌بی‌باکی‌است — تو نمیدانی که نقاشت‌کی است
چون‌شنیدآن‌پنددروی‌بنگریست — بعداز آن‌در توحه‌آمد می گریست
چون‌ز گریه فارغ‌آمد گفت رو — که‌تو هستی رنگ وبوئی راگرو
آن به آیدکه شوم زشت وکریه — تابوم ایمن در این‌کهسار وتیه
نزدمن جان بهتراز بال‌وپراست — جان بماند باقی‌و تن ابتر است

ضمناً باید دانست‌که فرار از حب‌جاه بسیارکار دشواری‌است وچه‌بسا مردمیکه بحکم ترك‌الدنیا للدنیا همین‌کارها رامیکردند تاطرف‌توجه مردم قرارگیرند ورغبت مردم بآنان بیشترشودوبریاست بهتروکاملتری‌برسندلذافرمودند **آخرما یخرج من‌قلوب‌الصدیقین حب‌الجاه** یعنی‌حب‌جاه‌ازتمام غرائزدیرترازدل‌بیرون‌میرود واینك‌خبری‌راکه ازامام‌چهارم درخصوص این‌لطیفهٔ‌علمی واخلاقی‌رسیده بارعایت تلخیص‌بیان میکنیم .

امام‌هفتم (ع) ازجدش زین‌العابدین سلام‌الله‌علیه نقل‌میکندکه آنحضرت‌فرمود اگر کسی‌را دیدیدخیلی‌خوش‌رفتار ومتواضع‌و خوش‌گفتاراست فریفته‌نشوید زیراچه بساکسانیکه ازناتوانی ومعجزدنبال دنیاومورحرام نمیروندامااگرقدرتی بیابندازهیچ جنایتی‌باك‌ندارند امااگرواقعاً دیدیدکه بمال‌دنیاهم میرسدوزهد وبیرغبتی نشان‌میدهد بازهم مغرور نشوید و

بدیانت و تقوای او مطمئن نباشید زیرا شهوات مردم مختلف است چه بسا کسانی که مال حرام نمیخورند اما عمل زشت تری را که از حرام خواری بدتر است مرتکب میشوند .

اگر هم دیدید بکارهای حرام تری هم رسید و صرف نظر نمودم هذا عجله در قضاوت نکنید به بینید عقلش چگونه است زیرا چه بسا کسانیکه نه از روی ایمان مرتکب گناه نمیشوند بلکه بآنخاطر است که عقل وفهمی ندارند ودر اینصورت خطر بیعقلی بمراتب بیش از انجام معاصی مزبور است واگر هم دیدید عقل کامل وفهم وزیرکی بسزائی دارد آنزمان بسراغ آزمایش دیگری رویدو ببینید **کیف محبته للریاسات الباطله و زهده فیها فان فی الناس من خسر الدنیا والاخرة بترک الدنیا للدنیا ویری ان لذة الریاسة الباطلة افضل من لذة الاموال والنعم المباحة المحللة فیترک ذلک اجمع طلباً للریاسة الباطلة** (الخ) «وسائل الهیمه کتاب صلوة باب عدم جواز اقتداء بفاسق از احتجاج طبرسی » یعنی مشاهده کنید آیا علاقه اش نسبت بریاست های باطل چگونه است زیرا در میان مردم کسانی هستند که بوسیلهٔ ترک دنیا للدنیا از سعادت هر دو جهان محروم میباشند و لذت باطل ریاست را از لذت مال و نعمتهای حلال ومباح بهتر می پندارند لذا همهٔ آن لذائذ مشروع را ترک میکنند تا چند روزی بناحق بر مردم آقائی وریاست نمایند !!

مطالعه و نظر در احوال بدبختانی که بطمع ریاست چند روزهٔ دنیا دست بجنایات و اعمال وحشیانه ای زده اند بهترین راه جلوگیری از پیدایش این افکار شیطانی است

محدث قمی در نفس المهموم از شیخ مفید نقل میکند که عبیدالله بن زیاد عمر بن سعد را رئیس چهار هزار لشکر کرده بود که برود بجانب دستبی واز هجوم دیلم بآن مکان جلوگیری کند وعهد کرد که پاداش اورا حکومت ری قرار دهد ابن سعد مهیای حرکت بآنجا بود که ابن زیاد باو دستور داد ابتداء برود کار حسین (ع) را در کربلا تمام کند سپس بسوی مأموریت خود برود ابن سعد قبول نکرد ابن زیاد گفت پس دستخط عهدنامهٔ ری را بمن مسترد کن ابن سعد گفت امروز مرا مهلت بده تا فکری کنم باهر کس مشورت کرد همه اورا از جنگ با سیدالشهداء (ع) نهی کردند شب خوابید و همه را بفکر در اینموضوع بود و اشعار زیر را که حاکی از تردیدش بود می خواند .

واترك ملك الری والری منیتی ام ارجع مذموماً بقتل حسین

وفی قتلة النار التی لیس دونها حجاب و ملك الری قرة عین

صبح بجانب ابن زیاد رفت و گفت تو مرا وعده حکومت ری و جنگ با دیالمه داده‌ای مردم همه فهمیده‌اند اگر اجازه میدهی بهمان مأموریت بروم یکی از اشراف کوفه را بکار حسین(ع) بگمار ابن زیاد گفت درفرستادن کسی بجانب حسین از تو مشورت نخواستم یا بجنگ او برویا عهدنامه را بمن برگردان

ابن سعد که دید دستش از حکومت ری کوتاه میشود گفت خودم قبول میکنم بطرف کربلا حرکت کرد بمحض رسیدن عروة بن قیس را خواست و گفت برو بحسین(ع) بگو برای چه باینجا آمده‌ای عروه از کسانی بود که نامهٔ دعوت بحضرت نوشته بود خجالت کشید برود بهر کدام ازرؤسای لشکر گفت کیست که برود از حسین(ع) این سؤال را بکند هیچکس قبول نکرد کثیر بن عبدالله گفت من میروم میپرسم اگر بخواهی بطور ناگهانی هم او را میکشم ابن سعد گفت ترا نمیفرستم اورا بکشی فقط برو بپرس چرا باینجا آمده‌ای رفت بجانب امام(ع) ناگاه ابوثمامه صائدی بحضرت عرض کرد قدجاء شراهل الارض جلو رفت و گفت شمشیر خود را زمین گذار قبول نکرد ، گفت پس من دست بقائمهٔ شمشیرت بگیرم گفت ممکن نیست گفت پس پیغام خودرا بگو من ابلاغ کنم گفت من رسولم باید خودم امام را به بینم نگذاردند برگشت ابن سعد قرة بن قیس حنظلی را فرستاد امام فرمود مرا دعوت کرده‌اید اگر نمیخواهید برخواهم گشت بهرحال اگرچه این بدبخت تاحدودی نمیخواست باامام (ع) بجنگد ومقداری هم درجلوگیری ازجنگ پافشاری کرد اما بالاخره بحکم حب جاه حرم پیغمبر را تیرباران نمود .

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین

مجلس بیست ودوم

«درمناعت وعلو نفس»

اعوذبالله من الشیطان الرحیم، ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین

«سورهٔ منافقون آیهٔ ۸»

اگرچه در مجلس گذشته دلائلی در بارهٔ خطرات حب جاه ومقام عرض کردیم امادراین مجلس میخواهیم بگوئیم که ترک حب جاه واعراض ازحب ریاست منافی بامناعت نفس وحفظ عزت انسان نبوده ولازمه‌اش آن نیست که شخص تن بخواری و کوچکی دهد وشرف و بزرگی خودرا بدست تلف بسپارد بآنخیال که میخواهد از حب جاه پرهیز کند بلکه عموم افراد بشر بویژه مسلمان وبالاخص مؤمن دارای عزت هستند وچنانکه حفظ مال وجان وناموس برهر کس واجب وتضییع واتلاف آنها حرام است حفظ عزت نیز واجب وپایمال کردن شرف وتن بخواری دادن حرام خواهد بود لذا قرآن مجید در آیهٔ فوق فرماید عزت وبزرگی درمرتبهٔ اول خداودرمرحلهٔ بعدرسول او ودرمرتبهٔ سوم مؤمنین راست .

درکتاب کافی یك باب را بنام « باب تحریم اذلال المؤمن نفسه » اختصاص باین بحث داده واز امام صادق(ع) نقل میکند که فرمود **ان الله فوض الی المؤمن امور ه کلها و لم یفوض الیه ان یکون ذلیلا اما تسمع الله عزو جل یقول ولله العزة (الخ)** یعنی خدا مؤمن را در کارهای شخصی خود آزاد گذارده اما اجازه نداده که خویش را ذلیل سازد مگر نمیشنوی که درقرآن میفرماید عزت برای خدا وپیغمبر ومؤمنین است؟

من و نفس نفیس و کشته گشتن — رهائی را نمیخواهم بخواری
گر سنه گر بمیرد باز از آن به — که جندا ورا کند سیر از شکاری
بود جان دادنم :د آب بهتر — از آن کز غوك باید جست یاری

حیات و زندگی با آنکه سرمایهٔ جمیع سعادات و کلید ابواب تمام کمالات است معهذا درصورتی مطلوبست که با شرافت توأم باشد و گرنه مرگ با شرافت بر زندگی با ذلت و ننگ رجحان و مزیت دارد و مردم شریف با آنگونه زندگی علاقه‌ای ندارند .

صفت شریفهٔ مناعت حدوسط بین ذلت نفس و تکبر است و گاهی در مردم نادان صفت رذیلهٔ تکبر اشتباه باین صفت شده عمری را به تکبر میگذرانند باین خیال که میخواهند علو نفس داشته باشند چنانکه گاهی موضوع تملق و ذلت نفس در میان برخی بتواضع و فروتنی مشتبه میشود تن بخواری و مذلت میدهند باین توهم که میخواهند متواضع باشند

بسیاری از جوانان نادان زیر بار کسب و کار و هنر نمیروند باین عقیده که از خاندان شریف و اصیلند و نباید زیر بار ذلت روند با آنکه علی(ع) شریفترین افراد عالم هستی است و هر شرف و عظمتی منتهی بآن مقام منیع میشود معهذا از دسترنج خود ار تزاق فرموده شیخ عطار ابیات امیر(ع) را تضمین نموده و گوید

چو هیچش طاقت منت نبودی — ز همت گشت مزدور یهودی
کسی گفتا چرا کردی بر آشفت — زبان بگشود چون شمع و چنین گفت
لنقل الصخر من قلل الجبال — احب الی من منن الرجال
یقول الناس لی فی الکسب عار — و ان العار فی ذل السؤال

آن بزرگوار از کدیمین و عرق جبین هزار بنده خرید و آزاد فرمود ، فائدهٔ کسب و کار علاوه بر محتاج نشدن بمردم و تأمین زندگی زن و فرزند و نیافتادن در اعمال حرام یکی هم استفاده رساندن بخلق و برآوردن حوائج بیچارگان است که اگر باین نیات بتجارت یا زراعت یا صناعت پرداخت از اعظم عبادات میباشد چنانکه رسول خدا فرماید **العبادة سبعون جزءاً افضلها طلب الحلال** «وسائل کتاب تجارت باب استحباب طلب رزق» یعنی عبادت را هفتاد جزء است افضل اجزاء آن طلب مال حلال میباشد

شخص شریف وعالی نفس تن بکسب وکار میدهد حتی بحمالی حاضر میشود عرقمیریزد وتکدی نمیکند وبرمردم بیکار یامفتخوار که کل براجتماعند و بدون دلیلی از صندوق مسلمین ارتزاق میکنندشرف دارد ، کیمیائی درجهان بهتر ازهنر وصنعت وکار نیست

دراحوال محمدبن زکریای رازی مینویسند که دراوایل عمر دنبال تحصیل کیمیا بود تانور چشمش کاسته شد بطبیبی مراجعه کرداو گفت پانصددینار میگیرم تاچشمت را سالم کنم هرچه کرد بکمتر ازآن حاضر نشد چشمش رامعالجه کردوپول را گرفت و باو گفت تلك الکیمیالاما اشتغلت به اینست کیمیانه آنچه بآن مشغول بودی محمدبن زکریا دست از شغل قبلی برداشت وبتحصیل علم طب پرداخت تا استادآنفن شد وبجائی رسید که درباره اش گفتند کان الطب میتاً فاحیاه جالینوس وکان متفرقاً فجمعه ابن سینا وکان ناقصاً فاتمه بن زکریا طب مرده بود جالینوس آنرا زنده کرد متفرق بودشیخ الرئیس آنرا جمع کردناقص بود ابن زکریا آنرا کامل نمود .

دسته ای که اکثریت اجتماع امروز راتشکیل میدهند حاضرند برای مختصری اضافه حقوق یایکرتبه ترفیع هرقسم ذلتی راتحمل کنندولو ناموس خودرا بدیگران بفروشندودرهر شرائطی ازعفت یابی عفتی شده زندگی کنند وشکم وعورت رااداره نمایندااما مردمان بزرگ و صاحبان عزت وشرف در جامعه ای که متمکن از اقامهٔ دین وحفظ عفت وعظمت نیستند نمی مانند وجلاوطن میکنندعلی(ع) دردیوان منسوب فرماید

و انکان فی الاسفارذل و محنة و قطع الفیافی و ارتکاب الشدائد
فموت الفتی خیرله من اقامة بدار هوان بین واش و حاسد

شخص باشرافت ازهیچ مقام و موقعیتی ولوخیلی بظاهر باشکوه وعظمت باشد تملق نمیگوید وتعظیم دربرابر غیر خالق خود نخواهد کرد امام هفتم حضرت رضا(ع) فرماید من لقی فقیراً مسلماً فسلم علیه خلاف سلامه علی الغنی لقی الله عزوجل یوم القیمة وهو علیه غضبان وسائل کتاب حج ابواب احکام العشرة یعنی هرکس بفقیر سلام کند برخلاف آنطرز که بشخص غنی سلام میکند خدا رادرقیامت غضبناك ملاقات خواهد کرد ودرحکمت ۲۱۹ ازحکم ومواعظ نهج البلاغه فرماید ومن اتی غنیاً فتواضع لغناه ذهب ثلثادینه ، یعنی هرکس بتوانگر بخاطر ثروت او تواضع کند

دو ثلث دین خود را از دست داده

در اخلاق شریفهٔ رسول اکرم (ص) نوشته اند لایحقر مسکیناً لفقره و زمانته ولا یهاب ملکاً لملکه یدعواهذا وهذا الی الله دعاء واحداً «نقل از حق الیقین شبر» یعنی هیچ فقیری را بخاطر ناداری کوچك نمیشمرد واز هیچ پادشاهی نیز بخاطر سلطنتش وحشت نداشت هر دو دسته را یکسان بجانب خداوند دعوت میکرد .

بعضی کارهاست که عزت انسان را از بین میبرد و موجب اهانت و خواری میگردد از آنجمله در خصال صدوق عدد ۸ است که رسول خدا (ص) فرماید **ثمانیة ان اهینوا فلا یلو موا الا انفسهم الذاهب الی مائدة لم یدع الیها و المتامر علی رب البیت و الداخل بین اثنین فی سر لم یدخلاه فیه و المستخف بالسلطان و المقبل بحدیثه علی من لا یسمع منه و طالب الخیر من اعداله و طالب الفضل من اللئام و الجالس فی مجلس لیس له باهل** یعنی هشت طایفه اند که اگر مورد اهانت قرار گیرند نباید کسی را ملامت کنند مگر خودشان را کسی که بدون دعوت بمیهمانی برود یا بر صاحب خانه امر و نهی کند یا در سخنی که دو نفر سراً باهم میگویند خویش را داخل سازد یا بپادشاه استخفاف نماید یا با کسی که گوش بسخن او نمیخواهد بدهد تکلم نماید یا از دشمن طلب خیر کند ، یا از مردم پست و لئیم انتظار کرم داشته باشد یا در مجلسی بنشیند که جای او نیست

مردان بزرگ و شریف النفس علاوه بر آنکه زیر بار ذلت و منت نمیروند حتی اگر از قبائل بزرگ باشند حاضر نیستند با مادون خود پیوند کنند اگرچه اینمعنی تا حدودی به تکبر و تفرعن و تعصب نزدیکتر است اما دلیل بر شرف نفس هم میباشد چنانکه مینویسند انوشیروان روزی بطمع تصرف در زن یکی از رعایای خود بخانهٔ آن زن در غیاب شوهرش رفت زن با کمال و باعفت این ابیات را بر کسری خواند

سارك مالكم من غير ورد	و اذكر كثرة الوراد فيه
اذاوقع الذباب على طعام	رفعت يدي و نفسي تشتهيه
و تجتنب الاسود وردو ماء	اذا كان الكلاب و لغن فيه
و يرتجع الكريم خميص بطن	و لا يرضى مواكلة السفيه

اشاره بآنکه من‌زن رعیت‌توأم وتوپادشاه بزرگی چگونه‌حاضری باپست‌ترین‌افراد هم‌غذا شوی وبهمسراو تصرف نمائی ؟!درحالیکه شیرازپیش ماندهٔ سگ نمیخورد وشخص کریم با آنکه سخت‌گرسنه باشد با ناکس هم‌غذا نخواهدشد . با این ابیات‌کمی روحیهٔ کسری راتغییر دادسپس گفت :

تالله ما قال قائل ابداً قدیأکل اللیث فضلة الذئب

وباسرودن این بیت بکلی‌شاه را از ارادهٔ سوء خود منصرف‌کرد ودست بآن‌زن دراز ننموده بخانه برگشت .

زشت ترین انواع ذلت نفس آنستکه انسان‌کل بر دیگران شود یاازاین وآن‌سؤال‌و خواهش نمایدکه سؤال بدون استحقاق حرام میباشه ، بر عکس استغناء از مردم از خصال عالیهٔ انسانی است .

در سفینة البحار لفظ قنع از حضرت صادق نقل میکندکه یکی از اصحاب در فقر و شدت بود زنش‌گفت برو حال خود را بر رسولخدا (ص) بگو مرد رفت تا چشم‌پیغمبر باو افتاد فرمود **من سالنا اعطیناه و من استغنی اغناه الله** یعنی هرکس از ماسؤالی کند باو عطا میکنیم اما اگر استغناء را پیشه‌سازد و از کسی حاجت نخواهد خدا او را بی‌نیاز خواهدکرد برگشت وجریان رابزن‌گفت زن‌کم معرفت‌گفت ان‌رسول‌الله بشرفاعلمه یعنی پیغمبر بشراست ازمافی‌الضمیرکسی چه‌خبردارد بروصریحاً حال‌خود را باوعرض‌کن مرد بازگردید دوباره همان‌کلام راازپیغمبرشنیدتاسه مرتبه برگشت وهمین‌جریان‌تکرار شدفهمیدکه آنحضرت عالم بغیب است وازقصد اوخبرداده رفت تیشه‌ای عاریه‌کرد ادبیابان هیزم‌کندآوردینیم چارك آرد فروخت فردا رفت هیزم‌آورد زیاد تر فروخت تیشه‌ای خرید کم‌کم دوکنیز وغلام ابتیاع نمود تدریجاًکارش خوب شد روزی‌آمد جریان‌حال خودرا به پیغمبر عرض‌کرد حضرت فرمود من‌همان روز اول‌ترا گفتم هرکس استغناء نفس داشته‌باشد خدابی‌نیازش خواهد نمود بهترهمان بودکه سؤال‌نکردی وبکاروهنر پرداختی .

وامیر(ع) درحکمت۳۹۷ ازحکم ومواعظ نهج البلاغه فرماید مااحسن‌تواضع‌الاغنیاء للفقراء طلباًلماعندالله واحسن منه تیه الفقراء علی‌الاغنیاء اتکالا علی‌الله یعنی چقدر زیباست

تواضع توانگران در برابر مستمندان بخاطر رضای خدا و بهتر از آن تکبر فقرا در برابر اغنیاست باتکاء بر رحمت خدا

بازدر کتاب سفینة البحار لفظ قنع مینویسد روزی اسکندر دیوجانس حکیم را بمجلس خود دعوت کرد دیوجانس بمقاصد شاه گفت برو بگو ان الذی منعك من المسیر الینا هو الذی منعنا من المسیر الیك منعك استغنائك عنا بسلطانك ومنعنی استغنائی عنك بقناعتی یعنی آنچه که ترا مانع میشود که نزد ما آئی همان چیز ما را مانع میشود که بتو نزدیك شویم تو از ما بی نیازی بخاطر سلطنت من هم از تو بی نیازم بخاطر قناعت و شاعر گوید :

وجدت القناعة اصل الغنی و صرت باذیالها ممتسك
فلا ذا یرانی علی بابه و لا ذا یرانی به منهمك
و عشت غنیا بلا درهم امر علی الناس شبه الملك

شبیه بکلام حکیم مزبور در کلمات ائمهٔ اطهار قرار دارد چنانکه امیر(ع) فرماید استغن عمن شئت تکن نظیره واحتج الی من شئت تکن اسیره واحسن الی من شئت تکن امیره از هر کس مستغنی شدی نظیر او خواهی بود و بهر کس اظهار احتیاج کنی اسیر اوئی و هر کس را احسان نمائی امیر او خواهی گردید .

هیچ یك از مخلوقات غنی و بی نیاز نیستند بلکه همه فقیرند و تنها غنی خدای بیهمتاست اما غنی از غیر خدایند و فقیر الی الله میباشند چنانکه قرآن فرماید **یاایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید** سورهٔ فاطر آیه ۱۵ ، خدا بی نیاز و شما تماماً گدای او ئید

پس بایستی برای ایجاد صفت استغناء بسراغ رفع احتیاج از مردم رفت و آن تا حدی بکسب و کار و تأمین حوائج زندگانی و تا حدودی قناعت و ترك حرص و طمع است .

لذا امام سجاد (ع) در دعای مکارم الاخلاق عرض میکند **اللهم صن وجهی بالیسار ولا تبذل جاهی بالاقتار فاسترزق طالبی رزقك واستعطف شرار خلقك فابتلی بذم من منعنی وافتتن بمدح من اعطانی وانت من وراء ذلك کله ولی الاعطاء والمنع** یعنی بارخدایا آبروی مرا بسبب مالداری حفظ کن و بوسیلهٔ فقر عزت مرا از بین مبر تا در نتیجه از کسانیکه خود محتاج روزی تو اند طلب رزق کنم و از اشرار و اراذل تمنای دستگیری نمایم و بالمآل هر کس محرومم کند او را مذمت کنم و هر کس حاجتم را بر

آورد مدح و تملقش گویم در حالیکه عطاو منع بدست تست اگر بمن نرسد تو نداده‌ای واگر برسد توبخشیده‌ای

پس اینك باین نتیجه میرسیم که چون در نوع مردم روحیهٔ توکل و یقین بآن حد نیست که‌با وجود فقرو استیصال ازهر کس‌و ناکس خواهش نکنند وآبروی خود را نریزند ودر شدت وسختی صبر راپیشه ساخته جز باخدای خویش حاجت خود را در میان نگذارند لذا بهترآنستکه بمکاسب حلال بپردازند وبارعایت شرائط اقتصاد وموازین مشروع خود رااز فقرنجات دهندتاعزت نفس راحفظ کنندوازمردم بی‌نیازشوند جامی درسبحةالاسرار گوید :

خار کش پیری با دلق درشت — پشته ای خار همی برد بپشت
لنگ لنگان قدمی بر می‌داشت — هر قدم دانهٔ شکری میکاشت
کای فرازندهٔ این چرخ بلند — وی نوازندهٔ دلهای نژند
کنم از جیب نظر تا دامن — چه عزیزی که نکردی با من
تاج عزت بسرم بنهادی — در دولت بر خم بگشادی
حد من نیست ثنایت گفتن — گوهر شکر عطایت سفتن
نو جوانی بجوانی مغرور — رخش پندار همی راند ز دور
آمد آن شکر گذاریش بگوش — گفت کی پیر خرف گشته، خموش
خاربرپشت زنی زینسان گام — دولتت چیست عزیزیت کدام
عمر در خار کشی باخته‌ای — عزت از خواری نشناخته ای
پیر گفتا که چه عزت زین‌به — که نیم بر در تو بالین نه
کای فلان چاشت بده یا شامم — نان و آبی که خورم و اشامم
شکر گویم که‌مرا خوار نساخت — بخسی چون تو گرفتار نساخت
در ره حرص شتابنده نکرد — بر در شاه وگدا بنده نکرد
داد با اینهمه افتادگیم — عز آزادی و آزادگیم

ابن‌ابی‌الحدید درشرح نهج‌البلاغه ضمن بیان اشخاص‌باشرافتی‌که زیربارذلت نرفتند

گوید سیداهل‌الا باء الذی علم‌الناس الحمیةوالموت‌تحت ظلال السیوف‌ابوعبدالله‌الحسین(ع) یعنی پیشوای تمام مردان شریف وعزیزالنفس که‌بمردم راه ورسم بزرگی و مناعت و مردن زیرسایهٔ شمشیر راآموخت حضرت‌سیدالشهداء (ع) بود وبکلماتی که‌آنحضرت درخطبهٔ روز عاشورا بیان‌فرموده‌استشهادمیکند

محدث قمی در نفس المهموم گویدخطبهٔ حضرت‌بروایت سیدبن طاووس چنان‌است که در برابرلشکر ایستاد وپس‌از حمدوثنای خدا فرمود

تبّالکم ایتهاالجماعة و ترحاً حین‌استصرختمونا والهین‌فاصرخناکم‌موجفین سللتم‌علینا سیفاًلنافی ایمانکم‌و حششتم علینا ناراً اقتدحناها علی عدوکم فاصبحتم‌البّالاعدائکم‌علی‌اولیائکم‌بغیر عدل‌افشوه فیکم ولا املا اصبح‌لکم فیهم‌الی‌ان‌قال‌الاوان‌الدعی‌بن‌الدعی‌قدرکز بین‌اثنتین بین‌السلةوالذلةوهیهات منّاالذلة‌یابی‌الله‌ذلک‌لناورسوله‌والمؤمنین‌وحجورطابت‌وطهرت‌وانوف‌حمیة ونفوس ابیه من‌ان‌تؤثرطاعةاللئام علی‌مصارع‌الکرام (الخ)

یعنی‌مرگ ونابودی بادبرشمااای جمعیتی که‌مارابفریادرسی‌خود خواندید ماسواره وپا شتاب بنصرت شماآمدیم ناگاه‌شمشیری‌راکه‌مابدست شماسپرده‌ایم بروی‌ماکشیدید وآتشی را که ما برای سوزاندن دشمنان خود و دشمنان شما افروخته بودیم بجانب ما شعله ورساختید صبح کردیددرحالیکه ندای‌دشمنان‌خودتان‌راالبیک گفتند وبسوی‌دوستان‌خویش‌حمله‌ور شدید بدون‌آنکه‌ازآنهاکه‌یاری‌شان‌میکنیدعدالتی‌دیده‌یاآرزووامیدخیری درآنان‌سراغ داشته‌باشید تاآنکه فرمود ای‌مردم بدانیدکه‌زنازاده فرزندزنازاده مرا میان‌دو امرمخیر کرده یاجنگ ویاذلت وهیهات‌که ماخانواده بابیعت‌باچنین‌ناکسی زیربارذلت‌برویم ،خدابرای‌ماوپیغمبرش ومؤمنین‌چنین عمل‌ناروائی‌رانمی‌پسندد واجازه‌نمیدهدکه خاندانهای‌پاک ومردمان‌منیع‌الطبع وعزیزالنفس ازخوف‌مرگ اطاعت‌ناپاکان‌را بنمایند .

خطبه‌خیلی بیش‌ازاینهاست باینمقدارکه مورداستشهاد ابن‌ابی‌الحدید سنی‌معتزلی بود اختصارکردیم ،این‌مظهر کرامت وعزت‌نادست وپا داشت خودبطلب آب‌شتافت وبرخی جملهٔ هومعذلک یطلب‌شربة من‌الماء رااینطور معنی کرده‌اندکه عملاطلب آب‌میکرد نه‌آنکه‌قولا از

آنمردم نانجیب حاجتی بخواهد .

اماوقتی درمیان گودی قتلگاه افتاد ودیگرقدرت حرکت نداشت بزبان طلب آب فرمود ولی باآنکه گرسنه هم بودطلب غذا نکرد زین العابدین علیه السلام هروقت نان میدید میگریست ومیگفت قتل ابن رسول الله جائعا پسر پیغمبر را باشکم گرسنه کشتند زیرا طلب نان خلاف عزت است اماطلب کردن آب برای دفع تشنگی منافی باعزت نفس نیست خاصه آنکه آب ملك خود او بود وبعقیدهٔ اهل ولایت وصاحبان معرفت جمیع عالم ملك طلق امام بوده بجان ومال همه مخلوقات از خودشان احق واولی است بهرحال زیر بارذلت نرفت ودرراه حق شهیدشد وبرای همیشه عزت و بزرگواری ومردمی رادرارواح تمامی افراد بشر حیات تازه بخشید .

تو کشته شدی تاشرف وعدل بماند — خودزنده نمودی رهورسم پدرت را
کی رشگ بجنت برد آنکس که ببیند — شش گوشهٔ قبر تو واکبر پسرت را

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مجلس بیست و سوم

«در آفات لجاج و تعصب»

اعوذبالله من الشیطان الرجیم ، بل لجوا فی عتو و نفور یعنی بلکه خیرگی کردند درسرکشی ورمیدن «سورهٔ ملك آیهٔ ۲۱»

درمجلس اول که بخاطر فوائد علم اخلاق منعقد بود عرض کردیم که برای تحصیل هر کمالی ازعلم ومعرفت وایمان ومعنویات احتیاج بکسب اخلاق فاضله است ودراین مجلس مقدمتاً عرض میکنیم که دانشمندان علم النفس گویند مناسبات کاملی بین حالات روح وبدن است مثلا همانطور که بدن محتاج بتطهیر از پلیدیها و ارجاس است روح هم اینچنین است و همچنانکه بدن سلامتی ومریضی دارد روح هم اینچنین است وهمچنانکه اگر بدن مریض باشد طعامهای لذیذ والوان را نمی پسندد واز آنها تنفر دارد وفرضاً هم بخورد درکامش تأثیری نمیکند وبیهوده وبی نتیجه خواهد بود روح هم اگر بیمار باشد علوم ومعارف وحقائق را درك نمیکند ونمی طلبد واگر باو تلقین شود قبول نخواهد کرد وانکار خواهد نمود .

لذا قبلا بایستی بمعالجهٔ بیماریهای روحی وقلبی ازقبیل حسد، مراء، تعصب ،لجاج وعنادو غیره بپردازد تاحالت پذیرش هرحقیقتی درروح اوپدید آید وعلت نپذیرفتن کفار دعوت انبیای الهی را همین امراض روحی ومعنوی است حکیم رومی فرماید .

انبیا گفتند در دل علتی است — که ازآن درحقشناسی آفتی است

نعمت از وی جملگی علت شود — طعمه در بیمار کی قوت شود

بس غذائی که زوی دل زنده شد　　چونکه آمد در تن تو گنده شد

از سموم نفس چـون بـا علتی　　هر چه گیری تو مرض را آلتی

ور بگیری نکته‌ای بکرو لطیف　　بعد درکت گشت بیذوق وکثیف

دفع علت کن چو علت خو شود　　هر حدیث کهنه پیشت نـو شود

ما طبیبا نیم هاگرد ان حـق　　بحـر قلزم دید مـا را فانفـلق

ازجملهٔ آن بیماریهای روحی لجاج ومراء است که انسان را ازقبول حقائقی که قلبش بصحت آنها اعتراف دارد مانع میشود وتعصب در عقیده وسخن باطل خود بخرج میدهد وحقیقت را انکار میکند واین بیماری معلول ناپاکی قلب میباشد ، ودردارالشفای علم اخلاق بطرز ذیل معالجه خواهد شد .

زیرا اساس علم اخلاق برپایهٔ طهارت باطن قراردارد، اواین کتابی که درفن اخلاق تالیف یافته کتاب طهارة الاعرق ابن مسکویه است ، ودرقرآن کریم هم طهارت بمعنای تطهیر باطن بسیار استعمال شده مانند این آیه که فرماید **اخرجوهم من قریتکم انهم اناس یتطهرون** «اعراف آیهٔ ۸۲» یعنی قوم لوط بیکدیگر گفتند لوط وخاندانش را ازاین قریه بیرون کنید اینها میخواهند ازافعال رذیله پاك و طاهر باشند وفرماید **ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین** «بقره آیه ۲۲۲» خداوند مردمان تائب وپاکیزگان باطنی را دوست دارد وفرماید **انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا** «احزاب آیه ۳۳» خداوند خواسته شما اهل بیت پیغمبر را ازپلیدیهای معنوی تطهیر سازد ودر دعای روز بیست وسوم ماه مبارك رمضان گوئیم **اللهم غسلنی من الذنوب وطهرنی من العیوب** خداوندا مرا از گناهان شستو شو ده وازمعایب تطهیر فرما شعر اوادبا نیز در لباس شعر باین حقیقت تصریح کرده اند.

حکیم رومی در ابیات زیر فرمایدچنانکه در شرع امامت کور مکروه است بآنخاطر که پلیدی رادرعبور نمی بیندپس کور باطن بطریق اولی نباید امامت مردم را بعهده گیرد زیرا پلیدیهای اخلاقی ومعنوی خودرامشاهده نمیکندو ازآنهاخویش را تطهیر نمیسازد

در شریعت هست مکروه ای کیا　　در امامت پیش کردن کور را

کور را پرهیز نبود از قذر — چشم باشد اصل پرهیز وحذر
او پلیدی را نبیند در عبور — لاجرم در فعل و قولش نیست نور
کورظاهر در نجاست ظاهر است — کور باطن در نجاسات سراست
این نجاست ظاهر از آبی رود — وان نجاست باطن افزون میشود
جز بآب چشم نتوان شستن آن — چون نجاسات بواطن شد عیان
این نجاست بویش آید بیست گام — وان نجاست بویش از ری تابشام
بلکه بویش زاسمانها بر رود — بر دماغ حور و رضوان بر شود

وحضرت عیسی (ع) فرمایدبحق اقول لکم ان الزرع ینبت فی السهل ولاینبت فی الصفا وکذلك الحکمة تمرفی قلب المتواضع ولا تمر فی قلب المتکبر یعنی حقیقتاً میگویم چنانکه زراعت درزمین نرم میروید ودرزمین سخت نمیروید همچنین حکمت وعلم دردل متواضع رشد ونمو میکند نه درقلب متکبر وامام هادی علیه السلام فرماید الحکمة لاتنجع فی الطباع الفاسدة یعنی حکمت درطبع مردمان زشتخو تأثیری نخواهد کرد .

ودرطول تاریخ اسلامی بسیار بچشم میخورد که بسیاری ازکفار چون مبتلا به پلیدی روح واخلاق بودند وباطن خودرا تطهیر نکردند دین اسلام را نپذیرفتند وعده‌ای که از رذائل اخلاقی بری بودند بفوریت قبول اسلام نمودند وآن پلیدیها عبارت بود از تعصب و مراء ولجاج وخودپسندی وکبر والخ که امروز هم یهودونصاری واهل سنت وفرق مختلف ضلالت وگمراهی برایشان سنگین وسخت است که به اشتباه خود اعتراف واز طریق خطا و جهالت برگردند وگرنه اکثراً میدانند که برباطلند

قرآن نیز درآیات متعددی باین حقیقت مهم ونکتهٔ خطیر صریحاً تعرض نموده وفرماید **ان هو الا ذکر للعالمین لمن شاء منکم ان یستقیم** «تکویر آیات ۲۸ـ۲۷» یعنی این قرآن نیست مگر وسیلهٔ تذکر جهانیان اما برای آنهائی که بخواهند بطریقهٔ مستقیم راه یابند وهدایت شوند اشاره بآنکه اگر نخواهند راه حق را عمل کنند هرگز این قرآن وسیلهٔ یادآوری آنها نخواهد بود و فرماید **لایمسه الا المطهرون** یعنی مساس باحقائق این قرآن پیدا نمیکنند مگر مردمان پاك و

منزه ازرذائل اخلاقی چنانکه آیهٔشریفه **ذلك الكتاب لاريب فيه هدىللمتقين** نیز ناظر بهمین معنی است ومیفرماید این کتاب آسمانی باآنکه شك وتردیدی دردرستی آن نیست تنهامردم باتقوی وپاکیزه را هدایت خواهد نموده بقره آیه۲» وحکیم سنائی فرماید

عجب نبود گراز قرآن نصیبت نیست جز حرفی

که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نا بینا

عروس حضرت قرآن نقاب آنگه بر اندازد

که دارالملك ایمانرا مجرد بینی از غوغا

قبول سخن حق ولوآنکه بضرر انسان باشد یکنوع ازخود گذشتگی است یکوقت انسان از مال خو دمیگذرد یکوقت ازجان میگذرد یکوقت هم ازسخنی که گفته ویا عقیده‌ای که داشته و آنها را بحکم حب بنفس دوست میداشته اماچون می‌بیندبرخلاف حق بوده ازآنها میگذرد ودست برمیدارد وسخن خصم خودراکه خیلی بروی قبول آن سنگین است چون موافق حق است می‌پذیرد .

مباحثات ومناظراتی که بین اهل علم انجام میگیرد گاه بمراء ولجاج میکشد چنین طالب علمی ترقی معنوی نخواهدکرد ودرجهل مرکب همیشه باقی خواهدماند اما اگرحق براوواضح واعلمیت طرف نزداو ثابت شدواقراروازاذعان نمودمسلط برهوای نفس بوده مصداق تارکاً لهواه میباشد زیرا بنابفرمودهٔ امیر(ع) درنهج البلاغه امااتباع الهوی فیصدعن الحق پیروی هوای نفس انسانرا ازدرك حقیقت محجوب ومحروم خواهدنمود واینك من باب مثال یك نمونه ازکسانیراکه بخاطر تعصب ازدرك حق محروم شدنه بیان میکنیم .

درکتاب انوارالبهیه تألیف محدث قمی است که مردی نصرانی با یکی ازاهل بغداد دوستی داشت درسفری باووارد شد وگفت متوکل مراخواسته میترسم قصدکشتنم راکرده باشد اماجان خودرا بصددینارکه آنرا بحضرت هادی علیه السلام بدهم خواهم خرید سپس ازبغداد بسامراء حرکت کرد وپس ازچند روز خوشحال برگشت وگفت وقتی بسامراء رسیدم خواستم خدمت حضرت هادی (ع) بروم ترسیدم ازکسی خانهٔ آنحضرت راپرسم همانطورکه برالاغ خود سواربودم آنحیوان مرا بدرخانه‌ای رسانید وآنجاتوقف کرد غلامی ازآن منزل بیرون

آمد ومرا بنام خودم یوسف بن یعقوب خواند آنگاه صد دینار و کاغذ را که قصد داشتم آن هر دو را بحضرت تقدیم کنم از من مطالبه نمود باخود گفتم این سه معجزه است که از این بزرگوار مشاهده میکنم پول و کاغذ را برای آنجناب فرستادم خودم را به اندرون طلبید وارد بر حضرت شدم فرمود بآرزوی خودت خواهی رسید یعنی از شر متوکل ایمن خواهی بود اما اسلام نخواهی آورد لکن پسرت مسلمان خواهد شد سپس از خدمت حضرت خارج شده بحضور متوکل رفتم و بمن آزاری نرسانید راوی گوید پسرش بعداً اسلام آورد آری بادیدن چهار معجزه که خودش بآنها اعتراف کرد چون محل ناقابل بود کمال فاعل منعم بکمال قابل نگردید واز درک هدایت محروم شد

چار چیز است که گر جمع شود در دل سنگ لعل و یاقوت شود سنگ بدان خارائی
پاکی طینت و اصل گهر و استعداد تربیت دادن مهر از فلک مینائی
در من این هر سه بود جمع ولی می باید تربیت از تو که خورشید جهان آرائی

تعصب و تصلب را انواع و اقسام مختلفی است یا تعصب نژادی است که سفید باسیاه پیوند نکنند و معاشرت و مصاحبت ننماید چنانکه در بعضی از ممالک وحشی اروپا معلم سیاهی وارد کلاس سفیدها برای تعلیم شد شاگردان اعتصاب کردند و بمدرسه نرفتند و درس نخواندند وحاضر نشدند از مردی دانشمند که سیاه چهره است کسب دانش کنند!!

زهی حماقت و جهالت و تعصب عامیانه و یا تعصب زبانی است که فارسها لغات عربی را از الفاظ خود بردارند ولو آنکه ببدبختی وضیق عبارت بیفتند یا ترک با آنکه قادر بتکلم فارسی است سماجت در تکلم ترکی کند یا تعصب خویشی و قبیلگی است که از قوام و خویشاوندان خود ولو بر باطلند حمایت بیجا نماید با آنکه اگر حمایت از حقّ را هم بخاطر خویشاوندی کند باز چندان پسندیده نیست

لذا اسلام آوردن بخاطر تعصب از کسی قبول نشد مگر از جناب حمزة بن عبدالمطلب که بخاطر حمایت از رسول خدا (ص) بشرف اسلام داخل گردید، قرآن فرماید **واذا قلتم فاعدلوا ولو کان ذا قربی** « سورهٔ انعام آیه ۱۵۲ » یعنی در قضاوت میان دو نفر بعدالت رفتار کنید اگرچه آنکس را که مثل محکوم میدانید از خویشان شما باشد

چنانکه دربارهٔ پسر عبدالله بن ابی مینویسندوقتی شنیدرسولخدا بپدرش غضبناکاست واورامنافق وبی ایمان میداندتصمیم گرفت برورداورا بکشد وشرح داستان بطور اجمال آنستکه چون پیغمبر اکرم(ص) ازغزوهٔ بنی المصطلق برگشت برسر آبی بارانداخت .

عمر بن خطاب مزدوری را بنام جهجاه که ازمهاجرین بود برای گرفتن مهاراسب خودهمراه داشت درکشیدن آب جهجاه باسنان بن وبر جهنی زدو خورد کردنداوفریادکرد یامعشر المهاجرین این گفت یامعشر الانصاروچون سنان بن وبر ازخزرجیان بود رئیس خزرجی هاکه عبدالله بن ابی بود برآشفت و گفت اینها دروطن ما باماسر همسری وفزون طلبی دارندبرسیدن مدینه دستهٔ عزیز تر کمائیم دستهٔ خوارتر راکه مهاجرین اند بیرون خواهند کرد.

قرآن دراین باره فرماید **یقولون لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین ولکن المنافقین لا یعلمون** سورهٔ منافقون آیهٔ ۸ » در آیه مضمون سخن این ناپاك نقل شده ودر آخر فرماید عزت از برای خدا وپیغمبرش ومؤمنین است اما منافقین که مقصود عبدالله بن ابی و یاران اویند نمیدانند .

دراین میان کودك خردسالی که زیدبن ارقم است قضیه راشنید وبگوش پیغمبر رسانید رسولخدا(ص) دراین فکر بود لذا بیموقع دستور کوچ دادن قشون را صادرفرمود اسیدبن خضیر عرض کرد اکنون بیموقع است حضرت فرمودمگر نشنیدی عبدالله چه گفت ومیخواهد مهاجرین را بیرون کند عرض کرد عزیز شمائید اگر بخواهید اوراهم بیرون میکنید شماوقتی بمدینه آمدیدقوم عبدالله میخواستند ازبرای اوتاج بسازند واوراپادشاه کنند اکنون نگران است که شما پادشاهی را ازاو گرفته اید .

درنتیجه فرزندعبدالله فهمید که پدرش حضرت را رنجانیده عرضکرد مردم میدانندکه من درمقام خدمت بپدر کوتاهی ندارم ولی اگر تصمیم کشتن اورا دارید این امررا بمن واگذارید تااورا بکشم وسرش را بیاورم رسول اکرم فرمود تااوباماست ماکاری باونداریم ودربعضی از روایات آمده که پدررا بیرون مدینه نگهداشت و گفت تا پیغمبراجازه ندهد نمیگذارم وارد مدینه شوی تا بدانی عزیز کیست وذلیل کدامست وکی میتواند مهاجرین را بیرون کند

این نمونه‌ای بود از اخلاص جوانان مسلمان صدر اسلام و مبرا بودن آنسان از تعصبات غلط وموهوم «نقل از سیرهٔ ابن هشام ودر تفسیر صافی نیز ذیل همین آیه داستان مزبور بامختصری اختلاف نقل شده است »

وبالاخره یکی از انحاء تعصبات نیز اعجاب برأی است که از شعب حب بنفس شمرده میشود یعنی انسان رأی و نظریهٔ خود را هر چه هست دوست بدارد و نخواهد از آن دست بکشد .

از حضرت باقر (ع) نقل شده که فرماید **ثلث من اشد ما عمل العباد انصاف المؤمن من نفسه ومؤاساة المرء اخاه وذکر الله علی کل حال** یعنی سه چیز از شدیدترین وظائف بندگان است انصاف دادن در بارهٔ دیگران ومواسات کردن با برادر دینی وهمیشه بیاد خدا بودن «خصال صدوق عدد ۳ حدیث ۱۱۶ »وحضرت صادق (ع) فرماید **من التواضع ان تجلس دون شرف المجلس وان تترک المراء وانکنت محقاً و ان تسلم علی من لقیت ولا تحب ان تحمد علی التقوی** «حج وسائل باب استحباب جلوس الانسان دون مجلسه» یعنی از تواضع است که درمجلس پائین تر ازمقام خود بنشینی ومراء وجدال را اگرچه هم ذیحق باشی ترک گوئی و بهر کس که رسیدی سلام کنی ودوست نداری که برای کارهای نیك ترا مدح گویند ودر حدیث دیگری پیغمبر (ص) فرماید **فاذا رأیت دنیا مؤثرة وشحاً مطاعاً وهوی متبعاً واعجاب کل ذی رأی برأیه فعلیك بخویصة نفسك وذر عوامهم** «مجمع البیان سورهٔ مائده ذیل آیهٔ علیکم انفسکم لایضرکم من ضل اذا اهتدیتم» یعنی هر گاه دیدی مردم پیروی دنیا وهوای نفس میکنند وفرمانبردار بخل وحرصند وهر کس رأی خودرا میپسندد پس بر تو باد که تنها باصلاح خویش پردازی ومردم رارها کنی زیرا چنین جمعیتی را امید فلاح نیست

وازهمین اعجاب برأی رذیلهٔ دیگری انشعاب می‌یابد وآن تعصب مذهبی است چه آن مذهب حق یاباطل باشد چنانکه میبینیم چندصد مذهب ومسلك گوناگون در روی زمین وجود دارد وصاحب هر مذهبی راه وروش خود راسخت می‌پسندد و دیگران را تخطئه میکند باآنکه درواقع بیش از یکی از آنها حق نیست وبقیه تماماً بر باطلند وتعصب غلط وعامیانه دارند وحاضر بهدایت براه صواب نیستند درصورتیکه عقل هر گدام از آنان حکم میکند که تقلید کورکورانه و تصلب وتعصب خشك صحیح نیست وهیچ طریقه‌ای را نباید بدون دلیل وبرهان پذیرفت واگر خطاو

بطلان روش کسی برصاحبش معلوم شد بایداز آن دست بردارد و برجهالت خوداصرار نورزد اما تعصب مذهبی نمیگذارد اطاعت این حکم عقلی واین قانون فطری رانموده ازمرکب سفاهت وضلالت بزیر آیندلاجرم ببدبختی میمانند

ولی البته پس ازآنکه درصحت وسقم طریقهٔ خود تحقیق کافی و تفحص و تجسس لازم رانمودومثلاصحت آن درنزدش بدیهی گردیددیگرشایسته نیست تذبذب وتلون نشان دهدوهرساعت درمسائل واحکام مذهبی خود تشکیک نماید وبدام دزدان علم وگمراه کنندگان بی ایمان افتد بلکه بایستی محکم و ثابت در عقیده خود مانندکوه استوار وپا برجا باشد و بهیچ بادی نلرزد و نلغزد

یکی از مسیحیین گوید نزدمن ثابت و محقق است که محمدبن عبدالله(ص) دردعوای خود غرض دنیوی نداشته بلکه مؤمن بخدا بوده و مخصوصاً از تعصب های خویشاوندی اجتناب داشته اشت یکی باین دلیل که عمویش حمزه ازاوبسیارحمایت کردودر یکی ازجنگها بسیاری ازدشمنانش را زخمی ومجروح نمود آمد عرضکرد آیا ازمن راضی شدی؟ حضرتش فرمودنه تامسلمان نشوی ازتوراضی نخواهم شد !

دیگر بآن دلیل که عایشه روزی عرضکرد مرا دوست تر داری یا خدیجه را؟ حضرت تبسم کرد و جواب نداد عایشه سؤال خود را تکرار نمود حضرت فرمودای عایشه تو کجا وخدیجه کجا عایشه گفت من جوان باکره ووجیهه ای بودم که بشماشوهر کردم وخدیجه چهل ساله بود وقبلا سه شوهرهم کرده بود ، رسولخدا فرمود اینها چیست که میگوئی خدیجه اول زنی بود که مسلمان شد وبخدا ایمان آورد !

آری باآنکه حمزه آنهمه فداکاری درراه حفظ جان پیغمبر(ص) کرد اماتامسلمان نشده بودرسولخدا بدون اعمال تعصب ازاواظهاررضایت نکرد تاآنکه بشرف اسلام داخل گردیدو درجنگهای رسولخداشرکت نمود ودراحد بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت بدست وحشی نائل گردید وهنده زن ابوسفیان جگرآنحضرترا مکید گوش واعضای آنجناب رابرید زنهای دیگرتأسی بآن زن نانجیب نموده اعضای شهدای احدرا بریدمان کشیدندودست بندکردنه .

پس ازسکوت حرب پیغمبر فرمود کیست مارا ازاحوال حمزه خبردهد یکی رفت گفت

اورادید آمد خجالت کشید قضیه‌را بگوید علی(ع) رفت آمد باز خجالت کشید حضرت خود تشریف برد تاچشمش ببیند مثله شده وقطعه‌قطعه اوافتاد گریست وفرمود هرگز در مکانی غضب انگیزتر ازاین‌مکان نایستاده‌ام اگرازقریش تمکین یابم هفتادنفر ازآنهارا مثله خواهم کرد .

آیه آمد **وان‌عاقبتم فعاقبوا بمثل‌ما عوقبتم به‌ولئن صبرتم لهوخیر للصابرین** «سورهٔ نحل آیه۱۲۶» یعنی اگرعقاب میکنید معاملهٔ بمثل نمائیداگر صبر کنید بهتراست پیغمبر فرمودصبر میکنم وانتقام نخواهم کشید ردا برروی حمزه انداخت صدای گریه ازاغلب خانه‌ها بلندبود .

حضرت درحالیکه اشک درچشمانش بودفرمود «ولکن حمزه لا بواکی له الیوم» عمویم حمزه گریه کننده ندارد سعدبن معاذ جمعی بزنان گفتند دیگر نگریید اول بروید نرد فاطمه برای حمزه بگریید بعداً برای شهیدان خوداز آن پس رسم شد هرمصیبتی براهل مدینه وارد شود اول برای حمزه گریه کنند رسولخدا بخاطر گریه نکردن برای حمزه نگران بودحسین راکه ازحمزه دوستترداشت لشکر کوفه نگذاردند اهلبیت برایشان گریه کنند.

در قتلگاه گفتا زینب بحمله داران — بگذارتا بگریم چون ابردربهاران
هرکس که دیده باشد شهدلبان اکبر — داندکه تلخ باشد قطع امیدواران
با ساربان بگوئید ازگریهٔ سکینه — تابر شترنبندد محمل بروز باران
چون فاطمه جداشد گفتا بنعش قاسم — اندوه دل نگفتم الایك از هزاران
ای شمر بیمروت منعم زگریه منما — کزسنگ ناله خیزد روزوداع یاران

وصلی‌الله علی‌محمد وآله‌الطاهرین

مجلس بیست وچهارم

«در توکل»

اعوذبالله من الشیطان الرجیم، وعلی الله فتوکلوا انکنتم مؤمنین یعنی اگر ایمان دارید برخدا توکل کنید «مائده آیه ۲۳»

توکل درلغت وکیل گرفتن را گویند، وکیل کننده را موکل وکسی را که عهده دار کاری میکنند وکیل وعمل او را وکالت وعمل موکل را توکل گویند.

والبته در اینصورت شرائطی برای وکیل وموکل و موکل له میباشد، شرائط وکیل آنستکه عالم بحوائج موکل وقادر برانجام آن ومایل وعلاقمند به برآوردن آن باشد ودر مرتبهٔ چهارم حکیم باشد یعنی وضع شیئی را درموضع ومحل آن کند که اگر حکیم نباشد چه بسا کاری از برای موکل خود انجام دهد درحالیکه آن کار بصلاح او نیست یا از عملی بتوهم صلاح نبودن امتناع کند درحالیکه صلاح بوده است.

اما شرایط موکل آنستکه فقیر وعاجز وجاهل وفاقد حکمت باشد زیرا اگر این امور چهارگانه درخود نباشد ومثلا عالم وقادر وغنی وحکیم باشد دیگر احتیاجی بگرفتن وکیل نخواهد داشت خود بانجام حوائج خود قیام خواهد نمود.

واما شرائط موکل له آنستکه عملی را بعهده وکیل بگذارد که قابل توکیل باشد و از خود او بالمباشره نخواسته باشند واز خودش ساخته نباشد واگر کاری است که باید خود شخصاً بجا

آورد و اهمال و مسامحه در انجام آن نموده نمیتواند بدیگری واگذارد .

اینمقدمات که ثابت و معلوم شد گوئیم بطور قطع وکیلی بهتر از خدا و موکلی شایسته‌تر از بندگانش نبوده و بر همگان حتم و فرض است که امورات و مقدرات خود را محول بر حضرت پروردگار نمایند و بر آن قادر غنی عالم حکیم توکل کنند زیرا هم خود دارای آن شرائط چهار گانه‌اند چنانکه قرآن فرمود **یاایهاالناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید** «سورهٔ فاطر آیهٔ ۱۵» یعنی ای مردم شما تماماً محتاج بخدائید و تنها خداست که بی‌نیاز و ستوده است و فرماید **والله اخرجکم من بطون امهاتکم لاتعلمون شیئاً وجعل لکم السمع والابصار والافئدة** «سورهٔ نحل آیهٔ ۷۸» وقتی شمارا از شکم مادرهاتان بیرون آورد هیچ نمیدانستید و جاهل محض بودید سپس بشما گوش و چشم و دل مرحمت فرمود و اگر مختصر علمی هم باشد از خدا بوده و راجع باوست چنانکه ملئکه عرض کردند **لاعلم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم** «بقره آیهٔ ۳۲» ما را علمی نیست مگر آنچه تو تعلیم ما فرمائی زیرا تنها تو ئی که دانا و حکیم هستی و هم قادر نیستند زیرا در برابر حملهٔ پشه و مگسی عاجزند **وان یسلبهم الذباب شیئاً لایستنقذوه منه** «سورهٔ حج آیه ۷۳» اگر مگس از آنها چیزی برباید قادر بر استنقاذ آن نخواهند بود ، قادر بر تأمین آب و نان خود نمیباشند **قل ارأیتم ان اصبح ماءکم غوراً فمن یأتیکم بماء معین** «سورهٔ ملك آیهٔ ۳۰» بگو آیا فکر کرده‌اید اگر صبح کنید در حالیکه آبهای شما خشك شود کیست که آب گوارا برای شما بیاورد ؟ و اما حکیم هم نیستند زیرا اولا از رفتار و کردار این بشر پیداست که حکمت ندارد یعنی هر چیزی را بجای خود نمیگذارد عقلی را که باید بوسیلهٔ آن کسب زندگی خالد و دائمی آخرت را کند صرف در تحصیل دنیای فانی مجازی دروغی میکند و ثانیاً بر فرض که دارای حکمت باشد وقتی عاجز و جاهل و فقیر است وجود حکمت برای او چه اثری دارد پس بالبداهة شرائط موکل در او موجود میباشد .

و اما شرائط وکیل در خدای متعال بحد اعلا وجود دارد که از همان آیات مزبور اینمعنی هم ثابت و واضح گردید لذا بایستی همه بر خدا توکل نمایند که فرماید **ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیئ قدراً** «سورهٔ طلاق آیهٔ ۳» یعنی هر کسی

برخدا توکل کند خدا اورا کافی است زیرا پروردگارامر خودرا باتمام و انجام میرساند و برای هرچیزی اندازه‌ای قرارداده‌است درجملهٔ بالغ امره بقدرت خوداشاره داردودرلکل‌شیئی قدراً ناظر بحکمت ذات مقدس خود میباشد که‌هرچیزی رادرجای خود گذارده‌وبهرموجودی بقدر لیاقت واستعدادش عطای رحمت فرموده‌است ، حکیم‌رومی‌فرماید

نیست کسبی از توکل خوبتر — چیست از تسلیم خود محبوب تر

دیدهٔ ماچون بسی علت دراوست — روفناکن دید خود در دیددوست

دید ما را دید او نعم العوض — هست اندر دید او کلی غرض

طفل تا گیراو تا پویا نبود — مرکبش جز شانهٔ بابا نبود

چون‌فضولی کردو دست‌وپانمود — در عنا افتاد و درگور و کبود

امانمایندگانی کهوکیل فردیاملت وجمعیتی خودراقلمدادمیکنند خودجاهل‌وعاجزند وعلاوه محبتی‌هم بابناء نوع‌خودنداشته سهل‌است دشمن خو نخوار بنی‌آدم میباشند واگرهم نفع وفائده‌ای‌ازآنان ساخته باشدلحاف‌برسرخودمیکشندوجارالنفع بجانب‌خود بوده خویش را محتاج تر ازغیر میدانند .

و اگر بشر بچنین جهال ناتوانی اتکاءواعتمادکند خدا اورابیچاره خواهدفرمود چنانکه درکافی ازمفضل‌ازامام‌صادق(ع) نقل‌میکندکه فرموداوحی‌الله‌الی‌داودماااعتصم بی‌عبدي من‌عبادی دون‌احد من‌خلقی عرفت‌ذلك‌من نیته ثم‌تکیده‌السموات والارض‌ومن‌فیهن‌الاجعلت‌له المخرج من بینهن وماااعتصم عبد من عبادی باحدمن‌خلقی‌عرفت‌ذلك من‌نیته‌الاقطعت اسباب السموات من‌یده واسخت الارض‌من‌تحته‌ولم ابال بای‌وادهلك ، یعنی خداوند متعال‌بحضرت داودوحی فرمودکه هیچ بنده‌ای درعوض مردم‌بمن اتکاءننمود و من آنرا از نیت او بدانم سپس آسمان‌وزمین واهل‌آن درصدد کید اوبرآیندمگرآنکه‌اورا ازچنگ همه نجات‌میدهم وهیچ‌بنده‌ای ازبندگانم بیکی ازمخلوقات من‌درعوض من‌اتکاء ننمود ومن‌آنراازنیتش‌بدانم مگرآنکه جمیع‌اسباب آسمانو زمین راازدستش‌میگیرم واورا درروی زمین گم‌وسرگردان میکنم ودربند آن‌نیستم که‌درچه‌وادی‌هلاکشود چنانکه حضرت‌یوسف (ع)برفیق زندانی خود گفت‌اذکرنی عندربك مرانزد پادشاه یادکن فانسیه الشیطان ذکر ربه فلبث فی السجن بضع

سنین شیطان آنرفیق را بفراموشی انداخت در نتیجه یوسف(ع) سالها در زندان ماند

اما باید متوجه بود که توکل بر خدا منافات با کسب وکار وجدو جهد ندارد بلکه اگر کسی دنبال اسباب روزی نرود و بصرف توکل بر خدا اکتفا کند پسندیده نیست و از روزی محروم میشود و اگر هلاك شه گناهش بگردن خود اوست چنانکه رسول خدا(ص) بکسی که شتر خود را عقال نکرده در بیابان رها نمود و گفت توکل بر خدا میکنم فرمود اعقل البعیر فتوکل علی الله شتر را عقال کن وتوکل نما حکیم رومی گوید :

رمز الکاسب حبیب الله شنو	با توکل از سبب کاهل مشو
رو توکل کن تو با کسب ای عمو	جهد میکن کسب میکن مو بمو
لیك آری گر توکل رهبر است	این سبب هم سنت پیغمبر است
گفت پیغمبر بآواز بلند	با توکل زانوی اشتر ببند

ولی درعین حال نباید غفلت داشت از اینکه تسبیب اسباب برای روزی اگرچه واجب و لازم است اما چنان نیست که علت تامهٔ روزی باشد رزاق فقط خداست ما نه قادر بر روزی دادن بخود هستیم نه قادر بر رزق دادن بزن و بچه واهل وعیال خود ودیگر از مخلوقات میباشیم چنانکه قرآن مجید فرماید **وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین** «سورهٔ ذاریات آیات ۵۸ ـ ۵۶» یعنی من خلق نکردم جن وانس را مگر بخاطر آنکه مرا عبادت کنند ، من از آنان نخواسته‌ام که بکسی روزی بدهند یا مرا اطعام کنند، تنها خداست که روزی دهنده وصاحب قوت وقدرت است

برای فهم این آیهٔ شریفه بایستی عرض کنیم که درسابق رسم بود که بزرگان ودولتمندان دارای عبید واماء یعنی بنده وکنیز بودند دین مقدس اسلام برای آنکه تدریجاً این رسم غلط را از میان بردارد وبهررا از قید رقیت ممنوع خود آزاد گرداند برای کفارهٔ افطار ماه رمضان وحنث قسم ووفا نکردن بنذر وعهد و امثال آنها آزاد کردن بنده را واجب فرمود تا بتدریج بندگان مبدل به احرار شوند ، واین عبید واماء هرکار وحرفه و صنعتی که داشتند اجرو مزد آنها متعلق بخودشان نبود بلکه مال صاحبان وموالی آنها بود ودر برخی از موارد بصورت

مکاتب ومدبر برای آزادشدن خود باجازهٔ مولایشان برای خودکار میکردند و مزد خود را بمولای خویش میپرداختند تا باندازهٔ قیمت خودشان شود آنگاه آزاد میگردیدند

ممکن است خدای متعال بخواهد درآیهٔ مزبور بفرماید من مانندموالی عرفی نیستم که بخواهم بندگانم برای من کارکنند و مرارزق بدهند و اگر چه خداوند بحکم صمدیت و خالی بودن ازجوف محتاج برزق وروزی نیست اماروزی دادن به بندگانش را روزی دادن بخودشمرده زیرا من اطعم عیال الغیر کان کمن اطعمه هر کس عائلهٔ کسی را روزی دهدمانند آنست که خود آنشخص را روزی داده چنانکه بموسی (ع) وحی شد چرا من گرسنه شدم مراغذا ندادی برهنه شدم مرانپوشانری مریض شدم بعیادتم نیامدی موسی عرض کرد پروردگارا تو از این عوارض منزه ومبرا میباشی خدا فرمود بندهٔ مؤمن من گرسنه و برهنه ومریض شداطعام وپوشاندن و عیادت اوراجع بمن بود

پس آیهٔ مزبور میفرماید من ازبندگان خود نخواستهام که خود ویادیگران راروزی دهند بلکه فقط ازآنان عبادت خواستهام و روزی دادن شخصاً باخودمن است و اگر کسی مشمول لطف ودستگیری کسی شداگر چه باید ازاوتشکر وسپاسگذاری کند اما بایدبداند که درحقیقت آندستگیری راخداکرده کسی نمیتواند بکسی روزی بدهد یا روزی کسی راقطع کند تسبیب اسباب میکنند امااصل روزی تنها باذات مقدس اوست حکیم رومی فرماید:

ایخدا ای فضل تو حاجت روا	با تو یاد هیچکس نبود روا
گرچه خواجه پس سخاوت کرد وجود	لیك آن کفو عطای تو نبود
آنچه او داد ای ملك هم از تو داد	که دل و دست و راکردی تو راد
زر ازآن تست اوزر نا فرید	نان از آن تست نانش ازتو رسید
آن سخاو رحم هم تو دادیش	کز سخاوت میفزودی شادیش
من چه میگویم همه تو میدهی	بار منت بر کسی کی مینهی

ویکی از عرفا گوید ریاخوار ازجمیع صاحبان مشاغل حرام گنهکار تراست زیرا هر کاسب حرامی بالاخره درکسب خود مختصر توکلی برخدادارد و نمیداند چه قدر سود میبرد یاضرر میکند امار باخوار ربح خود را قبلا تعیین نموده لذا چون توکل برخدا ندارد گنهکارترین مردم است:

واینك یکی دو نمونه ازمردمان متوکل را برای شنوندهٔ عزیز معرفی میکنیم

هرون الرشید بیکی ازحکام خود که متهم بتشیع بودغضب کرد وامیر لشکر خودمناره را برای دستگیری اواعزام نمودمناره بجانب مأموریت خردحرکت کرد بر آن حاکم شیعی وارد شدآنحاکم دستگاه طویل وعریض وخدم وحشم واملاك ومزارع فراوانی داشت اتفاقاً هنگامی براووارد شد که اومشغول صرف نهاربود نامهٔ جلب را بدستش داد وطعام نیز نخورد اما حاکم باطمانینه وفراغت بال غذای خود را خورد و تسلیم مناره شدو بغلامان ولشکریان خوددستورداده تعرض مناره نشوندو بسوی هارون حرکت کرددرراه برای مناره شرح املاك ومزارع وبساتین خود را میداد مناره تعجب میکرد که اینمرد چگونه اصلا متوجه دستگیری خود نیست. باو گفت علت این اطمینان تو چیست گفت اگر خدا بخواهد من مبتلا بمصائبی شوم مبتلا خواهم شد واگر نخواهد نمیشوم ومن در امورات خود صرفاً برخدا توکل میکنم دیگر چه تأثر وناراحتی داشته باشم ؟

مناره گفت من این سخنان را نمی فهمم حاکم جواب داد من نیز باکسیکه نمی فهمد کاری ندارم وقتی حضور هارون رسیدقضیه را بهرون گفت هارون بسیار خوشوقت شد وبرای همین صفت توکل اورا مستخلص گردانید

ونیز نقل میکنند که بهرون الرشید خبر دادند ده نفر دزد گردنه هارا میزنند هر روزیك طرف مملکت هستند آنها را تعقیب می کنند بجانب دیگر حمله میکنند بحکام و مأموران مخصوص دستورداد تاموعد مقرر همه را بگیرند وآنهارا شدیداً تهدید کرد که اگر دزد ها دستگیر نشوند بسختی آنهارا مجازات کند .

مأمورین رفتند تفحص کردند ۹ نفر آنان را گرفتند بنفر دهم دست نیافتند از ترس شاه یکمرد بیگناهی را گرفته بآن ۹ نفر ضمیمه نموده عدد را کامل کردند وبنزد هرون بردندفوراً دستورداد همه را زندانی کردند آن ۹ نفر بدست وپای زندانبان افتادند پول ووعدهٔ کلان دادند که بگذارد باین وآن متوسل شوند خود رااز زندان نجات دهند نفر دهم هیچ نمی گفت و ساکت بود باو گفتند توچرا سخنی نمیگوئی وتشبثی نمیکنی گفت خدا ازحال من باخبر است و میداند بیگناهم حاجت توسل باین وآن نیست توکل باو میکنم وبیننده اش کاری ندارم.

گفتند آخر توهم نامه ای بنویس نامه ای بخدا نوشت که پروردگارا تو میدانی که من بیگناهم ومرا برای تکمیل عدد باین جمعیت اضافه کرده اند نصف شب دیدند کسی در زندان را بالگد بشدت

میکوید الآن است که اگر باز نشود در را خواهد شکست در را باز کردند دیدند هرون است نظری بآن هده کرد همان مرد دهمی را خارج کرد زندانبان قضیهٔ اورا برای هرون گفت هرون پرسید پس تو که بیگناه بودی چرا طلب وساطت نکردی گفت نزد کی گفت نزد من گفت شما کیستی گفت هارون پادشاه مملکت هستم وترا نجات میدهم گفت تو دیشب هم مرا دیدی چرا نجات ندادی پس نیروی دیگری تورا امر کرده که بیائی مرا از زندان بیرون آوری هارون گفت راست میگوئی الان خواب بودم در عالم رؤیا دیدم سیصد نفر نیزه دار اطراف ایستاده میگویند اگر فلان زندانی را آزاد نکنی ترا هلاك میکنیم آمدم ترا دیدم همان کسی هستی که درخواب بمن نشان دادند عجبا که این بیگناه را نجات داد اما موسی بن جعفر (ع) را هفت یا چهارده سال در زندانها جای داد ودر آخر اورا بزهر جفا شهید نمود .

معروف است که آنستمکار از ساختن قصر بزرگی در کنار دجله فارغ گردید و برای افتتاح آن جشن مفصلی فراهم ساخت ،امرا وسفرا واعیان ورجال مختلف و طبقات گوناگون کشوری ولشگری را دعوت نمود پس از انعقاد مجلس بصف شعرا ومداحان نظر انداخت دید همه حاضرند بغیر از ابوالعتاهیة بوزیر خود جعفر یا یحیی برمکی گفت چرا ابوالعتاهیه را دعوت نکرده ای گفت او از شیعیان است یا گفت او شاعر در بزم و سرور نیست بلکه شاعر در موعظه ومذمت دنیاست هارون گفت در عین حال بابد اورا هم حاضر کنی ابوالعتاهیه را نیز بمجلس آوردند شعرا هر کدام اشعار خود را بمناسبت مدح وثنای خلیفه وتحسین قصر بنظم آوردند وخواندند هارون به ابوالعتاهیه گفت تو نیز شعری بخوان ابوالعتاهیه دو فرد شعر بنحو زیر انشاء نمود و قرائت کرد.

عش ما بدالك سالماً في ظل شاهقة القصور

يسعى عليك بما اشتهيت لدى الرواح او البكور

فاذا النفوس تقعقعت في ظل حشرجة الصدور

فهنا لك تعلم مو قناً ما كنت الا في غرور

معنای بیت اول آنستکه ای هارون هرچه میخواهی درسایه های این قصر عیش کن زیرا هرچه میل داری صبح وشام برایت حاضر و آماده است ازشنیدن این بیت هارون خوشوقت شد وهمه اورا تحسین کردند وصدا به اهداعد بلند نمودند شعر دوم معنایش آنستکه اما وقتی که بدنت زیر

خاکهای قبر قرار گرفت خواهی دانست که همهٔ دنیا فانی و دروغ و مجازی بوده است باسرودن این شعر همه را محزون نمود هرون سخت گریست جعفر اعتراض کرد که این مجلس مجلس سرور بود نه جای غمناك کردن مردم، هرون گفت خیر بگذار بگوید مرا متنبه کرد ای ابوالعتاهیه چه چیز جایز میخواهی ابوالعتاهیه گفت پول وصلهٔ مالی نمیخواهم فقط خواهش دارم دستور دهی مولایم موسی بن جعفر را از زندان آزاد کنند هارون وعده داد فرداصبح حضرت را از حبس نجات خواهم داد ابوالعتاهیه رفت بشیعیان مژده داد وتاصبح ازخوشحالی بخواب نرفت صبح آمدند درزندان ایستادند دیدند چهار نفر حمال بدن نحیفی راروی تخته دری گذارده اند واز زندان خارج میکنند .

اعطف علی الکرخ من بغداد و ابك بها ... کنزاً لعلم رسول الله مخزوناً
باب الحوائج عندالله و السبب ... الموصول بالله غوث المستغیثینا
رامو االبرائة من اعداه من دمه ... و الله یشهد ما کانوا بریئونا
بکت علی نعشه الاعداه قاطبة ... ما حال نعش له الاعداه باکونا

اینشاعر میگوید تمام دشمنان که جنازهٔ آنحضرت رامیدیدند گریه میکردند معلوم است برای دوجهت بوده یکی آنکه آن امام بزرگوار را حمالها در نهایت غربت حرکت میدادند دیگر آنکه میدیدند هنوز غل وزنجیر بر بدن مقدسش قرار دارد

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین

مجلس بیست و پنجم

«در شکر»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، اعملوا آل داود شکراً وقلیل من عبادی الشکور « سورهٔ سبا آیهٔ ۱۳» یعنی ای پیروان داود شکر کنید و کمی از بندگان من شکر گذارند .

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

تشکر و سپاسگزاری از احسان فطری تمام افراد بشر بلکه غریزی حیوانات است ،شما اگر به اطفال که فطرت آنها آلوده نشده یا حیوانانی که این غریزه در آنها بارزو پیداست انعام و احسانی کنید دیر یازود درصدد جبران بر آمده و تلافی خواهند کرد چنانکه داستانها در این باره فراوان نقل شده است .

حتی در مردمان پست وفرومایه هم اینمعنی بخوبی محسوس است که هر کس هرچند هم شقی و ناپاك وهرزه و بی تربیت باشد وقتی کسی باو احترام گذارد ومثلا ظرف آبی را که میخواهد بیاشامد ابتداء برسم تعارف باو تقدیم نماید نادیده نمی انگارد بلکه میگوید ممنونم سپاسگذارم تا چه رسد با نکه احسانهای بزرگتری دربارهٔ او انجام دهد .

بنابراین بایستی از منعم حقیقی که از نعمت خلقت وصحت واعضای صحیح بدن وعقل وروزی وایمان وعلم ومعرفت تمام انواع و اقسام نعم را برما ارزانی داشته است بطریق اولی تشکر و سپاسگذاری نمود زیرا سپاسگذاریهائی را که از همنوع خود میکنیم در حقیقت مرجع آنها بخدای متعال است بآن دلیل که نعمت و دارائی های آنان از خودشان نیست بلکه از خداست لذا میگوئیم

الحمدلله رب العالمین جمیع انواع وانحاء تشکرها مربوط بخداست وهیچ محسن ومنعمی غیراو مستحق تشکر حقیقی نیست .

اولین نعمت نعمت وجوداست که پرورگار مارا ازکتم عدم بعرصهٔ هستی آورده وجمیع ابواب خیرات وکمالات بسبب وجود برروی بشر گشوده میشود وبامقایسهٔ به نیستی وعدم، قدرو ارزش هستی شناخته خواهدشد که گفتند الوجود خیرمحض ،سپس نعمت انسانیت است که از میان انواع واجناس موجودات مارا بصورت انسان آفرید وخلعت بشریت رابر اندام ما پوشانید ومارا اشرف مخلوقات خود قرارداد ،آنگاه استواء خلقت وتعادل اعضاو عطای چشم وگوش وزبان ودست وپای صحیح است که ارزش هریك را باکسیکه فاقد آنست بایستی مقایسه ومحاسبه نمود .

یعنی اگر چشم نداشتیم ونابینا بودیم چه میکردیم اگرزبان نداشتیم ولال بودیم یاگوش نداشتیم وکر بودیم یادست نداشتیم وشل بودیم یاپا نداشتیم ولنگ واعرج بودیم چه اندازه درشدت ومحنت بسر میبردیم اکنون که واجد اینسرمایه های گرانبهائیم بایستی شکروسپاس بخشندهٔ آن نعم رابجای آوریم .

اینها نعم ظاهری است تامیرسد به نعم باطنی که عبارت ازعقل وایمان است اگردیوانه وسفیه وبیشعور بودیم وخود را درآب وآتش وپرتگاه می افکندیم و محروم از سعادت دنیا وآخرت میشدیم باکنون که صاحب قوهٔ عقلانی میباشیم چقدر فاصله وتفاوت است اگردسترسی بمکتب انبیای الهی نداشتیم ودروادی ضلالت بسرمیبردیم یادرزمان انبیای گذشته مانندموسی وعیسی بودیم وازنور نبوت ختمی مرتبت که آخرین کلاس وبالاترین برنامهٔ تکمیل وتربیت بشررامتعهد است محروم بودیم چه میشد

حال هم که ایجاد ما را بتأخیر انداخت ودر زمان پیغمبر محترم اسلام بدنیا آورد بازاین دین مقدس دارای مذاهب ومسالك گوناگون است مارادرمحیطی نشوونما داد وازخاندانی بوجود آورد که مشرف بشرف ولایت اهلبیت پیغمبر ومعتقدبه پیشوائی علی (ع) و یازده فرزند گرامی او ومستفیداز برنامهٔ علمی ومعنوی ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم میباشیم و برسایرمذاهب فخرومباهات داریم وبرهمگان میبالیم ومینازیم که مصداق آیهٔ مبارکه **و اسبغ**

علیکم نعمه ظاهرة و باطنة «سورهٔ لقمان» آیه ۲۰ «هستیم

وشاه فرد نعمت باطنی علم و کمال و معرفت است که مرد میکه واجد این نعمت عظیم و لذت بزرگ میباشند باید بدانند که هیچکس از آنان سعادتمندتر نیست و آنها غنی ترین و بی نیازترین مخلوقاتند اگر چه در لباس کهنه و خانه‌ای محقر و زندگانی درویشانه باشند ملا رفیع ـ الدین ابهری فرماید :

با فلك دوش بخلوت گله‌ای میکردم	که مرا از کرم تو سبب حرمان چیست
اینهمه جور تو با فاضل و دانا زچه خاست	اینقدر لطف تو با بیخرد و نادان چیست
فلکم گفت که‌ای دستخوش غفلت و آز	با منت بیهده این مشغله و افغان چیست
والی خطهٔ ابداع کمال مطلق	چون کسی دانسته است مرا تاوان چیست
لیك با اینهمه در بحر تحیر غرقم	که ترا موجب این غصهٔ بی‌پایان چیست
والی جان خرد و حکمت و شرعت داده است	با چنین نعمت و احسان گله و کفران چیست
شکر کن شکر که در معرض فضلی که توئی	گنج قارون چه بود مملکت هامان چیست
دولت از دین طلب و مرتبه از دانش جوی	همچو دو نان سخن جامه و ذکر نان چیست

ولذا از رسول اکرم (ص) منقول است که فرمود «**من اعطاه الله القرآن فرأی ان احداً اعطی شیئاً افضل مما اعطی فقد صغر عظیماً و عظم صغیراً**» معانی الاخبار باب معنی الحال والمرتحل، یعنی هر کس قرآن را یاد بگیرد و گمان کند که در جهان کسی نعمتش از او بیشتر است بزرگی را کوچك و کوچکی را بزرگ شمرده اشاره بآنکه نعمت بزرگ علم قرآن را کوچك دانسته و نعمتهای مادی مجازی دیگران را که کوچکند بزرگ گرفته است و نیز از پیغمبر اکرم (ص) نقل شده که فرمود **لیس منا من لم یتغن بالقرآن**، معانی الاخبار باب معنی المحاقلة والمزابنة، یعنی از ما نیست کسیکه بسبب علم قرآن بی نیاز نشود این یکی از تفاسیر اینحدیث شریف است که مورد تأیید و انتخاب صدوق علیه الرحمة در کتاب معانی الاخبار قرار گرفته است . یعنی هر کس علم قرآن داشته باشد از همه چیز بی نیاز است

و باز موافق باهمین قبیل احادیث نقل میکنند که یکنفر از اصحاب در نزد امام صادق (ع) اظهار فقر و ناتوانی کرد امام فرمود تو بسیار غنی و توانگر میباشی آن مرد سوگند یاد کرد که هیچ

ازمال دنیادرا ختیارم نیست حضرت فرمود آیاولایت ومحبتی را که نسبت بماخانواده دردل پرورده‌ای بتمام روی زمین مملواز جواهرات وزروسیم سودامیکنی ؟ عرض کرد حاشاوکلا ، امام فرمود پس تودارای نعمتی هستی که ارزش آن درنزدت ازهمه مستملکات بشر بیشتراست چگونه خودرا فقیرو بینوا میشماری ؟

تااینجادر بارهٔ لزوم شکرسخن گفتیم باقی میماند دومرحله دیگر، یکی طرزو کیفیت شکر ومرحلهٔ سوم فائدهٔ شکروزیان کفران، اماطرزو کیفیت شکر آنستکه مقدمتاً هر کسی خودرا با مادون خویش مقایسه نماید تاارزش نعمای حاضر وفعلی خودرادرك کندچنانکه امیر مؤمنان (ع) فرمودواکثر النظر الی من فضلت علیه فان ذلك من ابواب الشکر یعنی بسیار نظر کن بآنها که پائین ترازتوهستند تاابواب شکر برروبت گشوده شود وقال رجل لامیر المؤمنین (ع) بماذاشکرت نعماء ربك قال (ع) نظرت الی بلاء قدصرفه عنی وابلاء غیری فعلمت انه قد انعم علی فشکرته «سفینة البحار لفظ شکر» یعنی کسی بحضرت امیر (ع) عرض کرد چگونه شکر نعم خدارا بجا میآوری فرمود نظرمیکنم ببلائی که خدا آنرا ازمن دفع می کندودیگری رابآن مبتلا میسازد می بینیم این نعمتی است که بمن ارزانی داشته سپاس اورا بجامیآورم ، دیگر آنکه درتناول نعمتها نظر کند که چقدر نیرووعوامل مختلف برای تهیهٔ آن مبذول شده مثلا یکقطعه نان که بدست انسان میرسد خورشید وبادوباران وسرما و گرما وخاك وبذرووسائل زراعت وزحمات زارع وغیره همه درآن دخیل بوده .

ابر وبادومه وخورشیدوفلك درکارند — تاتونانی بکف آری وبغفلت نخوری
همه ازبهر توسرگشته وفرمان بردار — شرط انصاف نباشد که توفرمان نبری

وازطرف دیگرهریك ازاین ستارگانی که مامی بینیم درطعم ورنك وخاصیت بخشیدن بحبوبات وگلها وگیاهها ومیوه‌ها ومعدنیات تأثیر خاصی دارند وبدیهی است که عددا قمارو شموس و ثوابت وسیارات آسمان قابل احصانیست «سببی که مهیلش نزندرنگ ندارد» لذا قرآن فرماید **الله الذی خلق السموات و الارض و انزل من السماء ماءً فاخرج به من الثمرات رزقاً لکم وسخرلکم الفلك لتجری فی البحر بامره وسخر لکم**

الانهار ،وسخرلکم الشمس والقمر دائبین وسخرلکم اللیل والنهار،وآتیکم من کل ماسالتموه وان تعدوا نعمة الله لاتحصوها ان الانسان لظلوم کفار سورة ابراهیم آیات۳۴- ۳۲» یعنی خدا آنکسی است که آسمانها وزمین‌را آفریدو برای‌شما باران رانازل نمود وبآن سبب میوه‌هارا بخاطر روزی شمااززمین خارج‌ساخت ومسخرشما گردانیدکشتی را تادریارا بامراو بشکافد ونهرهارا بفرمان شما آورد وتسخیر نمودبرای‌شما خورشیدوماه راتادرپی یکدیگر درآیند ورام کرد برای‌شماشب‌و روز راوآنچه بلسان حال سئوال کنید همه‌رابشما داده واگر نعمت‌های خداراشماره کنید نخواهید توانست ، همانا انسان بسیار ستمگرونا‌سپاس است .

پس ازآنکه‌عظمت وکثرت نعمت هارادرنظر آورد آنگاه‌درسه‌مرحله بایدخدراشکر کند یکی بزبان دیگر باعضاء وجوارح سوم بقلب وباطن، اما بزبان بگوید الحمدلله رب العالمین که اعتراف واقرارزبانی است، بقلب هم معترف ومتفکرازنعمای خداباشدباعضاء وجوارح نیز تشکرخداکند یعنی آنهارادرراه رضای حق استعمال نمایدکه گفته‌اند الشکر صرف العبد جمیع ماانعم‌الله فیماخلق لاجله‌چشم وگوش وزبان‌رامیتوان درراه‌نظر بنوامیس مردم یا استماع اصوات حرام یادروغ وغیبت وبهتان مصرف نمود امابرای اینگونه‌اعمال خلق نشده‌اند بلکه بماعطا گردیدند تاحوائج‌دیدنی وشنیدنی‌و گفتنی‌های خودرا باآنهاانجام دهیم واگرآنهارا درراه گناه مصرف کنیم وبعبارت دیگر باحربه‌ای که خدابما داده‌بجنگ ومخالفت خدابرخیزیم‌سخت ناسپاس وستمکاریم کاش یکجو ازخرمن‌حیاوآزرم این‌غلام‌در ماتبهکاران وجود داشت .

گویند غلام خلیفه‌ای مریض شدطبیب مخصوص شاه بمعالجه‌اش پرداخت و ازدواو غذا آنچه لازم بود درحقش کوتاهی‌نکرد اماهیچگونه تأثیری در بهبودی‌اونمی‌بخشیدروزی طبیب باوگفت من درمعالجهٔ تودقت ومراقبت کامل دارم ونهایت جدیت‌رامیکنم سبب‌چیست که مداوانمیشوی ، غلام گفت علت اینموضوع آنستکه شاه‌دشمنی‌سرسخت داشت‌زهری‌برای من بضمیمهٔ پولی‌هنگفت فرستادکه طعام‌شاه رامسموم کنم واوراهلاك نمایم من‌اینعمل‌راانجام

دادم ولی شاه متوجه شدوغذای زهر آلودرا نخورد امااابداً بروی‌من‌نیاورده بلکه‌روزبروز براکرام وانعامم می افزاید گوئی آنکه باومهرومحبتی شایان کرده‌ام من‌ازخجلت‌وانفعال اینگونه تحیف ولاغرشده‌ام ومعالجه نمیشوم .

ما ازاین غلام درس نمیگیریم بلکه‌درعوض ازمکتب نمرود نابکار راه ورسم کفران و طغیان وناسپاسی رامیآموزیم که طفل‌شیرخواری بود بامادرش‌درکشتی نشسته‌بودندکشتی طوفانی شد سرنشینان آن‌همه حتی‌مادراو هلاك گردیدند جبرئیل بدستور خدااین بچه‌را بساحل پردودرچمن سرسبزی قرارداد بادوخورشید وزمین وآسمان رابمراقبت‌ومحافظت‌او مأمور نمود به‌پلنگی امرفرمودکه هرنوبت بیاید واوراشیردهدتابزرك شدونیرومندگردید عاقبت‌کارش‌بپادشاهی‌کشید وسرجنك باخدای‌خویش‌برداشت ،مولوی‌فرماید .

این حضانت دید باصدرابطه — که بپروردم ورا بی واسطه
شکراوآن‌بودای بندهٔ جلیل — که‌شداونمرودسوزندهٔ خلیل
لطفهای‌من که‌ذکرآن گذشت — ازتبختر بردلش پوشیده گشت
اینزمان کافرشده ره میزند — کبرو دعوی خدائی میکند
رفت سوی آسمان باجلال — باسه‌کرس تا کند بامن قتال
صد هزاران طفل بی‌تلویم‌را — کشت او تاپابدابراهیم را

وچون راه‌شکرگذاری هم بایستی ازخدا ببغیر تعلیم‌شود لذاذات مقدس الهی‌تشکراز نمای خودرا بصورت نماز بمامیآموزد که‌درحال‌قیام باخواندن‌سورهٔ‌حمدواخلاص‌وقنوت‌ازاو تشکر کنیم‌واورا بستائیم ومسئول‌خودرااذدرگاهش‌بخواهیم‌درحال‌رکوع‌اوراتعظیم‌وتکریم کنیم درحال سجده دربرابرش بخاك‌مذلت افتیم وپیشانی عجزوانکسار را درمحضرش‌بزمین ادب بگذاریم .

بعضی ازجوانان مامی‌پرسند فلسفه نمازچیست جواب همین‌است که گفتیم‌نهایت آنکه چون بغیر خود طرزشکرگذاری‌ازآن ذات‌پاك‌را بعقل‌وفکر خودنتواندتشخیص‌دادای بساتصور کند که‌باید بزمین‌بغلطد یابهوا پرواز کند یامانند مهرکین که‌دراطراف بتهای‌خود مهجرخیدند

وکف میزدندوصوت میکشیدند و قرآن در سوره انفال آیه ۳۵ فرماید **و ماکان صلوتهم عندالبیت الامکاء و تصدیة** یعنی نبود نماز کافران درخانهٔ خداجز صوت کشیدن ودست زدن اونیز باید جست وخیز کند و رقاصی نماید البته اگر عبادت را بمیل مردم واگذار کنند همین خواهدشد اماخداآنرا بمیل وخواست کسی واگذارنکرده لذا تمبداً بایستی آنرا انجام دهند اگرچه نفهمند که چرا نماز مغرب سه وعشاء چهار رکعت است

وامامرحلهٔ سوم که فائده شکر وزیان کفران باشد قرآن فرماید **لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید** «سورهٔ ابراهیم آیه ۷» یعنی اگر شکر کنید برنعمتهای خود نسبت بشمامی افزایم واگر کفران کنید عذاب من دردناك است ، اینمعنی هم امری طبیعی وفطری است حتی دراطفال وکودکان نیز کاملا هویدا وپیداست که اگر فقیری بردر خانه بیاید طفل شماغذائی برای اوببرد فقیر سه حال دارد یاتشکرمیکند یاهیچ نمیگویدومیگیردومیرود یابنای کج خلقی وبدخوئی رامیگذاردکه این چیست چراپولم نمیدهید چقدر بیرحمیدالخ در صورت اول طفل خوشنود شده در مرتبهٔ دیگر براحسان بآن فقیر می افزاید ودرصورت دوم که فقیر تشکری نکرده ممکن است مرتبهٔ دیگرچیزی باو بدهد وممکن است ندهداما درصورت سوم که کفران نموده است قطعاً دیگر باو تفقدی نخواهدنمود خدای تعالی هم که بندگانرا نمایندهٔ صفات خودآفریده همینگونه است اگرشکر نعمتش راکنند براحسان خود می افزاید اما اگر کفران کنند قطع نعمت خواهدفرمود بلکه عذابشان نیز خواهدکرد اما نمیفرماید عذابم قطعی است میفرمایدعذاب من شدیداست آنهارا تهدیدمیکند که اگرعذاب کنم آنعذاب دردناك خواهد بودلکن معهذا مهلت میدهد عجله در انتقام نمیکند بلکه توبه کنند وتنبیه شوند وبراه عبودیت گرایند .

فیض کاشانی قده درمحجة البیضاء مینویسد قال بعض السلف مامن عبدیمسی الااستاذن مکانه من الارض ان یخسف به واستأذن سقفه من السماء ان یسقط علیه کسفاً فیقول الله للارض والسماء کفاعن عبدی وامهلاه فانکمالم تخلقاه ولو خلقتماه لرحمتماه لعله یستبدل صالحافابدله له حسنات فذلك معنی قوله تعالی ان الله یمسك السموات و الارض ان تزولا الخ «جلد۴ از محجة البیضاء کتاب توبه» یعنی برخی ازبزرگان گذشته فرموده اند هرکس گناه کند نخست زمین

وآسمان بالای سرش ازخدا اجازه میگیرند که او را فرو برده وآسمان برسرش خراب شود خدا فرماید دست ازبنده‌ام بردارید واورامهلت دهید زیرا شما خالق او نیستید اگر شما اورا آفریده بودید باورحم میکردید بگذارید شاید توبه کند اورا بیامرزم ممکن است عمل نیکی انجام دهد کناهش را مبدل بحسنه فرمایم واینست معنای آیهٔ شریفه که فرماید خدا نگاه میدارد آسمان وزمین راازاینکه بیفتند واگر بیفتند کسی غیر ازخدا آنهارا نگاه نخواهد داشت «سورهٔ فاطر آیهٔ ۴۱»

پس ممکن است درصورت کفران بعذاب مبادرت نفرماید اماقطع نعمت را خواهد نمود چنانکه قوم موسی ازآنحضرت خواهش کردند که ازخداطلب مائده آسمانی نمایدخدا قبول کرد ومن وسلوی که مرغ بریان بود برآنها بدون زحمت نازل میشد گفتند ما بریك نسق طعام صبر نمیکنیم از خدا بخواه که سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز زمین را برای ماخارج سازد خدافرمود آیا نعمت بهتر را به نوع پست تر تبدیل میکنید بشهر فرود آئید تاهرچه میخواهید بیابید سکهٔ خواری وبینوائی برآنها زده شد چنانکه درقرآن فرماید **و اذ قلتم یا موسی لن نصبر علی طعام واحد فادع لنا ربك یخرج لنا مما تنبت الارض من بقلها وقثائها وفومها وعدسها وبصلها قال اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر اهبطوا مصراً فان لکم ما سألتم وضربت علیهم الذلة والمسکنة وباؤا بغضب من الله** (الخ) « بقره آیهٔ ۶۱ » مائدهٔ آسمانی قطع شد ومجبور بکشت وزرع وزحمت و رنج گردیدند حکیم رومی فرماید .

از خدا جوئیم توفیق ادب — بی‌ادب محروم ماند از فیض رب
بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد — بلکه آتش در همه آفاق زد
مائده از آسمان در میرسید — بی‌شر او بیع و بی گفت و شنید
در میان قوم موسی چند کس — بی ادب گفتند کوسیر و عدس
منقطع شد خوان ونان ازآسمان — ماند رنج زرع وبیل و داسمان
باز عیسی چون شفاعت کرد حق — خوان فرستاد و غنیمت بر طبق
باز گستاخان ادب بگذاشتند — چون گدایان زل ها برداشتند
نان وخوان ازآسمان شد منقطع — بعداز آن زان خوان نشد کس منتفع

بالاترین نعمتها نعمت امام و پیشوا است چنانکه در آیهٔ شریفهٔ **ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم** «سورهٔ تکاثر آیهٔ آخر» از امام صادق (ع) رسیده که مراد از نعیم وجود مقدس امام است که در قیامت از این نعمت سؤال خواهد شد مردم کوفه کفران نعمت وجود حسین (ع) را نمودند خدا مبتلاشان بحجاج بن یوسف ثقفی کرد چنانکه آن حضرت در روز عاشورا عرض کرد اللهم سلط علیهم غلام ثقیف خدایا غلام ثقفی را بر آنان مسلط فرما یا مراد مختار بن ابو عبیدهٔ ثقفی و یا مراد حجاج ملعون است زیرا اینگروه شرط وفا را نسبت بامام خود عمل نکردند زینب علیها سلام ضمن خطبهٔ خود در کوفه بآنمردم خطاب کرده فرمود

ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ماذا فعلتم و انتم آخر الامم

بعترتی و باهلی عند منتقدی منهم اساری و منهم ضرجو ابدم

یعنی ایمردم کوفه جواب جدم پیغمبر را چه خواهید داد اگر بپرسد پس از من در برابر زحمات رسالتم با اولاد و اهل بیتم چه معامله کردید خواهید گفت جمعی را بخون آغشته کردیم و گروهی را سوار بر شتران برهنه نموده باسیری از این دیار بآن دیار گردانیدیم

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین

مجلس بیست و ششم

«درامیدو ترس»

اعوذبالله من الشیطان الرجیم و ادعوه خوفاً و طمعاً ان رحمة الله قریب من المحسنین «سورهٔ اعراف آیه ۵۶»

یعنی خدارا باامیدوترس بخوانید که رحمت خداوند به نیکوکاران نزدیک خواهد بود دررسیدن بجمیع کمالات وهدفهای تکامل پس از تحصیل شرائط وسرمایه‌های متناسب دو صفت لازم است یکی امید بموفقیت ودیگری ترس ازمحرومیت، راهرو بایستی هم با امیدواوی کامل بجانب مقصود حرکت کندوهم از خطرات وموانع وصول وحشت داشته خود راپرای دفاع از آنها آماده ومجهز سازد .

اگرصرفاً باامیدواری راه بپیماید واتکاء برموفقیت راتاسرحد غرور برساند دیگرسد موانع را نمیکندوتنهابهین خیال که من موفقم قناعت نموده فریفته پیروزی میشود درنتیجه چه بسا موانع و مخاطرات غفلتاً گریبانگیر او خواهد شد و او را از موفقیت محروم خواهد نمود .

واگرهم فقط با بال ترس پرواز نماید وهیچگونه امیدواری نداشته باشد وهمواره خائف و ترسناك بوده هرلحظه بخود تلقین کند که خطر نزدیکست مانع شدیداست من چگونه به نتیجه برسم بعیداست موفق شوم تدریجاً همین تلقینات اورا بمرحلهٔ یأس ونومیدی میکشاندوطبعاً در اینحال ازحرکت سردمیشودوضعف وسستی براو غالب میگردد وبآرزو نخواهدرسید

پس بایستی امیدوخوف رابایکدیگر توأم کند ونگذارد یکی بردیگری غالب شود تابا این دوبال قوی ومؤثر جمال مطلوبرادرآغوش گیرد

رانندهٔ یکه اتومبیل اگرازابتدا بگوید من میترسم پشت فرمان بنشینم وآنراحرکت دهم مباداتصادف کنم ونابود شوم هیچگاه این هنررااحراز نخواهد کرد و اگرهم بجلدی و غرور براند وبگویدمن استادم ماهرم ممکن نیست خطری برایم رخ دهد بی پروا باین طرف وآن طرف بزند وسرعت را ازحدعادی بگذراند امیدش برخوف غلبه کرده اکثراً بچنگال حوادث دچار خواهد گردید .

وسخن درهر هنر وصنعت وکسب وکار ومقام ومنصبی بدون کم و زیاد همین است ،تا میرسد بعلم ودانش یاتقرب بخدای متعال یاکسب مقامات اخروی و معرفت و مغفرت وتحصیل بهشت ونجات ازعذاب وعقاب وامثال آنها که دراین مباحث نیز بایستی باین دونکته کاملا توجه داشته نگذاردباطمینان بریکی ازدیگری غفلت ورزد وبدبختی ومحرومیت ببارآورد.

امام صادق علیه السلام فرماید **لایکون المؤمن مؤمناً حتی یکون خائفاً راجیاً ولایکون خائفاًراجیاًحتی یکون عاملالما یخاف ویرجو** ، سفینة البحار لفظ خوف، یعنی هیچکس بمرحلهٔ ایمان نمیرسد تااینکه ترسان وامیدوار باشد وترسان وامیدوار نیست مگرآنکه بمقتضای ترس وامید رفتارنماید وفرمود **من رجا شیئاًطلبه ومن خاف شیئاًهرب منه مادری ما خوف رجل عرضت له شهوة فلم یدعها لماخاف منه وما ادری مارجاء رجل نزل به بلاء فلم یصبر علیه لما یرجو** ،سفینة البحار لفظ خوف، یعنی هر کس بچیزی امیدوار است آنرا طلب میکند وهر کس ازچیزی خائف است ازآن میگریزد ومن نمیدانم کسیکه بمنظرهٔ شهوی میرسد ودست ازآن برنمیدارد چگونه از خدا ترسناک است وکسیکه بلائی باومیرسد برآن صبر نمیکند چگونه برحمت خدا امیدوارمیباشد .

وامیر مؤمنان(ع) ببعضی از فرزندان خود فرمود **یابنی خف الله خوفاً ترى انک ان اتیت بحسنات اهل الارض لم یتقبلها منک وارج الله رجاءاً کانک لواتیت بسیآت اهل الارض غفرها لک** ،جامع السعادات فصل خوف،

یعنی ای فرزندم چنان ازخدا بترس که اگر عبادت های تمام روی زمین راانجام دهی امیدبقبول

آنها نداشته باشی وچنان بخدا امیدوار باش که اگر گناه تمام مردم دامن تکب شده باشی خودرا از آمرزش حق ناامید نبینی ،

اینك ابتدا داستان بعضی ازمردمان امیدوار را بیان نموده سپس سر گذشت برخی ازمردم مأیوس وناامید راهم بسمع شنوندهٔ عزیز میرسانیم .

گویند سکاکی دراواخر عمر بفکر تحصیل علم افتاد ودست از کسب وصنعتی که داشت برداشت وبنزد استاد فقه رفت ومهیای آموختن علم دین شد استاد باو گفت این عبارت را بخوان «قال الشیخ جلد الکلب یطهر بالدباغه» یعنی شیخ فرموده پوست سگ بوسیلهٔ دباغی پاك میشود البته این سخن برطبق مذهب اهل سنت است اما فقه شیعه هیچگاه پوست سگ را بسبب دباغی قابل تطهیر نمیداند چنانکه سعدی فرماید .

سگ بدریای هفتگانه مشوی چونکه ترشد پلیدتر باشد

سکاکی در جواب گفت «قال الکلب جلد الشیخ یطهر بالدباغه» یعنی سگ میگوید پوست شیخ بدباغی پاك میگردد عبارت را بطرز معکوس خواند تا چندین نوبت استاد همان جملهٔ اول را باو تعلیم کرد وسکاکی نتوانست صحیح تحویل بگیرد معکوساً قرائت نمود لاجرم باخجالت و انفعال از مجلس درس برخاست وباخود گفت من قابل ترقی نیستم وبایستی ازفکر تحصیل علم منصرف شوم غمگین واندوهناك به بیابان رفت ودر کنار کوهی نشست ناگاه متوجه شد که قطرات آب از بالای دامنهٔ کوه بزمین ریخته ودر اثر چکیدن وسط تختهٔ سنگی را سوراخ نموده یا خود گفت نه این قطرات آب لطیفتر از علم ودانش است ونه قلب من سخت تر وقسی تر از این سنگ میباشد، بمجلس درس باز گردید وباامید وشوق بیشتری بتحصیل دانش کوشش نمود تا استاد فن ادب و بلاغت گردید، ملك الشعرای بهار گوید.

جداشد یکی چشمه ازکوهسار بره گشت تا که بسنگی دچار
بزاری همی گفت باسنگ سخت کرم کرده راهی ده ای نیکبخت
بسی کند و کاوید وکوشش نمود کز آن سنگ خارا رهی بر گشود
بکوشش بهر کار خواهی رسی بهر چیز خواهی کماهی رسی

ونیز مینویسد که کسی ازشیخ عارف ابوالحجاج اقصری پرسید استاد تو کیست گفت استاد

من ابوجعران است وآن جعل میباشد گفتند چگونه ازجعل درس آموختی؟ گفت شبی از شبهای زمستان دیدم این حیوان پای چراغی که برستون نرم وصافی استوار بود ایستاده میخواهد بالا برود وخودرا بفتیله وشعله برساند اماپایش میلغزد وبزمین می افتدشمردم تاهفتصدمرتبه رفت بالا هنوز بمقصدنرسیده بزمین افتاد تاصبح شد وبرای اداءفریضهٔ صبح ازمنزل خارج شدم وبمسجد رفتم وقتی برگشتم دیدم بالای ستون رفته وپهلوی فتیلهٔ چراغ نشسته است ازآن حشره آنچه باید درس ثبات وامیدواری بیاموزم آموختم.

آری کسالت وتنبلی وخونسردی مایهٔ حرمان ازتمام سعادتهاست لذادردعای ابوحمزه از زبان امام چهارم علیه السلام میخوانیم **اللهم انی اعوذ بك من الکسل والفشل والهم والحزن والجبن والبخل** (الخ) یعنی بارخدایا بتو پناه میبرم ازآفات کسالت وسستی وهم واندوه وترس وبخل ودیگرازصفات ذمیمه‌ای که مانع ازوصول بمقاصد عالیه است.

وامام باقر(ع) فرماید **انی لا بغض للرجل ان یکون کسلا عن امر دینه ومن کسل عن امر دنیاه فهو عن امر آخرته اکسل** یعنی من دوست ندارم کسی درامر دنیای خود کسل و تنبل باشد وچنین کسی تحقیقاً در کارآخرت خویش کسل تر خواهد بود فروع کافی کتاب معیشت باب دخول صوفیه بر امام صادق(ع).

وشبیه بداستان ابوالحجاج اقصری رادربارهٔ تیمور گورگان نقل میکنند که دریکی از جبهات کار زارشکست خورده مأیوس وناامید بخرابه‌ای پناه برد دیدموری دانه‌ای را بدهان گرفته ازپای دیواری ببالامیبرد وسطراه می افتد بازبرمیگردد وآنرا بدهان میگیرد تاهفتاد مرتبه شمرد دیدآنحیوان افتادوبرای مرتبه هفتادویکم آندانه را ببالای دیوار رساند ازعمل آن سرمشق ثبات وامیدواری گرفت ثانیاً حمله کرد وفاتح گردید.

داستانهای مردمیکه باشوق وامیدمراحل صعب وقریب بمحال راطی کرده وبمقاصد بسیار عالی باکوشش وپشت کار رسیده اندخیلی بیش ازاینهاست بهمین دوسه نمونه من بابمثال اکتفاشد و اینها مربوط بامور دنیوی بود در مراحل اخروی نیز همین گونه اشخاص وجود داشته اند.

از آنجمله همسایهٔ ابوبصیر است که مرد فاسق وفاجری بود و عمر خود رادر

خدمت بظالمین وجمع کردن اموال حرام گذارنده بود آنچه ابو بصیر اورا نصیحت میکرد ووادار بتوبه‌اش مینمود درجواب میگفت من با اینهمه گناهان واستغراق در اموال و اغذیهٔ حرام چگونه قابل عفو وبخشش هستم کار من از اینحرفها گذشته گناهانم یکسال ودوسال ومالهای حرامم یکدینار ودو دینار نیست وبکلی از اصلاح حال خود مأیوس وناامید بود

ابو بصیر جریان اورا خدمت امام صادق (ع) عرض کرد حضرت فرمود اگر او با ما عهد کند که از اعمال وافعال وخانه وجمیع مایملک خویش خارج شود ما نیز عهد میکنیم که او اهل بهشت گردد ابو بصیر فرمودهٔ امام را بهمسایه خود اظهار نمود آنمرد باهمت واراده آهنین این تصمیم را عملی ساخت وکار را بآنجا رسید که آمد از ابو بصیر لباسی برای ستر عورت خود عاریه نمود وپس ازچندی بیمار شد وقتی ابو بصیر بعیادتش رفت چشم باز کرد وگفت امام صادق بوعدهٔ خود وفا فرمود اینك مکان خود را در بهشت مینگرم .

ابو بصیر پس ازوفات آنمرد شرفیاب خدمت حضرت صادق گردید بمحض اینکه قدم در دهلیز خانه گذارد وخواست داخل شده خبر بدرود اورا بمحضر امام عرض کند حضرت فرمودای ابا بصیر ما بوعدهٔ خود در بارهٔ آنمرد وفا کردیم حکیم رومی فرماید

هله نومید مباشی که ترا یار براند گرت امروز براند نه که فردات نخواند
در اگر بر تو ببندد مرو وصبر کن آنجا که سر صبر تو را او بسر صدر نشاند
وگر او بر تو ببندد همه در ها و گذرها در پنهان بگشاید که کس آنراه نداند
جملگی ملك سلیمان بیکی مور ببخشد بدهد هر دوجهان راو کسی را نرماند

آری هر چه گناه وتمرد عظیم وشدید باشد عظیم تر از رحمت خداوند نیست وحضرت احدیت بنص آیهٔ شریفه قرآن مجید تمام گناهان غیر از شرك را میآمرزد **قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم** «سورهٔ زمر آیهٔ ۵۳» یعنی بگو ای بندگان من که بر نفس خود ستم نمودید از رحمت خدا مأیوس نباشید که جمیع گناهان را می آمرزد واو آمرزنده و مهربان است ، یأس از بخشایش حق کار کافران است **انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون** «سورهٔ یوسف آیه ۷۸»

انسان بایستی برای تحصیل امیدواری برحمت خدا توجه کند که آنذات مقدس

باندك چیزی از بنده‌اش راضی میشود و چنانکه در دعای کمیل است حضرتش سریع الرضاست و در دعاها میگوئیم یامن یقبل الیسیر و یعفوعن الکثیر ایخدائی که عمل کوچك رامی پذیری ودرازاء آن گناهان بزرك رامیبخشی، اعمال ماچه‌قابل‌درگاه اوست اما معهذا آنهارامی‌پذیرد .

عبادتی‌اگرانجام‌دهیم‌مانندآب عفن‌وگندیده‌ای‌است که‌آن‌اعرابی‌برسم‌هدیه‌برای‌خلیفه برد تادرعوض بدریافت جایزه‌ای موفق گردد خلیفه‌عطای‌آنمردرا بااستقبال‌تمام پذیرفت‌وباو احسان شایانی کردحکیم‌رومی گویددرباز گشت که‌چشمش‌بدجله‌افتاد ازخجلت‌وشرم‌سرافکنده گردیدکه شاه بابودن چنین دریای آب سبوی متعفن اوراقبولکرده و در برابرش صله داده است !

درعین حال‌نبایستی امیدواری بمرحلهٔ غرور وامن‌ازمکروعذاب‌خدابرسدکه‌افراط درامید خواهد بود همچنانکه نبایستی ترس وخوف، نیز بسرحدیأس وقنوط بیانجامدکه‌آن هم افراط درخوف نامیده میشود بلکه باید هردوصفت درحالت تعادل باشند بسامردمیکه بعبادت خودمغرور شدند یابرحمت خداوند قریفته گردیدند وهمین‌وسیله بدبختی‌آنهاشد.

چنانکه مینویسند روزی هارون به بهلول گفت من چه‌موقعیتی درمملکت‌دارم، بهلول گفت توآنکسی‌که اگر دراقصی نقاط کشورت کسی بدیگری ستم کند درگناه‌اوشریك‌خواهی بود، هارون گفت حال‌مراچگونه می‌بینی‌بهلول گفت خود میتوانی نفس خویش را برکتاب خدا عرضه کنی که‌فرمایدان **الابرارلفی نعیم وان الفجار لفی‌جحیم** «سورهٔ انفطار آیات ۱۴ - ۱۳ »حال ببین ازابراری یاازفجار، هارون گفت‌این اعمالنا، پس عبادتهای ماکجا میرود بهلول گفت **انمایتقبل‌الله من‌المتقین** خدا ازپرهیزکاران قبول میکند، هارون گفت‌این‌رحمة‌الله پس‌رحمت‌خدا کجاست‌بهلول گفت **قریب‌من‌المحسنین** قرآن‌فرماید رحمت حق بمردم‌نیکوکار نزدیك‌خواهدبود هارون گفت‌این قرابتنامن‌رسول‌الله‌خویشاوندی ماباپیغمبر کجارفته بهلول گفت **فلاانساب‌بینهم یومئذ** «مؤمنون آیه ۱۰۱ »درقیامت‌حسب ونسب درکار نیست هارون گفت این شفاعة رسول‌الله‌پس شفاعت پیغمبر کجامیرود بهلول گفت **یومئذلاتنفع الشفاعة الالمن‌اذن‌له** «طه آیه ۱۰۹ » درقیامت شفاعت‌سودی‌نمی‌بخشد

مگر دربارهٔ کسیکه خدا اجازه دهد ،هارون دانست که بیهوده فریفتهٔ بتوهمات وخیالات باطل خویش گردیده، وباعتماد بر آن تخیلات موهوم دست بطغیان وستمگری و عیاشی وشهوترانی زده است نه تنها او بلکه بسیاری از جنایتکاران بهمین قبیل پندارها غره شده و بدبخت گردیده اند

باآنکه نباید امیداز خوف بیشتر باشد بلکه بایستی هردو مانند دو کفهٔ ترازو برابر هم بوده یکی بردیگری غلبه ننماید وچنانکه یکعده ای بسبب امیدواری بیجا بخسران و به بختی افتاده اند گروهی نیز بوسیلهٔ خوف وناامیدی ازآمرزش حق مأیوس ودرنتیجه بارتکاب هرجرم وجنایتی مبتلاشده وچنین تصور کرده اند که پس ازآنکه ازرحمت خدامحرومند اجتناب از گناه چه لزومی دارد وانجام عبادت چه نتیجه ای ببار میآورد بشقاوت ونکبت خود افزوده اند .

ازجملهٔ آنها حمیدبن قحطبه است که اورادرماه رمضان دیدند بدون عذری روزه میخورد ونمازراترك میکند سبب پرسیدند درجواب گفت نیمه شبی هارون مراخواست ویکسره از بستر خواب مرا بحضورش بردند دید میلرزم سبب پرسید گفتم خیراست یاشر گفت خیر، گفتم پس بفرست باهل وعیالم خبر بده آنهاوحشت نکنند .

سپس گفت تاچه اندازه برای من حاضر بفداکاری هستی گفتم باندازهٔ هستی وثروت خود، گفت بیش ازآن ، گفتم باندازهٔ جان وحیات خود گفت بیش ازآن گفتم بقیمت دین و وایمان خود، گفت پس بیابااین خادم واین چراغ وشمشیر وکلیدبرو درخانه ای که سه حجره داردودرهرحجره بیست تن ازسادات زندانی هستند همه را بکش وجسدهاشان را درچاهی که همان مکان حفر شده بینداز درهارا ببند کلید را بیاور .

من امر خلیفه را اجراکردم نفرآخری پیر مرد افسرده ونحیفی بود بمن گفت فردا جواب جدما پیغمبررا چه خواهی داد من گفتم ازقتل توصرفنظر میکنم گفت پس ازکشتن دوستان وخویشانم من زندگی نمیخواهم او راهم که شصتمین نفربود کشتم ودرزندان را قفل نموده باز گردیدم من باکشتن شصت نفراولاد زهرابدون جرم وگناه چگونه عباداتم قبول خواهدشد این قضیه راکه برای امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا (ع) نقل کردند حضرت فرمود یأس حمید ازرحمت خدا گناهش ازکشتن آنسادات بیگناه بیشتراست .!!

چنانکه خداوند درآیهٔ گذشته فرمود تنها کفارندکه از رحمت خدا مأیوسند ، شخص مؤمن ومسلمان تازه پس‌ازآنکه دستش ازتمام‌اسباب ووسائل‌ظاهری دنیاکوتاه‌شدوازهمه‌جا مأیوس گردیدامیدوار بقدرت‌غیبی‌خداست وخالصانه ومضطرانه متوجه‌آن‌مقام باعظمت‌واقتدار میشود وهدف خودرادنبال میکند اماکافر پس‌ازآنکه ازوسائل و اسباب دنیوی محروم و مأیوس گردید نقطهٔ اتکاء دیگری برای خودسراغ ندارد لاجرم ازمقصدومطلب خویش‌باز خواهد ماندوبطور قطع سرغلبهٔ مسلمین درصدر اسلام بر لشگر کفارکه چندین برابرآنها بودند وعلت شکست کفاروانهزام وفرارآنان‌همان ایمان‌وامیدواری‌مسلمانان‌وبأس وناامیدی کافران بوده خواجهٔ‌شیرازی‌فرماید

یوسف گمگشته بازآید بکنعان غم مخور — کلبهٔ‌احزان شود روزی گلستان غم مخور
این‌دل افسرده حالش‌به شود دل‌بد مکن — وین سر شوریده بازآید بسامان‌غم مخور
گربهار عمر باشد باز برطرف چمن — چتر گل‌برسر کشی‌ایمرغ‌خوشخوان‌غم‌مخور
هین مشو نومیدچون‌واقف نئی‌زاسرارغیب — باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور
در بیابان گربشوق کعبه‌خواهی زدقدم — سرزنشها گرکند خار مغیلان غم مخور
گرچه‌منزل بس‌خطرناکست‌ومقصدناپدید — هیچ‌راهی‌نیست کانرا نیست پایان‌غم مخور

امیرمؤمنان(ع)فرمود **کان یحیی بن زکریا یبکی ولا یضحك و کان عیسی بن مریم یضحك و یبکی و کان الذی یصنع عیسی افضل من الذی کان یصنع یحیی** « وسائل الشیعه کتاب‌حج» یعنی حضرت‌یحیی همواره گریان بود وهیچگاه نمیخندیدوحضرت مسیح‌هم می‌خندید وهم‌میگریست وعمل‌عیسی‌بهتر وپسندیده‌تر ازروش حضرت‌یحیی بودزیرا یحیی‌تنها خائف بوداما عیسی هم‌خوف داشت وهم امید.

اماالبته مامردم‌افسارگسیختهٔ طاغی و متمردکه صبح و شام در پی اطفاء نائرهٔ فرج وشکم وانجام‌مقاصد بهیمی و نفسانی خود هستیم بایستی بنص فرمودهٔ خداوند بیشتر بگریم وکمتر بخندیم اگر چه نباید بگریه‌وخوف‌تنهااکتفاکرده‌مأیوس‌وناامیدباشیم اما بایستی‌حزن واندوهمان بیش‌ازفرح‌وسرورمان باشدچنانکه‌قرآن‌فرماید **فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیراً جزاءاً بما کانوا یکسبون**«توبه آیهٔ۸۲»یعنی دراثراعمال زشت وناروائی که‌انجام

میدهند بایستی گریه‌شان از خندهٔ آنها زیادتر باشد .

پس از گریهٔ از خوف خدا هیچ گریه‌ای در ارزش و عظمت بپای گریهٔ بر مصائب حضرت سیدالشهداء(ع) نمیرسد چنانکه از ابی‌هارون مکفوف نقل شده که گفت امام صادق(ع) بمن فرمود من ذکر الحسین فبکی فله الجنة هر کس یاد مظلومیت حسین(ع) کند و بگرید بهشت از برای او خواهد بود من نیز ابیات زیر را برای آنحضرت خواندم امام بسیار گریست و صدای گریه از داخلهٔ حرم حضرت بلند شد اشعار مربوط بسید حمیری بوده و چنین است

امر رعلی جدث الحسین فقل لا عظمه الزکیة
یا اعظماً لا زلت من و طفاء ساکبة روية
و اذا امررت بقبره فاطل به وقف المطية
وابك المطهر للمطهر و المطهرة التقية
کبکاء معـولـة اتـت یوماً بو احدها المنية

«نفس المهموم محدث قمی» یعنی هر گاه بقبر حسین رسیدی مرکب را نگاهدار و با ستخوانهای نازنینش بگو هیچگاه از باران گریه‌ها سیراب نشوید بر آن فرزند پاکی گریه کن که پدر و مادر پاکی داشت گریه کن مانند گریهٔ زنی که فرزند یگانه خود را در یکروز از دست داده

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین

مجلس بیست و هفتم

«در یقین»

اعوذبالله من الشیطان الرجیم، یفصل الایات لعلکم بلقاء ربکم توقنون

«سورهٔ رعد آیه ۲»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

درمباحث توحیدی بیان کرده‌اند که مرحلهٔ اعلای ایمان بخداوصفات جلال وجمال او بنام یقین شناخته میشود چنانکه قرآن درآیه **واعبد ربك حتی یأتیك الیقین** نهایت سیر عبادت را وصول بمقام یقین گرفته است .

اعتقاد بهرچیز ابتداء ازمرتبهٔ شك وظن شروع میگردد تا بمرتبهٔ علم وقطع میرسد واز آنجا اگر بالاتر رفت بمقام یقین خواهد رسید وآن بمنزلهٔ دیدن و شهود میباشد .

چنانکه قرآن فرماید **کلالو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین** «سورهٔ تکاثر آیات ۷-۵» یعنی هرگاه علم شما نسبت بقیامت بمرحلهٔ یقین برسد جهنم راخواهید دید سپس بادیدهٔ یقین اورامشاهده خواهید نمود .

ودربارهٔ حضرت ابراهیم نیز همین تعبیر رانموده وفرماید **وکذلك نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین** «انعام آیه ۷۵» یعنی چون میبایستی ابراهیم بمقام یقین نائل آید لذاحقایق آسمان وزمین راباو نشان دادیم ، اشاره بآنکه یقین بوجود هرچیز مساوی و برابر بادیدن آنچیزاست واگر کسی بمقام یقین رسیده باشداحتیاج بدیدن و

مشاهده ندارد زیرا برای اودیدن و ندیدن فرقی نمیکند چنانکه علی علیه‌السلام فرماید دلو کشف‌الغطاء ما ازددت یقیناً، اگر پرده‌ها برداشته شود و حقایق و بواطن برابر چشم من نهاده گردد یقین‌من زیادتر نخواهد شد زیرا اکنون بهمان مقام شهود رسیده ام‌حکیم رومی فرماید.

هر گمان تشنهٔ یقین است ای‌پسر — میزند اندر تـزاید بـال و پر
چون رسد درعلم پس برپا شود — مر یقین را علم او پویـا شود
زانکه‌هست‌اندر طریق‌ای مفتتن — علم‌کمتر از یقین و فـوق ظن
اندر الهیکم بجو این راکنون — از پس کـلا پس لـو تعلـمون
میکشد دانش به بینش‌ای علیم — گر یقین بـودی بدیدندی جحیم

اما البته مراداز رؤیت وشهود نه‌آن مشاهده‌ایست‌که قابل خطا واشتباه باشد زیرا بالبداهه‌قوهٔ باصره بلکه‌جمیع‌حواس ظاهرهٔ‌انسان درتشخیصهای خودایمن از خطا نیستندبلکه مقصودمشاهدهٔ صحیح‌وصادق میباشدکه نیروی‌عقل‌بآن اعتراف‌کند .

واین‌یقین به‌بیانی‌که عرض‌کردیم از ایمان‌هم‌بالاتراست چنانکه‌درکتاب نهم‌بحاربا‌ب عدد ائمه‌علیهم‌السلام نقل‌میکندکه عربی‌واردبرحضرت سیدالشهداء(ع) گردید وسؤالاتی‌نمود ازآنجمله‌پرسید **کم‌بین الایمان والیقین** یعنی‌فاصلهٔ میان ایمان ویقین‌چه اندازه‌است امام‌فرمود اربع اصابع فاصلهٔ‌آنها چهارانگشت است‌عرب عرضکرد چگونه اینمقدار است حضرت فرمود **الا یمان ما سمعناه والیقین ما رأیناه** ایمان آنستکه سخنی را از قرآن‌یا اززبان معصوم‌بشنویم وآنرا بپذیریم وعمل‌کنیم ولی یقین آنستکه‌چیزی را بالعیان مشاهده نمائیم .

پس‌دراینکه یقین‌مساوی بامشاهده‌ومعاینه‌است شکی‌نیست چنانکه‌وقتی رسول‌اکرم‌بآن جوان‌نحیف وخواب‌آلودکه احتمال‌داده‌اند زیدبن‌حارثه باشد فرمود کیف‌اصبحت چگونه صبح‌کردی عرضکرد اصبحت‌موقناً صبح‌کردم درحالیکه بمقام یقین رسیده‌ام حضرت فرمود هرحقیقتی دلیلی‌دارد دلیل‌وعلامت یقین‌تو چیست عرضکرددر اثرعبادت خدابجائی‌رسیده‌ام که عرش‌خدا رامی‌بینم درحالیکه محکمهٔ حساب‌قیامت درآنجا تشکیل‌شده وگویا اهل‌بهشت

رادر نعمت واهل دوزخ را درعذاب و نقمت مینگرم وپیغمبر فرمود این بنده ایست که خدا قلبش را بایمان نورانی ساخته ای جوان برراه و روش خود استوار باش ازحضرت درخواست کرد که در حقش دعا فرماید تادر رکاب حضرت شهید گردد طولی نکشید که دریکی از غزوات بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت نائل گردید «اصول کافی باب حقیقة الایمان والیقین نقل ازامام صادق(ع)»

اینک که ازتعریف ماهیت وچگونگی یقین فارغ شدیم میگوئیم حالت یقین انسان بهر کدام ازصفات حضرت پروردگار تعلق گرفت بمناسبت آن آثار خاصی در بر دارد.

یعنی اگر کسی یقین برزاقیت حق حاصل نمود متین وباوقار باکمال طمأنینه درپی معاش میرود وپا ازحدود خود خارج نمیکند میداند که خدا ضمانت روزی بندگان رافرموده ودرقرآن مجید بر پیغمبر خود وحی نموده که **ومامن دابة فی الارض الا علی الله رزقها** «سورهٔ هود آیهٔ ۶» یعنی هیچ جنبنده ای درزمین نیست مگر آنکه روزی او برعهدهٔ خداست ازتحصیل حلال تجاوز نمیکند خیلی درفکر تأمین آینده نیست زیرا میداند که همچنانکه عبادت فردا راازاو نخواسته اند او نیز نبایدروزی فردارا ازخدا بخواهد حکیم نظامی فرماید.

هر که یقینش بارادت کشد — خاتم کارش بسعادت کشد
راه یقین جوی زهرحاصلی — نیست مبارکتر ازاین منزلی
پای برفتار یقین سر شود — سنگ بپندار یقین زر شود
گر بیقین شد قدمت استوار — گرد زدریا نم ازآتش برآر
هر که یقین را بتوکل سرشت — بر کرم الرزق علی الله نوشت
پشهٔ خوان ومگس کس نشد — هرچه زپیش آمد واز پس نشد
روزی تو باز نگردد ز در — کار خدا کن غم روزی مخر
بردراوشو که زاینان به اوست — روزی ازو خواه که روزیده اوست
اهل یقین طایفهٔ دیگرند — ما همه پائیم گر ایشان سرند
چون سرسجاده به آب افکنند — رنگه عمل درمی ناب افکنند
عمر چو یکروزه قرارت نداد — روزی ده ساله چه باید نهاد
صورت ماداکه عمل ساختند — قسمت روزی بسازل ساختند

گرچه‌دراینحلقه بسی‌جهد کرد بیشتر ازروزی‌خود کس‌نخورد

جهد بدین کن که بدینست‌عهد روزی و دولت نفزاید بجهد

همچنین‌اگر یقین بسمیع وبصیر وعلیم بودن‌خدا پیدا کردمیداند که‌هرچه بگوید‌خدامیشنود هرچه‌بکند خدامی‌بیند هرچه‌دردل بپروراندودر واهمهٔ خودخیال کند خدامیداند درخلوت‌و جلوت ازگناه احترازخواهدکرد وخودرا درمحضرحق خواهددید وآنسانکه درحضور طفل ممیزی‌ازارتکاب‌عمل نارواشرم داشته‌وامتناع‌میکند لااقل‌همان‌مقدارنیز درحضورخدای‌بزرگ ازافعال قبیح‌دوری‌خواهدنمود چنانکه‌حضرت‌یوسف برهان‌خدارادید ودست‌بجانب‌زلیخادراز نکرد **ولقدهمت‌به‌وهم بهالو لاان‌رأی برهان‌ربه** «سورهٔ‌یوسف آیهٔ۲۴»

یعنی زلیخا بطرف یوسف‌رفت ویوسف نیزاگربرهان خدا رانمیدید بجانب زلیخا حرکت‌میکرد ، ونیز اگرکسی یقین حاصل نمود بآنکه خداوند مردم‌را برای حساب‌و کتاب وثواب وعقاب درقیامت‌حاضرمیکند مهیای حساب‌کار خود شده فکرمردن مانع از اعمال‌ناپسند اوخواهدگردید .

چنانکه منسوب بامام‌صادق (ع) است‌که فرمود **بنیت امری علی اربع‌علمت‌ان رزقی لایأکله غیری فاطمانت و علمت ان عملی لایعمله غیری‌فاجتهدت وعلمت ان‌الله مطلع علی‌فاستحییت وعلمت ان‌آخرامری‌الموت‌فاستعددت** یعنی مبنای‌کار خودرا برچهارپایه قرارداده‌ام . دانستم که‌روزی مراغیرازمن کسی‌نمیخورد لذامطمئن‌وآرام‌شدم‌ودانستم که‌وظیفهٔ‌مراغیرازمن کسی‌انجام نمیدهد لذا سعی درعمل‌نمودم و دانستم که‌خدابرکارهای من‌مطلع‌است‌حیاکردم درحضوراوکارخلاف کنم‌ودانستم که‌آخرکارم مرگ‌میباشد لذامستعد وآمادهٔ‌حساب گردیدم «برخی این‌حدیث‌را بحاتم اصم‌نسبت داده‌اند»

اگرکسی یقین بوعدهٔ‌خداداشت ودانست‌که چون خدا فرموده آنچه درراه‌حق انفاق کنیدچندین برابردردنیا وآخرت عوض‌خواهید یافت انفاق برای‌اوآسان میشود چنانکه امیرعلیه‌السلام فرماید **من‌ایقن‌بالخلف جادبالعطیة** هرکس یقین‌داشت‌که جای‌انفاق‌را عوضهای خدا خواهد گرفت نیکو داد و دهش خواهد نمود « حکمت ۱۳۲ از باب حکم نهج‌البلاغه »

اگر کسی یقین داشت که باتوسل وتوکل بخدا و وثوق و اطمینان بنام بزرگ خدا برتمام مشکلات فائق میشودنام‌خدا رامی‌بردوبرروی‌آب حرکت نموده ترس‌ووحشت‌بخود راه نخواهدداد چنانکه برسول‌اکرم عرضکردند حضرت مسیح بسم‌الله میگفت وروی آب راه‌میرفت فرمود لوزاد یقینه لطارعلی الهواء اگریقینش بیشتربود بهوا نیز پروازمیکرد سعدی گوید :

قضا را من و پیری از فاریاب — گذشتیم درخاك مغرب بآب
مرا یکدرم بود بر داشتند — بکشتی و درویش بگذاشتند
بیفکند سجاده بر روی آب — خیالست پنداشتم یا که خواب
زمدهوشیم دیده آنشب نخفت — نظر بامدادان بمن کرد وگفت
عجب ماندی‌ای یارفرخنده‌رای — تراکشتی آورد وما را خدای
چوکودك بدست شناور دراست — نترسد اگر دجله پهناور است

ودل‌هر کس بنوریقین روشن‌ومنور گردید متعرض‌مدح وذم مردم نمیشود اگر کسی‌باو عطائی کرد درمقام سپاسگذاری کاررا بمجامله‌وتملق‌نمیرساند یااگراز احسان باومضایقه‌نمود درمقام مذمت‌باتهام وغیبت‌واهانت‌باوزبان نمیگشایدچنانکه رسول‌اکرم(ص) بامیرمؤمنان(ع) فرماید **یاعلی انمن‌الیقین ان‌لاترضی‌احداً بسخط‌الله‌و لاتذم احداًعلی‌مامنعك الله‌و لاتحمداحداً علی‌ماآتیك‌الله** . مستدرك‌وسائل کتاب‌جهاد باب‌وجوب‌یقین‌بخدا، یعنی‌ازیقین‌است که کسی را باغضبناك ساختن‌خداوند خوشنودنکنی وبرچیزی‌که خدااز تومنع کرده دیگری‌را مذمت‌ننمائی‌وبراحسانی که‌ازجانب‌خداست حمدوسپاس‌کسی رانگوئی که‌تنها ولی منع‌وعطاخدا بوده وزمام‌دل‌اشیاء وبخیلان‌دردست‌ارادهٔ خداوندمیباشدوبهرجانب‌که خدابخواهد دلهاشان‌رامعطوف خواهدنمودسعدی فرماید .

ازخداداان خلاف‌دشمن ودوست — که دل هردو در تصرف اوست
گرچه تیراز کمان همی‌گذرد — از کمساندار بینند اهل خرد

دیگر ازآثار یقین آنستکه انسان بوعدوو عیدالهی اطمینان کامل داشته وخلاف‌وعده‌هائی‌که فرموده صادق‌وباوفا بداند مثلا هنگامیکه دعامیکند بحکم‌وعدهٔ الهی‌که فرماید

ادعونی استجب لکم «سورهٔ مؤمن آیهٔ ۶۰» مرا بخوانید تا دعای شما را مستجاب نمایم یقین داشته باشد که دعایش بهدف اجابت میرسد و خداوند در پیمان خود ثابت و صادق است چنانکه علی علیه السلام از رسول خدا (ع) پرسید کیف ادعوالله چگونه خدا را بخوانم حضرت فرمود بالصدق والیقین از سر صدق و صفا و یقین برحمت حق خدا را بخوان ، یعنی در شك و تردید نباش وهم و گمان بخود راه مده بدان که خدای مهربان دعای بندهٔ با اخلاص را اجابت خواهد فرمود .

و از شعب همین مبحث یعنی یقین بصدق سخنان خدا و پیغمبر است که مؤمن بایستی بداند آنچه رسول خدا و ائمه اطهار خبر داده و وعده فرموده اند عملی خواهد شد و دیر یا زود بمرحلهٔ ظهور و بروز خواهد آمد.

لذا امیر مؤمنان علی (ع) که در مقام یقین حائز آخرین و نهائی ترین رتبهٔ عالی بود باندازه ای بصحت و درستی سخنان پیغمبر اکرم ایمان داشت که عقل مات و متحیر است من باب نمونه داستان زیر را که کاشف از قوت ایمان و یقین آن بزرگوار است نقل میکنیم.

از صحاح و مسانید عامه و اهل سنت نقل میشود که در آن اوان که پیغمبر اکرم (ص) تصمیم تهیهٔ قشون و تنظیم لشکر برای فتح مکه داشت زنی بنام ساره از مکه بمدینه آمد تا از صله و عطایای رسول خدا استفاده نماید، حضرت بفرزندان عبدالمطلب دستور داد بآن زن کمك کنند .

حاطب بن ابی بلتعه که از مسلمین بود امادر پنهان با کفار مکه دوستی و ارتباط داشت ده دینار بآن زن داد که کاغذ اورا که متضمن اخبار آمدن محمد (ص) بهمین زودی ها بمکه بود برای سران اهل مکه ببرد . آن زن پول و کاغذ را گرفت و حرکت کرد و رسول خدا نیز نظر بمصالحی این تصمیم را مخفی میداشت تا بغتة بمکه حمله نماید ، ساره نامه را در لابلای گیسوی خود پنهان نموده هنوز در میان راه بود که جبرئیل بر پیغمبر (ص) نازل گردید و قصه را بحضرت خبر داد .

رسول خدا عده ای از اصحاب را که عبارت از امیر المؤمنین و مقداد و عمار و زبیر و طلحه بودند بجانب مکه فرستاد تا در راه نامه را از آن زن بگیرند، این جمعیت وقتی بساره رسیدند آنچه بدن اورا تفتیش کردند نامهٔ حاطب را نیافتند و زن انکار نمود که چنین نامه ای نزد من نیست تمام آنعده مأیوس از نامه شده تصمیم بباز گشت گرفتند .

امیر(ع)فرمود من برنخواهم گشت .**ما کذبنا و لا کذبنا و سل سیفه و قال اخرجی الکتاب و الا و الله لاضربن عنقك فاخرجته من عقیصتها** یعنی نه مادروغ میگوئیم و نه پیغمبر بمادروغ گفته شمشیر کشیدوفرمود ای زن نامه را بیرون آر وگرنه بخدا قسم گردنت راخواهم زد دراینوقت ساره کاغذرا ازلابلای گیسوی خود بیرون آورد

آنجمعیت دراثر ضعف ایمان وقتی دیدند نامه‌ای وجودنداردعازم مراجعت شدند اما علی(ع) که یقین بصدق سخن رسول خدادارد میایستد وپافشاری میکند ونامه را میگیرد! «نهم بحار باب تنمر علی(ع) فی ذات الله »

تمام خبرهای اعجاز آمیز وپیشگوئیهای پیغمبر اکرم وامامان معصوم ازهمین قبیل بوده وشخص باایمان وصاحب یقین میداندکه تماماً بوقوع خواهد پیوست و اگر هم مدتی طول بکشد عاقبت بمرحلهٔ عمل خواهد رسید اما مردم کم ایمان بحال تردید و تشویش خواهند افتاد .

چنانکه سهیل بن عمروهم پس ازرحلت رسول اکرم (ص) کهاهل مکه مضطرب شده بودند، وتصور میکردند دیگر فاتحهٔ اسلام خوانده می شودمیخواستند برسوم جاهلیت خود برگردند حلقهٔ درمسجدالحرام راگرفت وروبمردم کرده خطبه‌ای خواند متضمن آنکه ماابتداء درکار محمد مرددبودیم بعداً دیدیم بسیاری ازگفته‌های آنحضرت ووعده‌هایش عملی شدپس بدانیدکه سایروعده‌های اونیز جامهٔ عمل خواهدپوشید ایمردم هرکس محمد را میپرستیده محمدمردوهر کس خدارا می‌پرستیده او زنده است و نخواهد مردمن یقین دارم که دین اوتاهر زمان که ماه و خورشید طلوع و غروب کنند ادامه خواهد داشت .

محمد(ص) درآغازامرش یکتنه و تنهادرهمین مکان که من ایستاده‌ام ایستاده بودومیگفت **قولوا لااله الاالله تدین لکم العرب و تعطی لکم العجم و الله لتنفقن کنوز کسری و قیصر ،** موحد شوید تاعرب بدین شمادرآید وعجم خودرا تسلیم شماکند بخداسوگند خزانه‌های ایران وروم را بدست آورده مصرف خواهیدنمود وآقای دنیا جواهیدشد جمعی ازما درآنروز تصدیق مینمودیم وگروهی استهزاءمیکردیم تدریجاً دیدید سخنان اوعملی شد پس شك وتردید بخودراه ندهید وبرخداتوکل نموده دین اویاری کنید.

این سهیل بن عمرو همان کسی است که قبلا بصورت مخالف بجنگ حضرت آمد ودرغزوهٔ بدراسیر شد عمراز پیغمبر خواست که دندانهای ثنایای اورا ازجا برآرد حضرت اجازه نداد و فرمود اومقام محمودی دارد و گفته اند مقصود ازمقام محمود همان خطبهٔ او بوده که درمسجدالحرام خوانده است حتی در صلح حدیبیه هم سال قبل از فتح مکه نگذاشت نام رسولخدا را بعنوان رسالت درعهدنامه بنویسند و گفت بنویسید این قراردادی است بین محمدبن عبدالله باقریش آیاای محمد ازنسب خود عارداری؟ درعین حال بعداً بادیدن حقایق اسلام تنبیه وهدایت گردید وآنخطبه راخواند.

خبردادن پیغمبراکرم وائمه اطهار از ظهور مهدی علیه السلام نیز از همین قبیل است هرچند آمدن حضرت بتأخیر افتد مؤمن حقیقی ومسلمان صاحب یقین شك و تردیدی درظهور آنجناب نمیکند حتی اگر یکروزهم ازعمردنیا باقی باشد یقین دارد که درهمان روز امام زمان خواهد آمد .

محدث قمی درانوارالبهیه فصل مربوط بحضرت حجت(ع) ازعیسی بن صبیح نقل میکند که گفت حضرت عسکری(ع) رابزندان آوردندومن باآن حضرت در یك مکان محبوس بودیم روزی بمن فرمود توشصت وپنج سال وچندماه وچندروز عمرداری وقتی حساب کردم دیدم بدون کم و زیاد همان مقدار است که آنحضرت خبر میدهد سپس فرمود آیافرزندی داری عرضکردم نه در حق من دعا کرد و گفت **اللهم ارزقه ولداً یکون له عضداً فنعم العضدالولد** خداوندا فرزندی روزی او کن که ناصراو باشد خوب یاوری است فرزند، آنگاه این بیت راخواند.

من کان ذاولد یدرك ظلامته ان الذلیل الذی لیست له عضد

یعنی هر کس فرزندی داشته باشد بدادخواهی او برمیخیزد، ذلیل آنکس است که یاور و دادخواه ندارد .

اینوقت من عرضکردم آیاشما فرزندی دارید، فرمود این لحظه ندارم اما قریباً خدا پسری بمن عطا خواهد کرد که جهان را پرازعدل وداد فرماید آنگاه شعر زیر راقرائت نمود.

لعلك یو ماً ان ترانی کا نما بنی حوالی الا سود اللوابد

فان تمیماً قبل ان یلدالحصی اقام زماناً وهو فی الناس واحد

این شیران دلاورهمان ولی‌عصر وهمراهان فداکار اویندکه بدادخواهی خون جدش حسین(ع) قیام‌میکنند.

ولی خـدا حجت عشر و ثانی — مها تا بکی غایب از دیدگانی
خوش‌آندم که‌ازپرده‌بیرون نمائی — ر خ د لر با طلعت آسما نی
نشینی بصد ناز برتخت شاهی — بفر سلیما ن و جـاه کیا نی
خطیبان دور ان بلیغا ن گیتی — همه‌لال گردند وخطبه توخوانی
بیفتد ز سر تاج شا هان عا لم — چوبر سر نهی افسر خسروانی
عدالت کنی‌در جهان حکمفرما — جنایتگران راکنی محو وفانی
از آنروکه کامل کنی عقلها را — بسرها کشی دستی از مهربانی
بپرده زنان عا لم آیند و دانا — زلطف تو بی زحمت درسخوانی
بنور تواز ماه‌و خور بی‌نیازند — بعدل تـو مستغنی از پـاسبانی
چوجاءالحق‌آیدزیزدان بشارت — بتن ها رسد روح زین مژدگانی
فلك‌تا دهد سال ومه رافزایش — کند در تکاپو درنگ وگرانی
رسد عمرها تـا بحد تکامـل — بجانـها رسد صحت وکامـرانی
الا ای مهین سا یهٔ‌رحمت‌حق — ند ار یم جز ظل تو سا یبا نی
کن‌ایدست حق‌ازوفا دستگیری — کرم کن‌که شد موسم ناتوانی(۱)

درزیارت‌نامه‌اش عرض‌میکندایجدبزرگوار فراموش‌نمیکنم آنساعت‌راکه‌اسب بیصاحبت صیحه‌زنان بجانب‌خیمه‌هایت آمدمخدرات‌حرم لطمه‌بصورت‌زنان ریختنداطراف‌اسب‌راگرفتند وباراهنمائی آنحیوان بسوی‌مقتل‌توشتافتند دیدندشمر روی‌سینه‌ات‌نشسته .

وصلی‌الله‌علی‌محمدو آله الطاهرین

(۱) ازابیات این‌حقیر سیدابوالفضل نبوی‌است.

«بمناسبت شهادت حضرت پیغمبر (ص)»

مجلس بیست و هشتم

«در شرح اخلاق رسول اکرم (ص)»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ، فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین

«آل عمران آیهٔ ۱۵۹»

در قرآن چند چیز بعظمت یاد شده یکی تخت بلقیس دیگر کیدو مکر زنها و دیگر قرآن مجید و یکی نیز اخلاق پیغمبر است که فرماید وانك لعلی خلق عظیم چند ادات تأکید در این آیه قرار گرفته یکی ان که حرف تاکید است دیگری لام تأکید سوم علی که برای استیلای کامل است و همگی دلیل بر آنند که محمد (ص) بطور قطع و یقین بر اخلاق فاضله و کامله مسلط و مستولی است .

علت پیشرفت اسلام را چند موضوع دانسته اند از آن جمله اموال خدیجه وشمشیر علی (ع) واخلاق پیغمبر اکرم است لذا در آیهٔ فوق فرماید از رحمتی که خدا بر تو داشت نسبت بمردم نرم و خوشخو گشتی واگر تند خو و سخت دل بودی همه از اطراف پراکنده میشدند پس از تقصیر آنها عفو کن و برایشان استغفار نما و در کارها با آنها مشورت کن وهنگامیکه عزم انجام عملی را کردی بر خدای خویش توکل کن که خدا متوکلان را دوست دارد .

به امیرمؤمنان (ع) عرض کردند اخلاق پیغمبر را برای ما شرح بده حضرت فرمود شما اول برای من دنیا را شرح بدهید از معادن و نباتات و حیوانات آنرا شماره کنید گفته شد ما عاجزیم فرمود شما از وصف دنیائی که خدا فرماید **متاع الدنیا قلیل** عاجزید و من چگونه از عهدهٔ بیان اخلاق پیغمبر برآیم در حالیکه خدا آنرا عظیم شمرده و فرموده است **وانك لعلی خلق عظیم**

براستی اگر نرمی و ملاطفت و صبر و تحلم رسول خدا نبود آن اعراب وحشی متکبر متفرعن را بهیچ قدرتی نمیتوانست اصلاح کند و هدایت فرماید و اصولا وظیفهٔ جمیع انبیای الهی هنگام دعوت مردم جاهل و بی ایمان و بالاخص متجبران و گردنکشان همین است لذا قرآن فرماید بموسی و هارون گفتیم **اذهبا الی فرعون انه طغی و قولا له قولا لیناً لعله یتذکر او یخشی** «سوره طه ۴۴ ـ ۴۳» یعنی بسوی فرعون روید که طغیان نموده و با گفتار نرم و زبان لین با او سخن گوئید باشد که متذکر شود و از خدا بترسد حکیم رومی گوید

موسیا در پیش فرعون زمن نرم باید گفت قولا لیناً

آب گردر روغن جوشان کنی دیگدان و دیگرا ویران کنی

در تفسیر آیه شریفه **خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین** «اعراف آیهٔ ۱۹۹» از امام صادق (ع) نقل میشود که فرمود خدا پیغمبرش را باین آیه تأدیب فرمود و دستور داد که عفو یعنی حد وسط امور را از مردم قبول کند و آنها را بانجام اعمال شاقه که کلفت و زحمت فراوان دارد وادار نسازد و بعرف یعنی کارهای نیك و جمیل و اخلاق حمیده آنانرا دعوت کند و از جاهلان و سفهاء اعراض نماید و آنانرا مانند سفاهت شان کیفر ندهد و معامله بمثل ننماید.

با انجام این دستور الهی که سر لوحهٔ تکالیف نبوت آن بزرگوار بود تدریجاً آنمردم غوطه‌ور در بهیمیت را سوق بعالم انسانیت داد

مردمی که دختران خود را زنده زنده در گور میکردند، قتل نفس برای آنها سنتی در عصر کنونی مانند آب خوردن بود از تکبری که داشتند اگر قدآنها بلند بود و میخواستند از خانه‌ای که در آن کوتاه بود داخل شوند سر خود را خم نمیکردند و دستور میدادند که چار چوب را خراب

کنندتا واردشوند ویاازرفتن صرف نظر کرده برمی گشتند ، اگرهنگام سواری تازیانه‌اشان برزمین می‌افتاد خم نمیشدند آنرا بردارند وازآن صرف نظر میکردند بااین خصوص پیداست که رکوع وسجود کردن برای آنها امر بسیار دشواری بودمعهذا رسول خدا باآن اخلاق شریف آنانرا درشبانه‌روز ۱۷ مرتبه وادار برکوع و ۳۴ دفعه وادار به سجود کرد باآنکه ابتداءاً زیر بار نمیرفتند ومیگفتند ماحاضر نیستیم سررا بزمین بگذاریم وپارا بلندکنیم

مینویسند یکی از شیوخ بزرگ عرب وارد برپیغمبر شدرسول خدا بحکم اکرموا کریم کل‌قوم از اواحترام نمود ودرمراجعت بمعویه که کودکی بود با پدرش ابوسفیان تازه اسلام آورده بودنددرخدمت پیغمبر بکاتبین وحی کمك‌می کرد دستور داد آنشیخ راتانزدیك‌چادرش مشایعت نمایدمعویه گوید من باپای برهنه دنبال‌مرکب آنمردبراه افتادم اواسب را می‌تازانید ومن بپای آن‌اسب درروی ریگهای گرم حجاز باپای برهنه قدرت دویدن نداشتم باو گفتم مرا پشت سرخود سوار کن گفت توهم‌شأن من نیستی که براسب‌من‌سوارشوی گفتم‌پس کفش‌خودرا موقتاً بده‌من بپوشم گفت کفش‌من‌شریفتراز آنستکه توآنرا بپای خویش کنی تا مرکزقبیلهٔ او دنبال اسبش باپای برهنه دویدم و ابداً دلش برحم نیامد و از تکبری‌که داشت بمن توجهی ننمود !! (۱) .

تمام‌این‌رذائل اخلاقی‌را متدرجاً بوسیلهٔ تخلق‌خود واصحابش بفضائل معنوی درآنان محو و نابود گردانید زیرا بالبداهه بالاترین‌طریق تعلیم‌وهدایت اجتماع آنستکه معلمین‌وراهنمایان مردم خودشان‌عامل بآن دستورات باشند، میتوان بیقین گفت‌که بسیاری ازکفارکه در صدر اسلام‌شرف ایمان‌یافتند بخاطراخلاق شریفهٔ آنحضرت بودکه آنان‌باو ظلم‌و ستم واستهزاء و

---

۱ ـ جمعی‌ازدانشمندان‌مینویسندمعویه‌از کتاب‌وحی نبوده بلکه بنوشتن‌پاره‌ای‌ازنامه‌های پیغمبر (ص) کمك‌میکرده‌است ورسول‌خدا دونفراز منافقان‌راکه باطناً باکفار دوستی‌داشته ومورد اطمینان آنها بودند شاهدوحی گرفته‌بودتابروند نزدکفار شهادت دهندکه پیغمبردر حال‌وحی‌تغییررنك میدادوحجت برمشرکین‌تمام شوداگر سلمان و ابوذر را شاهد میگرفت آنها قبول‌نمیکردند یکی معویه‌بود ودیگری‌عبدالله‌بن‌سعدبن ابی‌سرح.

آزار میکردند و او در مقابل تمام انتقام نمیکرد سهل است با آنان محبت مینمود یهودی درهمسایگی حضرت خاکستر برسر مبارک آنجناب میریخت و یکروز که این جنایت را انجام نداد پیغمبر مطلع شد که مریض است بعیادت او تشریف برد باین سبب اورا مسلمان نمود سعدی گوید.

با تو گویم که چیست غایت حلم — هر که زهرت دهد شکر بخشش
کم مباش از درخت سایه فکن — هر که سنگت زند ثمر بخشش
هر که بخرا شدت جگر بجفا — همچو کان کریم زر بخشش

در کتاب نهم بحار مینویسد که علی علیه السلام بایکنفر کافر ذمی همسفر شد و بکوفه میرفت در بین راه مرد ذمی از جاده منحرف گردید و بجانب قریهٔ خود حرکت نمود امیر(ع) بااو همراهی کرد ومقداری راه پیمود ذمی عرضکرد مگر راه را نمیدانی راه تو ازهمان جانب اول است ، امام فرمود میدانم اما پیغمبر دستور داده رفیق را مشایعت کنیم ذمی ازمشاهدهٔ این خلق گرامی شهادتین گفت واسلام آورد.

واگر بخواهیم عدد اشخاصی را که صرفاً نه ازطریق رؤیت معجزه ونه ازطریق استدلال علمی و براهین قرآنی بلکه ازطریق مشاهدهٔ اخلاقیات اسلام بدین حنیف گرویده اند شماره کنیم قادر به احصاء نیستیم وتنها بیکی دو نمونهٔ دیگری اشاره میکنیم .

در امالی صدوق ازامیر مؤمنان علیه السلام نقل میکند که مردی یهودی چند دینار از پیغمبر اکرم طلب داشت ،درمیان راه جلوی حضرت را گرفت ومطالبه نمود رسول خدا فرمود ندارم گفت من نیز از تو مفارقت نخواهم کرد تا طلبم را بدهی حضرت فرمود پس همینجا می نشینم ،هردو نشستند ونماز ظهر وعصر و مغرب وعشا وصبح را در همان مکان گذارد ،اصحاب حضرت آمدند یهودی را تهدید کنند، حضرت فرمود چه میخواهید ازاین مرد؟ عرضکردند یهودی شما را حبس کند، پیغمبر فرمود من مبعوث نشده ام که بکافر ذمی یا غیر ذمی ظلم کنم او حق دارد طلبکار است چون روز بلند شد یهودی گفت **اشهد ان لااله الاالله وحده لاشریك له واشهد ان محمداً عبده ورسوله** نصف مالم را در راه خدا بذل کردم واموال زیادی داشت و گفت قسم بخدا چنین نکردم مگر برای آنکه به بینم اوصاف تو مطابق توراة هست یانه زیرا در آنجا خوانده ام که محمد بن

عبدالله تولدش درمکه است وهجرتش بمدینه وغلیظ القلب وتندخو نیست فریاد نمیزند وناسزا نمیگوید ،اکنون که می بینم تطبیق میکند تمام اموال خود رادر اختیار تومیگذارم حکم فرما با آن بآنچه خدایت دستورداده است .

دیگر در کتاب زهرالربیع است که روزی رسولخدا(ص) ازمدینه بیرون شددیدعربی آب ازچاه میکشد برای سیراب کردن شتران خود فرمودآیا اجیرمیخواهی ، عرب گفت بهر دلوی سه خرما میدهم حضرت یك دلو کشید وسه خرما گرفت بمدا هشت دلودیگر کشید ریسمان پاره شد دلودرچاه افتاداعرابی غضب کرد وسیلی بصورت حضرت زد وبیست وچهار خرما داد حضرت دست درمیان چاه کرد ودلورا بیرون آورد اعرابی که این حلم ووقاروحسن خلق را مشاهده کرد دانست که آنحضرت محمدبن عبدالله است واوعمل زشتی مرتکب شده کاردی گرفت ودست خودرا قطع کرد وبیهوش بزمین افتادقافله ای آمداعرابی را با آنحال دیدند آب بصورتش پاشیدند بهوش آمد گفتند تراچه شده جریان را نقل کردو گفت **لطمت وجه محمدفاخاف ان یصیبنی العقوبة** برخاست دست قطع شده را گرفت آمددر مدینه خدمت حضرت وطلب عفو نمودرسولخدااورا تکلیف به اسلام کرد اعرابی عرض کرد اگر برحق هستی دست مرا ببدنم وصل کن پیغمبر دست اورا بموضع خود گذارد وگفت بسم الله الرحمن الرحیم ونفسی کشیدودست مبارك بآن محل مالید بحال اولیه برگشت عرب مسلمان شدو باکمال شوق وانبساط بقبیلهٔ خود مراجعت نمود بالنتیجه بوسیلهٔ سیلی خوردن مردی رامسلمان کرد!!

این مردم وحشی وبی ادراك بمنزلهٔ گوسفندانی بودند که پیغمبر اسلام وسایر انبیاء آنهاراچوپانی وتربیت میکردند حتی سراینکه اکثرانبیاء ازجمله خودرسول اکرم قبل ازبعثت مدتی گوسفند چرانی میکرده اند همین بوده که بتربیت انسان نماهای حیوان سیرت خو بگیرند وعادت کنند .

در قصص وحکایات آمده که هنگامیکه موسی بن عمران برای حضرت شعیب درمدین گوسفندچرانی میکردیکروز گوسفندی پابفرار گذارد وهرچه موسی اورا دنبال کرد ازاین کوه وازاین دره بآن پرتگاه خودرا میانداخت تاآنحضرت بازحمت زیاد ومجروح شدن دست

وپایش آنحیوان را گرفت وبدون آنکه خشم کندیامانندسایر مردم بی‌تربیت آن‌جرندهٔ بی‌ادراك را بیازارد بنوازش آن حیوان پرداخت وگفت‌چرا بخودت رحم‌نکردی ومیخواستی گرفتار گرگان ودرندگان شوی یا از بالای درههای عمیق پرتاب گردی وخود را هلاك کنی خدا بجبرئیل فرمود چنین کسی شایستهٔ نبوت است واورا پیغمبرقرارداد حکیم رومی گوید

گوسفندی از کلیم الله گریخت — پای موسی آبله شد نعل ریخت
در پی او تابشب در جستجو — وان رمه غائب شده ازچشم او
گوسفندازماندگی‌شد سست‌وماند — پس‌کلیم الله گرد از وی فشاند
نیم ذره تیرگی و خشم نی — غیر مهرو رحم وآب چشم‌نی
گفت‌گیرم بر منت‌رحمی نبود — طبع تو برخود چرااستم نمود
با ملایك گفت یزدان آن زمان — که نبوت را همی زیبد فلان
مصطفی فرمودکه خودهر نبی — کرد چوپانی چه برناچه‌حسی
بی شبانی کردن وآن امتحان — حق ندادش پیشوائی جهان
گفت سائل‌که تو هم ای پهلوان — گفت من‌هم بوده‌ام دیری شبان

یکی ازمظاهر اخلاق عظیم‌حضرتش‌آن بودکه باین‌مردم وحشی وستمکارنفرین‌نکرد برعکس تاسرحد قدرت‌بلکه مافوق طاقت‌کوشید تاآنرااصلاح‌کند و مانند برادران خود نوح ویونس‌دیگران درخواست‌هلاکت قوم خود را ننمود زیرا نفرین‌کردن مؤنه وزحمتی نمیخواهد اما ایستادگی واستقامت برای تهذیب و هدایت مردم کار بسیار مشکلی است ومیزان عظمت ودرجهٔ مردانگی وقدرت روحی انبیا دراین‌مواقع معلوم میگردد

والبته منظور نفرین‌عمومی ودرخواست هلاکت امت بطور اجتماع است والانفرین های شخصی وخصوصی درچند مورد ازآنجناب صدوریافته ازجمله دربارهٔ یکی‌ازمستهزئین یعنی اشخاصی است‌که‌آنحضرت راسخریه‌کردند مانند حکم بن ابی‌العاص لعنة الله علیه‌که تقلیدراه رفتن حضرت‌را میکرد وچون رسولخدا تکبر نداشت در راه رفتن سر خود را بزیر می‌انداخت وبطرف جلومتمایل میشدآنملعون بخاطراستهزاء این‌روش راتقلیدمیکرد وآب‌دهان نیز بصورت‌حضرت‌انداخت . رسول‌اکرم‌اورا ازمدینه اخراج کرد ولعنت‌کرد

کسی را که اورا بر گرداند ومسکن ومأوی دهدعثمان چون عموزادهٔ او بود درزمان خلافتش اورا بر گردانید. این ناپاك بنفرین حضرت بمرض رقاصه مبتلاشدودائماً دست وبدن خودرا حرکت میداد یارا جع بخسروپرویز که نامهٔ حضرت راپاره کرد حضرت فرمود بادملکه ،وپس از چندی شیرویه شکم پدرخودخسروپرویز رادریدویکی دونفر دیگر نیز بنفرین حضرت گرفتار شدنداما نفرین دستجمعی، که بهلاك شهرویا کشوری بیانجامد از آنجناب صدور نیافت بلکه برای دشمنان نیز طلب هدایت مینمود ودرجنگ احد که آنهمه زخم بر بدنش وارد کردند عرض کرد **اللهم اهدقومی انهم لایعلمون** ،وملئکه عذاب آمدندتا باجازهٔ آن حضرت دشمنان راهلاك کنندقبول نفرمود و گفت همان دعای مرا که مشتمل بر طلب هدایت آنهاست آمین بگوئید

دراحتجاج طبرسی نقل میکند که روزی ابوجهل برسول اکرم عرض کرد اگر من کافرم و ایمان نخواهم آورد پس بقاء من در دنیاچه نتیجه ای دارد وچرا خدامرا هلاك نمیکند حضرت فرمود منتظراست که ازصلب تو مؤمنی بوجود آید ومنظورعکرمة بن ابی جهل بود

سپس فرمود آیاداستان ابراهیم خلیل رانشنیده ای وقتی بمفاد آیهٔ شریفهٔ **وکذلك نری ابراهیم ملکوت السموات والارض** ، خدای متعال نیروی بینائی ابراهیم را فزونی داد ابراهیم تمام روی زمین رامشاهده کرد دیدزن ومردی در یك محلی زنامیکنند نفرین کرد هردوهلاك شدند سپس درمرکز دیگری همین جریان را مشاهده کرد باز نفرین نمود هر دو مردند در گوشهٔ دیگری نیز نظیر آندو راملاحظه نمود وخواست نفرین کند خداوحی نمود ای ابراهیم دست ازبندگان من بردار که من خدای غفور رحیم جبار حلیم وحکیم میباشم گناهان بندگانم بمن زیانی نمیرساند چنانکه اطاعت آنان نیز برای من سودی ندارد من اگر آنان را تأدیب کنم مانند تأدیب تو که بخاطر شفای غیظ است نیست دست از نفرین بآنان بازدار که تو بندهٔ ترساننده ای بیش نیستی وشرکت درملك وسلطنت من نداری ، بندگان من که گناه میکنند ازسه حال خارج نیستند یاتو به میکنند ومن می پذیرم وآنان رامی آمرزم یاآنکه آنان رامهلت میدهم زیرا میدانم ازاصلاب آنان ذریهٔ باایمانی بوجودمی آیند وقتی آنان بدنیا آمدند آنها راعذاب خواهم نمود واگر نه آن ونه این باشد پس آنچه مهیا کرده ام برای آنان ازعذاب آخرت بزرگتر و مهم تر از آنستکه تومیخواهی دردنیا نصیب آنها کنی

عجبا ازمهربانی ولطف ومرحمت الهی نسبت به بندگان گنهکارخود که حتی بخاطر آنان پیغمبر بزرگ واولوا العزم خودرا هم طرف عتاب وخطاب وتهدید وسرزنش قرار میدهد چقدر خدا رحیم است وماجری وجسور وطاغی ومتمردیم، در دعای افتتاح ماه مبارک رمضان عرض میکنیم **فلم ارمولی کریماً اصبر علی عبد لئیم منك علی یارب انك تدعونی فاولی عنك و تتحبب الی فاتبغض الیك و تتود الی فلا اقبل منك کان لی التطول علیك فلم یمنعك ذلك من الرحمة بی والاحسان الی والتفضل علی.**

یعنی خداوندا من سرور بزرگواری مانند تو سراغ ندارم که بر پستی ورذالت بندهٔ خود اینهمه صبر کند، تو مرا بجانب لطف وکرم خود میخوانی ومن فرار میکنم وبمن اظهار محبت میکنی من با تو کینه جوئی میکنم وبمراحم خود دعوتم مینمائی نمی پذیرم گویا باتو سرتجاوز وتعدی دارم بااینهمه گردنکشی ها بازدست از مهربانی وعنایت با من بر نمیداری واین نافرمانیهایم مانع از کرم و فتوت تو نمیشود.

آری والله مسئلهٔ رفتار خدا بامامردم گنهکار بسیار شگفت انگیز است، ما اگر خدمتکاری داشته باشیم و باو احسانی کنیم اودستورات مارا انجام دهد دریك مورد خطا ونافرمانی کند سخت اورا سرزنش بلکه عقوبت میکنیم ولی ماسراپا غرق لطف واحسان خدائیم وبهیچیك ازفرامین او پایبند نیستیم وهمه را تمرد میکنیم بازمارا با عمال زشت مان نمیگیرد وبمراحم ونعم خود ادامه میدهد.

پرتوی ازاین مهرو محبت خدا درانبیاء وفرستادگان او بالاخص حضرت خاتم النبیین وجودداشت که درراه اصلاح وتهذیب مردم آنهمه تحمل ناملایمات فرمود، امت وپیروان آن رسول گرامی نیز بایستی بحکم **ولکم فی رسول الله اسوة حسنة** بآنحضرت تأسی کنند ودرمعاشرت باسفهاء وجهال ومردم کم معرفت وبی تربیت طریق حلم وبردباری را بپیمایند و شرارهٔ غضب خودرا باآب حلم ورأفت تسکین دهند وخاموش سازند تا براحتی ونشاط زندگانی دنیا نائل واز سخط وعذاب خدا درآخرت ایمن باشند.

درروزاحد سنگ بر پیشانی مبارکش زدند دندان مقدسش راشکستند شمشیرو نیزه بر بدن اطهرش وارد آوردند امانفرین نکرد بلکه وقتی فرشتگان موکل دریاوخاك وبادوخورشید آمدند

تادستورعذاب بگیرند عرضکرد «اللهم اهد قومی انهم لایعلمون» درفتح مکه باآنهمه ستمها که مردم آنشهر بحضرتش کرده بودند آنانرا بخشید وازآنها انتقام نکشید وامروز باشهادت خود دنیای بشریت رایتیم ساخت .

حسین بن علی علیه السلام نیز مظهر رحمانیت حضرت رحمة للعالمین رسول اکرم بود لذا درروز عاشورا حتی المقدور مردم رانصیحت وموعظه فرمود وآنان راازجنگ وقتال باخود برحذرداشت تابهقاوت وخسران ابدگرفتار نشوندوقتی هم سخنانش اثر نکرد وبااوجنگیدند ومجبور بدفاع شد معهذادرچند موردمظهریت رحمت وکرم خودرانشان داد ازآنجمله آنکه دو خون ازخونهای مقدس رانگذاشت بزمین بریزدمبادا عذاب نازل شودوگیاهی نروید.

یکی خون طفل شیرخوارش بود که درنفس المهموم مینویسد **فقال علیه السلام لزینب خذیه ثم تلقی الدم بکفیه فلما امتلارمی بالدم نحو السماء ثم قال هون علی ما نزل بی انه بعین الله** یعنی بخواهرش گفت بچه رابگیر آنگاه کف خود ازخون گلوی طفل پر کردوبآسمان ریخت وفرمود برمن آسان است که این مصیبت راخدامشاهده میکند.

دیگرخون قلب مبارکش بودمعلوم میشوداین دوخون از همه محترم تر بوده وچون خوف عذاب میرفته نگذارده است بزمین برسد چنانکه نیز درکتاب نفس المهموم ذکر میکند **ثم اخذالسهم فاخرجه من قفاه فانبعث الدم کالمیزاب فوضع یده علی الجرح فلما امتلات رمی به الی السماء فمارجع من ذلك الدم قطرة** تیری که بقلبش رسید از پشت کمر بیرون آورد ناگاه خون مانند ناودان جاری گردید دست مبارك برزخم گذارد ازخون پرشد بآسمان ریخت وقطره ای برنگشت مبادا عذاب نازل شود .

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین

بمناسبت شهادت امام هشتم (ع)

مجلس بیست و نهم

«در رضا و تسلیم»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربك راضیة مرضیة. «سورهٔ فجر آیات ۲۸-۲۷»

نفس در لسان شرع و لغت بمعنای روح بوده امادر اصطلاح فلاسفه بمعنای اولین کمال هر نوع از اجسام آلی است چنانکه حکیم سبزواری در منظومه فرماید.

کمال اول لجسم آلی نفس یری بالدرك والافعال

منظور از جسم آلی آن جسمی است که در طریق تکامل بمراحل اعلا قرار دارد مانند جسم نباتی و حیوانی و انسانی که آماده گرفتن کمالات مختلفی هستند.

این جسم آلی یکنوع کمالات را از ابتدای خلقت خود دارد و آن کمالات ذاتی آن جسم است و یك کمالاتی را بوسیلهٔ تعلیم و تربیت تحصیل میکند و دخالت در ذات او ندارد ، آنکمالات که ذاتی هر جسم است کمال اول نامیده میشود و کمالات تحصیلی را کمال ثانی گویند.

نفس در اصطلاح فلاسفه کمال اول است که بوسیلهٔ درك و شعور و حواس ظاهره و باطنه مشخص میگردد مثلا نفس نباتی همان تغذیه و نمو و نفس حیوانی حس و حرکت است.

این اصطلاح را اگر خوب دقت کنیم مخالف با اصطلاح شرع نمی یابیم زیرا در قرآن مجید نیز نفس را اطلاق بر روح نموده و فرماید **الله یتوفی الانفس** «زمر آیهٔ ۴۲» خدا روح ها

جان مردم را هنگام مرگ قبض میکند و روح همان کمال اول جسم انسانی است و اگر در آیات دیگر مراحل کمالات ثانویه مانند لوامه بودن یا اطمینان داشتن را نسبت بنفس داده منظور مراتب تکامل نفس است که اگر آنمراتب را فاقد باشد نام نفس از او سلب نمیشود.

تنها اختلافی که فلاسفه باظواهر شرع دارند در آفرینش روح است فلاسفه روح را ناشی و منبعث از بدن میدانند و بآیهٔ ثم انشأناه خلقاً آخر استدلال بر ادعای خود میکنند امادر اخبار روح را قبل از چندین هزار سال موجود و مخلوق پیش از بدن میشمارند و برخی محاملی برای این اخبار ذکر کرده‌اند بخاطر منطبق شدن با نظریهٔ فلاسفه که مجالس موعظه جای ورود در آنمباحث نیست .

ودر حدیثی که کمیل تعریف نفس را از امیرمؤمنان خواسته است امام فرماید نفس چهار قسم است **نامیة نباتیه حسیة حیوانیة ناطقة قدسیة کلمة الیهیة** یعنی یکی نفس نامیه است که درجمیع درختان وحیوانها وانسانها وجوددارد وبآن سبب غذا میخورند ورشد ونمو دارند دوم حس حیوانی است که در بشر وجنبندگان دیگر موجود است وبآن وسیله می بینند ومیشنوند وحرکت میکنند .

سوم نفس ناطقه است که بآن سبب فکر میکنند وصبر وحلم دارند وعلم و دانش میطلبند و بحکمت ومحاسن اخلاق خودرا آراسته میسازند :

چهارم کلمهٔ الیهیه است که بآن نفس فانی در خدا شده جز خدا چیزی نمی بینند و نمیخواهند وراضی وتسلیم صرف در برابر مشیت پروردگار خواهند بود ودر آخر حدیث بآیهٔ یاایتها النفس المطمئنة (الخ) استشهاد فرمود زیرا دراین حدیث آخرین مرحلهٔ کمال نفس رارضا وتسلیم دانسته چنانکه درآیهٔ شریفه مزبور نیز فرمایدای نفسی که بمرحلهٔ اطمینان رسیدی چون دیگر سیر کمالی هرموجود که بپایان رسید بایستی از نشئهٔ دنیا خارج وبجانب خدا بازگشت نمایدو بیش از آنمقدار درنگش در دنیا بیجهت است بجانب خدای خویش باز گرد درحالیکه تو از خدا راضی وخدا نیز از تو راضی خواهد بود .

اکنون متعرض یك نکته لازمی شده وگوئیم همین نفس گه ممکن است بصفات عالیه انسانیه آراسته شود گاهی نیز بصفات رذیله‌ای آلوده میگردد .

هفت حالت تکامل درهنگام آراستگی بفضائل دارد که درقرآن بنام **نفس مطمئنه راضیة ، مسویة ، مزکاة، ملهمة ، مرضیة ، لوامة** ،نامیده‌می‌شود وپنج‌حالت‌تدنی‌و تنزل داردکه درمواقع آلودگی برذائل به آن حالات میرسدکه در قرآن‌کریم بنام **نفس مدساة ، امارة‌بالسوء**،و**نفس‌مسوله‌ونفس‌ظالمه‌ونفس‌مسرفه**نامیده‌شده وعنقریب‌بآنها اشاره میکنیم‌اما نفس‌مطمئنه‌وراضیةومرضیه‌درهمان‌آیات‌صدر کلام واقع بود و تفسیر اجمالی آن‌گذشت‌وقریباً شرح تفصیلی آن بیاری خداوندعرض خواهدشد .

واما نفس‌اماره‌در بارهٔ‌داستان حضرت‌یوسف‌است که‌فرماید**و ماابرئ‌نفسی‌ان‌النفس لامارة‌بالسوء‌الامارحم‌ربی**«سورهٔ یوسف آیهٔ ۵۳»یعنی من‌بخاطر اجتناب‌اززناو دوری از زلیخا نفس خود را تبرئه وتزکیه نمیکنم زیرا نفس شدیداً امر ببدی میکندمگر آنکه خداترحم‌فرماید‌حکیم‌رومی گوید .

نفست‌اژدرهاست اوکی‌مرده‌است — از غم بی آلتی افسرده است
گر بیابد آلت فرعون او — که بامر او همی رفت آب جو
انگهی بنیاد فرعونی کند — راه صد موسی و صدها رون زند

ونفس‌مسوله نیزدربارهٔ برادران‌یوسف وحضرت‌یعقوب‌است که‌بپسران‌خود گفت‌بل‌سولت لکم انفسکم امراً «سورهٔ‌یوسف آیه۸۳» نفسهای‌شما باعث اضلال‌و اغوای‌شما گردیدوبیوسف ظام‌کردید دراینصورت یکی ازاعمال نفس‌اضلال‌واغواء شمرده‌شده

ونباید‌تصور شود که‌وقتی‌میگوئیم‌نفس‌منقسم‌بچندین قسم‌میشود برای‌یک‌انسان‌چندنفس‌در عرض‌واحدمجزاازیکدیگرهستند بلکه‌یکنفس‌بیش نیست که‌وقتی‌تکامل پیدا کردمطمئنةولوامه میشود همین نفس وقتی‌ازاطاعت عقل سرباززند اماره ومسوله خواهد گردید .

چنانکه همان نفس نباتی و حیوانی هم یکنفس است تکامل پیدا میکند ناطقه میشود تدنی و انحطاط می‌یابد بهمان حیوانیت میماند . لذا وقتی تکامل حاصل نموده همان‌نفسی‌که امر ببدی میکرد صاحب خودرا ازافعال‌زشت سرزنش نموده لوامه میشودکه خدا درقرآن باوقسم میخورد ومیفرماید **لااقسم بیوم القیمة ولااقسم بالنفس اللوامة** «سورهٔ قیامه آیه۲ـ۱» لازائده‌است نافیه نیست ومعنای زائده‌بودن هم‌بعقیدهٔ این‌ناچیز آنستکه

ازمدخول خود جداست نه آنکه حقیقتاً زائده باشد وجود لفظ زائده در کلام حکیم معنی ندارد لادر این موارد باین معناست که نه چنین است که تصور کرده اید، قسم میخورم بروز قیامت که محکمهٔ عدل الهی است وسوگند یادمیکنم بنفس لوامه که صاحبش راملامت میکندودراصطلاح روانشناسان محکمهٔ وجدان نامیده میشود که اگر کسی کار زشتی انجام دهد برفرض که کسی هم اوراملامت نکندیاکسی مطلع نشود خودش شرمگین است ووجدانش اوراسرزنش میکندو همین دلیل برتشخیص زشت وزیبا وحق وباطل است .

مثلا فلان زن نابخرد که لخت وعوردرمعابر برابر چشم نامحرمان وجوانان شهر تران راه میرود وقتی احیاناً بیك نفر روحانی ومبلغ مذهبی رسید فوراً خودرا جمع میکند تغییر قیافه میدهد رنگش قرمز میشود میفهد که کار زشتی می کند برفرض هم درمقام تبرئه و احتجاج وبحثهای مربوط باین موضوع صد ها دلیل برای اثبات حقانیت روش خود اقامه کند آنها بخاطر تظاهر وخودرانباختن ورسوانشدن است وقتی درخلوت بنفس خود مراجعه میکندخود رانمیتواندقانع نماید خجل وشرمسار می باشد ،

چنانکه قرآن فرماید **بل الانسان علی نفسه بصیرة ولوالقی معاذیره** «سورهٔ قیامه آیات ۱۵-۱۴» اگرچه عذرهائی برای حاکمیت خودبتراشد خودبرنفس خویش بصیرت دارد ومیداند بدکرده است و نفسش اورا ملامت میکند فردای قیامت نیز همین نفس بحساب اومیرسد واو را محکوم خواهد کرد چنانکه فرماید **اقراکتابك کفی بنفسك الیوم علیك حسیباً** کتاب خودرا بخوان وخودبحساب نفس خویش بررسی کن که خودحسابگر خوبی هستی احتیاج بمحاکمه ومحاسبه شخصی دیگری نداری «سورهٔ اسراء آیهٔ ۱۴»

آری خدا وجدان زنده ای بهرکس مرحمت فرموده که هنگام اعمال زشت خود بخود شرمسار وسرافکنده است واز رنگ رخساره وقیافه اش پیداست چنانکه امیر مؤمنان (ع) در حکمت ۲۵ ازحکم نهج البلاغه فرماید **مااضمراحدشیئا الاوقدظهر فی فلتات لسانه وصفحات وجهه** یعنی هرکسی مطلبی رادردل خودمخفی کنداز اضطراب زبان وتغییر چهره اش پیداخواهد بود . دست وزبان وچشم و رنگ رخسار وطرز تکلمش گواهی میدهد که دروغ میگوید وخلاف عقیده اش سخن میراند واین ازجمله مباحث سرایت حالات روح بجسم واثر

گذاردن عقیده وخیال دراعضای بدن است که خودمبحثی فلسفی وتحقیقی استودرمحل خود بایستی مستقلا بحث شود .

آری نفسی که دیروز امارهٔ بسوء بود ومیگفت برو بهوای نفس خود نائل شو فعلا تاجوانی لذت رااز دست مده بعداً که پیرشدی توبه میکنی آنصورت زیبا رامگر نمی بینی چراخوه را محروم می کنی کی ازآندنیا آمده هر کس راکه به بینی گناه کرده است ازاین قبیل وساوس باو تلقین مینمود امروز دراثر تعلیم وتربیت وفکروتأمل مبدل شده نفس لوامه میگردد ومیگوید مرو فریب مخوریك لحظه هوس یك عمر پشیمانی دارد سفیلیس و سوزاك دارد اگر میکرب سفیلیس واردخون شد دیگر معالجه پذیر نیست این دکترها که مینویسند یکروزه یا یك هفته سفیلیس را معالجه میکنیم نمی فهمند ایمان ندارند پول پرستند جنایتکارند میخواهند مشتری زیاد کنند جوانان راترغیب بزناکنند تا پول وعمروجوانی وسلامتی آنهارا ازبین ببرند گناه وعقاب وآتش دوزخ را هم برای خودتهیه نمایندوباینوسیله اورااز عمل زشت باز میدارد .

ازاینمقام هم ممکنست حرکت کند وبالاتر رود وبمرحله اطمینان برسد ونفس مطمئنه گرددکه بمعنای سکون وآرامش است چنانکه سکوت کارزبان است سکون عمل نفس وروح است که دراثر ایمان ومعرفت کامل وتوحید حقیقی بمنزلی میرسد که دیگر هیچگونه دغدغه واضطرابی درامورزندگی خودندارد میداند که آنچه مقدر است وجودخواهد گرفت وآنچه ازروزی واولاد وصحت یامرض یاسایرحوادث ازمشیت خدا گذشته حتماً صورت خواهدیافت وتغییر پذیر نیست زحمت ورنج برای تبدیل آن بیهوده است وهمه بخاطرمصالح وفوائدی است که ازگنجایش فکرو فهم بشر بیرون است خواجهٔ شیرازفرماید

گرمیفروش حاجت رندان روا کند — ایزدگنه ببخشد و دفع بلا کند
درکارخانه‌ای که ره علم وعقل نیست — فهم ضعیف رأی فضولی چرا کند
گررنج بیشت آیدوگرراحت ای حکیم — نسبت مده بفهرکه اینها خدا کند

سپس در اثر مقام اطمینان حالت شریفه ای در نفس پدید می آید که آن صفت رضا وتسلیم است دراینزمان نفس راضیه ومرضیه نامیده میشود یعنی هم ازخدا راضی وهم خدا ازاوراضی

است چنانکه قرآن فرماید **رضی الله عنهم و رضوا عنه** «مائده ۱۱۹» و بالاترین مقام بهشت رضوان است که متعلق بصاحبان رضاست و قرآن فرماید **و رضوان من الله اکبر** «توبه آیه ۷۲» یعنی رضای خدا از تمام مراحل بهشت بالاتر است عده‌ای بحور وقصور و جمعی بانهار واشجار و گروهی بشراب طهور وشیروز نجبیل دلخوشند جمعی دیگر بآن دلخوشند که خدا از آنها اظهار رضایت کند و خوشنود باشد .

پس اینها همه مراتب مختلف نفس است نفس همان روحیهٔ بشر و نیروئی است که یا در تحت رهبری عقل و یا مقهور و مأمور شهوت وغضب قرار می گیرد و بهرحالی از گناه یا عبادت یا ظلم یا تعدیل اخلاقیات بود نام مخصوصی دارد مثلا اگر تعدیل در شهوت وغضب نمود نفس مسویه است چنانکه قرآن فرماید **و نفس وما سواها** «سورهٔ شمس آیه ۷» قسم بنفس و آنچه اورا تسویه و تعدیل کند و اگر راه فجور و تقوی را الهام گرفت نفس ملهمه میشود چنانکه باز فرماید **فالهمها فجورها و تقویها** «سوره شمس آیهٔ ۸» و اگر مورد اسراف و افراط در گناه قرار گرفت نفس مسرفه میشود چنانکه فرماید **اسرفوا علی انفسهم** «زمر آیه ۵۳» و اگر ظلم وستم بخویش نمود نفس ظالمه است چنانکه فرماید **الذین تتوفیهم الملئکة ظالمی انفسهم** « نحل آیه ۲۹ فرشتگان روح مردمی را که بنفس خود ظلم کردند قبض می کنند و اگر در صراط تزکیه قرار گرفت نفس مزکاة خواهد شد که در سوره شمس آیه ۹ فرماید **قد افلح من زکاها** و اگر در حال پستی نگاهداشته شد نفس مدسا‌ة خواهد بود که در آیهٔ ۱۰ فرماید **و قد خاب من دسیها** .

و خلاصه نفس بهرحالی که هست نامی معین وصفتی مخصوص و مشخص دارد و در همه حال یکنفس بیش نیست و تعدد پذیر نخواهد بود همان نیروی نفسانی که بشیطنت و گمراه کردن صاحبش برمیخیزد گاه میشود که تسلیم عقل و ایمان و معرفت صاحب خود میکرده چنانکه رسول اکرم (ص) فرماید شیطانی اسلم بیدی نیروی داخلی من که درصدد بود مرا اغواء و اضلال کند بدست من ایمان آورد .

بهرحال بالاترین درجات نفس مقام رضا و تسلیم است و آن چنان است که انسان در برابر حوادث و خواسته‌های الیهی راضی و خوشنود باشد و چون وچرا نکند ، لاونعم نگوید چنانکه امام

باقر(ع) بعیادت جابربن عبدالله انصاری رفت‌واحوال‌اوراپرسیدجابر عرضکردیابن‌رسول‌الله بمقامی رسیده‌ام که‌فقررا ازغنامرض‌راازصحت موت‌راازحیات بهتردوست‌دارم‌امام (ع) فرمود ولی ماخانواده آنرا میخواهیم که‌خدامیخواهد اگر خدا ثروت برای ما بخواهد ما فقر را نمیخواهیم واگرسلامتی رابخواهدمایل‌به‌بیماری‌نیستیم‌جابردانست که بایستی مقام بالاتر از آنچه راکه داردازمکتب علمی وتربیتی‌امام‌وپیشوای‌معصوم‌خویش‌بیاموزدوتحصیل کندمرحوم حاج میرزا حبیب خراسانی فرماید :

من زخود هست‌و بودی ندارم　　من‌ز خود ربح و سودی ندارم
من‌ز خود تار و پودی ندارم　　من که از خود نمودی ندارم
بیخو د انه چسان رخ نما یم

سالها در جهان زیستم من　　ره نبرد م که خود کیستم من
چند پرسی زمن چیستم من　　نیستم نیستم نیستم من
کز عدم زی فنا میگرا یم

گر بلندی دهد آسمانم　　ور بپستی نهد آستا نم
خود بخود من نه اینم نه آنم　　هر چه گو ید چنینم چنا نم
هم از او درد و هم زو دوایم

گو ئی اندر خم سولجا نش　　گردی اندر ره آستا نش
کمترم از سگ پا سبا نش　　بنده ام بر در بندگا نش
این بسنده است فرو بهایم

گر بخواند بخویشم فقیرم　　ور برا نه ز پیشم حقیر م
گر بگوید امیرم امیرم　　ور بگوید بمیرم بمیرم
بندهٔ حکم و تسخیر رایم

امام‌حسن مجتبی علیه‌السلام عبدالله‌جعفر راملاقات‌کرد دیددر قسمت فقرخود اظهار نگرانی‌دارد فرمود **کیف یکون‌المؤمن مؤمناًوهو یسخط قسمه ویحقرمنزلته والحاکم علیه‌الله وانا‌الضامن لمن لم یهجس فی‌قلبه الاالرضا ان یدعوالله**

فیستجاب له یعنی چگونه کسی دعوی ایمان میکند درحالیکه ازقسمت خدا ناراضی باشد وقدر ومنزلت خود را درنزد خدا کوچك نماید و حال آنکه خداوند متعال حاکم براوست ومن ضامن هستم هر کس درقلب خود غیراز رضا چیزی احساس نکند هرچه دعا نماید مستجاب گردد.

یکی از شئون رضا بنام تسلیم نامیده میشود که انسان دربرابر احکام تکوینی خدا مانند صحت ومرض وسرما وگرما ورعدو برق وباران وخشکسالی ومرگ وحیات وغنا وفقر تسلیم باشد ودربرابر احکام تشریعی الهی مانند وجوب جهاد وحرمت بعضی از مشتهیات نفسانی ووجوب بعضی از مکروهات نفسانی که برخلاف میل انسان است مانند پرداخت اموال وحقوق واجب و امثال آنها نیز تسلیم وبلااراده باشد وفی المثل مانند میت دربرابر غسال که هرطرف که غسال بخواهد اورا میگرداند واو تسلیم دست اوست قرآن دراین باره چنین فرماید **فلاوربك لا یؤمنون حتی یحکموك فیماشجر بینهم ثم لایجدوافی انفسهم حرجاًممافضیت ویسلموا تسلیماً** یعنی ای پیغمبرم نه چنین است بخدای توسوگند اینمردم ایمان ندارند مگر آنکه در مهاجرات ومخاصمات خود بتوحکمیت دهند سپس دردل خود نگرانی ازقضاوت تو نداشته وکاملا تسلیم محض باشند.

ودرتفسیر مجمع البیان درشأن نزول این آیهٔ مبارکه گفته است که زبیر بایکنفر ازانصار که نامش حاطب بن ابی بلتعه بودبرسر آب رودی نزاع داشتند آب رود اول بجای زراعت زبیر عبور مینمود سپس بجانب زراعت حاطب میرفت ،حاطب مدعی بود که زبیر حق سبق ندارد مراجعه به پیغمبراکرم(ص) نمودند رسول خدا ابتداء بخاطر اصلاح فرمود مقداری زبیر آب بگیرد آنگاه بزمین حاطب جریان دهد تااوهم ازآب بی نصیب نماند حاطب گفت زبیر پسرعموی تست بنفع او حکم میکنی حضرت رنگ مبارکش تغییر کرد وفرمودای زبیر ابتداء کاملا حق خودرا ازآب بگیر تابدیوار برسد پس ازآنکه بطور کلی زمینت سیراب شد آنرارها کن حاطب که دید حکم ثانوی صحت تراست ازجلسه خارج شد درراه بمقداد رسید گفت قضی لابن عمته محمد بنفع پسرعمش تحکم کرد.

مردی یهودی اینسخن راشنید گفت «عجباً لهؤلاء قاتلهم الله یزعمون انه رسول الله ثم یتهمونه فی قضاء یقضی بینهم» یعنی عجب ازاینمردم مسلمان است که گمان دارند محمد پیغمبراست آنگاه

درقضاوتی که میکند اورامتهم‌میسازند بخداقسم ما درعهدموسی گناه کردیم ونزدپیغمبر خود رفتیم تامارا توبه‌دهد موسی‌فرمود بایستی‌همگی درمکانی‌تاریك اجتماع کنید وبدنهارابرهنه سازیدو شمشیر بکشید وآنقدراز یکدیگر بکشید تاتوبهٔشما قبول‌شود **فتوبوااالی بارئکم فاقتلوا انفسکم** «سورهٔ‌بقره آیه۵۴» مابدستور موسی هفتادهزارنفر ازخود راکشتیم و پیغمبرمان‌را متهم نکردیم وخدابااین‌عمل ازماراضی‌شد ثابت‌بن‌قیس بن‌شماس حاضربود گفت ای‌یهودی‌سخن‌این‌مردرا اعتنانکن‌بخدااگررسول‌اکرم بمن‌دستوردهد خودرا بکش‌هیچ‌توقف نخواهم کرد عبدالله‌مسعود وعماریاسر نیزهمین‌سخن‌راگفتند آیهٔشریفه‌نازل گردید.

درتفسیر منهج‌الصادقین ازامام صادق(ع) نقل میکندکه فرمود **لوان قومآعبدواالله و اقاموا الصلوة وآتواالزکوة وصاموا رمضان وحجوالبیت ثم قالوالشیئی صنعه رسول‌الله هلاصنع خلافما صنع‌او وجدوا من‌ذلك حرجاً فی‌انفسهم لکانوا مشرکین ثم‌تلا هذه‌الایة** یعنی‌اگر جمعیتی‌خدارا بپرستندو نمازرابپادارندو زکوة رابپردازند وماه‌رمضان‌را روزه‌بگیرند وحج‌را بجاآرند سپس‌دربارهٔ یکی‌ازدستورات پیغمبر بگویند چرا چنین است وچنان نیست یاآنکه دردل ازآن دستور نگرانی داشته باشند مشرك خواهند بود آنگاه امام (ع) آیهٔ فلا ربك (الخ) را برای فرمودهٔ خود استشهاد نمود.

بحریم قرب خدا کسی — ز سر هوی ننهاده پـا
اگر آفت هوسی بر و — اگر آیت نفسی بـپا
توکه‌مستی‌ازمی‌خودسری — توکه گشته‌ای زخدا بری
زچه نام قرب خدا بری — توکجا وقرب خداکجا
بـبر مشیت ذو النعـم — دم اگر زلا زنی و نعم
نشوی ممیز و محترم — بحریم حضرت کبر یـا
بتو آنچه گفته مجومجو — زچرا وچون سخنی مگو
همه‌نیکوئی چودسدازاو — دگراز توچون‌وچرا چرا

تو نمك چشیدهٔ آنشهی ز قبول و رد وی آگهی
چه بداختری که رضا دهی بهر آنچه او ندهد رضا

آیهٔ صدر سخن دربارهٔ حضرت سیدالشهداء (ع) نازل شده که نمونهٔ اکمل رضا و تسلیم در برابر خواسته خداوند بود در تفسیر برهان از حضرت صادق (ع) نقل میکند که فرمود سورهٔ فجر را در نمازهای واجب و مستحب بخوانید زیرا آن سورهٔ حسین (ع) است ابو اسامه عرض کرد چگونه سورهٔ حسین (ع) است فرمود آیا نمیشنوی که در آخر آن فرماید یاایتها النفس المطمئنه (الخ) حسین صاحب نفس مطمئنه نود واصحاب او از آل محمد که از خدا راضی هستند خدا نیز در قیامت از آنها راضی است اینسوره در حق حسین و شیعیان اوست و هر کس در خواندن آن مداومت کند در بهشت در درجهٔ حسین (ع) خواهد بود.

نمونهٔ دیگر امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام میباشد که امروز در صورتیکه آخر ماه صفر باشد روز شهادت آنحضرت است که بزهر جفای مأمون در بستر افتاد یتململ تململ السلیم اباالصلت گوید ناگاه دیدم جوانی شبیه ترین مردم بامام رضا وسط خانه است عرض کردم چگونه ازدریسته داخل شدید فرمود خدائیکه مرا بطرفة العین ازمدینه بطوس آورد میتواند ازدریسته هم داخل کند وارد اطاق شد سر پدر را بدامان گرفت امام در غربت ازدنیا رفت امادر حال شهادت فرزندش بالای سرش بود لیکن کسی نبود در کربلا سر حسین (ع) را از زمین بردارد تنها خواهرش زینب ایستاده بود که معمار قمی در اشعار زیر حالت آن مخدره را بیان داشته.

دخت زهرا زینب خونین جگر چون فتاد او را بقربانگه گذر
دید جسمی اوفتاده غرق خون زخمهای پیکرش از حد فزون
دید قرآنی ورق اندر ورق آیتش شنجر فگون ازخون حق
دید در خاك اوفتاده احمدی مظهر حق لم یلد لم یولدی
دخت سلطان عرب با اضطراب کرد با جسم برادر این خطاب
زین مصیبت خاك عالم بر سرم تو حسینی کی بیاید باورم
با دل پرخون وبا چشم پرآب کرد با جدش پیمبر این خطاب

هر شکرد ای رحمة للعالمین — غرقه اندر خون حسینت را ببین

این حسین است آنکه با عزو وقار — مینمودی بر سر دوشت سوار

حالیا بنگر که از جور عدا — نی ورا عمامه باشد نی ردا

با تضرع روی با ما در نمود — بس شکایت کرد زان قوم عنود

بعد جد و مام با راز و نیاز — با پدر بهر شکایت کرد باز

گفت بنگر یا شفیع المذنبین — ای پدر احوال زار ما ببین

از نجف در کربلا بنمای روی — تسلیت بر دختر زارت بگوی

بر سر بالین شه زینب نشست — برگرفت آنجسم را بر روی دست

از تحیر کرد بر هر سو نگاه — بر سما رو کرد و گفتا یا اله

یا اله العالمین بنما قبول — خیل قربانی تو از آل رسول

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین

مجلس سی ام

«در توبه»

اعوذبالله من الشیطان الرجیم ، یاایها الذین آمنو اتوبوا الی الله توبة نصوحاً « سورهٔ تحریم آیهٔ ۸ » یعنی ای گروه مؤمنان با پاکی و خلوص بدرگاه خدا توبه کنید.

دوقاعدهٔ مهم درمحل خود ثابت ومسلم است یکی آنکه مخالفت با فطرت باعث خطر و هلاك بوده دیگر آنکه دفع ضرر محتمل عقلا لازم وواجب است مبحث توبه راباتکاء براین دو قاعده شروع نموده وبیاری خدای متعال نتیجه لازم راگرفته وآنراخاتمه میدهیم

اماقاعدهٔ اول آنستکه قوانین فطری وقواعد طبیعی را بایستی درهمه حال مراعات نمود وتخلف از آن سبب بد بختی وهلاکت است مثلا رانندهٔ ماشین اگر جاده ای راکه طبعاً بایستی مسیر خود قرار دهد ترك کند و کورکورانه براست و چپ براند دچار مخاطرات هولناکی شده حیات خود را بخطر نیستی خواهد انداخت ، کسی که بالای بنای مرتفعی رفته و پله یا نردبان مخصوصی برای صعود ونزول اودر نظر گرفته شده اگر بآن اعتنا نکند وخودرا ازقلهٔ عمارت بزمین افکند انحراف ازقانون طبیعی نموده مرگ رااستقبال نموده است .

فطرت بشرمی گوید دندانها برای قطع و برش وسائیدن غذاهای عادی ونرم خلقت شده اگر باآنها بخواهند عمل کاردوچکش وشمشیر راانجام دهند برخلاف فطرت رفتار نموده اند وعضو سالم

خودراازدست داده‌اند اگر بخواهندباناخن سنگها رابشکنند وکارکلنگ‌وتبررااز آن بطلبند عملی‌است برخلاف‌فطرت‌وزیان‌های‌شدیدی‌ببارخواهد آورد.

قانون‌فطرت‌حکم‌می کند که‌هریك‌ازدست‌وپاعملی‌مخصوص بعهده‌دارندواگربا دست راه بروندوپارا بالاگیرندحرکت‌برخلاف‌فطرت بوده‌وجزجنون وبیخردی‌تعبیردیگری‌نداردایتها همه احکام فطرت‌است و عقلا بایستی همه را مراعات کرد وچاره‌ای ازاطاعت فرمانهای فطری نیست .

پس‌ازثبوت این‌حقیقت گوئیم بتصدیق وامضای دانشمندان‌بزرگ وبیغرض‌دین‌مقدس اسلام‌واحکام ومقررات آن همه برپایهٔفطرت نهاده‌شده‌یعنی مطابق‌خلقت وآفرینش بشراست و تخطی‌از قوانین اسلامی تخطی از قوانین فطری واحکامی است که‌چند نمونه ازآنرا بیان کردیم .

گناه ومعصیت خروج ازقوانین دینی‌بوده‌وبیانی که ماکردیم مرجع آن بخروج از قوانین فطری ونوامیس طبیعی‌است‌پس گناه یعنی‌پرتاب کردن‌خودرااز طبقات فوقانی‌عمارت گناه‌یعنی‌دست گذاردن روی‌سیم‌برهنهٔبرق ، گناه‌یعنی‌دست‌بگریبان شدن باشیرژیان‌واژدهای دمان بدون‌وسائل دفاع ، گناه‌یعنی راه‌رفتن‌باپنجه‌های‌دست ، گناه یعنی‌شکستن قطعات آهن وسنگ‌بادندان‌وپاره کردن تخته‌های‌فولادباناخن وامثال‌ونظائر این امورکه بیان بیش‌ازاین ازحوصلهٔمجلس خارج‌است

اینك‌متعرض قاعدهٔ دوم شده میگوئیم هرخردمندی اعتراف داردکه دفع ضرر محتمل لازم‌است یعنی‌انسان‌اگردر مکانی احتمال‌خطر بدهدقدم بآن نقطه‌نخواهد گذارد واز موضعی که گمان کندزیان‌جانی‌یامالی یاعرضی‌باووارد‌می‌شودسخت مجتنب وگریزان است واین در صورت‌احتمال خطروگمان ضرراست تاچه‌رسدبآنکه یقین کند متضررمی‌شود

باتوجه‌باین دوقاعدهٔ مسلم وفطری میگوئیم‌وقتی ضرر گناه‌معلوم شد ودفع ضرر محتمل نیز لزومش بدیهی شناخته‌شدپس‌عقل سالم حکم میکند که بایستی بفوریت ازگناه و معصیت توبه نمود وپشیمان گردید زیراضرررااازهرجاجلوبگیرند منفعت است

آری‌اگر درصحت قاعده اول تردیدی باشد سخت نا روا وبیمورد است بآن دلیل که

باتکاه بر علوم روزو ترقیات واکتشافات عصر کنونی اغلب معاصی که دراسلام ازآنها نهی شده و حکم بتحریم آن نموده اندفلسفه وعلت تحریم آنها معلوم است ، زنا ، شرب خمر ، قمار ، ربا ظلم وتعدی ، استماع آلات لهوولعب ودیگر ازمحرمات مبتنی برضررهای شدیدی است که بر جسم وروح وعقل وایمان ودین ودنیای بشر وارد میسازد گذشته ازعذابهای وخیمی که برحسب وعدهٔ قرآن مجید درجهان دیگر برای مرتکبین آنها تهیه وپیش بینی شده است

واگر شکی دردرستی قاعدهٔ دوم باشد باز بکلی نابجا وبیجهت میباشد زیرا هیچ خردمندی تن بلذت آنی بااحتمال خطرات وخیم وهلاکت بار دائمی وهمیشگی نمیدهد واگرهم تن بدهداز جنون شهوت وبیخردی است . پروین اعتصامی گوید :

ای شده سوختهٔ آتش نفسانی سالها کرده تباهی و هوس رانی
دزد ایام گرفته است گریبانت بس کن این بیخودی و سربگریبانی
صبح رحمت نگشاید همه تاریکی یوسف مصر نگردد همه زندانی
تابکی کودکی و مستی وخود رائی تا بکی کودنی و بازی و نادانی
دست تقوی بگشا پای هوی بربند تا ببینند که از کرده پشیمانی
حیوان گفتن وتن پروری آسانست روح پرورده کن از لقمهٔ روحانی
باخرد جان خود آن به که بیارائی با هنر عیب خود آن به که بپوشانی
دیده بگشای نه اینست جهان بینی کفر بس کن نه چنین است مسلمانی
هوشیاری و شب و روزبه میخانه همدم درد کشان همسر مستانی

گناه ازدو نظر زشت وخطرناک است یکی آنکه ضرر بوجود گنهکار وروح وبدن او وارد می سازد دیگر آنکه جسارت بخالق وبی اعتنائی بمقررات اووتمرد ازدستور وفرمان خدای بزرگ است ، توبه واستغفار بایستی هردوجنبه رازائل ومرتفع سازد اما ازجنبهٔ زیان شخصی صرفاً گفتن استغفرالله کافی نیست بلکه بایستی ازرفتارهای زشت گذشتهٔ خود نادم وپشیمان باشد و نسبت بآینده نیز شدیداً تصمیم بگیرد که آنهارا ترک گوید ودوباره تکرار ننماید واما ازجنبهٔ جسارتی که بآفریننده وقانون گذار یعنی خدای متعال نموده بوسیله تضرع واستغفار زبانی ازدرگاه حضرت احدیت معذرت بخواهد وطلب عفو نماید تا اورا ببخشد و بیامرزد

بنابراین استغفار لفظی و توبهٔ زبانی تنها برای تدارک معاصی کافی ووافی نیست لذا کسی در حضور امیر مؤمنان (ع) صیغهٔ استغفار بزبان میآورد امام برآشفت و فرمود **ثکلتك امك اتدری ماالاستغفار ان الاستغفار درجة العلیین** «نهج البلاغه باب حکم رقم ۴۰۹» مادرت بعزایت بنشیند آیا میدانی استغفار زبانی تنها کار فرشتگان معصوم و ملئکهٔ علیین است نه وظیفهٔ گنهکاری که غرق در لجهٔ معاصی و جنایات است؟.

توبهٔ تو چنانستکه ازرفتارهای سابق خود پشیمان باشی وعازم شوی که در آینده هم آنمعاصی راتکرار نکنی وحقوق مردم راکه بدهکار هستی بپردازی و وظائف عبادتی خود راکه ترك کرده‌ای تدارك نمائی سپس سعی کنی آنچه ازگناه گوشتهائی بر بدنت روئیده همه را بسبب عبادت ذوب کنی آنگاه تسبیح را بدست گرفته استغفار زبانی نمائی!

اینك بخاطر بصیرت شنوندگان عزیز داستان کوتاهی ازبرخی ازتائبین صدر اسلام را بعرض میرسانیم در تفسیر منهج الصادقین ذیل آیهٔ **لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین** «توبه آیهٔ ۱۱۷» نقل میکند که کعب بن مالك گفت غزوهٔ تبوك وقتی اتفاق افتاد که هنگام میوهٔ خرمای من بود وهوا بسیار حرارت داشت من ومراره وهلال ازرفتن بجهاد تخلف کردیم جمعیت سپاه مسلمین زیاد بود نبودن ماچندان معلوم نمیشد ، تالشکر بمحل تبوك رسیدند .

رسول خدا پرسیده بود کعب کجاست یکی درجواب بعرض رسانید که درتنعم واستراحت است دیگری گفته بود معاذالله ما ازاو جز خیر وصلاح چیزی ندیدیم پس ازمراجعت هر کس که ازجنگ تخلف کرده بود عذری دروغی تراشید امامن گفتم باپیغمبر نمیتوان دروغ گفت راستش را عرض کردم که نیامدن من محض کاهلی وراحت طلبی بوده وتقصیر کردم ، مراره وهلال نیز بمن تأسی نموده حقیقت را بعرض رسانیدند که هیچگونه عذر مقروعی نداشته‌اند

حضرت فرمود برخیزید تا به بینم خدادربارهٔ شماچه دستوری میدهد ضمناً ماازحضرت تقاضا کردیم که برای ما بدرگاه خدا استغفار نماید ازخدمت حضرت خارج شدیم مردم گفتند چرا عذر دیگری نیاوردید واقرار بگناه نمودید گفتیم اگر در دروغ گفتن تصور نجات باشد درراست گفتن این تصور بطریق اولی بیشتر وقویتر خواهد بود وباانبیا نمیتوان دروغ گفت

این کفر و ملعنت رااین مکر وشیطنت را با هر که میتوانی با حق نمیتوانی

او عالم الغیوبست واقف بهر ذنوبست عارف بهر عیوبست در ظاهر ونهانی

رسولخدا باصحاب دستورداد بااین جمعیت سخن نگوئید واختلاط وآمیزش نکنید و پاسخ آنان راندهید کار بجائی رسید که زنان ما هم از مادور شدند بنماز میرفتیم پیغمبر از گوشهٔ چشم بمانگاه میکرد وازما رومیگردانید قرآن دربارهٔ حالات آنان فرماید **وعلی الثلثةالذین خلفوا حتی اذاضاقت علیهم الارض بما رحبت وضاقت علیهم انفسهم وظنوا ان لاملجا من الله الا الیه ثم تاب علیهم لیتوبوا ان الله هو التواب الرحیم** « توبه آیه ۱۱۸»

کاملا مصداق این آیهٔ شریفه قرار گرفتند یعنی زمین باین وسعت برآنان تنگ شد بلکه وجود خود آنان هم برآنان تنگ گردید ودانستند که پناهگاهی ازعقوبت خدا جز توسل بدرگاه همان خدا نیست سپس خدا توبه شان راقبول کرد که اوتوبه پذیرومهربان است .

مابشدت ناراحت شدیم من شب بمنزل رفتم وازبالای بام بخانه پسرعم خودسر برآوردم واورا صدازدم وسوگندش دادم که چند کلمه بامن صحبت کند تا ازاین دلتنگی بیرون آیم اواز تکلم بامن امتناع نمود ، گفتمش ترا بخدا آیا نمیدانی من خدا ورسول رادوست دارم؟ جواب نداد بالاخره پس ازآنکه اصرار کردم گفت خدا بهتر میداند که راست میگوئی یادروغ ،وبا من گفتگو نکرد . روز دیگر در بازار مدینه نشسته بودم مردی ترسا آمد و گفت کعب بن مالك کیست گفتم من هستم ، نامه‌ای بمن داد ازپادشاه غسان متضمن آنکه شنیده ام صاحب تو با توجفا کرده وترا رانده است نزدمن بیا تاترا بمرادرسانم گفتم این محنت که در آن هستم بهتر وآسانتر است که بکافران پناهنده شوم

هرچند بردی آبم روی ازدرت نتابم جوراز حبیب خوشتر کز مدعی حمایت

پس ازچهل روز پیغمبر بمن فرمود اززن خود کناره گیری کن عرض کردم طلاقش دهم فرمودنه امابا اونزدیکی مکن. زن را بخانهٔ پدرش فرستادم ، زن هلال به رسول خدا عرض کرد هلال پیرمرد ضعیفی است زن نمیخواهد امامحتاج بخدمتکاراست اجازه اش داد که زن خودرا نگهدارد این جریان بهمین منوال تاصدوپنجاه روز گذشت سواری ازجانب پیغمبر نزد کعب آمد وبشارت قبول توبه اش را داد وآیهٔ فوق نازل گردید کعب نزد پیغمبر رفت وعرض کرد

بشکرانهٔ این نعمت که توبه‌ام قبول شده اجازه دهید تمام اموالم را صدقه بدهم حضرت اجازهٔ بیش از یکثلث را نداد و فرمود دوثلث مالت را بایستی برای معاش خود و عائلهات بگذاری

ازاین داستان چنین استفاده میکنیم که استغفار بصرف لفظ محقق نمیشود بلکه بایستی مدتها شخص گنهکار در برابر لذتی که از معصیت برده تلخی و ناراحتی بچشد و بدرگاه خدا استغاثه نماید و از لذات مشروع و مباح مانند بهره گیری از مجاری جنسی نیز بخاطر عقوبت کناره بگیرد تا آنکه کاملا نیروی تصمیم ترک گناه در وی ایجاد شود حتی آنکه کار بجائی میرسد که شخص تائب بامید قبول توبه‌اش سهمی از مال خود را بفقیر صدقه میدهد تا توبه‌اش پذیرفته گردد .

مطلب دیگری که ازاین قصه عائد میشود آنستکه تکرار و تمرین در ایجاد برخی از صفات و ملکات بسیار مؤثر است استغفار لفظی بمنزلهٔ تلقین بنفس برای ایجاد ملکهٔ تقوی است یعنی وقتی انسان درمکانی بنشیند وصدمرتبه یا بیشتر و کمتر بگوید توبه میکنم استغفار مینمایم دیگر بسوی گناه نمیروم ، تصمیم ترک معصیت میگیرم ، از طغیان و عصیان پشیمانم الخ که مفاد کلمة اتوب الی الله واستغفر الله میباشد طبعاً ملکهٔ اجتناب از گناه در وجودش پدید میآید زیرا تلقین و تمرین از خوب یا بد تأثیر مستقیم و ثابت دارد ، ادامهٔ توبهٔ این سه نفر تا صد و پنجاه روز بخاطر همین معنی است .

کما اینکه اگر کسی دائما بخود تلقین کند من ضعیفم ناتوانم عاجزم قابل ترقی نیستم توانائی هنر و صنعت ندارم قدرت تحصیل کمال درمن نیست من کجا و کسب فضل و هنر کجا از اینگونه کلمات بخود القاء نماید بیشك همیشه بدبخت و عاجز خواهد ماند اما اگر بخود تلقین کند من از هیچ استاد و دبیر و کاشف و مخترع و مهندس و پرفسور و فیلسوفی کم نیستم تمام شرائط کمال در من موجود است از هیچ جهت نقیصه و کمبودی در پیکر من وجود ندارد قابل ترقی بهر مرحله‌ای از کمال هستم بطور قطع بهدف منظور خود موفق و نائل خواهد آمد تکرار و ادامه تلقین در هر صورت اثر مثبت و بدون شك و اجداست

اگر گوئی که بتوانم برو روکن بتوانی اگر گفتی که نتوانم برو بنشین گه نتوانی

پس استغفار لفظی غیر از آنچه مطلب تعبیر دیگری نمیتواند داشته باشد یکی هندخواهی

وطلب عفو ازخدائی که جسارت بدستور اوشده ودیگر تمرین وتلقین بنفس بخاطر پیدایش نیروی تصمیم برای ترك گناه درآینده میباشد

نتیجهٔ دیگری که ازداستان کعب گرفته میشود آنستکه برخی از گناهان بزرك ومعاصی کبیره مانند فرارازجهادبقدری عظیم و خطرناکست که مانند کفروارتدادشمرده شده ورسول خدادستور میدهدزنش مانندآنکه‌شوهرش‌مرتدشده وبکفر گرائیده‌است‌ازاوجداشودودوری کند ومردم نیز بااوقطع رابطه نمایند ومجالست ومعاشرت ودادوستدنکنندآری‌تمرداز فرمان‌خداورسول بمنزلهٔ ارتداد وبی‌ایمانی‌ونبودن اعتقادبرسالت‌است‌اگرکسی مؤمن و معتقد بصدق‌ودرستی‌دستورانبیاء باشد وبداند همه وحی بوده‌وازجانب‌خداست‌دیگرسرپیچی چه‌معنی‌دارد،اینك بخاطر بشارت وتشویق گنهکاران وترغیب آنان‌بتوبه وانابه چندحدیثی نیزدراین‌باره‌نقل‌میکنیم.

درجزءدوم «المستطرف‌فی کل فن‌مستظرف» نقل‌میکندکه ابن‌مسعودگفت ازرسول‌خدا شنیدم‌که فرمود **ان الله افرح بتوبة عبده عن‌رجل نزل بارض دوية مهلكة‌معه راحلته فنام واستيقظ وقد ذهب راحلته فطلبها حتى‌اذا ادركه الموت قال ارجع الى‌المكان الذى ضللتهافيه واموت فاتى‌مكانه فغلبه عيناه فاستيقظ فاذا راحلته عندرأسه فيهاطعامه وشرابه وزاده‌وما يصحبه فالله اشد فرحاً بتوبة عبده‌المؤمن من‌هذا براحلته وزاده.**

یعنی‌خدای متعال‌ازتوبهٔ بنده‌اش‌فرحناکتراست ازکسیکه‌درزمین مخوف‌و خطرناکی مسافرت‌کند آنگاه‌بخوابد وبرخیزد به‌بیند مرکب‌واثاثش‌نیست هرچه‌بگردد آنهارا نجوید لاجرم‌خسته‌شودوازتعب وگرسنگی‌وتشنگی بحال‌مرگ‌برسد باخودبگوید‌بروم بهمان‌مکان‌که آنهاراگم‌کردم همانجا بمیرم وقتی‌بآن محل‌بیاید اوراخواب دربابد پس‌ازآنکه بیدارشود به‌بیند مرکب‌وغذا وشراب‌وزادوتوشه واثاثیه‌اش‌همه بالای‌سرش‌میباشد چقدرخوشحال‌ومسرور میگردد‌خداوندازتوبهٔ بنده‌اش‌بیش‌ازاین مسرورخواهدبود.

بازدر همان‌کتاب ازاحمدبن‌عبدالرحمن نقل‌نموده‌که گفت چهارنفر درمکانی اجتماع نمودندودربارهٔ توبه‌بایکدیگر سخن‌میگفتند یکی گفت‌ازرسول‌خدا شنیدم‌فرموده خداتوبهٔ بشر

راقبل ازیکروز بمردنش می‌پذیرد دیگری گفت ازآنحضرت شنیدم فرمود قبل از نصف روز سومی گفت شنیدم فرمود قبل از ربع روز چهارمی گفت ازآنحضرت شنیدم فرمود خدا توبهٔ بنده‌اش را پیش ازآنکه جان بحنجره‌اش برسد خواهد پذیرفت.

ودرهمان کتاب است که رسول اکرم(ص) زن زانیه‌ای را که خود اقرار بگناه نموده و بخاطر توبه‌تن باجراء حد داده بود سنگسار فرمود آنگاه براو نماز گذارد، عمر پرسید یارسول‌الله سبب چیست که برزن زانیه‌ای که رجم شده نماز میگذارید؟ حضرت فرمود این زن بوسیلهٔ همین اقرار بگناه وحاضر شدن برجم توبه‌ای کرد که اگر میان چندین نفر از اهل مدینه تقسیم شود برای همه کافی است زیرا جان درراه خداداد .

وهمچنین مینویسند جوانی درزمان حضرت موسی(ع) غرق در بحار عصیان و غوطه‌ور درلجهٔ طغیان بود بطوریکه موسی بمردم دستور داد اورا ازشهر خارج کردند وبسایر شهرستانها نیز ابلاغ کرد که اورا راه ندهند زیرا بدیهی است که وجود یکنفر هرزه و ناپاك در یك اجتماع بمنزله میکرب خطرناکی است که بسایرین سرایت میکند و بحکم المجالسة مؤثرة جمعیتی را برنگ خود درآورده وهمه را آلوده وپلید خواهد نمود .

لاجرم هیچ شهری اورا نپذیرفتند جوان گنهکار در بیابان سرگردان شد درنتیجه دلش شکست وبمضمون کلمات امام سجاد (ع) درصحیفهٔ مبارکه بمناجات باحضرت احدیت پرداخت وگفت **یا من یقبل من لا یقبله البلاد و یامن یرحم من لا یرحمه العباد** ،ایخدائیکه می‌پذیری کسی را که شهرها نمی‌پذیرند ورحم میکنی بکسیکه مردم باو ترحم نمیکنند من بجانب توپناه میآورم وازگناهان خود تائب و پشیمانم تدریجاً بطاعت و عبادت پرداخت و در همان بیابان گوشهٔ غاری رااختیار کرد وخطاهای گذشته را بااشك چشم وآه دل تدارك وجبران نمود ودر همان حالات ازدنیا رفت .

خدا بموسی وحی نمود که یکنفر ازاولیای من درفلان سرزمین ازاینجهان رخت بربسته بشتاب وبفوریت اورا کفن ودفن کن موسی بهمان صحرا رفت ناگاه چشمش بآن جوان گنهکار افتاد عرضکرد پروردگارا چگونه این بندهٔ معصیت کار از اولیای تو گردید خدا فرمود توبا حقیقی کرد وگناهان خودرا جبران وتدارك نمود ،آری توبه میتواند گنهکار را ولی خدا گرداند

یاللعجب برای دفن جوانی گنهکار دستور عجله وشتاب می‌آید تابدنش روی زمین نماند نمیدانم چه‌مصلحت‌بود که جسد پاره‌پارهٔ حسین(ع) سه‌روزوسه‌شب میان بیابان کربلاماند وکسی متعرض کفن ودفنش نگردیدشاعر گوید دراین‌معنی‌مصلحتی‌بوده

ما ان‌بقیت من الهوان علی الثری ملقی ثلثاً فی دبی و وهاد

لکن لکی تقضی علیك صلوتها زمر الملائك فوق سبع شداد

یعنی‌ای‌حسین‌عزیز اینکه‌بدنت‌سه‌روزروی‌خاکهاوریگهای‌بیابان ماندبخاطرجسارت و اهانت‌نبود بلکه از آن نظر بودکه میخواستند دسته دسته فرشتگان آسمانها بیایندبربدنت نماز بخوانند . **وصلی‌الله‌علی‌محمدو آله الطاهرین**

بسمه‌تعالی پس‌از تشکر ازالطاف بی‌پایان حضرت پروردگاراز جمیع‌برادران و مخادیم‌عزیزکه درطبع ونشر این‌مجموعه گامهای خالصانه برداشته‌اندسپاسگذاری‌میشود

نکته ای‌که‌لازم است تذکر دهیم‌آنستکه گرچه هرمجلسی بتقریب ۹صفحه شده و چنین مینمایدکه مختصر است اما پس ازدقت‌کامل تصدیق خواهد شدکه مطالب را بسیار فشرده وعصاره‌کرده‌ایم ودرنتیجه گویندهٔ محترم خود بایستی جملات راشاخ وبرگ دهدو باسلیقهٔ خود شرح وبسط بخشد .

مایه ومواد برای‌هریك مجلس همین اندازه است‌که‌ذکر شده‌بلکه میتوان گفت‌اگر بدست استاد ماهری داده‌شود هرمجلس ظرفیت داردکه دردوجلسه صحبت شود بهمان‌شرط که‌گوینده خوداهل تصرف‌باشد

گر انگشت سلیمانی نباشد چه خاصیت دهد نقش نگینی

بهرحال تمنای عاجزانه‌ام از خوانندگان عزیز اعم ازمبلغین‌محترم‌ویاسایرطبقات آنستکه پس‌ازمطالعه اگر براطلاعات‌شان چیزی افزوده شد ویاتغییر حال و روحیه‌ای دادندوبالاخره‌بهره‌ای نصیب شان گردید این بندهٔ ناتوان رابدعای خیریادفرمایند

قم ـ مردادماه ۱۳۴۹ مطابق باجمادی‌الثانی ۱۳۹۰

الاحقر سیدابوالفضل نبوی حسینی قمی

فهرست مجالس

مجلس	عنوان	صفحه
۱	درفوائدعلم اخلاق	۳-۱۲
۲	درمذمت تکبّر	۱۳-۲۱
۳	درعجب وخودپسندی	۲۲-۳۰
۴	درحیاءوعفت	۳۱-۳۸
۵	درتعدیل شهوات	۳۹-۴۷
۶	درتعدیل غضب	۴۸-۵۷
۷	درصبر	۵۸-۶۶
۸	درسخاوت	۶۷-۷۵
۹	درشجاعت	۷۶-۸۴
۱۰	درزیان خوف	۸۴-۹۲
۱۱	درمذمت حسد	۹۳-۱۰۱
۱۲	درآفات غیبت	۱۰۲-۱۱۱
۱۳	درآفت تهمت	۱۱۲-۱۲۰
۱۴	درزشتی دروغ	۱۲۱-۱۲۷
۱۵	درمدح ومذمت بیجا	۱۲۸-۱۳۶

مجلس	عنوان	صفحه
۱۶	در اقتصاد و قناعت	۱۳۷-۱۴۵
۱۷	در ذم بخل و دنائت	۱۴۶-۱۵۳
۱۸	در حب بطن و شکم پرستی	۱۵۴-۱۶۲
۱۹	در آفات حب مال	۱۶۳-۱۷۱
۲۰	در اخلاص و ریاء	۱۷۲-۱۸۰
۲۱	در آفات حب جاه	۱۸۱-۱۹۰
۲۲	در مناعت و علو نفس	۱۹۱-۱۹۹
۲۳	در آفات لجاج و تعصب	۲۰۰-۲۰۸
۲۴	در توکل	۲۰۹-۲۱۶
۲۵	در شکر	۲۱۷-۲۲۵
۲۶	در امید و ترس	۲۲۶-۲۳۴
۲۷	در یقین	۲۳۵-۲۴۳
۲۸	در شرح اخلاق رسول اکرم(ص)	۲۴۴-۲۵۲
۲۹	در رضا و تسلیم	۲۵۳-۲۶۳
۳۰	در توبه	۲۶۴-۲۷۲